دنعم الوكيل بدانكه شيخ صدوق محمد بن بابويه رحمة الله عليه در كتاب عيون اخبار
الرضا و كتاب توحيد و شيخ طوسی قدس سره در كتاب امالی و شيخ احمد بن
ابی طالب طبرسی طاب ثراه در كتاب احتجاج و غير ايشان باسانيد معتبره از محمد بن يحيی
علوی و قاسم بن ايوب علوی روايت كرده اند كه ان المامون لما اراد ان يستعمل
الرضا عليه السلام جمع بنی هاشم فقال انی اريد ان استعمل الرضا علی هذا الامر من بعدی
فحسد بنو هاشم فقالوا تولی رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلافة فابعث اليه ياتنا
فترى من جهله ما يستدل به عليه فبعث اليه فاتاه فقال له بنو هاشم يا ابا الحسن اصعد المنبر
وانصب لنا علما نعبد الله عليه فصعد علی المنبر فقعد مليا لا يتكلم مطرقا ثم انتفض
انتفاضة واستوى قائما وحمد الله واثنى عليه وصلی علی نبيه واهل بيته ثم قال يعنی بتحقيق
كه مامون چون اراده كرد كه والی و خليفه كرداند حضرت امام رضا را جمع كرد فرزندان
بنی هاشم را يعنی ساداتی كه در آن زمان بودند پس گفت بدرستی كه اراده ام
كه عامل كردانم امام رضا را برامر خلافت بعد از خود پس حسد بردند براو فرزندان
هاشم و گفتند والی ميكردانی مرد نادانی را كه او را بينائی نيست بتدبير خلافت
پس بفرست بسوی او تا بيايد بسوی ما پس ميبينی از نادانی او آنچه استدلال كنی
بان برانچه گفتيم پس مامون بسوی آنحضرت فرستاد پس حضرت آمد نزد او پس
گفتند فرزندان هاشم كه ای ابوالحسن بالا رو بر منبر و بر پا دار برای ما نشانه كه
عبادت كنيم خدا را بان يعنی راه معرفت و بندگی حق تعالی بما بنما پس بر آمد امام ع
بر منبر و نشست مدتی و سخن نگفت و سر بزير افكنده بود پس بلرزيد لرزيدنی
و راست ايستاد و ستايش كرد خدا را و ثنا گفت براو و درود فرستاد بر پيغمبر و اهل
بيت او پس گفت اول عبادة الله معرفته واصل معرفة الله توحيده ونظام توحيد الله
نفی الصفات عنه لشهادة العقول ان كل صفة و موصوف مخلوق وشهادة كل موصوف
ان له خالقا ليس بصفة ولا موصوف وشهادة كل صفة و موصوف بالاقتران وشهادة

باز بين شد
ع۱۳۵۳

میکرو فیلم تهیه شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب مجموعه /فارسی عربی
مصنف ابن بابویه قمی و غیره
مؤلف
خطی نسخ ۲۲ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۲۱۷ ق عدد اوراق ۱۲۵
جزء کتب عقائد شماره
شماره عمومی ۱۰۶۴۷ شماره قبض
واقف دکتر محمد زهرائی تاریخ وقف تیر ۵۰/
طول ۲۱ عرض ۱۵ گنجه

باز بین شد
ع۱۳۵۳

دنغم الوکیل بدانکه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمة الله علیه در کتاب عیون اخبار
الرضا ع و کتاب توحید و شیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب امالی و شیخ احمد بن
ابی طالب طبرسی طاب ثراه در کتاب احتجاج و غیر ایشان باسانید معتبره از محمد بن یحیی
علوی و قاسم بن ایوب علوی روایت کرده اند که ان المامون لما اراد ان یستعمل
الرضا علیه السلام جمع بنی هاشم فقال انی ارید ان استعمل الرضا علی هذا الامر من بعدی
فحسده بنو هاشم فقالوا تولی رجلا جاهلا لیس له بصر بتدبیر الخلافة فابعث الیه یاتنا
فنری من جهله ما یستدل به علیه فبعث الیه فاتاه فقال له بنو هاشم یا ابا الحسن اصعد المنبر
وانصب لنا علما نعبد الله علیه فصعد علی المنبر فقعد ملیا لا یتکلم مطرقا ثم انتفض
انتفاضة واستوی قائما وحمد الله واثنی علیه وصلی علی نبیه واهل بیته ثم قال یعنی بتحقیق
که مامون چون اراده کرد که والی و خلیفه کرداند حضرت امام رضا ع را جمع کرد فرزندان
بنی هاشم را یعنی ساداتی که دران زمان بودند پس گفت بدرستی که اراده ام
که عامل کردانم امام رضا را برامر خلافت بعد از خود پس حسد بردند براو فرزندان
هاشم و گفتند والی میکردانی مرد نادانی را که او را بینائی نیست بتدبیر خلافت
پس بفرست بسوی او تا بیاید بسوی ما پس ببینی از نادانی او انچه استدلال کنی
بان بر انچه گفتیم پس مامون بسوی انحضرت فرستاد پس حضرت امد بنزد او پس
گفتند فرزندان هاشم که ای ابو الحسن بالا رو بر منبر و برپا دار برای ما نشانه که
عبادت کنیم خدا را بان یعنی راه معرفت و بندگی حق تعالی بما بنما پس برامد امام ع
بر منبر و نشست مدتی و سخن نگفت و سر بزیر افکنده بود پس بلرزید لرزیدنی
و راست ایستاد و ستایش کرد خدا را و ثنا گفت براو و درود فرستاد بر پیغمبر و اهل
بیت او پس گفت اول عبادة الله معرفته و اصل معرفة الله توحیده و نظام توحید الله
نفی الصفات عنه بشهادة العقول ان کل صفة و موصوف مخلوق و شهادة کل موصوف
ان له خالق لیس بصفة ولا موصوف و شهادة کل صفة و موصوف بالاقتران و شهادة

بازبینی شد
۱۳۵۳ع

...کروفیلم تهیه

لاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث یعنی اول عبادة
و پرستیدن خدا شناختن اوست واصل شناختن خدا یگانه دانستن اوست
و نظام و تمامی یگانه شناختن و نفی کردن صفتهاست از او زیرا که گواهی میدهند
عقلها بانکه هر صفت و موصوف آفریده شده اند و شهادة میدهد هر موصوف
بصفتی که از آفریننده هست که او را آفریده نه صفتست و نه موصوف .. شهادة
میدهند هر صفت و موصوفی بمقرون بودن بیکدیگر و شهادة میدهد مقرون بودن
بحادث بودن و گواهی میدهد حادث بودن بممتنع و محال بودن ازلیت بالامتناع و اما
بودن ازلی ازلیت که ازلیت امتناع مینماید از حادث بودن و بعد از نبودن موجود شدن
منزه جسم گوید که فهم این فقرات این فقرات اعجاز آیات موقوف به بیان چند فائده است
فائده اول آنکه حضرت فرمود که اول عبادت حق تعالی معرفت او است یعنی
معرفت خدا مقدم است بر عبادة و تا یقین بوجود صانع عالم نکنی و او را بصفات
کمالیه نشناسی نخواهی دانست که کرا میپرستی و تذلل نزد که میکنی و فرمان بردار
که میشوی و ایضا از آیات و اخبار بسیار ظاهر میشود که بدون معرفت خدا
و رسول و ائمه هدی عم و اقرار بضرورات دین مبین عبادة صحیح نیست و اگر کسی
یک امام از ائمه خود را نشناسد و تمام عمر دنیا عبادت کند عبادة او هیچ فائده نمی بخشد
و مستحق ثواب نمیگردد و مشهور میان علما آنست که میباید عقاید خود را بدلیل
بداند و تقلید در آن کافی نیست و ظاهر دلائل اجمالیه که در قرآن و حدیث وارد شده است
کافی باشد و محتملست که مراد از این فقره آن باشد که بهترین عبادتهای خدا معرفت او است
فائده دویم آنکه اصل معرفت خدا توحید او است یعنی اقرار بیگانگی و یکتائی
او و در توحید چند امر معتبر است و بر هر یک از آنها اطلاق میشود اول آنکه در خلق
و تدبیر عالم برای خدا شریک قرار ندهد چنانکه گبران عالم را دو خالق و دو مدبر
نسبت میدهند که نور و ظلمت یا یزدان و اهرمن میگویند و کمال این توحید آنست که

حقتعالی را مالک نفع و ضرر خود داند و بغیر او در هیچ امر توسل نجوید و در جمیع
امور بجناب مقدس او توکل نماید دویم آنکه در پرستیدن برای خدا شریکی با خدا
قرار ندهد که او را با خدا عبادت کند چنانکه کفار قریش بتها را در خلق عالم
شریک خدا نمیدانستند اما در عبادة شریک خدا میکردانیدند و باین سبب
مشرک بودند و کمال این توحید آنست که در عبادة غیر جناب مقدس الهی چیزی
منظور عابد نباشد و از مراتب شرک خفی و اغراض فاسده نفسانی عبادت خود را
خالص گرداند چنانچه در کتاب عین الحیوة بیان این مراتب شده است سیم
آنکه حقتعالی را من حیث الذات والصفات از انواع تعددات و تکثرات مبرا داند
بلکه خدا را جسم نداند که صاحب اجزاء خارجیه باشد و مرکب از اعضا و اجزا نداند
و مرکب از جنس و فصل نداند و او را بسیط مطلق داند که اجزای خارجیه و
وهمیه و عقلیه مطلقا در او نیست و او را صاحب صفات زائده نداند چنانچه
اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حقتعالی اثبات میکنند و همه را قایم بذات
خدا میدانند و آن هفت صفت علم است و قدرت و حیات و اراده و ادراک و کلام و سمع
و بصر و در حقیقت بهشت خدا قائل میشوند بلکه باید که ذات حق را بسیط
مطلق دانست و ذات او را قائم مقام جمیع صفات باید دانست و هیچ صفت
موجود که قایم بذات باشد قائل نباید شد مثل آنکه ما را قادر میگویند بقدرتی
که زائد بر ذات ما است و قائم است بذات ما و خدا را قادر میگوئیم باینکه ذات
مقدس او کافی است برای ایجاد هر چه اراده نماید بی آنکه قدرتی بذات او قایم باشد
و ما را عالم میگویند بعلمی که بذات ما قائم است و حقتعالی عالم است بهمه معلومات
بنفس ذات مقدس خود بی آنکه صفتی بذات او قایم باشد که آن را علم گویند و ما را سمیع
میگویند بآنکه صداها را بحاسه سمع میشنویم و حقتعالی سمیع است یعنی عالمست
بصداها بی آنکه او را گوشی و حاسه بوده باشد و همچنین در صفات دیگر آنست

سامعه

ادراک

که صفات کمال ما مشوبست بانواع نقص پس باید که آنچه کمالست از آن صفت
بوجهی که ما تعقل توانیم کرد برای حقتعالی اثبات نمائیم و جهات نقص را از او
سلب نمائیم و اقرار نمائیم که کنه صفات کمالیه او را بعقل ادراک نمیتوانیم کرد مثلا
علم ما آنچه کمالست در آن هویدائی اشیاست نزد ما بسبب آن و لیکن در
ما مشوبست بانواع نقص اول آنکه در ما بعد از جهل حادث شده است
و این از خدا ممتنع است و او پیوسته عالم بوده است دویم آنکه در ما از علتی
بهم رسیده است و این نقص است و در خدا بغیر ذات او علتی نداشته سیم
آنکه در ما صفتی عارض شده و بآن صفت کامل شده ایم و حقتعالی کامل بالذاتست
و بعروض صفتی کامل نمیشود چهارم آنکه در ما احتمال زوال دارد و در خدا
زوال علم محالست پنجم آنکه در ما ناقص است علم و در خدا کاملست ششم
آنکه در ما مشروط بشرائط وادواتست و در حقتعالی مشروط نیست
هفتم آنکه علم ما ممکن است که کنه حقیقت او معلوم شود و کنه علم او را بغیر ذات
مقدس او کسی نمیداند و همچنین در سائر صفات و اینست معنی آنچه در احادیث
بسیار وارد شده است که میباید خدا را بیرون برد از دو جهت مذموم که یکی
حد تعطیل است که جمعی میگویند که هیچ صفت از صفات وجودیه را بهیچ
نحو از برای خدا اثبات نمیتوان کرد و دیگری حد تشبیه است که آن صفت را بنحوی
از برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حقتعالی بخلق بوده باشد و در این فقره
شریفه توحید بمعنی اخیر اظهر است اگرچه اعم هم محتمل است بقرینه فقره بعد
که فرمود که نظام توحید خدا نفی کردن صفاتست از او یعنی توحید حقتعالی
بآن منتظم و کامل و تمام میشود که نفی کنی صفات زائده را از او فایده سیم
بدانکه حضرت استدلال فرموده بر نفی صفات زائده و در تقریر استدلال
چند وجه بخاطر این قاصر میرسد تقریر اول آنکه این فقرات اشاره بدو دلیل

باشند دلیل اول آنکه هر صفت و موصوف البته مخلوقند زیرا که صفت محتاجست
بموصوف بسبب آنکه قائم است بآن و موصوف در کمال خود محتاجست بصفت
و ظاهر است که صفت غیر موصوفست و هرچه بغیر خود محتاجست ممکن است
پس هیچیک از صفت و موصوف واجب الوجود نمیتواند بود و مرکب از هر دو بطریق
اولی واجب الوجود نمیتواند بود پس ثابت شد احتیاج این صفت و موصوف بعلت
ثالثی که نه موصوف باشد نه صفت و دلیل دویم آنکه صانع عالم البته باید که کامل باشد
ازلا و ابدا زیرا که جمیع عقول عقلا بر این شهادت داده اند پس باید که اگر خدا را صفات
زائده باشد از ذات مقدس او منفک نشوند و قدیم بودن همه جایز نیست زیرا
که تعدد قدما محالست و بجز یک ذات قدیم نمیتواند بود پس لازم می آید که ذات
و صفات حقتعالی همه حادث باشند پس هیچیک واجب الوجود نباشند
تقریر دویم آنست که اشاره فرموده باشند بدو دلیل بر وجه دیگر
اما دلیل اول پس تقریرش آنست که اگر از برای حقتعالی صفات زائده باشد هر آینه
ممکن خواهد بود زیرا که تعدد واجب الوجود محالست و جایز نیست که واجب
آفریننده آنها باشد بنابر آنکه یک چیز قابل یکچیز نمیتواند بود یا بسبب آنکه تاثیر
حقتعالی در این صفات موقوفست بر اتصاف بآن صفات زیرا که اگر تاثیر در این
صفات که منشأ صدور جمیع ممکنات شد موقوف بر اتصاف حقتعالی بآن صفات
نباشد صدور هیچ امری موقوف بر اینها نخواهد بود پس هیچ صفت برای حقتعالی
اثبات نتوان نمود و این باطل است پس باید که صفات کمالیه حقتعالی معلول غیر او نباشد
و بدیهی است که هرچه صفات کمالیه او از غیر باشد صانع جمیع موجودات نمیتواند
بود دلیل دویم آنست که توصیف چیزی بچیزی بمقارنت مخصوصی است که نمیباشد
مگر باحتیاج از دو طرف و احتیاج موجب حدوث و منافی ازلیت است تقریر سیم
آنست که همه فقرات اشاره بیک دلیل باشند بآن نحو که اگر صفات حقتعالی زائد باشند

هر این ذات و صفات همگی مخلوق خواهند بود زیرا که مقارنت صفت با موصوف
مرجب احتیاجست از جانبین چنانچه گذشت و احتیاج مستلزم امکان است
در خطبه دیگر حضرت امام رضا علیه السلام که کلینی و ابن بابویه رضی الله عنهما از آنحضرت
روایت کرده اند باین نحو وارد شده است اول الدیانة معرفته و کمال المعرفة توحیده
و کمال توحیده نفی الصفات عنه بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة الموصوف
انه غیر الصفة و شهادتهما جمیعا بالتثنیة الممتنع منه الازل فمن وصف الله فقد حده
و من حده فقد عده و من عده فقد ابطل ازله یعنی اول دیانت و اعتقاد
باو داشتن یا انقیاد باو نمودن یا دین او را اختیار کردن معرفت و شناختن
اوست و کمال معرفت او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او نفی
کردن صفتهاست از او یعنی صفتهای موجوده زائده بسبب گواهی دادن هر
صفت بزبان حال که آن غیر موصوفست و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است
و گواهی دادن هر دو بدوئی که ابا دارد از آن ازلی بودن پس هر که وصف کند
خدا را پس حد و اندازه برای او قرار داده است و هر که حد و اندازه برای او
قرار دهد او را بشمار در آورده است و هر که او را بشمار در آورد پس بتحقیق
که باطل کرده ازلی بودن او را **مترجم** گوید که در فقرات اول احتمالات
سابقه اکثر جاریست و اعاده آنها در کار نیست و آنچه در آخر فرموده که هر که
خدا را وصف کند پس او را تحدید کرده است محتمل است که مراد بآن او صافی باشد
که مجسمه صوفیه را میکرده اند که جسم بزرگی است بر عرش نشسته است
یا بصورت جوان نخطط است و امثال این امور باطله یعنی هر که خدا را باین صفتها
وصف کند پس طولی و عرضی و حدی و اندازه برای او ثابت کرده است
و هر که حدی برای او اثبات کند او را صاحب ابعاض و اجزا قرار داده است
و اجزای او بعدد و شمار در خواهند آمد و اینها منافات با ازلیت و وجوب وجود

دارند

داده‌اند و محتمل است که مراد توصیف عقل باشد یعنی هر که خدا را خواهد کنه حقیقت
وصف کند پس او را بحد عقلی شناخته خواهد بود و حد عقلی مرکب از جنس و فصل
میباشد پس حقیقت او را بعدد در آورده است و او را محتاج باجزای متعدده
قرار داده است و تعدد و احتیاج منافی ازلیت است و ممکن است که مراد آن باشد
که هر که خدا را بصفات وصف کند پس ذات حق را محدود بصفات قرار داده است
که صفات زائد بر ذات و محیط او باشند پس او را بشمار در آورده از جهت ذات و
صفات و این منافی ازلیت است چنانچه گذشت و در نهج البلاغه از حضرت امیر
مومنین روایت کرده است اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به
توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة
انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه
و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و من اشار الیه فقد حده
و من حده فقد عده و منها یعنی اول دین معرفت خداست و کمال معرفت خدا تصدیق باو
و کمال تصدیق او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او اخلاص نیت برای اوست
و کمال اخلاص برای او نفی کردن صفاتست از او برای شهادة دادن هر صفت که آن
غیر موصوفست و شهادت دادن هر موصوف که آن غیر صفت است پس هر که وصف کند
حق سبحانه و تعالی را پس او را قرین امری قرار داده است و هر که او را قرین قرار دهد
پس بتحقیق که او را دو تا کرده است و هر که او را دو تا کرد اند برای او اجزا ثابت
کرده است و هر که اجزا برای او ثابت کند او را نشناخته است و هر که اشاره کند بسوی
او پس بتحقیق که حد و اندازه برای او ثابت کرده است و هر که اندازه برای او ثابت کند
او را بشمار در آورده است **مترجم** گوید که مراد بمعرفت در اول فقرات ممکن است مقدور
است بوجهی و مراد بتصدیق اذعان بوجود و صفات کمالیه است یا آنکه مراد بمعرفت
معرفت فطری است که کسی را در اول تکلیف میباشد و مراد بتصدیق تکمیل بدلائل و براهین

و عبادات و طاعات و ظاهر آنست که مراد با خلاص درین فقرات خالص کردانیدن حق تعالی
از صفات جسمانیه است اما اکر مراد باشد اخلاص در عبادت ممکن نیست ممکن است که مراد
باشد زیرا که کسی که شریک برای حق تعالی در عبادت قرار میدهد خدا را مانند شرکا دانسته
و صفات ایشان را برای او اثبات کرده و کسی که خدای نشناخته را عبادت کند عبادت
غیر او کرده و عبادت را برای او خالص نکردانیده است و اینکه حضرت فرمود هر که
خدا را وصف کند او را مقرون کردانیده است شاید مراد این باشد که هر که برای
خدا صفتهای زائده اثبات کند خدا را همیشه با غیر آن مقرون کردانیده است شاید
مراد این باشد که هر که برای خدا صفتهای زائده اثبات کند خدا را همیشه با غیر آن مقرون
کردانیده است و هر که در ازلیت غیر خدا را با خدا مقرون کرد آن بدو واجب الوجود
قایل شده است زیرا که ممکن قدیم زمانی نمیتواند بود و هر که دو واجب الوجود قایل شود
باید که ایشان هر یک مرکب باشند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز پس در خدا
اقلا دو جزو قرار داده است و هر که خدا را مرکب از اجزا قرار دهد او را بوجوب
وجود نشناخته است و ممکن است که این فقرات اشاره بدو دلیل باشند و بنای
دلیل اول بر بطلان احتیاج واجب بغیر باشد چنانچه کذشت و ابتدای دلیل دوم
از من وصف الله باشد و بنای آن بر لزوم ترکیب واجب تعالی باشد چنانچه تقریرش
کذشت یا آنکه مراد از تجزیه آن باشد که لازم می آید از وجود دو واجب الوجود که دو پادشاه
هیچیک مستقل نباشند و پادشاهی ایشان متجزی شود و هر یک مدبر جزوی
از عالم باشند و این عین نقص هر دو است پس یکی از تقریرات برهان تمانع کرده
و اول اظهر است و آنچه حضرت در آخر فرموده اند که هر که اشاره کند بسوی خدا پس
بتحقیق که محدود کرده است محتملست که مراد اشاره حسی باشد زیرا که اشاره
حسی بسوی چیزی مستلزم آنست که آنچیز مکانی باشد و مکانی بودن مستلزم آنست
که حدود داشته باشد که مکان با آنها احاطه کند و حدود داشتن مستلزم اجزا داشتن

و بعد

۵

و بعد دو آمدنی است و محتملست که مراد اشاره عقلی باشد که کنایه از معرفت کنه
ذات مقدس باشد و آن مستلزم حد عقلی است و حد عقلی مستلزم ترکیب عقلی است
و ترکیب عقلی منافی وجوب وجود است برکشتیم بخطبه اول فلیس الله عرف من شبه
ذاته این فقره متفرع بر فقرات سابقه میشود یعنی پس خدا نیست آن کسی که بتشبیه
بمخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود و لا ایاه وحد من اکتنهه و خدا را
یکانه نشناخته است کسی که کنه ذات مقدس او را بیان کرده است یا طلب شناختن
کنه او کرده است زیرا که اکر ممکنات بکنه ذات مقدس او توانند رسید او شریک
خواهد بود با ممکنات در بعضی از صفات امکانی یا آنکه از صورت عقلی که در ذهن است
بد می آید شریک ایشان خواهد بود و لا حقیقته اصاب من مثله و حقیقت او را در نیافته
کسی که شخصی و مثالی برای او ثابت کرده است یا آنکه شبیه و مانندی برای او قرار داده
یا اینکه او را متمثل در ذهن قرار داده است و صورت ذهنی را موافق او و همه در حقیقت
ندانسته است و لا ایاه صدق من نهاه و باو تصدیق نکرده است کسی که نهایتی و حدودی
مانند حدود جسمانیه برای او ثابت کرده است یا آنکه او را نهایت فکر خود دانسته
و کمان کرده که بکنه حقیقت او رسیده است و لا ایاه قصد من اشار الیه و قصد نکرده
است جانب او را کسی که اشاره کرده است بسوی او باشاره حسی یا اعم از اشاره حسی
و وهمی و عقلی و لا ایاه عنی من شبهه و او را نخواسته است کسی که او را تشبیه کرده است
بغیر او و لا له تذلل من بعضه و برای او تذلل نکرده است در بندکی کسی که بعضی و جزوی
برای او ثابت کرده زیرا که شناخته خود را پرستیده است و حق تعالی در صفت مخالف
شناخته او است و لا ایاه اراد من توهمه و او را اراده نکرده است کسی که او را
توهم کرده است یعنی برای صورتی و هیئتی و شکلی و هیئتی در وهم قرار داده است
یا آنکه آنچه عقول و اوهام خلق باو میرسند غیر حقیقت او است کل معروف بنفسه مصنوع
یعنی هر شناخته شده بنفس خود ساخته شده است و بیان حاصل معنی آن بر چند وجه

ممکناست اول انکه مبنی بر انست که اشیا بر دو قسم اند بعضی بحواس مدرک میشوند
وانها بنفس خود شناخته میشوند مانند دیدکه دیده شود وصدائی که شنیده شود
وبعضی بحواس در نمی اید وباثار بر انها استدلال میکنند مانند حقتعالی پس مراد انست
که هرچه بنفس خود مدرک میشود وبحواس در می اید او ممکن ومصنوعست پس
حقتعالی مدرک بحواس نمیتواند شد دویم انکه هرچه بکنه حقیقت مدرک شود او ممکن
ومصنوعست یا باعتبار انکه وصول بکنه از جهة تعقل اجزا میباشد وهر صاحب جزوی
مرکب وممکن است یا باعتبار انکه صورة عقلی فرد ذی حقیقة او خواهد بود وتعدد
در ترکیب لازم می اید سیم انکه کوئیم که هرچه منعقل ومتصور میشود صورتی از ان
در ذهن در می اید وان صورت معلوم بنفس خود است نه بصورت دیگر وان
صاحب صورت بصورت معلوم میشود پس این فقره دلیل خواهد بود وکل قائم فی
سواه معلول وهرچه قائم است در غیر خود او معلولست وعلتی دارد یعنی حقتعالی
مانند صور واعراض حلول در چیزی نکرده است وقائم بغیر خود نیست که اگر چنین
باشد در وجود وتعین محتاج بان محل خواهد بود بصنع الله تستدل علیه بصنع خدا
وافریدن او وباثر یدهای او استدلال کرده میشود بر وجود وعلم وقدرت
وسائر صفات کمالیه او واین فقره مؤید معنی او [illegible] ابقراست وبالعقول
تعتقد معرفته وبعقلها اعتقاد کرده میشود یا مستحکم میشود معرفت او وبالفطرة
تثبت حجته وبخلق کردن وبوجود اوردن او خلق را ثابت میشود حجت او بر خلق
زیرا که خلقة هر مخلوقی دلیلست بر وجود ووحدانیت وعلم وقدرت وحکمت او
ومحتملست که اشاره باشد بانچه حقتعالی فرموده است که فطرة الله التی فطر الناس
علیها ومعنی ان کفته اند که یعنی حقتعالی هر کسی را چنان خلق کرده است که قابل ان هستند
که ایمان بیاورند وحقتعالی را بقدری که مناط تکلیف است بشناسند ودر
احادیث دو معنی وارد شده است اول انکه حقتعالی هر کس را بر اسلام خلق کرده است

اجزا

کمچون

٦

که چون بحد تکلیف برسند وخدا را مخلا بالطبع کردانند از عنان بخالق خود ومنها نهند
دویم انکه حقتعالی در روز الست شهادت بوجود او وحدانیت خود را وخود را بخلق شناسایند واکر ان
نمیبود هیچکس خدا را نمیشناخت وهم این معانی خصوصا معنی اخیر در این فقره
مناسب است خلقه الله الخلق حجاب بینه وبینهم افریدن خدا خلق را حجابیست که ایجاد کرده است
میان او ومیان ایشان یعنی چون خدا خالق ممکناتست وخالق میباید در ذات وصفت
مباین مخلوق باشد این سبب شده است که بحواس وعقول ایشان بدو نمی اید
وبکنه ذات مقدس او نمیتوان رسید وحاصل انست که حجابی میان خدا وممکنات
بغیر کمال او ونقص ایشان نیست ومباینته ایاهم مفارقته ا   ومباینت او
ایشان را مفارقت او است مکان داشتن ایشان از این فقره دو احتمال دارد اول
انکه مراد ان باشد که مباینت حقتعالی از خلق نه مثل مباینت مخلوقاتست از یکدیگر
که او را مکانی باشد وایشان در مکان دیگر بلکه بانست که ایشان بسبب امکان
محبوسند در مطموره زمان ومکان واو منزه است از حصول در مکان وزمان
دویم انکه مراد ان باشد که چون حقتعالی مباین خلق است در صفات باین سبب
او را مکان داشتن روا نیست پس در کلام تقدیری خواهد بود یعنی سبب مفارقتی
ومعنی اول اظهر است وابتداؤه ایاهم دلیل علی ان لا ابتداء له لعجز کل مبتدء عن
ابتداء غیره وابتدا کردن خدا ایشان را دلیل ایشانست بر انکه او را علتی وابتدائی نیست
زیرا که عاجز است ابتدا شده وافریده شده از انکه غیر خود را ابتدا کند وبیافریند
وادوه ایاهم دلیل علی ان لا اداة فیه لشهادة الادوات بفاقة المادین وکردانید
خدا مخلوقات را صاحب ادوات والات واعضا وجوارح وقوی وحواس
دلیلست بر ایشان بر انکه در خدا ادات والتی وجزوی وعضوی وحاسه نمیباشد
زیرا که کواهی میدهند ادوات بر انکه احتیاج دارند انها که صاحب ماده اند بسوی ان
ادوات وخدا محتاج بچیزی نمیباشد یا انکه شهادت میدهند ادوات بانکه خود

محتاجند بعلت وممکنند پس چگونه دو واجب الوجود غنی بالذات توانند بود وگویا
اول ظاهرتر است فاسماؤه تعبیر پس نامهای او تعبیر است و بعبارت در آوردن
معنی چند است که غیر مدلولات آنها است چنانکه اگر سمیع گویند شنوای بگوش
میفهمند و در حقتعالی تعبیر از عالم بودن بمسموعات است باین عبارت میکنند وافعاله
تفهیم وکردهای او فهماینده نست یعنی در صنع مصنوعات صفات کمالیه خود را
بمخلوقات فهماینده است وذاته حقیقة وذات او حقیقی است میتواند بود که تنوین
برای تعظیم وتفهیم باشد یعنی حقیقیست که عقلها بان نمیتوانند رسید یا آنکه حقیقة
سزاوار باشد یعنی ذات مقدسش سزاوار اتصاف بصفات حسنی است یا بمعنی ثابت
ولازم باشد یعنی راه تغییر وزوال در او نیست وکنهه تفریق بینه وبین خلقه
وکنه او جدا کرداینده میان او ومیان خلق او است در نظر قاصر ودو وجه در این
فقره محتمل است اول آنکه اشاره باشد بآنکه در کنه ذات وصفات هیچگونه مشارکت
با مخلوقات ندارد پس حاصلش آن میشود که کنه ذات مقدس او جدائی افکنده است
میان او ومخلوقات او زیرا که با او در کنه شرکت ندارند دوم آنکه مراد آن باشد
که نهایت توحید موحدان آنست که نفی کنند صفات ممکنات از او زیرا که ایشان را
معرفت کنه ذات وصفات او نیست پس در اول کلام مضاف مقدر خواهد بود
یعنی معرفت کنه او ووقوعش بعد از این مؤید معنی اولست وغیوره تحدید لما سواه
وغیر بودن او تحدیدی است برای هر چه غیر او است یعنی هر چه غیر او است
مغایر او است در حقیقت یا آنچه غیر او است مغایر ومباین او است وجزو او
حال در او نمیتواند بود فقد جهل الله من استوصفه یعنی بتحقیق که جاهلست
بخدا کسی که طلب وصف او میکند یا از اوصاف جسمانیات ممکنات از او سؤال
میکند چنانچه سؤال کند که خدا در کجا است وبزرگی او چه مقدار است وچه رنگ
دارد وامثال اینها وقد تعداه من اشتمله ودر گذشته است هر که اشتمال او نموده است

این فقره چند احتمال دارد اول آنکه مراد از اشتمال چیزی بر خود پوشیدن باشد یعنی
خدا را نشناخته است واز معرفت او درگذشته است کسی که او را بروش اجسام محیط
دانسته است بغیر حلول او در ممکنات قائل شده است یا آنکه توهم کرده باشد که
حقتعالی بروش اجسام واماکن احاطه بممکنات کرده است دوم آنکه مراد اشتمال
او مر خدا را باشد وکنایه از معرفت کنه باشد یعنی از خدا درگذشته کسی که توهم کند
که احاطه بکنه او کرده است ودر بعضی از نسخهای توحید اشمله وارد شده است
یعنی قائل شود که چیزی مانند مکان باو احاطه کرده است وقد اخطاه من اکتنهه واو را
نیافته است کسی که گمان کرده است که او را یافته است ومن قال کیف فقد شبهه وهر که
گفت چگونه است او وسؤال از کیفیات جسمانیه از او نمود پس بتحقیق که او را تشبیه
بممکنات دانسته ومن قال لم فقد علله وکسی که گوید چرا پس بتحقیق که علتی برای او اثبات
کرده است یعنی اگر پرسد که حقتعالی چرا موجود شد وبچه علت بهم رسید وبچه
سبب عالم شد پس وجود وصفات کمالیه حقتعالی را معلل بعلت کرداینده است وحال
آنکه ذات وصفات خدا علت نمیدارند ومن قال متی فقد وقته وهر که گوید چه وقت
موجود شد پس ابتدای زمانی برای وجود او قرار داده است وحال آنکه وجود او
ازلی است یا آنکه او را زمانی دانسته وحال آنکه زمانی نیست ومن قال فیم فقد ضمنه
وهر که گوید در چه چیز است پس او را در ضمن چیزی قرار داده است وچیزی را باو
محیط دانسته است چنانچه گوید که در چه مکانست پس او را چنان دانسته که مکانی
باو محیط میتواند شد واین مستلزم جسمیت وتجزی واحتیاجست وهر یک مستلزم
امکانند یا آنکه اصل محصور بودن نقصی است که بر خالق روا نیست ومن قال الی م
فقد نهاه وهر که گوید که خدا تا کجا کشیده شده است پس او را جسمی دانسته محدود
بنهایت چند ومن قال حتی م فقد غیاه ومن غیاه فقد غایاه ومن غایاه فقد جزاه ومن
جزاه فقد وصفه ومن وصفه فقد الحد فیه وکسی که گوید خدا تا کی خواهد بود پس غایتی

و نهایتی برای وجود او قرار داده است و هر که غایتی برای بقای او قرار دهد پس او را با
مخلوقات شریک دانسته در آنکه وجود هر یک را غایتی هست و غایت بعضی بعد از
غایت بعضی است و هر که او را چنین داند باید که او را در ماهیت نیز با ممکنات شریک
داند پس ماهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزا باشد و هر که او را صاحب اجزا داند
پس وصف کرده است او را بصفات لازم امکان از عجز و احتیاج و هر که خدا را چنین
داند پس بتحقیق که او ملحد شده است در ذات و صفات خدا و وجه دیگر محتملست
که مراد آن باشد که هر که برای وجودش نهایتی قرار داد پس او را جسم یا جسمانی و صاحب
حدود و نهایت دانسته بنا بر آنکه مجردی بغیر حقتعالی نمیباشد چنانکه مختار اکثر متکلمین
شیعه است و بنا بر این تفریع فقرات بعد از این ایان تر میشود و ایضا محتملست
که غایات مشتق از غایت بمعنی علة غائی باشد یا بمعنی علت حقیقی که سلسله علل باو
منتهی میشوند یا معلول باو منسوب میگردد پس بنا بر اول مفادش آن خواهد بود
که هر که حکم کند که وجود حقتعالی نهایتی هست پس وجود او را معلق بفائده و مصلحتی
ساخته مانند سائر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم
میشوند و هر که او را چنین داند پس وجودش را زائد بر ذات دانسته است و اینست
معنی صاحب اجزا دانستن و هر که او را صاحب صفات زائده داند پس بچندین
خدا قائل شده است و ملحد در ذات حق گردیده است و بنا بر ثانی مراد آن خواهد بود
که هر که وجود خدا را بغایتی منتهی داند پس او را واجب الوجود ندانسته و محتاج بعلة
دانسته پس وجودش را زائد بر ذات دانسته است و بتعدد آلهه قائل شده است
بنحوی که مذکور شد مترجم گوید که این احتمالات در این فقرات بخاطر این قاصر رسید
و هیچیک خالی از مقصودی نیستند و حقتعالی مراد معصوم عم بهتر میداند و در
امالی شیخ مفید رحمه الله علیه بجای این فقرات چنین است و من قال حتی فقد
غیاه و من غیاه فقد جزاه و من جزاه فقد الحد فیه یعنی هر که گوید تا کی خواهد بود پس فانی

برای او

برای او قرار داده است و هر که غایت برای او قرار دهد پس حقیقت او را دانسته است
چنانچه حقائق ممکنات را میدانند پس ملحد شده است در ذات او و لا یتغیر الله بانغیار المخلوق
کما لا یتحدد بالمحدود متغیر نمیشود خدا بتغییر مخلوقات و چنانچه محدود نمیشود
بسبب محدود گردانیدن اموری که حد و اندازه دارند مترجم گوید که در وجه
در حاصل معنی محتملست اول آنکه تغیراتی که در مخلوقات بهم میرسد از وجود
و علم و سائر احوال ایشان باعث تغیر در صفات حقیقیه او نمیشوند چنانچه
ممکنات محدود و بحدود را خلق کردن سبب آن نمیشود که او صاحب حدود گردد
مثل آنکه حقتعالی علم داشت بزید در وقتی که معدوم است که موجود خواهد شد و چون
موجود شد علم دارد که او موجود است و چون موجود شد علم دارد که او موجود بود
و این تغیرات راجع بتغیر معلوم میشود در علم تغیری بهم نرسیده است در وقت
وجود زید را در وقت معین بیکوجه دانسته است و چون حقتعالی خارج از زمانست
نسبت باو ماضی و حال و استقبال نمیباشد پس عند الله صباح و لا مساء و هم چنین
در سایر متعلقات صفات کمالیه تغییر و تجدد در متعلق آنها باعث تغییر و تجدد
در ذات مقدس او نمیگردد دویم آنکه مراد آن باشد که تغیرات مخلوقات در او نمیباشد
در تحدید محدودات متصف نمیگردد احد لا بتأویل عدد یکی است نه بتأویل عدد
مترجم گوید که در معنی احتمال دارد اول آنکه وحدت حقتعالی وحدت
حقیقی است که هیچگونه تکثر باو نیست و وحدتهای دیگران بانواع تکثرات میباشد
مثل آنکه میگویند انسان واحد یک فرد از آن نسبت با آنکه انواع تکثرات باو هست از
اعضا و اجزا و اخلاط و روح و بدن و جنس و فصل و ذات و صفات و غیر ذلک
دویم آنکه مراد آن باشد که او واحد است بمعنی یک و یگانه نه یکی که این را وحدت عددی
میگویند که دویمی از جنس خود داشته باشد زیرا که خدای یکم لازم دارد که خدای دیگر باشد
که دویم او باشد چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه و غیر او روایت کرده اند که در روز جنگ

اعرابی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین آیا میگوئی که خدا واحد است پس اصحاب آنحضرت متوجه اعرابی شدند و گفتند ای اعرابی مگر نمی بینی درین وقت تشویش خاطر امیر المؤمنین را بچه وجه سؤال است حضرت فرمود بگذارید اعرابی را که آنچه اعرابی از ما می پرسد همانست که ما از لشکر دشمن طلب میکنیم یعنی ما جنگ میکنیم که مردم را بحق دلالت کنیم و اعرابی حق را میطلبد و از حق سؤال میکند پس فرمود که ای اعرابی گفتن که خدا واحد است بر چهار قسم می باشد که دو قسم از آنها بر خدا روا نیست و دو قسم از برای خدا ثابت است اما آن دو وجه که بر خدا روا نیست پس اول آنست که کسی گوید که خدا یکی است و باب اعداد را خواهد یعنی خواهد که او را با دیگری از صنف و بعدد در آورد نمی بینی که خدا کافر گفته است که کافر شدند آنانکه گفتند خدا سیمین سه خدا است یعنی نصاری پس چنانچه او را سیمین نمیتوان گفت یکمین نیز نمیتوان گفت دوم آنکه بگوید که او واحد است هم چنانچه میگویند کسی را که او واحدی است از ناس یعنی صنف او که هندی است بلکه جنس نوعی است از جنس ایشان و این بر خدا روا نیست زیرا که مستلزم تشبیه خدا است یعنی بگانگی در ذات و صفات و شبیه و نظیر نداره چنانکه میگویند که فلان شخص یگانه دهر است و چنین است پروردگار ما سوم آنست که گویند پروردگار ما احدی المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در خارج باجزای خارجیه باذات و صفات موجوده و نه در عقل باجزای عقلیه و نه در وهم باجزای وهمیه و چنین است پروردگار ما ظاهر لا بتأویل المباشرة بدانکه ظاهر در اسماء حق بدو معنی در احادیث وارد است یکی بمعنی هویدا و دیگری بمعنی غالب بنابر اول معنی این فقره آنست که خدا ظاهر و هویدا است نه بانکه حسی مباشر آن شده باشد و بحسی در آمده باشد بلکه بآیات و آثار و علامات هویدا گردیده است و بنابر ثانی مراد آنست که غالب و مسلط است بر خلق بقدرت و استیلا نه بانکه مباشر جسمی باشد و بر بالای اجسام بر آمده باشد متجلی لا باستهلال رؤیة

تجلی

دو قسم از آن برای خدا ثابت است دو قسم دیگر از برای خدا ثابت نیست نظر کند

تجلی بمعنی جلوه کردن و ظاهر گردیدنست یعنی جلوه کرده است برای خلق نه آنکه تو او را بچشم دیده باشند باطن لا بمزایله بدانکه باطن نیز بدو وجه مفسر شده است اول آنکه پنهانست از عقول و عقلها بکنه ذات و صفات او نمیرسند پس معنی این فقره آن خواهد بود که پنهانست نه بروش پنهان شدن مخلوق از مکانی زایل شده باشد و در مکانی دیگر غایب شده باشد دوم آنکه عالم است ببواطن امور پس مراد آنست که نه چنانست که در بواطن ایشان داخل شده باشد تا باینها عالم گردیده باشد مباین لا بمسافة جدا است از خلق نه بانکه میان او و ایشان مسافتی بوده باشد بلکه بسبب کمال او و نقص مخلوقات مباینت با ایشانست در ذات و صفات قریب لا بمدانات نزدیکست بمخلوقات نه بنزدیکی جسمانی بلکه از جهة علم و اطلاع بر ایشان و علیت و تربیت ایشان و لطف و رحمت با ایشان لطیف لا بتجسم بدانکه در احادیث لطیف را در اسمای الهی بر سه معنی اطلاق میکنند اول لطافت بمعنی تجرد و پنهان بودن از ادراک و احساس و در مخلوق که گویند جسمی را میگویند که غلیظ نباشد و اینها جسمی را میگویند که بدیده در نیاید یا مانع دیدن عقبش نباشد مانند آب و آیینه دوم آنکه خالق خلقهای لطیف و نیکو است چنانکه میگویند که فلان صانع لطیف است یعنی صنعتهای ریزه با نیکو میسازد سیم آنکه صاحب لطف و شفقت و مرحمت است نسبت بیندگان خود و در این فقره معنی اول اظهر است یعنی لطیف است نه بمعنی که در مخلوق میگویند که قوامش تنک است یا چشمش کوچکست و باین بدیده در نمی آید بلکه باین معنی که مجرد است و مرئی نمیشود و عقلها بان احاطه نمیکنند و معنی دوم نیز محتملست که مراد آن باشد که آفریدن او و صنعتهای لطیف او نه بمزاولت اعضا و جوارحست که مستلزم جسمیت او باشد بلکه بمحض تعلق اراده کامله اش هر چیز موجود میشود و معنی سیم نیز محتملست اما بعید است موجود لا بعد عدم موجود است نه بانکه بعد از نبودن موجود شده باشد بلکه از لیست و عدم بر او

همتا بوده و نیست فاعل لا باضطرار کننده است هرچه را خواهد نه از روی
اضطرار و جبر چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل موجب میدانند و مختار نمیدانند
و در نهج البلاغه چنین است لا باضطراب آلة یعنی کننده است نه بحرکت دادن
آلتی مقدر لا بجول فکرة تقدیر کننده است او و لا نه بجولان دادن فکر
چنانچه مخلوقین در تدبیر امور محتاجند بحرکت دادن فکر خود و تدبیر و تأمل
کردن در آنها مدبر لا بحرکة تدبیر کننده است اشیا را نه بحرکت فکری یا حرکت بدنی مرید
لا بهامة اراده کننده است بدون تردد و اهتمام و عزمی شاید لا بهمة خواهنده است
بدانکه عزمی و قصدی او را حادث شود بلکه مشیت و اراده اش عین علم باصلح است
چنانچه متکلمان میگویند و آن عین ذات است یا ایجاد است و آن از صفات فعل است
چنانچه از احادیث ظاهر میشود مدرک لا بمجسة ادراک کننده است نه بدست مالیدن
و لمس کردن سمیع لا بآلة شنواست نه بآلتی و جزوی بصیر لا بأداة بیناست نه
بآلاتی و عضوی لا تصحبه الاوقات مصاحب او نبوده وقتها و زمانها یعنی زمانی
نیست با او که ازلی بوده بلکه زمانها حادث شده اند و او قدیم است و لا تتضمنه الاماکن و او را فرا
نگرفته است مکانها و لا تأخذه السِّنات و او را نمیگیرد خوابها و سنه یعنی میگویند
که مقدمه خواب است یعنی خواب ضعیف و او را نمیباشد چه جای خواب کردن
و لا تحده الصفات و اندازه نمیکنند او را صفات یعنی توصیفات خلق بکنه ذات
او نمیرسد یا آنکه صاحب صفات زائده نیست و لا تنفعه الادوات و فائده
و نفع نمی بخشند او را آلتها و در بعضی نسخ و لا تفیده وارد شده است یعنی کارها
او مفید و مقصود بر آلت نیست و در خطبه حضرت امیر المؤمنین ع چنین است
و لا ترفده الادوات یعنی اعانت نمیکنند او را ادوات و اعضا و جوارح و آلات
سبق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء ازله پیشی گرفته است بر وقتها
بودن او و بر عدم وجود او و بر ابتدا ازلیت او و در این فقرات چند وجه محتمل است

اول آنکه مراد سبقت معنوی باشد بمعنی غلبه یعنی وجودش غالب گردیده است
بر زمانها که مقید بزمان نشده است و بر عدم که هیچ گونه عدم و نیستی در ذات
مقدسش راه نیافته و ازلیتش غالب گردیده بر ابتدا داشتن که ابتدا در
وجود او و صفات کمالیه او متصور نیست دویم آنکه مراد سبقت بعلیت
باشد و مراد از عدم عدم ممکنات باشد و همچنین ابتدا ابتدای آنها باشد یعنی
وجود علة وجودها و عدمها گردیده است و ازلیتا و علة ابتداها گردیده است
و در این وجه بعضی منافقات هست سیم آنکه سبقت بحسب زمان وهمی و
تقدیری باشد یعنی وجود او پیش از زمانها بوده و پیش از عدمهای متصل
بوجود موجودات دیگر بوده و ازلیت او پیش از ابتداها بوده بتشعیره المشاعر
عرف ان لا مشعر له باید آوردن او مشاعر و حواس مدرکه را دانسته شد که او را
مشعری و قوتی که بآن ادراک و احساس نماید نیست بلکه بذات عالمست
بجمیع معلومات و اثبات این مقدمه بچند وجه ممکن است اول آنکه حقتعالی
متصف بصفات مخلوقات خود نمیتواند بود چنانکه گذشت دویم آنکه مراد
آن باشد که ما چون بعلاوه افاضه حقتعالی مشاعر را بما دانستیم که در ادراک
محتاجیم باین مشاعر دانستیم که خدا منزه است از مشاعر زیرا که اگر او را مشاعر
باشد مثل ما محتاج خواهد بود سیم آنکه عقل میداند که میباید که جاعل و مجعول را
صفات مباین یکدیگر باشند و با افاضه مشاعر بر ما دانستیم که او چنین
مشاعر ندارد چهارم آنکه چون مشاعر بما داد و دانستیم که ما بدون این مشاعر
ناقصیم پس دانستیم که حقتعالی را مشاعر نیست و اگر نه ناقص خواهد بود
بذات خود و در کمال خود محتاج بغیر خود خواهد بود و این بر واجب الوجود محالست
و در بحار وجوه دیگر مذکور است که این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد و بتجهیره
الجواهر عرف ان لا جوهر له و با فرینش او جوهرها را دانسته شد که او را جوهری

نیست یعنی او از جنس این حقائق ممکنه نیست واکرنه مثل انها محتاج بعلة میبود
و بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له و بضدی که او در میان اشیا انداخته
دانستیم شد که ضدی نیست او را بدانکه مراد بضد یا معنی مصطلح است یعنی
دو امر وجودی که در یکزمان در یک محل جمع نتوانند شد مثل سیاهی
و سفیدی و صورت آتشی و صورت ابی یا معنی عرفی است که کسی که در قوت مساوی
کسی است او را ضد او میکویند بنا بر معنی اول چند وجه تقریر میتوان کرد اول
انکه چون اضداد را افرید و انها را دیدیم که محتاجند بمحلها خود دانستیم که
او را ضد نیست واکرنه محتاج بمحل خواهد بود و احتیاج دلیل امکانست دوم
انکه چون دیدیم که ضد هر یک منع وجود دیکری میکنند و او را بر طرف میکند
پس دانستیم که واجب الوجود منزه است از ان سیم انکه عقل می یابد که میان
خالق و مخلوق ضدیت نمیباشد چهارم انکه چون خالق میباید که منزه از
صفات مخلوقات باشد پس مضاده اینها دلیلست بر انکه نیست و بنا
بر معنی دویم ظاهر است زیراکه چیزی که مساوی او باشد در قوت فعل او باید
که واجب الوجود باشد پس تعدد واجب لازم می اید با انکه هیچ یک نمیتوانند
که صانع عالم باشند و بمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له قرین کردن
او بعضی از امور را ببعضی دانسته شد که قرینی نیست او را مانند مقارنت
عرض با محل خود و متمکن با مکان خود و لوازم با ملزومات خود و چون
دیدیم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتیاج جهت
دانستیم که هیچ چیز مقارن او نیست ضاد النور بالظلمة والجلایة
بالبهم والجفة بالبلل والبرد بالحرور ضد کردانیده است نور و روشنی را
با ظلمت و تاریکی و واضح بودن را با مبهم بودن و خشکی و صلابت را با تری
و نرمی و سرما را با کرما مؤلف بین متعادیاتها مفرق بین متدانیاتها

دالة بتفریقها علی مفرقها و بتالیفها علی مؤلفها ذلک قوله عز وجل و من کل شئ خلقنا زوجین
لعلکم تذکرون تالیف کننده است میان انها که با یکدیکر دشمنی دارند جدائی افکننده است
میان انها که نزدیک یکدیکرانند دلالت کننده است بجدا کردن اینها بر انکه جدا کننده دارند
و با لفت دادن اینها بر انکه الفت دهنده دارند اینست معنی کفته خدای عز و جلیل
که از هر چیز افریدیم دو جفت یا دو نوع شاید شما تذکر نمائید متن حکیم کوید که
توضیح این فقرات وافیات موقوف بر بیان چند فائده است اول در بیان معنی
تالیف و تفریق بدانکه حقتعالی چنانچه میان اشیا مضادت و مباینت ذاتی و عرضی
افکنده است بقدرت کامله خود میان ایشان الفت و امیزش نیز داده است چنانچه
آتش و آب و هوا و خاک را ضد یکدیکر کردانیده و هر یک را بصفتی ضد صفت
دیکری مخصوص کردانیده است و همچنین میان اینها در موالید الفت داده
و حیوانات و نباتات و معادن را از اینها افریده و هم را با یکدیکر متفق کردانیده
و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا باشند متخالف در کیفیات
افریده همه را در بدن حیوانات الفت داده است و هر یکرا با انها نه الفتی که دارد
بالجنس خود داده از جنس خود جدا کرده چنانچه آتش را اکر بکذارند بالا
میل بکره خود میکند و اب را اکر قاسری نباشد میل بکل خود یا بمرکز میکند
و همچنین سایر عناصر همه را از امکنه طبیعیه و اجناس و انواع خود جدا کرده
و در ابدان موالید جمع کرده و کیفیات حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
که با هم نهایت تضاد دارند با هم جمع کرده و از ان ایشان مزاج موافق از نوع
بعمل اورده و باز هر وقت که مصلحت داند همه را از هم جدا شد و از یکدیکر جدا
جدا میکند و هر روح و بدن را با نهایت مباینت بیکدیکر الفت داده و هر وقت
که خواهد جدا میکند و دلهای متباعد و طبعها متخالف را باعتبار احتیاجی
که در میان ایشان انداخته با یکدیکر الفت داده و کاه عداوت را با الفت تبدیل میکند

الف را بعلاوه منتهی میکرداند و در این مقام سخن بسیار است و بهمین
اکتفا مینمائیم دویم در بیان آنکه ایشان را دلالت دارند بر صانعی که این تالیف و تفریق
مخالف مقتضای طبع ایشان باشد البته قاسری باید که اقوی از ایشان باشد و ایشان را
قسر بائتلاف و افتراق کند و چون از این افتراق و ائتلاف عالمی منتظم گردید
که نزد عقل سلیم از آن بهتر و نیکوتر متصور نیست باید که آن قاسر و جبر کننده
ایشان در نهایت علم و قدرت و حکمت باشد و مانند و شبیه ایشان نباشد سیم
در تاویل این کریمه و آنچه مناسب است در این مقام بدانکه بعضی از محققان
این را چنین تفسیر کرده اند که حقتعالی هر جنسی از مخلوقات را دو نوع متقابل
آفریده است مانند مرد و زن و نر و ماده و سیاهی و سفیدی و آسمان و زمین
و روشنائی و تاریکی و شب و روز و گرم و سرد و تر و خشک و آفتاب و ماه
و کوکب ثابت و سیار و کوه و صحرا و خشکی و دریا و زمستان و تابستان و جن
و انس و علم و جهل و شجاعت و جبن و جود و بخل و ایمان و کفر و سعادت
و شقاوت و شیرینی و تلخی و صحت و بیماری و بینائی و توانگری و خنده
و گریه و شادی و اندوه و زندگی و مردن و هم چنین است سایر اشیا
پس چنین آفرید اشیا را تا باینها شما متذکر شوید و بدانید که خداوند ایشان را
آفریننده اینها مثل اینها نیست و باینها متصف نمیگردد و چنانچه گذشت
پس بنابراین این کریمه استشهاد خواهد بود برای آنکه اینها را ضد کردانید تا
بدانند که او ضد ندارد و وجه دیگر آنست که استشهاد باشد برای آنکه تالیف
و تفریق دلالت بر مؤلف و مفرقی میکند و چنان تاویل کنند این را که حقتعالی
از یکنوع صنف نر و ماده را آفرید و باهم الفت بخشید تا بدانند که جدا
کردن ایشان در صنف و متحد ساختن و الفت دادن دو نوع کار خداوند حکیم
علیم است وجه دیگر آنکه بعضی چنان تاویل کرده اند که حقتعالی واحد من جمیع الوجوه است

و هر چه غیر اوست جفت است یعنی تعددی در او هست از جهت جنس و فصل
یا ماهیت و تشخص یا ذات و وجود و این جفت بودن از شواهد امکانست و احتیاج
بصانع و بیان خالی از مناسبت نیست با کلام سابق ففرق بها بین قبل و بعد
لیعلم ان لا قبل له و لا بعد پس جدائی افکند بسبب این مخلوقات میان پیش
و پس تا دانسته شود که او را پیش و پس نیست پس بعضی را در زمان پیش
از بعضی و بعضی را بعد از بعضی قرار داد تا بدانند که او زمانی نیست یا آنکه
بدانند که او ازلی است و ابدی است و چیزی پیش از او و بعد از او نمیتواند بود
و در کلمه بها نیست پس معنیش چنان میشود که زمان را آفرید تا بدانند که او
زمانی نیست مخلوق اوست باو احاطه نمیکند و او زمانی نیست شاهدة بغرائزها
ان لا غریزة لمغرزها گواهی دهند اند بطبیعتها خود که طبیعت نیست از کسی را
که ایشان را صاحب طبیعت بتفاوتها کرده است و مراد بطبیعت مهیات و حقائق
انواع ممکنانست مخبرة بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها دلالت کننده اند بتفاوتها
و اختلافها که در ایشانست که تفاوتی نیست مر کسی را که تفاوت در ایشان قرار
داده است مخبرة بتوقیتها ان لا وقت لموقتها خبر دهنده اند بسبب آنکه حقتعالی
برای اول و آخر ایشان وقتی قرار داده است بآنکه وقتی نیست آنکسی را که ایشان را
موقت باوقات کردانیده است و چون توضیح این فقرات در ضمن شرح فقرات
سابقه گذشت اعاده نکردیم حجب بعضها من بعض لیعلم ان لا حجاب بینه و بینها
غیرها محجوب و پنهان کردانید بعضی را از بعضی بحجابهای جسمانی یا امکانی تا بدانند
که حجابی میان خدا و هر مخلوقی بغیر از مخلوق نیست زیرا که چون بعقل خود یافتند
که پنهان بودن و عجز و احتیاج هر دو است پس باید بدانند که خدا باین دو صفت محجوب نیست
و همه چیز نزد او هویداست و مخلوق کار او را در آن نمیکند از بعض عجز اوست و اگر نه
حقتعالی از همه چیز هویداتر است و همه چیز باو هویدا گردیده اند له معنی الربوبیة اذ لا

مربوب وحقیقة الالهیة اذ لا مألوه ومعنى العالم ولا معلوم ومعنى الخالق ولا مخلوق
وثنا ومعنی السمع ولا مسموع برای او بود معنی ربوبیت و پروردگاری در وقتی که مخلوقی
وتربیت کرده شده نبود وحقیقت الهیت ومستحق عبادت بودن در وقتی که عبادت
کننده نبود ومعنی عالم بودن در وقتی که معلومی موجود نبود ومعنی آفریننده بودن
در وقتی که آفریده شده نبود ومعنی سمیع یعنی عالم بمسموعات بودن در وقتی که شنیده
شده نبود حاصل آنست که هر چه از صفات کمالیه حقتعالی است قدیم است وعین ذات
مقدس است وصفات فعل اضافی چند اند که آثار صفات کمالیه اند مثل خالق بودن
بالفعل که آن کمال نیست انچه کمالست قدرة بر خلق کردنست وآن قدیم است و
رازق بودن کمال ذاتی نیست وقدرة بر رزق کمالست وهمچنین تربیت وحفظ
وسائر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیه حقیقیه اند که آنها زائد بر ذات مقدس
نیستند چنانچه میفرماید کما لیس منذ خلق استحق معنى الخالق ولا باحداثه البرایا
استحق معنى البرائیة یعنی نه چنانست که وقتی که آفرید خلایق را مستحق معنی خالق شده
باشد ونه آنکه چون دارت کرد وایجاد آفریدهها کرد مستحق معنی آفریننده شده باشد کیف
ولا یغیبه منذ ولا ندنیه قد ولا یحجبه لعل ولا یوقته متی ولا یشمله حین ولا یقارنه مع یعنی
وچگونه چنین باشد که بعد از وجود اشیا مستحق این اسما شده باشد وحال آنکه کلمه
منذ در لغت برای ابتدای زمانست سبب آن نمیشود که از و چیزی غائب شود چنانچه
در ممکنات که محصورند بزمانها که در زمانی باشند انچه پیش از آن وبعد از آن
زمانست غایب است از ایشان وحقتعالی جمیع اشیا با زمانهای ایشان نزد علم
او در آن لحاظ بعد ند یا آنکه وجود او مخصوص بزمانی نیست یا آنکه در زمانی
نیست یا آنکه در زمانی از خلق غائب گردد باز فرمود که چون حقتعالی زمانی نیست
کلمه قد که در لغت برای نزدیک گردانیدن ماضی است بحال او [illegible] نزدیک نمیگرداند
یا آنکه چون کلمه قد برای تحقیق است ودر علم او شک وضعف نمیباشد پس قد چیزی را

بعلم او

بعلم او نزدیک نمیگرداند پس فرمود که لعل که در لغت بمعنی شاید است وبرای امید
وتوقعست در زمان ابتدا او را از چیزی محجوب نمیگرداند یعنی در علم حق لعل وشاید
نمیباشد برای آنکه هیچ چیز از علم او غایب نیست پس فرمود که مخصوص بوقتی نیست
تا توان گفت متی یعنی کی بهم رسید وکی عالم شد وکی قادر شد پس فرمود که فرا نمیگیرد
او را زمانی یعنی زمانی نیست ومقارن او نمیگردد مع که در لغت دلالت بر مقارنت
میکند یعنی نمیتوان گفت که چیزی با او هست یا بوده است وتفریع این فقرات
بر عدم اختصاص اسما بحقتعالی بعد از حدوث اشیا شاید از آن جهت باشد
که کسی که صاحب این تقدس وکمال باشد نقص برای او روا نیست وحدوث صفات
کمالیه مستلزم نقص ذاتست قبل از حدوث اسما بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه
گذشت در امالی شیخ مفید واحتجاج وکیف نیست پس احتجاج با این تکلف نیست
وظاهر اینست انما تحد الادوات انفسها وتشیر الآلة الی نظائرها وفی الاشیاء توجد
فعالها تحدید نمیکنند ادوات مگر نفسهای خود را واشاره میکنند آلات بسوی
نظایر واشباه خود در اشیاء ممکنه یافت میشود کردها وآثار این ادوات نزد
حقتعالی منزه جسم گوید که مراد از ادوات آلات واعضا وجوارحست پس مراد
بنفسهای آنها انواع واشباه آنها خواهد بود یعنی لان جسمانی تحدید امثال خود
از جسمانیات میتوانند کرد واشاره باشباه خود میتوانند نمود ومحتملست
که مراد بادوات صاحبان ادوات بوده باشد وممکنست که مراد بادوات والات
الحروف واسمائی باشند که در پیش اطلاق آنها را بر حقتعالی نفی کرده پس این فقرات
دلیل بر آن فقرات خواهند بود منعتها منذ القدمة وحمتها قد الازلیة یعنی منع
کرده است آلات واعضا وقوی را با اشیا از قدیم بودن آنکه منذ که برای ابتدای
زمانست بر آنها اطلاق میکنند ومنع کرده است اعضا وقوا را با اشیا از ازلی
بودن اطلاق کلمه قد بر آنها که دلالت بر قرب زمان ماضی بحال میکند چنانچه بیان آن

در فقرات سابقه گذشت اول الكلمة امر فنت فدلت على مفرقها وتباينت فاعربت
عن مباينها لما تجلى صانعها للعقول لاكو نه این بود که کلمها جدا شده پس دلالت کرد ند بر
جدا کنند ایشان و مباینت بهم رسانید ند پس ظاهر کردانید ند کسیکه انها مباینت میان
ایشان افکنده یا میان ایشان کردیده هر این ظاهر میشود صانع انها برای عقول
متر جم کوید که این فقرات را چند وجه توجیه میتوان کرد اول انکه
مراد از کلمه لغتهای مختلفه و اصوات متنوعه خلق باشد زیرا که این از قدرتهای
عظیم حقتعالی است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدائی بصدای دیگر شبیه
نیست و هر یک را بلغت خاص مخصوص ساخته است چنانچه در قرآن مجید
میفرماید و من آیاته اختلاف السنتکم والوانکم یعنی واز آیات و علامات وجود
و عظمت و قدرت و حکمت خداست اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما و چنانچه
اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع میکند مباینت و تضاد اینها دلالت میکند
بر انکه حقتعالی منزه است از مشابهت اینها بوجهی چند که سابقا مذکور شد دویم
انکه مراد از اختلاف دلها و عزمها باشد چنانچه حضرت امیر فرموده که عرفت الله
بفسخ العزائم یعنی خدا را شناختم بفسخ کردن عزمها یعنی بسیار عزم کردم و
خدا عزم مرا قبول کردانید یا میسر کردانید پس دانستم که برتری هست که قدرت
بر فسخ عزائم من دارد سیم انکه مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا باشد از این جهت
که دلالت دارند بر وجود قدرت و علم و حکمت حقتعالی لکن در لفظ بعید است
وبها احتجب عن الرؤية وإليها تحاكم الاوهام یعنی بعقلها محجوب شده است از
دیدن یعنی عقل حکم میکند که دیدنی نیست و بسوی عقلها محاکمه میکنند وهمها
یعنی اختلافی که در میان اوهام و مدرکات جنود عقل حکم میکند میان ایشان و حق
و باطل ایشان را جدا میکند و فيها اثبت غيره محتمل است که ضمیر راجع بعقلها باشد پس
دو وجه محتمل است اول انکه آنچه در عقلها ثابت میشود و حاصل میشود غیر حقیقت

حقتعالی است و کنه ذات او بعقل در نمی اید دویم انکه غیر مصدر باشد یعنی بعقل
اثبات میشود که حقتعالی مغایر ممکنات است و مشابه ایشان نیست و محتمل است که ضمیر
راجع بوهمها یا بوهمها باشد یعنی وهمها اثبات غیر خدا میکنند واگرنه عقل حکم میکند که خدای
عالم بجز یکی نیست ومنها انبط الدليل در این فقره نیز محتمل است که ضمیر راجع بوهمها
بعقلها باشد یعنی بعقلها استنباط دلیل میتوان نمود بر امور و ممکن است که راجع بوهمها
باشد یعنی بتوسط وهمها استنباط میکند عقل دلیل بر اشیا را وبها عرفها الاقرار
در این فقره نیز هر دو احتمال جاریست یعنی بعقلها حقتعالی شناسانید عقلها را اقرار
بوجود کمالات خود یا بوهمها شناسانید حقتعالی عقلها را که او از جنس وهمها
و مدرکات انها نیست بالعقول يعتقد التصديق بالله بعقول اعتقاد کرده
میشود بالمحکم میشود تصدیق بخدا و بالاقرار يكمل الايمان به و باقرار کردن کامل
میشود ایمان بخدا زیرا که اعتقاد بدون اقرار ظاهر فائده نمیبخشد لا ديانة
الا بعد معرفة دیندار بودن یا عبادت کردن نمیباشد مگر بعد از معرفت خدا
و رسول و ائمه هدی علیهم السلام و آنچه ایشان بیان کرده اند از اصول عقائد یا اعم از معرفت
اصول و فروع ولا معرفة الا بالاخلاص و معرفت نمیباشد مگر با خالص کردانیدن
از شکوک و شبهات و اعتقادات باطله ولا اخلاص مع التشبیه و خالص کردانیدن
معرفت نمیباشد مگر بخالص کردانیدن از شکوک و شبهات و اعتقادات باطله
با شبیه دانستن خدا بممکنات ولا نفي مع اثبات صفات التشبيه و نفی نکرده
است تشبیه خدا را بخلق کسیکه اثبات صفات زائده برای او کرده است و در بعضی
از نسخ التشبیه است پس محتمل است که مراد این باشد که کسیکه اثبات صفات کند برای
تنبیه مردم بر صفات و نفی کند صفات خلق از او و کنه نفی صفات او نکرده است بلکه شان
خواهد بود بانچه گفتیم که باید حقتعالی را از حد تعطیل و حد تشبیه هر دو بدر آورد
فكلما في الخلق لا يوجد في خالقه زیرا هر چه در خلق است از صفات حقیقت از صفت

یافت نمیشود در خالق ان و کلما یمکن فیه یمتنع علیه الحرکة والسکون جاری نمیشود بر او حرکت کردن و ساکن شدن پس بچند وجه حضرت استدلال فرمود بر نفی حرکت و سکون از ذات مقدس قادر بیچون اول بانکه کیف یجری علیه ما هو اجراه ویعود فیه ما هو ابتداه یعنی چگونه جاری میشود بر او انچه جاری کرده است او ... خود و چگونه برگردد در او انچه ابتدا کرده است و افریده است و وجه استدلال یا انست که گذشت که اتصاف حضرتش بخلق خود و کامل گردیدن بافریده خود محالست یا انکه اگر اینها در او باشند منفک از حوادث نخواهد بود و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است یا انکه اگر بدون این صفت کاملست پس حدوث این صفت نقص خواهد بود و اگر باین صفت کامل میشود پس در ذات خود ناقص است و نقص بر او محالست باجماع عقول دلیل دویم انست که اذا لتفاوتت ذاته یعنی اگر محل حرکت و سکون باشد پس تفاوت در ذات او بهم میرسد و محل حوادث و تغیرات خواهد بود و اینها مستلزم تغیر ذات‌اند و تغیر ذات منافی وجوب وجود است دلیل سیم انست که ولتجزی کنهه یعنی کنه هر اینه صاحب اجزا خواهد بود کنه ذات مقدس او یا باعتبار اینکه این دو صفت از لوازم اجسامند یا باعتبار انکه حرکت را لازم دارد که در ان متحرک جهة بالقوة وجهة بالفعل بوده باشد یا باعتبار انکه با ممکنات شریک خواهد بود در حقیقت و مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز خواهد بود ولامتنع من الازل معناه ولما کان للبارئ معنی غیر المبرود هرگاه مستکمل بخلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد و کنه او صاحب اجزا باشد هر اینه امتناع خواهد کرد از ازلی بودن معنی او و هر اینه برای افریننده معنی بغیر افریده شده نخواهد بود و لو حد له وراء اذا حد له امام اگر حد کرده شود برای او عقبی پس هر اینه حد کرده خواهد شد برای او پیشی پس در جزو ... و متوهم خواهد شد و مرکب خواهد بود ولالتمس التمام اذا لزمه النقصان و اگر طلب کرده شود برای تمام شدن پس لازم خواهد بود او را نقص بوجه ... اشاره ایست بانچه سابقا بیان شد که نمیتواند بود که حضرتش بغیر ذات مقدس خود بچیزی کامل شود زیرا که اگر بغیر خود کامل شود

در حد ذات خود ناقص خواهد بود و باجماع عقول نقص بر او روا نیست وابینا دور کمال بغیر خود محتاج خواهد بود و محتاج ممکن است کیف یستحق الازل لمن لا یمتنع من الحدث چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمیتواند بود و محتمل است که مراد ان باشد که ازلی محل حوادث نمیتواند بود و کیف ینشئ الاشیاء من لا یمتنع من الانشاء و چگونه انشا کند و از عدم موجود او را اشیا را کسی که امتناع نکند از افریده شدن محتمل است که مراد کل اشیا باشد یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمیتواند بود و محتمل است که مراد ان باشد که از عدم بوجود اورده نمخصوص حضرتش است و کسی که احتمال معلوم بودن در او رود خالق و افریننده چیزی نمیتواند بود اذا لقامت فیه آیة المصنوع ولتحول دلیلا بعد ما کان مدلولا علیه این فقرات دلیل فقرات سابقه‌اند یعنی هرگاه حضرتش محل حوادث و تغیرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر اینه قائم خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و افریده بودن و هر اینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد کرد بعد ان انکه او مدلول علیه مبدا است و سائر ممکنات دلیل وجود او و مبدا اند یعنی او نیز مثل سائر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد بود لیس فی محال القول حجة ولا فی المسألة عنه جواب ولا فی معناه له تعظیم ولا فی ابانته عن الخلق ضیم الا بامتناع الازلی ان یثنی ولا الی لا بدی له ان یبدأ یعنی نیست در قول محال یعنی اثبات حوادث و تغیرات از برای حضرتش حجتی و نه در سؤال کردن از این مسئله جوابی چون بدیهی است که باطلست و نیست در اثبات کردن معنی اینها از برای حضرتش تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد و نیست در جدا کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث و متغیرات ظلم و ستمی مگر انکه امتناع میکند ازلی از دوتا بودن و از ... و امتناع میکند چیزی که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا داشتن و حاصل این فقرا

17

انست که اثبات صفات زائده و متغیره چون بر حضرتش محالست حجتی بر اثبات ان اقامت
نمیتوان کرد و کسی که از ان سؤال کند مستحق جواب نیست و چون بعضی گمان میکنند
که همچنانکه گوش نداشتن و چشم نداشتن و یا نداشتن در ما نقص است پس باید
که خدا نیز هر چیز در ما کمالست او داشته باشد حضرت رد بر ایشان فرمود که
اینها سبب امکان و عجز ما در ما کمال شده است چون در علم و قدرت محتاجیم
باینها و کسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او باشد بودن اینها در او نقص است
و نبودن اینها در او کمالست و در اخر بیان فرمود که نفی مشارکت حضرتش با مخلوقات
کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات با انکه مباین شد خدا از مخلوقات مرد
نه از داده نه رفع و تکبر است که ظلم باشد بلکه سبب انست که دو قدیم و دو واجب محالست
و اگر حضرتش صاحب صفات زائده و اعضا و اجزا باشد چندین قدیم ثابت میشود
و این صفات اگر معلول ذات حضرتش باشند میباید که چیزی که وجودش ابتدائی
نداشته باشد علت داشته باشد و قدیم علت نمیدارد لا اله الا الله العلی العظیم کذب
العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و صلی الله علی محمد و اله
الطاهرین یعنی نیست خداوندی و معبودی بجز خداوندی که دانش از ان بلندتر است
که عقلها بان تواند رسید و صفاتش از ان بزرگتر است که کنه انها را ادراک توان نمود
و دروغ گفتند انها که غیر خدا را با او عدیل کردانیدند در خداوندی و در استحقاق عبادت
و گمراه شدند گمراهی دور و زیان کار شدند زیان کاری هویدا و درود فرستد خدا بر
محمد و ال طاهرین او و در شرح این خطبه کتابها کافی نیست و باعتبار ضیق مجال بهمین
اکتفا شد و بیان بعضی از دقائق و اسرار این خطبه و سایر خطبها که مضامین انها مشابه
با این خطبه دارند در کتاب بحار الانوار شده است والحمد لله اولا و اخرا و صلی الله
علی محمد و اله الطاهرین المقدسین

و کتبه العبد المذنب المحتاج الی عفو ربه الباری ابن محمد صادق محمد الحسینی فی لیلة الاحد من
شهر ربیع الاول من شهور سنة [illegible] من الهجرة النبویة علی مهاجرها الاف من التحیة [illegible]
۱۲۳۱

(حاشیه: و دست نداشتن هم)

بازبینی شد ۱۳۷۲ ش

بازبینی شد ۱۳۷۱ ش

16

مقدمه در بیان اصول دین [illegible]

[illegible]

فصل در بیان صفات کمالیه و ثبوتیه اینست که خدای تعالی قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است ۱ اما قادر یعنی خدا توانا است و هر کار را خواهد بکند میکند و هر چه را خواهد ترک کند میکند و در افعال خود مجبور نیست مثل آتش که نتواند نسوزاند و مجبور باشد بر سوزاندن و هر چه خواهد بکند عجز ندارد و اگر حکمتش اقتضا کند چیز دیگر در عالم میتواند خلق کند و فعل قبیح و ظلم را میتواند اما از راه قبح آن نمیکند و دلیل بر این معنی آنست که اگر قادر نباشد لازم می آید که عاجز باشد و محتاج باشد بغیر و صانع عالم و کسی که صاحب این اساس باشد که مذکور شد چگونه عاجز میتواند بود ولی رفع حاجت او را تواند کرد و [illegible] محتاج باشد بدیگری ۲ اما عالم یعنی خدا دانا است و بر او هیچ چیز پوشیده نیست آنچه شده است و آنچه میشود و آنچه موجود است از آشکار و پنهان و جزئی و کلی و جمیع ذرات همه در نزد او هویدا و ظاهر است و علم او نسبت بهمه یکسان است و دلیل بر این اینست که هرگاه ثابت شد که خدای تعالی صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است چگونه میشود که علم بان نداشته باشد البته هر که خلقت چیزی کرد باختیار و اراده بحقیقت آن مطلع خواهد بود و دیگر آنکه علم علما که مخلوق او هستند باو راجع میشود و کمالات همه از فیض بی منتهای اوست و چگونه میتواند شد که کسی علم و قدرت بهمه علما و صاحبان قدرت داده باشد خود عالم و قادر نباشد و دیگر آنکه هرگاه دانستی که این همه عجایب خلق خدا که در آفاق و در نفس انسانی است از آنچه متعلق ببدن او است از اجزا و اعضا و چشم و گوش و زبان و غیر آن و ترکیب هر یک از اعضا و از اجزا بسیار که حکما در حقیقت آن عاجز و حیرانند همه از خلقت او است و او صانع همه است چگونه میتواند بود که چنین کسی نادان باشد و دلائل دیگر بسیار است قدر باید دانست که علم خدا از باب علم ما نیست که صورتی از اشیا در ذهن ما حاصل میشود و این را علم میگویند و نه هم میتوانیم گفت که علم خدا اینست که عین اشیا همه در نزد او حاضرند اگر نه لازم می آید که [illegible] که بعد از چندین هزار سال [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی آلائه والصلوة علی محمد وآله سادة اصفیائه تخستین کلامی که از زبان عندلیبان منابر طراوش نماید و نیکوتر سخنی که بهر آن خامهٔ مشکین شمامه بر طرز دفاتر بنگارش در آید حمد مبدع ذو الجلالیست که رسائی ادراک عقول اعتراف بنارسائی است و کوتاهی از دریافت کنه جمالش و کمال کمال ارباب هوش و دانش عبارتست از اقرار بنادانی و جهل بصفات کمالش و تحف تحیات و صلوات بیرون از کنجایش حد و احصا و افاضل تسلیمات و تکریمات بلاعد و منتهی نثار روضهٔ مقدسهٔ مطهرهٔ سید ابرار و قاید اخیار و ائمه اطهار و برگزیدگان ملک جبار باد ابد الاباد   چون مدار عامهٔ ناس در اختیار ادیان مختلفه بر تقلید آباء و اجدادست و بناء اکثر مقالات ارباب علم از مخالفان حق بر عصبیت و عناد و بدین دو خصلت ذمیمه قناعت نموده از طلب حق بازمانده اند و از درگاه الهی رانده جبهه داد فانیه را بر دار باقیه و جیفهٔ ابدیه ایثار نموده در بوادی ضلالت و گمراهی وادیه جهل متناهی عمر خود را ضایع میکنند و جمعی از اخیار علما که مرشدانند در باب هدایت و ارشاد مردم بذل الجهود نموده اند و بمساعی جمیله کتب و رسایل غیر محصوره تصنیف و ترصیف فرموده اند بنحوی تالیف فرموده اند که عامهٔ خلق از آنها مستفید گردند و بمجرد نظر در آنها مهتدی شوند و بعضی از آنها مبنی بر مسایل غامضه و براهین خفیفه و دقایق دقیقه است که افهام عوام از ادراک آن قاصر است و بعضی مبنی بر اقناعات و خطابات و شعریات که مفید یقین نیست و اکثر آنها مبسوط و مشتمل بر عبارات مقصود طویله مملهٔ با اختصارات و ترک علم و لهذا بر عامهٔ عباد طرق ارشاد و استرشاد مسدود گردید و از نیل حق محروم و به تقلید و اتباع ظنون و اوهام قانع شده اند پس واجب دانستم بر خود که این رساله موسوم به نجات را وضع نمایم بنحوی که در وضوح عبارات بحدی باشد که کافه ارباب عقل از خواص و عوام را قدرت بر معرفت مضامین آن باشد و در

اختصار کلام بغایتی که در یک مجلس توانند اصول دین را با دلهٔ قاطعه و براهین ساطعه حفظ نمایند والله الموفق و از جهت اعزاز و اکرام رساله مزبوره در نظر علماء کرام مطرد و مطرز نمودم بنام نامی ملک ملوک عالم محیی مراسم ارشاد بنی آدم خاقان خواقین دهر سلطان سلاطین بر و بحر مالک ملک سلیمانی زینت بخش سریر سلطانی مهبط فیض سبحانی مظهر نور ربانی اکلیل دیهیم و شهریاری درة التاج افسر شاهی مصداق حقیقت ظل الهی قرة العین خاندان مرتضوی چراغ دودمان مصطفوی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان الی آدم علیه صلوات الرحمن ابو المظفر شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی بهادر خان انار الله برهانه و اید ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه تنبیه و تنویه بر جمیع طوائف اهل ایمان وفقهم الله تعالی مخفی نماناد که دولت الخ و رساله مشتملست بر دو مقدمه و هشت باب و ذیلی رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی   پوشیده نیست بر ارباب عقول که اگر شخصی در مکانی بوده باشد و جمعی از ارباب عقول گویند که بودن تو در این مکان موجب هلاک یا ضرر عظیم است و او را مانعی نباشد از حرکت بلا اشتباه از آن مکان حرکت میکند و اگر حرکت نکند البته سفیه یا مجنون خواهد بود مگر آنکه علم قطعی داشته باشد بکذب ایشان و این معنی کلام علما است که دفع خوف ضرر از خود واجبست عقلا هرگاه این معلوم باشد پس معلومست که هرگاه عقلا از انبیا و امم ایشان گویند که واجب است بر کافه خلایق معرفت آفریدگار و پروردگار خود بقدر مقدور و عمل باوامر و نواهی او و اگر کسی نکند و تقصیر کند در آن باب مخلد در عذاب خواهد بود هر عاقلی که بشنود خود را معاف نخواهد داشت از آن و اگر معاف دارد عاقل نخواهد بود مگر آنکه علم قطعی بکذب ایشان داشته باشد و بس ظاهر است که کسی را علم قطعی بکذب این کلام نیست پس واجب بر هر عاقلی که اطلاع برین کلام داشته باشد نظر و تامل تا بحدی که ربرا معلوم او شود کذب این کلام یا صانع خود بشناسد و تتبع اوامر و نواهی او کند بنحوی که خوف هلاک ابدی از او زایل گردد و علم قطعی حاصل شود او را بنجات و ظاهر است که کسی را علم بکذب این مقال حاصل نیست و ممکن نیست که حاصل شود پس معلوم شد که معرفت الله تعالی که آفریننده و پروردگار ما است واجبست بر کافهٔ عقلا   هرگاه جمعی از عقلا بشخصی رسانند که بودن او در این مکان باعث هلاک او خواهد بود و او را خوف

هلاک و ربودن یافت شد و واجب نیست بر خود حرکت نمودن اگر جمیع آن جماعت اتفاق کنند بر یکراه
که موجب نجاتست یقین که آن شخص همان راه را اختیار کرده بآن راه خواهد رفت و هم چنین اگر
اتفاق کنند بر آنکه بهر راهی که حرکت کند نجات خواهد یافت اما اگر هر یک دعوی کنند که راه موجب
نجات فلان راهست و باقی طرق موجب هلاکت و مخالف یکدیگر همه کنند باشند یقین
که آن شخص متحیر میماند و ضرور میداند که اختیار یکی از آنها را باید کرد و پیروی هر یک را که
اختیار کند احتمال هلاک دارد پس لابد باید که از راه دیگر علم حاصل کند بحقیت یکی از آنها و بطلان
قول دیگران یا بطلان قول جمیع و حدیث راهی غیر آن راهها و این بعینه نظیر مذاهب مختلفه است که در
میان ام واقعست چه هر صاحب مذهبی مدعی انست که بمذهب او نجات حاصل میشود و بسایر مذاهب
هلاک و بال پس عاقل را واجبست که تحصیل کند علم بحقیت یکی از آنها و بطلان دیگران یا ببطلان
جمیع و حقیت مذهبی ورای آنها و معلومست که علم بان حاصل نمیشود الا بنظر و تامل پس ظاهر
شد که بر کافه عقلا واجب است که بنظر و تامل تحصیل علم بحقیت یک مذهب از مذاهب متفرقه نمایند
و بتحصیل ظن کافی نیست چه ران دفع خوف ضرر نمیشود ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و تقلید کافی نیست
ازجهت آنکه غیر ظن چیزی از او حاصل نمیشود بلکه ظن نیز حاصل نمیشود ازجهت آنکه مرجحی نیست مر بعضی را
بر بعضی و اگر تقلید منجی میبود اهل جمیع مذاهب ناجی میبودند و چون درین زمان بلکه در جمیع ازمنه
مدار عوام ناس بر تقلید است و غافلند از آنکه تقلید بی فایده است و اکثر ایشان قدرت بر انظار دقیقه
نیست لهذا درین اوقات دلیلی چند بر اصول دین مسطور میگردد و در هشت باب بعد از ابواب
چنانکه جمیع عوام توانند فهمید و ببرکت آن از وادی ضلالت و جهالت نجات یافته باوج سعادت ابدیه
واصل گردند در اثبات صانع بدانکه هرچه هست یا بودن آن از ذات اوست یا از
غیر او اول را واجب الوجود می نامند و دوم را ممکن الوجود پس ظاهر است که هرچه بودن او از ذات
او باشد باید که همیشه باشد و هرگز نیستی در او راه نیابد پس هرچه نبوده است و بعد از آن موجود شده
و هرچه بوده است و بعد از آن معدوم شده یا میشود وجود او از غیر خواهد بود نه از ذات خود پس
معلوم شد که در وجود موجودی هست واجب الوجود که بذات خود موجود است و جمیع ممکنات را او

ایجاد نموده او صانع عالم است و عالم عبارت از ممکنات است در اثبات قدرت صانع
چون معلوم شد که جمیع ممکنات مخلوق واجبند و پس ظاهر است که مخلوق اثر [illegible] الوجود
مینماید و معلوم است که بسیاری از مخلوقین قادرند مثل نوع انسان قادر است پس خالق اولی
بقدرت باشد و قدرت بر شیء عبارت از انست که اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند بدانکه
قدرت مخلوق باقدار خالق است اما قدرت خالق باید که بذات خود باشد پس ذات واجب مقتضی
قدرت خواهد بود و چیزی که مقتضی ذات باشد ممکن نیست که تخلف کند از او پس قدرت
او در نهایه کمالست و بهیچ وجه عجز با نسبت ممکن نیست و اگر مناقشه شود در عموم قدرت
پس بلا شبهه قدرت او فوق قدرت خلق است از جهت آنکه بالضروره معلوم است که خالق
اقوی و اقدر از مخلوقست فرع و چون قدرت ثابت شد ارادت ثابت میشود چه ارادت در معنی
قدرت ماخوذ است و معلوم شد که خالق عالم عالم است و دانا از دو جهت
یکی آنکه مخلوقان او علم دارند پس او بطریق اولی عالم خواهد بود و وجه دیگر آنکه خالق بقدرت و ارادت
مستلزم علمست بی شبهه و چنانچه قدرت خالق بالذاتست و قدرت مخلوقات
باقدار او همچنین علم خالق نیز بالذاتست و علم مخلوقات از خالق و چون بالذات باشد در نهایه
کمال باشد و بهیچ وجه جهل نسبت باو متصور نشود چه مقتضای ذات او علمست و مقتضای
ذات از ذات تخلف نمیکند و اگر مناقشه شود در لزوم عموم علم پس بلا شبهه اعلم از مخلوق خود
خواهد بود بدانکه خالق بذاته دانا و توانا است بدون آنکه او را صفت علم یا قدرت
بوده باشد چنانچه مخلوق را صفت علم و قدرت میباشد چه اگر خالق را صفت علم یا قدرت
بوده باشد ذات او عاری خواهد بود از علم و قدرت و ناقص از قبیل جسمی که او را نور طاری
شود که بذاته بی نور و مظلم خواهد بود و آنچه مذکور شد که ذات او مقتضی قدرت و علم است
بهمین معنی است که بذاته توانا و دانا است نه آنکه مقتضی اتصاف بصفت قدرت و علمست
در عدل و حکمت چون معلوم شد که علم خالق و قدرت او در کمال است معلوم
میشود که صدور ظلم و سایر قبایح از او محال است ازجهت آنکه صدور قبیح از ظلم و غیره

از جهت جهل قبیح است یا از جهت عجز از خلاف اولی یا از جهت احتیاج و احتیاج نیز فرع عجز است
و نیز معلوم میشود که ترک آنچه موافق مصلحت باشد نسبت باو محال است بلکه آنچه اصلح و اولی است
البته از او صادر خواهد شد از جهت آنکه ترک اصلح یا از جهل یا از عجز یا از بخل و بخل نسبت
باو محالست از جهت آنکه بخیل ناقص است و جواد کامل و مخلوق جواد بسیار است پس اگر خالق
بخیل باشد مخلوق جواد اشرف از او خواهد بود و ایضا منشا بخل احتیاج است و خالق عالم
محتاج نیست و جمیع این مراتب در نهایت وضوح است در نبوت هرگاه معلوم شد
که خالق عالم در کمال علم و قدرت است و صدور ظلم و سایر قبایح و ترک اصلح نسبت باو
محالست معلوم میشود که هرگاه شخصی ادعاء نبوت کند و گوید که مرا خالق تم فرستاده است
بخلق از جهت تعلیم اصول دین و تبلیغ اوامر و نواهی و اظهار معجزه نماید یا آنکه فعلی از او صادر شود
که بشر مقتدر بر آن نباشد و گوید این علامت نبوت منست و کسی نتواند که با او معارضه کند علم ضروری
حاصل میشود بصدق او از جهت آنکه اگر کاذب باشد و مردم را بتکالیف شاقه مکلف کند
و اصول دین تعلیم کند که تمام آنها خلاف واقع باشد و با وجود آن خالق تعالی او را رسوا نکند
و اظهار کذب او ننماید پس خلق خود را مبتلی بجهل و امور قبیحه کرده خواهد بود و این محض ظلم و فعل
قبیح است پس بالضرورة کسی که کاذب باشد در دعوای نبوت باید که ممکن نشود از اظهار
معجزه و اگر چیزی شبیه بمعجزه اظهار نماید البته معارض ظاهر خواهد شد که معارضه کند با او و ظاهر
شود بر خلق کذب او و هر که اظهار معجزه کند با دعوای نبوت و معارض نداشته باشد البته صادق خواهد
بود در نبوت و بر فرضی که کمال علم و قدرت ثابت نشود نیز نبوت ثابت میشود از جهت آنکه ثابت
شد که در قدرت و علم اقوی و اکمل از خلق خود است و بر تقدیری که در قدرت و علم مساوی خلق
خود باشد نیز هم نبوت ثابت میشود از جهت آنکه علم بحال کاذب در دعوای نبوت و مفاسدی
که بر آن مترتب میشود داشته خواهد بود و قادر بر اظهار کذب و اعلام قدرت بر اظهار شبیه
بمعجزه و اهلاک او هست پس اگر تمکین کند او را و رفع او بیکی از این وجوه نکند ظلم کرده خواهد
بود در اثبات نبوت محمد مصطفی صلعم چون معلوم شد طریق ثبوت نبوت

انبیاء

انبیاء معلوم میشود نبوت محمد صلعم از جهت آنکه معلوم جمیع عقلا است که دعوای نبوت نمود
و اظهار معجزات کرد و کسی با او معارضه نکرده و هیچ یک از آن معجزات و اظهر و اقوای آن معجزات
از قرآن مجید است که از زمان ظهور آن حضرت تا حال که زیاده از هزار و صد سال است بسمع
هیچ احدی نرسید که کسی اراده معارضه کرده باشد با وجود مبالغه آن حضرت در طلب معارضه
و هر گاه نبوت حضرت ثابت شد ثابت میشود حقیت آنچه از اصول و فروع دین فرموده باشد
چه نبی بمعنی شخصی است که از جانب خالق بخلق آمده باشد از جهت تعلیم اصول دین و فروع دین
و از اول آنچه بتبلیغ فرموده توحید خالق است پس وحدت ثابت شد بلا شبهه و بدون احتیاج
بادلهٔ عقلیه محضه که اکثر آن مدخولست و دلیل عقلی واضح بر وحدت که بهیچ وجه دخل در آن نتوان
کرد آنست که ثابت شد کمال علم و قدرت خالق و استحاله ترک اصلح و اکمل از او پس این نظام از عالم
موجودات که اصلح و اکمل از آن ممکن نیست و هر چه چنین باشد از یک خالق ضروری الصدور خواهد
بود و اگر خالقی دیگر باشد باید که هر یک مستقل باشد در ایجاد جمیع یا بعض موجودات عالم و
هیچ یک ایجاد نکند الا آنچه را که آن دیگری ایجاد کند و این معلوم البطلان است و گویا که اشاره
باین دلیل است کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر در آسمان و زمین خداها میبود غیر الله
هر آینه فاسد میشدند یعنی نمیبودند از جهت لزوم توارد دو فاعل مستقل در ایجاد و آن محالست و حال
آنکه اینها موجودند پس تعدد آله مفقود و از جمله آنچه تبلیغ فرموده کمال علم و قدرت
حق تعالی و عدم احتمال جهل و عجز نسبت باو بهیچ وجه و از جمله آنست که حی است و معنی حی آنست
که دانا و توانا است و از جمله آنست که سمیع است و بصیر یعنی عالم بمسموعات و مبصرات است
و از جمله حدوث عالم است یعنی آنکه قدیمی غیر ذات باری تعالی نیست و از جمله معاد جسمانی است
و احوال آخرت و سعادت و شقاوت در آن و جنت و نار و میزان و صراط و غیر آن و احوال برزخ از
سؤال منکر و نکیر و ضغطه قبر و غیر آن در امامت بدانکه امر امامت
در نهایت ظهور و وضوح است نزد ارباب بصیرت با اجتناب از عصبیت و عناد و تقلید از جهة
آنکه خالی از دو وجه نیست یا آنست که امامت از جانب الله است یا آنکه از جانب الله نباشد

پس جز پادشاهی نخواهد بود که جمعی اتفاق کنند و شخصی را پادشاه خود کنند پس مخالف قرآن و انکار امامت امام چیزی
نخواهد بود که در امر دین دخلی داشته باشد پس معامله امت با یکدیگر از جهت آن بی جا است و از قبیل معامله
رعایا و ملازمان پادشاهان با یکدیگر خواهد بود که از محض عصبیت ناشی میشود و اگر چنین باشد پس محاربه
حضرت امیر المؤمنین عم با معویه و قتل جمعی کثیر از عسکر او و تحریص جمعی از عسکر خود در معرض
شهادت محض ظلم بوده است و هم چنین محاربه حضرت امام حسین عم با عسکر یزید وجه صورتی نداشته
خواهد بود و حدیث متفق علیه که حضرت فرموده مَن ماتَ وَلَم یَعرِف اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً جاهِلِیَّةً یعنی
کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است مردن جاهلیت و کفر پس معلوم شد که باید از جانب الله باشد
باشد پس باید که بنص پیغمبر صلعم باشد نه باختیار مردم از چند وجه یکی انکه معلوم است که همیشه اتفاق خلق
بر امام اتفاق نمی افتد و از اختلاف مفاسد غیر محصوره لازم می آید چنانچه واقع شده است و بر جمیع
خلق ظاهر است و دیگر انکه احتمال ندارد که خلق معرفت بحال شخصی کما هی داشته باشند و دانند که
صلاحیت امامت دارد یا نه بوجهی که میباید و این بس معلوم است جمیع اهل عقل را خصوصا هرگاه نظر
کنند بواقعه عثمان و بیعت او که اولا او را امام خود کرده اند و بعد از ان هجوم کرده او را بقتل رسانیدند
و امثال ان از نصب خلفا و عزل ایشان و دیگر انکه معلوم است که اصلح و اولی انست که از جانب نص بر تعیین امام
شود و ظاهر است که خالق نعم ترک اولی و اصلح نمیکند خصوصا در چنین امر عظیمی که ترک آن موجب
اختلال دین و دنیای اکثر خلق میشود و اگر تفویض چنین امری باختیار رعایا میبود احتیاج بتعیین
امام از جانب الله نمیبود و ارسال رسول نیز در کار نبود از جهت انکه عمده غرض از هر دو یکی است که عبارت
از تعلیم اصول و فروع دین باشد لیکن علم امام بواسطه رسولست و علم رسول از جانب الهی و دیگر
انکه اگر امامت باختیار مردم باشد خالی از دو امر نیست یا آنست که شرط است در اجماع و اتفاق
جمیع بر آن امام یا نه اگر اجماع شرط نباشد پس هر جمعی که راضی بامامی شوند او امام ایشان خواهد بود و جمع
دیگر که اختیار امامی دیگر نمایند او امام ایشان خواهد بود و ضرور نخواهد بود که امام در هر زمانی یکی
باشد و اگر اجماع شرط باشد گوییم که عمده آنچه دلیل است بر حجیت اجماع حدیثی است که مرویست از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرموده لا تجتمع امتی علی الخطا یعنی جمع نمیشوند امت من بر خطا و معلوم جمیع

عقلاست

عقلا است که جمیع امت صدق ندارد مگر بر کافه اهل اسلام از زمان ظهور حضرت تا قیام قیامت و چنین اجماعی
هرگز متحقق نمیشود و اگر حدیث صحیح باشد مفاد آن انست که خطا مستمر نخواهد بود میان امت از مبدا
ظهور اسلام تا انقراض عالم و این معنی را مدخلی در این مقام نیست و چگونه اجماع حجت باشد و حال انکه
غیر الله تعالی هر که باشد جایز الخطا و السهو است مگر کسی که بنص الهی معلوم باشد عصمت او پس خواه یک کسی و خواه
همه مردم هرگاه اختیار امری نمایند احتمال الخطا میرود و هرگاه خطا باشد متابعت آن نیز خطا باشد و دیگر اگر
اجماع شرط باشد علم بحقیقت هیچ امامی حاصل نمیشود الا بعد از علم بتحقق اجماع بر امامت او و اثبات
اجماع بر امامت امیر المؤمنین علی عم ممکن نیست چون ممکن باشد و حال انکه معاویه و اتباع او مخالفت
نمودند و اگر گویند که حجت اجماع اهل حل و عقد است و معاویه داخل در ایشان نبود گوییم اولا که حدیث
حجیت اجماع عام است و اختصاصی باهل حل و عقد ندارد و ثانیا چون معاویه داخل ایشان نباشد و حال
انکه از جمله صحابه بود و کاتب وحی و خال المؤمنین و اثبات اجماع بر امامت ابو بکر نیز ممکن نیست و چون
ممکن باشد و حال انکه جمیع فرق شیعه و بعض فرق خوارج منکر اند و جمعی از محققین اهل سنت نیز انکار
نموده اند و لهذا اجماع را شرط ندانسته اند و بیعت یک کسی را کافی دانسته اند و غافل شده اند از مفاسدی
که بر ان مترتب میشود و دیگر اگر امامت باجماع میبود پس وصیت ابو بکر از برای امامت عمر چه صورت
داشته و وصیت عمر که امامت را مفوض نمود برای چند شخص مخصوص و بیعت ایشان چه وجه داشته
و هرگاه این مراتب معلوم شد معلوم میشود که امامت باید بنص از جانب الله باشد و جمیع امت متفق اند
بر انکه نص بر غیر امیر المؤمنین علی عم نشده پس باید که امام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بلا فصل غیر او نباشد
و اما ثبوت امامت او پس لازم است بانتفاء امامت غیر از جهت انکه جمیع فرق امة محمدیه در جمیع ازمنه
متفق اند بر انکه امام بلا فصل یا عباس بوده یا ابو بکر یا امیر المؤمنین علی عم و هرگاه بطلان امامت اولین
ظاهر شد از جهت اتفاق قائلین بامامت ایشان بر عدم نص ظاهر میشود که امام علی عم است با انکه نص
بر امامت او متواتر است نزد جمیع فرق اسلام و اگر متواتر نباشد مگر نزد شیعه نیز کافی است از
جهت انکه خبر متواتر از هر طایفه که باشد مفید علم بمضمون انست و بطریق دیگر امر امامت خالی از یکی از
سه حال نیست یا از جمله اصول دین است یا از فروع دین یا از هیچیک نیست اگر از اصول دین باشد

نیز یقین که باید تبلیغ ونص پیغمبر باشد چه پیغمبر از جهت تبلیغ اصول وفروع دین مرسل شده است وهر گاه
فروع را تبلیغ کند پس اصول را بطریق اولی باید که تبلیغ کند خصوصا هر گاه ملاحظه شود در انچه
تبلیغ شده است از جزئیات آداب اکل وشرب وغیر ذلک از اموری که اهتمام بانها بی منتهی است
فامور یچند که بر سبیل ندرت واقع میشود هیچ عاقل تجویز نمیکند که شخصی که این قدر اهتمام بشان
داشته باشد اهمال کند چنین اصلی عظیم را از اصول دین که خود فرموده باشد که کسی جاهل بان باشد وبمیرد
مرده است بمردن جاهلیت وکفر واگر از فروع دین باشد پس اختلاف در ان از قبیل اختلاف در احکام
شریعت خواهد بود از وضو ونماز وامثال ان پس مخالفت اصناف در امامت بایست که بحدی نباشد
که با یکدیگر ابتقال رعنانه وشقاق باشد که هر طایفه تکفیر دیگران کنند مثل حضرت امیر المومنین با معویه
قتال ومحاربه کنند وجمعی کثیر را بقتل رسانند واگر نه از ان اصول دین باشد ونه از فروع پس بطریق اولی
چنان خواهد بود وبالجمله اهل سنت را چاره نیست از آنکه امامت را از اصول دین ندانند وبان تصریح
نموده اند در کتب خود شیعه خصوصا امامیه امامت را اصلی عظیم از اصول دین میدانند بلکه اعظم
از اکثر اصول دین پس عاقل بصیر اگر خواهد که بیقین نجات وسعادت ابدیه تحصیل نماید لابد مذهب
امامیه را باید اختیار نماید از جهت انکه بلا شبهه ایشان ناجی خواهند بود بهر مذهب موافق ومخالف
وبنابر مذهب ایشان غیر ایشان از سایر ارباب مذاهب هالکند واگر کسی تتبع احوال الخلفا نماید اخبار و
اثار در فضائل ومناقب حضرت امیر المومنین علی از طرق اهل سنت وخوارج فضلا از طرق شیعه
انقدر خواهند یافت که صفحات روزگار وفا بان نمیکند با انکه همیشه معاندان ان حضرت تسلط
بر مردم داشته اند ودر ابطال مناقب او ووضع مثالب از جهت او نهایت سعی وبذل جهد خود مینموده اند
ومحبان او از خوف اخفاء مناقب میکرده اند خصوصا خصوصا در زمان بنی امیه وانچه در باب
سایر خلفا نقل شده از مناقب اگر نسبت داده شود بمناقب آن حضرت بلا شبهه نسبت قطره
بر بحر ووزنه بعالم بلکه نسبت متناهی بغیر متناهی دارد پس کسی که اختیار امامت انحضرت بر اغیار او
نماید یقین که در نظر عقل اقرب بنجاة خواهد بود والسلام علی من اتبع الهدی در لزوم
امام در هر زمانی چون معلوم شد که امامت از اصول دین است ومعلوم است که اصول دین مختلف

نمیشود

نمیشود باختلاف ازمنه پس در هر زمان امامی باید وهرچند دور شود زمان ظهور حضرت رسالت پناهی صلعم
احتیاج بامام بیشتر خواهد بود از جهت انکه غرض کلی از نصب امام حفظ شرایع اسلام وعقاید انام است
وبس ظاهر است که بعد از عهد بزمان پیغمبر صلعم موجب اختلال عقاید وفساد مذاهب وظهور بدع میباشد
پس وجود امام در قرب عهد بزمان حضرت وفقدان او در مابعد وازمنه صورتی ندارد پس
مقتضای علم وقدرت وحکمت حق تعالی انست که در هر زمانی امامی باشد ولهذا در حدیث نبوی
متفق علیه امده که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة چه معنی ان آنست که کسی
که بمیرد ونداننسته باشد امام زمان خود را مرده است بمردن جاهلیت وصریح این عبارت نزد ارباب
فهم انست که در هر زمانی امامی باشد ولهذا مولانا سعد الدین تفتازانی وغیر او از محققان اهل
سنة مضطر شده الد بانکه ائمه بعد از خلفاء اربعه پادشاهان اسلامند وخود اعتراف نموده اند
بفساد انچه معلومست که معرفت پادشاهان دخلی بدین ندارد بنحوی که اگر کسی معرفت بایشان
نداشته باشد در حکم کافر باشد خصوصا با فسق وظلم ایشان واختصاص هر اقلیمی بپادشاهی
در امامت ائنا عشر وچون معلوم شد که در هر زمانی امامی باید وظاهر شد که امام باید
از جانب الله منصوب باشد معلوم میشود امامت حضرات ائمه اثنی عشر چه باتفاق ارباب ملل
بغیر ایشان نصی از جانب الله نیست پس هر که بامامت غیر ایشان باشد البته بر باطل است وبا
قطع نظر از ثبوت نصوص بر خصوص ایشان احتیاط وحصول یقین نجات در اعتراف بامامت
ایشانست از جهت انکه امامیه قایلند بوجود نصوص متواتره بر امامت ایشان وغیر امامیه
کسی ادعاء نصی از جانب الله بر امامت غیر ایشان نمیکند وثبوت نصوص بر امامت ایشان نیز ظاهر است
از جهت تواتران نزد امامیه ومعلوم شد که خبر متواتر از هر طایفه که باشد مفید علم قطعی است
وهرگاه حقیت مذهب امامیه ظاهر شد ظاهر میشود که انچه ضروری مذهب ایشان
باشد یعنی متفق علیه باشد نزد ایشان حقست از جهت انکه مذهب ایشان آنست که جمیع
اصول وفروع دین را از ائمه اخذ نموده اند حتی انکه اگر فرعی از فروع دین را شخصی بدون
متمسکی از ائمه اعتقاد کند یا فتوی بان دهد نزد ایشان داخل شرع خواهد بود ولایق

[illegible] شد پس بدانکه از جمله انچه متفق علیه امامیه بعد از انچه مذکور شد سابقا آنست که
واجب تعالی جسم نیست و در مکان و جهت نیست و مرئی نمیشود نه در دنیا و نه در اخرت و پیغمبران
و ائمه صلوات الله علیهم معصومند از جمیع معاصی صغیره و کبیره و خلاف مروت و خطا و
سهو و نسیان و از انجمله آنست که حق تعالی متکلم است یعنی انکه ایجاد کلام می نماید و بهمین معنی ما
و امثال ما نیز متکلمیم از جهت انکه تکلم ما نیست الا ایجاد کلام در هوائی که از فضای دهان ما
بر می اید بتوسط الات از دهان و زبان و حلق و دندان و لبها و تکلم حق تعالی بدون توسط الاتست
اما هیچیک غیر ایجاد کلام نیست و از انجمله آنست که کلام حق تعالی بدون توسط الاتست حادث
است نه قدیم چنانکه حنابله میگویند و از انجمله آنست که بندگان خود را قدرت بر افعال داده پس افعال
بقدرت خود میکنند و مجبور نیستند بر آنها و چگونه مجبور باشند که اگر مجبور بر معاصی میبودند
تعذیب ایشان محض ظلم میبود اما چون قدرت ایشان باقدار حق است و قدرت حق فوق
قدرت ایشانست هرگاه خواهد سلب قدرت از ایشان مینماید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین و از انجمله فروع احکام شرعیه است از هیات الامرین
و صوم و نماز و غیر ذلک و از انجمله تقیه است بمعنی عدم اظهار حکم شرعی واقعی فعلا یا قولا از
جهت خوف ضرر از اعدای دین و فی الحقیقه مشروعیت تقیه متفق علیه فرق اسلامست
لیکن مخالفان امامیه از جهت عناد و محض عصبیت نسبت با مامیه داده اند از جهت انکه بنص
آیه ثابت است که تقیه از کفار در کلمه اسلام که اصل دین و مبنای جمیع اصول و فروع دینیست
و آیه اینست الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و هم و تنبیه بعضی مخالفان با تخیل تشنیع
بر امامیه میشود در باب تقیه که چگونه امام زمان از رعیت خود تقیه میکند یا رعیت خود را تقیه
میفرماید با انکه امام منصوبست از جهت ترویج شریعت و فساد این خیال ظاهر است بچند
وجه و اظهر آن وجوه دو وجه است یکی انکه هرگاه ثابت شد حقیت مذهب امامیه و امامت
ائمه ایشان معنی ندارد امثال این تشنیع بر چیزی که متفق علیه باشد نزد ایشان و نص
ائمه ایشان ناطق بآن باشد و تقیه از این قبیل است و وجه دویم آنست که احکام الهیه منوط

بمصالح

بمصالح عباد است و لهذا مختلف میشود باختلاف ازمنه و امم پس هرگاه مصلحت [illegible]
و نسبت ببعضی تقیه باشد در حکمی از احکام یا فعلی از افعال در واقع حکم الهی چنان خواهد بود
که موافق تقیه باشد و فی الحقیقه مخالف حکم شرعی نخواهد بود و بر متامل بصیر ظاهر است که
اختلاف حکم بسبب اختلاف مصلحت از جهت تقیه و عدم آن مثل اختلاف طهارتست
باختلاف احوال مردم در قدرت بر طهارت مائیه و عدم آن و اختلاف هیات نماز بحسب اختلاف
احوال در تمکن از گذاردن نماز کامل و عدم آن پس چنانکه در حال ضرورت تیمم باید کرد و نماز
را نشسته یا خوابیده باید گذارد همچنین در حالت تقیه باید که در وضو مثلا پارا
بشویند یا مسح بر خف کنند و امثال آن در غیبت امام زمان اگر چه بعد از
ثبوت حقیت مذهب امامیه مجال سؤال از علت غیبت و حکمت در وجود امام غایب
نیست لیکن از جهت ازدیاد ایضاح و کشف و ازاحت شبهه در اینجا میگوئیم که اگر کسی
سؤال کند که امام زمان منصوبست از جهت ترویج شریعت و دفع بدع و انقاذ خلق از
ضلالت و جهالت و امر بمعروف و نهی از منکر پس چرا امام این زمان غایب و مستور است
و هیچیک از این امور از او صادر نمیشود گوئیم که معلوم شد که امام معصوم است از معاصی
و خطا و سهو و معلوم شد که تقیه گاه واجب میشود بر امام و غیره پس هرگاه اعتراف
بامامت او داشته باشیم میدانیم قطعا که انچه اختیار کرده است از غیبت و سکوت از
رعیت و اهمال اهل بدع و معاصی عین مصلحت و حکم الهی خواهد بود و خلاف آن بر او حرام
و مخالف حکم الهی خواهد بود و اگر کسی گوید که چه مصلحت باشد در نصب امام با امر
بغیبت او و نهی او از تصرف در امور دین در اینجا گوئیم که هرگاه معلوم شد که حق تعالی
خلاف اصلح نمیکند میدانیم بالضروره که انچه کرده است عین حکمت و مصلحت است و ضرور نیست
که ما را علم حاصل باشد بمصالح افعال الهیه با انکه مصلحت در نصب او ظاهر است و ان اتمام حجت
است بر خلق در اثبات امام بر طاعات او خصوصا بر صبر و تحمل از رعیت خود و نظیر این
از قبیل انکه انبیا جمیع مامور بودند بتبلیغ رسالت بجمیع امت خود و انذار ایشان با انکه جمعی

کنیم بلکه اکثر ناس از آن بهره و فایده فایز نمی‌کردند و حق تعالی علم بان دارد و کاه باشد که ایشان خود نیز علم
بان داشته باشند با آنکه احتمال کلی دارد که فیض امام نسبت برعیت در مسائل دینیه و مصالح
دنیویه رسد بنحوی که کسی مطلع بر آن نشود مثل آنکه هرگاه در حکمی خطا کنند تنبیهی از جناب آن
حضرت شود بوجهی که صواب بر ایشان منکشف کردد و اگر مخالف کوید که ما را علم حاصل است بآنکه
در این ازمنه باید که امام ظاهر و ناطق باشد از جهة کثرة اختلاف و ظهور بدع و تحیر مردم در اصول
و فروع کوئیم با آنکه این کلام معارضه و مکابره است با حکم الهیه بر تقدیر تسلیم مشترک الالزام است
میانه شیعه و اهل سنت که قایل بوجود امامی نیستند از جهة آنکه واجب میبود بر حق تعالی دفع این
ضلالت و قمع این بدع ظاهره باظهار امام زمان بر تقدیر وجود امام پس بر تقدیرین عدم او واجب
میبود نصب امام یا ارسال رسولی دیگر پس بر هر تقدیر این قدر اهمال که واقع شده عین مصلحت
خواهد بود خواه امام باشد و غایب باشد و خواه نباشد ظاهر شد از ما تقدم
که معرفة نبی و امام و جمیع خصوصیات که متعلق بآنست نوع معرفة الله است و هر که در یکی از آنها
انکاری یا تردیدی داشته باشد حق تعالی را چنانچه باید نشناخته و لهذا خواجه نصیر طوسی قدس الله
روحه القدوسی فرموده هرچه واجب بالذات میشود معلوم امامت حضرات ائمه معلوم است

متضمن پنج باب است در تطبیق حدیث شریف من عرف نفسه

فقد عرف ربه بر جمیع ما تقدم یعنی کسی که خود را شناخت پس بتحقیق که پروردگار خود را شناخته
است بدانکه کسی که نظر بنفس خود میکند میداند که نبوده است و بعد از آن موجود شده و هرگاه تامل
کند میداند که خود بذاته موجود نشده که اگر چنان میبود همیشه میبود پس علتی از برای وجود او خواهد
بود و از این مرتبه منتقل میشود بآنکه باید که کسی باشد که بذات خود موجود باشد و چون نظر میکند در
قدرت و علم و اراده خود میداند که باری تعالی نیز قادر و عالم است و مرید است و چون تامل کند
که هرگاه تعلیم شخصی کند خود اعلم از متعلم خواهد بود میداند که باری تعالی اعلم است از خلق خود
چه خلق را علم بدون تعلیم او ممکن نیست و چون تامل کند که هرگاه غلامی از غلامان خود را صاحب
اختیار در امری کند خود را اختیار و قدرت رفع اختیار آن غلام را دارد پس در قدرت و اختیار

اقوی و اکمل

اقوی و اکمل از آن غلام خواهد بود میداند که خالق نسبت بمخلوقین خود بطریق اولی چنین خواهد بود و چون نظر در
قدرت و اختیار و علم خود کند میداند که قبیح از او صادر نمیشود مگر آنکه علم بقبح آن نداشته باشد یا عاجز
باشد از ترک آن یا محتاج باشد بفعل آن و بهیچ علم او احاطه نماید و قدرت بر آن داشته باشد و او را احتیاج
بخلاف آن نباشد و بهیچ وجه مانعی از کردن آن نباشد و قبیح باشد و موافق مصلحت باشد البته اهمال در آن
نخواهد نمود و بلا شبهه از آن احتراز خواهد کرد و هم چنین اگر دو امری چنان باشد و یکی اولی و اصلح باشد البته آن اصلح را
خواهد کرد و اگر خلاف مصلحت یا خلاف اولی از او صادر شود یا اهمال کند در اصلح البته یا از راه جهل بحال
آن امر است یا بحال خلاف آن یا از راه عجز و یا احتیاج و این مراتب را چون معلوم کرد علم قطعی حاصل میشود
او را بمثل آن در حق باری تعالی و هرگاه تامل کند که اگر والی‌ای متعلق باو باشد یا جمعی متعلقان داشته باشد
و شخصی بود نزد ایشان و ادعا نماید که مرا رئیس شما بشما فرستاده است بشما از جهة اموری چند که
متعلق است بمصالح شما و آنکس بداند که آن شخص این ادعا نموده و دروغ گفته و بالنسبه بشان [illegible]
شائبه و اموری مبتلا نموده که صلاح ایشان در خلاف آنست و قادر باشد بر اظهار کذب او و اهمال
نماید البته سفیه خواهد بود و بر رعیت خود ظلم کرده و خلاف آنچه در سیاست باید کرده و هرگاه این را
دانست میداند که حق تعالی که در علم و قدرت و حکمت کامل است تمکین کاذبان در دعوای نبوت نکند
و چنانچه هرگاه یکی از ما احدی را از جهة مهمی نزد جمعی از رعایا و غیر ایشان ارسال نماید و علامتی بحجه نیز
مصحوب او نماید از صریح قول یا خط خود و مثل آن موجب علم حصول علم بصدق رسول میشود
نزد ایشان هم چنین علم حاصل میشود بصدق رسولان خدا که با ایشان علامات چنین باشد که عبارت
از معجزات است و چنانچه هرگاه شخصی را بر رعایای خود بگماریم و امین خود کردانیم و رعایا را کوئیم که او صادق
القول و امینست و هرچه از ما خبر دهد حقست پس یکی از ایشان هرگاه در امری از امور امینی که از ما خبر
دهد اطاعت نکند و تکذیب او نماید مستحق غضب و عذاب ما خواهد شد پس هم چنین کسی که تکذیب
رسولی از رسل خدا در امری از امور کند یا عصیان نماید مستحق غضب الهی خواهد بود بالضرورة و
چنانکه هرگاه ما را جمعی از رعایا باشد که از ما دور باشند و در ضبط و سیاست ایشان ما را لازم است
کردن کسی از جهة ایشان همیشه مقرر داریم و هرگز باختیار خود راضی نخواهیم بود که ایشان خود هر که

را خواهند رئیس خود نمایند هم چنین در شأن باری عز و علا معلوم است که باختیار خلق مفوض نکرده و
نمیکند تعیین امام و پیشوا از جهت خود بطریق اولی نسبت نمیتوان داد احدهما و الله یکی ها از جهت انکه
آن امر بعضی از امور جزئیه است نسبت ببعضی از خلق بخلاف انچه متعلق است با امام زمان
که باید پیشوای جمیع مردم باشد در جمیع امور دنیه و دینیه و چنانکه ما هرگز رعیت خود را خالی
از سرکرده و رئیس نمیکذاریم پس بطریق اولی حق عز و علا باید که از خود را هرگز خالی از رئیس که
پیغمبر یا امام باشد نکذارد قال الله عز و جل من قائل قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ یعنی بکو ای محمد خبر دهید مرا اکر قران از نزد خدای تعالی
نازل شده باشد بعد از ان شما کافر شده باشید کیست کمراه تر از کسی که او در خلاف دور است
یعنی در این هنکام کمراه تر از شما کسی نخواهد بود که بسی دور شده اید از حق که ایمان بکلام حق
جل و علا نیاورده اید سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ بتحقیق که
مینماید ایشان از علامتهای خود را در آفاق عالم و در خود شان تا ظاهر شود از برای ایشان که آن
یعنی قران حق است و حقیقت این کلام بر ان وجه که در معنی حدیث شریف بیان کردیم ظاهر است
از جهت انکه متامل مستحق شد هرکاه تامل کند در خود و عجز و نقص و حدوث علم قطعی حاصل
میشود او را بوجود خالق و هرکاه نظر بعلم و قدرت خود میکند میداند که خالق او قدیر و علیم
و حکیمست و از ان علم بحقیت نبوة و معجزات حاصل میکند بر وجهی که دانسته شد و اعظم
معجزات قران مجید است و هم چنین هرکاه در آفاق و اطراف عالم نظر کند و تغیرات و اختلافات
انها را ملاحظه نماید میداند که انها را خالقی هست و چون نظر کند در انتظام انها میداند که خالق انها
مدبر قادر حکیم علیم است و باز حقیت نبوات و معجزات را خواهد دانست و احتمال دارد که ضمیر
انه الحق راجع بقران نباشد بلکه بالله تعالی باشد بر سبیل التفات چرا و بصیغه تکلم ادا شده و الحال
بصیغه غیبت و جمله انه الحق افاده حصر میکند پس مراد ان خواهد بود که کسی که تامل کند در آفاق و در خود
میداند که الله تعالی حقست و بس و حق بمعنی ثابت است یعنی او ثابت است و بس از جهت انکه او بذاته
ثابت است و غیر او باو ثابت است پس موافق کریمه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ میشود بر بیب احتمال از جهت

انکه چیزی

انکه چیزی که بذاته ثابت نباشد پس بذاته فانی و معدوم خواهد بود و هرکاه چیزی بذاته معدوم باشد پس
بطریق اولی نه قادر خواهد بود و نه عالم و علی هذا القیاس سایر کمالات بلکه ذات و کمالات و جمیع مخلوق الله
تعالی خواهد بود و هرکاه او خالق کمالات و کاملات باشد پس بطریق اولی خود در جمیع کمالات کامل خواهد
بود و کمال او در کمالات که ثابت شود نبوات و ما یتعلق بها و امامت و جمیع انچه در این رساله مذکور شد
ثابت میشود و مثل این ایه کریمه است در افاده انچه مذکور شد کریمه وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ
أَفَلَا تُبْصِرُونَ یعنی در زمین علامتها است از برای جماعتی که اهل یقین باشند یعنی در طلب یقین باصول دین
باشند و اکتفا بظن و تقلید نکنند و هم چنین در ذوات خود تان علامتها است حاصل انکه کسی که تامل
در خود کند یا در اطراف زمین با قطع نظر از اسمان او را یقین بثبوت صانع و علم و قدرت و حکمت او و سایر
انچه دانسته شد حاصل میشود در تفسیر سوره حمد و تطبیق مقرات
معجز نظام ان بر اصول دین بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بنام خدای بسیار بخشاینده مهربانست آغاز کار
الْحَمْدُ ستایش لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مر خدای راست که پرورد کار جهانیانست و مالک انها و از این
کلام بسیاری از اصول دین معلوم میشود از انجمله وجود صانع و علم و قدرت و ارادت او از جهت انکه
رب در اصل بمعنی مربی است و در عرف بمعنی مالک است که تربیت مملوک خود میکند و آن معنی
تربیت علم و قدرت و ارادت فهمیده میشود و از انجمله وحدت او از جهت انکه العالمین صیغه عموم است
پس افاده ان میکند که مالک و مربی جمیع ممکنات اوست و از انجمله حکمت او نیز معلوم میشود از دو وجه
یکی انکه مخالف حکمت را تربیت نمیکویند و وجه دیگر انکه کمال علم و قدرت نیز معلوم میشود از جهت
انکه اقدار خلق و ایجاد علم در ایشان داخل تربیت ایشانست و هرکاه چنین باشد کامل در انها خواهد
بود چنانچه سابقا معلوم شد و هرکاه کمال او در علم و قدرت معلوم شود حکمت نیز معلوم میشود
چنانچه مذکور شد و از انجمله ظاهر میشود بطلان قول بتفویض که عبادت از انست که عباد را در افعال
خود اختیار تمام و استقلال کاملست از جهت انکه مستفاد شد از این کلام که او مالک عالمین است
و مالک اقوی از مملوکست و قدرت او فوق قدرت اوست پس او را استقلال نباشد در افعال
خود چنانچه مفوضه میکویند و از انجمله حدوث عالمست از جهت انکه تربیت دلالت بر تغیر و کمال

بعد از نقصان میکند وقدیم چنین نباشد الرحمن الرحیم بسیار بخشاینده مهربان وازاین دو صفت
نیز چند مسئله معلوم میشود ازانجمله اختیار وقدرت وعلم وارادت چه کسی که باقتضاء ذات
فعل ازاو صادر شود موصوف برحمت ومهربانی نمیباشد نفی ظلم واضلال واغوا بجهل ازجهت منافات
آن با وفور رحمت وازانجمله صدق انبیا است چه معلوم شد که اگر شخصی کاذب باشد در دعوای
نبوت وحق عز وعلا اکاذیب او را ظاهر نسازد بربندگان خود ظالم ومضل خواهد بود تعالی عن ذلک
علوا کبیرا مٰلِکِ یَوْمِ الدِّینِ پادشاه روز جزا وبنابر قراءت مالک خداوندگار روز جزا وازین صفت
معلوم میشود حقیقت تکالیف وفروع دین که انبیا تبلیغ نموده اند وصحت معاد ومعلوم میشود
که عباد در افعال خود مختارند ومجبور بر افعال نیستند از دو وجه یکی آنکه اگر مجبور میبودند
مستحق جزا نمیبودند ودیگر آنکه تخصیص مَلِکِ یا مالک خدای عز وجل بروز جزا دلیل بر آنست
که در آن روز کسی را اختیاری نیست واگر باشد مثل دار دنیا نخواهد بود دلیل اختیار ایشان
در دار دنیا مفهوم میشود إِیَّاکَ نَعْبُدُ ترا پرستش میکنیم وبس وازجمله مستفاد ازین کلام توحید است
که اگر خالق متعدد میبود همه را پرستش بایست کرد وازانجمله حقیقت تکالیف واشاره اجمالیه
بعبادات که معظم فروع دینست وازانجمله تکلیف بعبادت مجملا وعبادت عبارت از نهایت
خضوع وذلت است بهر نحو که باشد بلسان یا جنان یا ارکان وازانجمله اخلاص نیت است
در عبادت وترک ریا وغیر آن وازانجمله اشاره است بقدرت عباد بر عبادت وآنکه عبادت
از ایشان صادر میشود چنانکه مذهب حقست نه از الله تعالی چنانچه مذهب مجبره
واشعریه است وازانجمله کیفیت عبادتست که باید معبود را حمد از غیر ومعین نمودن
از خود در نهایة اقبال بر او باید کرد که بمنزله مشاهد شود وانجمله بسم الله که اول سوره است
تا اینکلام معلوم میشود که طریق عبادت الله تعالی چنانست که اولا متلبس ومتبرک
باسم او شوند تا از خلق منقطع شوند واز شر ایشان ایمن وبذکر اسم او مطمئن گردند
وبعد از آن تمجید وتحمید او نمایند بنحوی که از جمیع اغیار حمد را کوتاه کنند واعتراف بربوبیت ورحمت
او کنند که سبب وجوب عبادتست وبعد از آن اعتراف بروز جزا نمایند که باعث قوی ومبنی

اشعار

ان علم ان غایت عبادتست ودافع از ترک آن وبعد از آن بالکلیه اقبال برو نموده وانقطاع از غیر او
کرده شروع در عبادت نماید وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ وترا یاری میطلبیم وبس در جمیع امور خصوصا عبادت
وازجمله مفاد این کلام نفی جبر وتفویض هر دو است واثبات امر بین الامرین چه اگر خود مستقل نمیبودیم
در افعال یا مجبور میبودیم استعانت معنی نداشت وازانجمله یاس وانقطاع از غیر است وحصر
استعانت در جمیع امور بر الله تعالی وازانجمله آنست که عبادات شکر نعم الهیه نمیشود چنانچه بعضی
توهم نموده اند از جهت آنکه بدون اعانه او نتوان کرد وازانجمله اشاره بآنست که شکر نعم الهیه
مقدور کسی نیست وغایة شکر اعتراف بعجز از شکر است چنانچه در احادیث معتبره وارد شده
وازانجمله علم وقدرت ورحمت باری تعالی است چه بانضمام یکی ازین صفات طلب کردن چیزی از او
بی فایده است خصوصا طلب اعانت وازانجمله امیدواری آنست که دعای عباد مقرون باجابت
میشود والا طلب بی فایده خواهد بود وازانجمله انقسام آجال وامثال آن است بمعلق ومسمّی
که محتوم است چه امر بدعا وطلب از جانب اقدس دلالت بر آن میکند که فایده بر آن مترتب
شود که بدون آن حاصل نگردد واگر آجال منحصر در مسمی میبود طلب بی فائده بود وفرقی نیست
میان آجال وسایر مطالب با آنکه استعانت در جمیع امور ودر عبادت وحدها متضمن طلب تاخیر
اجل نیز هست بلا شبهه وازانجمله صحت بدا که ضروری مذهب امامیه است چه مبنای آن تعلق
اجل دو مثل آنست بشرطی که اگر آن شرط متحقق شود آن امر واقع شود والا فلا اِهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِیمَ راه نمای کن ما را راه راست که موجب سلامت عاقبت باشد وآن اعتقاد عقاید حقه
است واتباع شرایع الهیه وچون عبادت بدون تشیید مبانی اصول دین وتلقی آن عبادت
از شارع بی فایده است بلکه احتمال دارد که موجب هلاک باشد از جهت آنکه تشریع وبدعت
باشد مامور شد عابد که از خدای عز وجل مسئلت نماید نمودن راه راست را تا عبادت او بوجه
صواب باشد وازجمله آنچه ازاینکلام مستفاد میشود آنست که مذاهب در حسن عاقبت
وسوء آن مختلفند واجب است تمیز حق از باطل وازانجمله آنست که تقلید کافی نیست
والا همه مذاهب حق میبودند واحتیاج بطلب نبود وازانجمله آنست که خدای عز وجل

مسترشد را ارشاد میکند و الا طلب فایده است و از جمله انکه راه راست یکی است ازجهة افرادی
و تعریف صراط و ممکنست که اشاره شود بانکه راه راست در فروع دین نیز یکیست پس اشاره
میشود ببطلان مذهب مصوبه که میکویند حکم شرعی تابع رای مجتهد است و جمیع ارآء مختلفه مجتهدان
صوابست صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین این بیان راه راستست یعنی
راه انان که انعام کرده بر ایشان بهدایت از انبیا و ائمه و مؤمنان نه راه جماعت خشم کرفته شده بر ایشان
ازجهة اعراض ایشان از حق از راه تعنت و عناد یا از راه تهاون بحق و نه کمراهان که ایشان خود براه را نشناسند
و خطا کرده اند از قبیل مقلدان کفار و امثال ایشان از ارباب مذاهب فاسده و در بعض اخبار وارد
شده است که مغضوب علیهم یهودند و ضالین نصاری و مؤید ان از قرانست که در شان یهود
نازل شده است و باؤا بغضب من الله و در شان نصاری وضلوا عن سواء السبیل و احتمال دارد که حدیث
بمعنی تمثیل و ذکر بعضی از فریقین باشد و در این جمله بیان و تصریح باختلاف حال مردم شده در حسن
عاقبت و سوء ان بسبب اختلاف طرق و مذاهب ازجهة انکه مراد از انعام انعامی است که موجب
حسن عاقبه باشد و در ولا الضالین اشاره بقبح تقلید شده بدانکه از جمله اسماء
این سوره شریفه ام الکتابست و روایت شده که این سوره جمیع قرانست و کویا که بسبب انست
که مقاصد قران مجید منحصر است در سه نوع اصول دین و فروع دین و مواعظ و اما قصص پس
داخل در این سه قسمت ازجهة انکه اشتمال بعضی از انها بر مواعظ و بعضی بر اصول دین و بعضی بر
فروع دین و بعضی از انها معجز است بجهة اخبار بغیب و در این سوره اصول دین بوجهی شافی چنانچه
دانسته شد بیان شده و اشارات اجمالیه بفروع دین شده بجمله نعبد که شامل عبادات است و جمله
اهدنا الصراط المستقیم که شامل عبادات و غیر انست و بیان اداب عبادت بوجه اتم اکمل شده
و مواعظ الهیه منحصر است در سه قسم اول انقطاع از خلق بخالق و دوم طلب حسن عاقبة
و فعلی که مؤدی بان باشد و طلب توفیق و تسهیل ان و سیم تعوذ از سوء عاقبة و ترک انچه مؤدی
بان باشد و سوره شریفه مشتملست بر جمیع در تفسیر سوره توحید و تطبیق
ان بر جمیع اصول دین بدانکه در اخبار معتبره امده است که این سوره معادل ثلث قرانست که کویا

سبب

سبب اشتمال سوره است بر جمیع اصول دین و دانسته شد که ثلث مقاصد قران مجید اصول دینست
بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدای بخشاینده مهربان سر اغاز کار راست قل بکوای محمد با هر که قابلیت خطاب
داشته باشد هو شان اینست که الله احد الله یکیست ترکیب در الهیة و لوازم ان ندارد
و مرکب نیست و صفات زایده بر خود ندارد از قبیل ممکنات پس این فقره مفید وجوب واجب نیز
و توحید و بساطت و عینیت صفات باشد الله الصمد الله تعالی پناه نیازمندانست و اوست
مقصود در جمیع حوایج و این کلام مفید ارادت و کمال علم و قدرت و حیوة و حکمت و عدل او
چه اکر فاقد بعضی از این صفات یا در یکی از انها ناقص باشد در بعضی امور مقصود علی الاطلاق
نخواهد بود و سابقا دانسته شد که هرکاه در این صفات کامل باشد نبوت انبیا و امامة
ائمه ثابت میشود و بثبوت انها جمیع سمعیات ثابت میشود و بتقریب سابق بدا نیز ثابت
میشود و بتقریب سابق انقسام اجال اشیا بمعلق و مسمی که اکر چنان نمیبود قصد او در حوایج
بی فایده بود و از حصر که مفاد تعریف صمد است مستفاد میشود بتقریب غنای مطلق از برای او و الا او
نیز مقصود میبود در بعض حوایج و ممکن است که باین تقریب عینیت صفات نیز ظاهر شود
و وحدانیت نیز مفهوم میشود از حصر اکر اله دیکر میبود او نیز مقصود میبود بلکه ممکنست که این
جمله از جهت استدلال بر وحدانیت کفته شده باشد کویا که کفته شده است که الله تعالی
یکانه است در الوهیت شریکی از برای او در استحقاق عبادت نیست ازجهة انکه در جمیع حوایج
او مقصود است و لم یلد نزاد الله تعالی کسی را و از این کلام فهمیده میشود که مبری است از
شهوت و احتیاج ندارد بانکه باولد و ابد بیست ازجهة انکه چیزی که باقی نمیباشد احتیاج بخلف و ولد
او میباشد و ممکنست که نفی شریک و مجانس نیز فهمیده شود ازجهة انکه ولد از جنس والد
میباشد و ممکن است که مفهوم شود نفی ایجاب که ظاهر قول فلاسفه است بمعنی انکه وجود ممکنات
از او نه بقدرت و اختیار و اراده است بلکه باقتضاء ذاتست چه وجود ولد از والد از این قبیل
و ممکنست که نفی جسمیت و ترکیب نیز فهمیده شود چه ماده ولد باید که جزوی از ماده والد
بوده باشد و لم یولد و زائیده نشده از چیزی و از این کلام چند امر فهمیده میشود وجوب وجود

و قدم و نفی شریک و مجانس و احتیاج به نفی ترکب و جسمیت چه ولد از جنس والد میباشد و والد چنانچه
مذکور شد مرکب است و لم یکن له کفوا احد کفو نبوده است کسی مانند او نه در ذات و نه در صفات ازلیه
و وجوب وجود و قدم و کمال العلم و قدرت و حیوة پس اشاره بحدوث عالم میشود و اشاره بان
میشود که جسم نیست و عرض نیست و محل و مکان ندارد و در جهت نیست و مرئی نمیشود و
ممکن نیست که مفهوم شود که عباد را اختیاری نیست در نصب امام یا در احکام شرعیه پس بعض
قیاس و ادله عقلیه نتوان حکم شرعی را ثابت نمود چنانچه اهل سنت میکنند در
تفسیر سوره جحد و تطبیق آن بر اصول دین بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدای بسیار بخشاینده مهربان
قل یا ایها الکافرون بگو ای محمد صلعم ای کافران لا اعبد ما تعبدون نخواهم پرستید آنچه شما میپرستید
و لا انتم عابدون ما اعبد و نه شما خواهید پرستید آنچه من میپرستم و لا انا عابد ما عبدتم و نه
من پرستنده ام الحال آنچه شما پرستیده اید و لا انتم عابدون ما اعبد و نه شما الحال پرستنده
اید آنچه من میپرستم لکم دینکم و لی دین و از برای شما است دین شما و از برای من است دین
من روایت شده است که جمعی از کفار بر من جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسانیدند
که ما مصالحه میکنیم با تو بطریق که مدتی ما عبادت اله تو کنیم و تو مدتی عبادت اله ما پس این
سوره نازل شد و حاصل مضمون آن اینست که بون بعید است میان دین من و دین شما
ممکن نیست که با وجود این اختلاف در دین من عبادت توانم کرد الحال یا در زمان آینده
آنچه شما عبادت میکنید یا شما توانید عبادت کرد الحال یا در زمان آینده آنچه من عبادت
میکنم و این اشاره بانست که مشرک عبادت الله تعالی نمیکند هر چند گمان برد که میکند زیرا که
جهت انکه او واحد است واحدی الذات و قدیم و ابدی و واجب الوجود و غنی بالذات از ما سوای
خود و محتاج الیه جمیع اغیار و در کمال علم و قدرت و حیوة و عدل و حکمت و مشرکان
چون اثبات شریک میکنند پس واحد نمیدانند و چون شرکائی که اثبات شرکت الهیه
میکنند از اصنام و کواکب و ملائکه و بنی آدم و جن حادثند و ممکن و مرکب و فانی و
فاقد علم و قدرت اصلا یا بحد کمال نیستند تعالی پس الله تعالی را نیز چنان میدانند و هرگاه چنان

بکشد

باشد نبوات و سمعیات از تکالیف و غیر جمیع باطل خواهد بود خصوصا که ایشان منکر معادند
پس مشرک فی الحقیقه هیچ اصلی از اصول دین اقرار ندارد و باین سبب سوره کریمه اشاره بجمیع
اصول دین میباشد لیکن بطریق اجمال و لهذا در اخبار آمده است که بمنزله ربع
قرآنست والسلام علی من اتبع الهدی اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا
سبیلک و قهم عذاب الجحیم و وقع الفراغ من
کتابة هذه الرسالة الشریفة الطریفة
من تصانیف علامة العلماء و المجتهدین
و زبدة الفضلاء و المحققین
محمد بن حسن الاصبهانی
غفر الله لهما و لنا
فی شهر جمادی الاولی
۱۲۳۷ ه

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس حکیمی را سزا است که قطره از بحر جودش مجموع کونین است و دو مصراع یکباب از قدرتش هکی نشاتین و صلوات نامعدود و تحیات نامحدود بر سید کاینات و افضل موجودات و سرور نبیین و خلاصه ماء و طین و بر آل و عترة طیبش باد ابد الاباد

چون غرض از افرینش خلق شناخت واجب بی مثالست و از ایجاد انس و جن عبادت معبود متعال و جمیع افراد این دو نوع باین دو تکلیف مکلفند و باین مزیت مشرف حجت باری عز شانه بر جمیع تمامست و انعامش عام و برهانش قاطع و نجوم هدایتش لامع و انوار ایاتش ساطع مع هذا چون باغوای شیاطین و تلبیس ابلیس لعین اغشیه شبهات و ظلمتهای توهمات بصایر اکثر مردم را از ادراک حق محجوب داشته در بوادی ضلالت و جهالت متحیر گذاشته است این رساله که نامش نعیمش عرضی افرینش است تالیف نمودم تا احیاء اموات مکلفین نموده ازوادی جهل و غوایت نجات داده بیان نمایم که طریق حق در علم و عمل از غایت ظهور چنانست که در یک مجلس میتوانند که معلوم اکثر عوام شود والله الهادی و چون خواستم که رساله مزبوره از قبیل طلای خالص دستفشار منظور انظار اهل بصیرت و ابصار بوجهی بیوستر عزیز و محترم در لحاظ عنایات خورده بنیان اهل دانش مکرم باشد و در تداول و تناول دست معلمین و متعلمین را از ان فراغ و نداده چون چراغ در ظلمتهای شبهات و گمراهی بود آن منتهی و مبتدی مهتدی میشد

بکند

باشد مشرف و منور نمودم بهر تو اشعه نظر انور کیمیا اثر اعلی حضرت کیوان رفعت خورشید طلعت مریخ صولت جم جاه ملایک سپاه فلک رخش دربحش تیر خلق شهریاری قرة العین جهان داری عزه ناصیه کامکاری سلطان سلاطین آفاق و زینت بخش سریر سلطنت باستحقاق گوهر برج حشمت و عظمت و اجلال اختر برج همایون سعادت و اقبال سلالة آل طه و یس چراغ دودمان سید المرسلین مروج منهاج ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان الی ادم علیه صلوات الرحمن شاه سلطان حسین الموسوی الصفوی بهادر خان ادام الله ظلال رافته علی مفارق الثقلین و عموم الطائفه سکان الخافقین و یرحم الله عبدا قال امینا مرویست که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام از حضرت عزت مسئلت نمود از علت آفرینش خلق پس جواب امد که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف یعنی بودم گنجی پنهان پس خواستم که شناخته شوم پس علت افریدن شناختن اوست پس بدانکه وجود افریننده و صانعی از برای خلق که بذاته موجود باشد ظاهر است که محتاج بفکر نباشد از جهت انکه اگر جمیع موجودات چنین باشند [illegible] از ایشان بذاته موجود نباشند پس همه موجودات را که ملاحظه کنیم بالذات معدوم خواهند بود پس دیگری باید که ایشان را ایجاد کند حاصل انکه اشیائی که بذاته موجود نیستند خواه متناهی باشد و خواه غیر متناهی تا غیری ایجاد انها نکند چگونه موجود میشوند از جهت انکه یا وجود و عدم نظر بذاتشان متساوی خواهند بود یا عدم راجح خواهد بود بالذات یا وجود و بدیهیست که مرجوح و مساوی بالذات بنفسه راجح نمیشود پس هرچه بذاته وجود و عدمش متساوی باشند یا عدمش راجح باشد وجودش راجح نمیشود الا بموجدی و مرجحی و هرچه وجودش بنفسه راجح باشد بذاته موجود خواهد بود از جهت انکه اگر معدوم باشد مرجوح بنفسه راجح بنفسه خواهد شد پس بالضرورة موجودی هست که بذاته موجود است و او صانع عالمست و چنانچه بذاته موجود است بذاته دانا و توانا است چه او خلق خود را دانا و توانا کرده است پس چون شود که خود دانا و توانا نباشد و ایضا بدیهی است که عالم اشرف از جاهلست و قادر اشرف از عاجز است و بدیهی است که مخلوق [illegible] اشرف از خالق خود نمیباشد و چون بذاته دانا و توانا است پس جهل و عجز نسبت باو متصور نمیشود پس اگر

اکر کسی کوید که غایت آنچه لازم است آنست که دانا و توانا باشد بدون واسطه مخلوقی از مخلوقاتش
واز این لازم نمی آید که بذاته دانا و توانا باشد چه شود که موجود بذاته دیکر باشد که علة علم و قدرت
او باشد یا چند موجود بذاته دیکر باشند که بعضی علة علم او و بعضی علة قدرت او باشند جواب
کوییم پس ذات مخلوق دانا و توانا با صفة علم و قدرت است نخواهند بود از ذاتش و با آنکه ذات و صفات
مخلوق جمیع مستند باو سؤال اکر کوید که استثناء ذات و صفات باو ممنوعست چه شود که
مثلا سه موجود بذاته یا دو موجود بذاته باشند که یکی خالق ذات دانا و توانا باشد و یک موجود بذاته
دیکر یا دو موجود بذاته دیکر یا دو موجود بذاته دیکر مخلوق و خالق را موصوف بعلم و قدرت
کنند یا چند موجود بذاته دیکر باشند که بعضی خالق را دانا و توانا کنند و بعضی مخلوق را ایجاد کنند و بعضی
مخلوق را دانا و توانا کنند جواب کوییم که مقتضی علم و قدرت خالق یا اقتضاء علم و قدرت او بذاته میکند
یا باختیار پس اکر بذاته اقتضا کند فرقی نیست میان آن و آنکه ذات خالق بذاته دانا و توانا باشد و اکر باختیار
اقتضا میکرده باشد پس آن موجود بذاته دانا و توانا خواهد بود بذاته یا بواسطه دیکری و دور و تسلسل
نخواهد شد پس موجود بذاته خواهد بود که بذاته دانا و توانا باشد و هر موجود بذاته دانا و توانا حکیم مطلق
خواهد بود و خالق جمیع ممکنات او خواهد بود چنانچه معلوم خواهد شد سؤال اکر کسی کوید
که بذاته دانا و توانا است اما ببعضی از معلومات و ممکنات جواب کوییم که چون جمیع معلومات در صلاحیت
معلومیت کامل‌اند و جمیع ممکنات در صلاحیت مقدوریت پس علم شرطی در ذات خودش یا وجود
مانعی در ذات خودش خواهد بود و هرکاه چنین باشد پس علم و قدرتش بهیچ تعلق کرفته بذاته نخواهد بود
بلکه وجود آن شرط یا عدم آن مانع را نیز مدخلیت خواهد بود در آن الا خصوصیت معلوم یا مقدور شرط
خواهد بود یا مانع اکر کسی کوید که علم و قدرت را افراد متفاوت در شدة و ضعف میباشد
پس چه شود که مقتضای ذات صانع فرد ضعیفی از علم و قدرت باشد چنانچه ذات بعضی از اشیا مقتضی
نور ضعیفی یا چیز ضعیفی میباشد جواب کوییم که تفاوت افراد علم و قدرت بسبب قلة و کثرة
معلومات و مقدوراتست پس هرکاه علم بجمیع معلومات و قدرت بر جمیع مقدورات ثابت شد
مرتبه این سخن را مجال نیست سؤال و فک اکر کسی کوید که در علوم تصدیقیه علم بیک معلوم

ممکنست

ممکنست که مختلف شود بشدة و ضعف و همچنین قدرت بر یک مقدور جواب کوییم که اختلاف
علم بیک حکم در شدة و ضعف از جهة اختلاف طرق علم است از تقلید و امارات و ادله و در شان عالم
بالذات این سخن جاری نیست و همچنین اختلاف قدرت بیکمقدور باعتبار اختلاف آلات و ادوات
میباشد و در شان قادر بالذات مجال این سخن نیست سؤال اکر کسی کوید بنابر احتمال آنکه
مقتضی علم یا قدرت خالق موجود بذاته دیکر باشد بذاته چه شود که اقتضاء علم ببعضی معلومات
یا قدرت بر بعضی مقدورات کند دون بعضی جواب کوییم که پس خصوصیت معلوم یا مقدور را مدخلی
در دانائی یا توانائی خواهد بود پس جزء علت عالمیت یا قادریت معلوم یا مقدور خواهد بود و ثانی
بدیهی البطلانست چه مقدور در حال عدم خصوصیتی ندارد جزء علت قادریت نخواهد بود بلکه بعد
از وجود جزء علت قادریت میتواند شد پس اکر وجودش بقدرت این موجود بذاته باشد دور لازم می‌آید
و اکر بقدرت دیکری موجود شده باشد لازم می‌آید که شخص مخلوق احدی مقدور دیکری تواند شد
و این محالست چه معلوم شد که لازم می‌آید خصوصیت مقدور همان موجود بذاته علم قدرت او باشد
و اکر بایجاب ذات همین موجود بذاته یا دیکری موجود شده باشد لازم می‌آید که سبب تخلف مقتضی ذات از
ذات شود از جهة آنکه هرکاه بایجاب او موجود شده باشد پس مقتضای ذاتش خواهد بود و قدرت برای
اقتضاء تخلف آن میکند از ذاتش و با آنکه بعد از وجود مقدوریت ایجاد او محالست چه تحصیل حاصل
محالست و هرکاه عموم قدرت ثابت شود عموم علم بر جمیع مقدورات را ثابت میشود و این قدرت
الحال کافیست و بتواتر اخبار از انبیا و کتب سماوی نیز معلوم میشود که بذاته توانا است بر جمیع مقدورات
و داناست بجمیع معلومات و موجود بذاته غیر او نیست هرکاه چنین باشد پس جواد
و فیاض علی الاطلاق خواهد بود و هر چیز در حکمت باید که موجود شود ایجاد خواهد فرمود از جهت وجوب
مقتضی و انتفاء مانع و بعبارت اخری فاقد هیچ کمالی نیست و در هر کمالی کاملست چه موجد کاملات
ناقص نباشد و مخلوق اکمل از خالق نباشد و در هیچ کمالی محتاج بغیر نباشد بل بذاته مستجمع کمالاتست
و جمیع کمالات ذاتی بلکه ذاتش است بدون مدخلیت شرطی یا صفتی یا عدم مانعی پس هر کمالی بر وجه اکمل
او را ثابتست پس بخل و عدم حکمت نسبت باو محالست پس خالق جمیع ممکنات واحد باشد

چه اگر متعدد باشد موجود مخلوق هر یک خواهد بود و این بدیهی الاستحاله است و اگر بعضی بایکی را ایجاد کند و بعضی را دیگری بتراضی و بمصالح هیچیک در حکمت کامل نخواهند بود و بعبارة اخری حکیم کامل بودن با عموم علم و قدرت مقتضی است و علة تامه است از برای ایجاد هر چه شدنی است بنحوی که باید که هر یک بسبیل استقلال آن موجود را ایجاد کنند یا از تعلیم کامل علة تامه بعضی مسلوب شود و هر دو معًا ایجاد کنند و هر دو شق محالست **سؤال** اگر کسی گوید که چگونه قادر است بر اکل و شرب و مشی و جماع و غیر ذلک **جواب** گوئیم که این شبهه بس واهی است از جهة آنکه قادر است بر اکل و شرب و مشی و جماع ممکن که اینها افعال مخلوقاتند و قادر نیست بر محالات از آن افعال که منسوب باو باشد بمعنی آنکه قادر است بر اکلی که ما مثلا قادریم بر او یعنی چنانچه ما میتوانیم که ما کول را در دهان گذاریم و ابتلاع نمائیم او قادر است بر آنکه در دهان ما گذارد و بجوف ما فرو فرستد و چنانچه ما قادریم بر آنکه دست و پای خود را حرکت دهیم او قادر است بر آنکه دست و پای ما را حرکت دهد و هکذا قادر نیست بر آنکه خود حرکت کند یا اکله ایجاد کند از جهة استحاله آنچه عضوی و مکانی ندارد و این معنی عین کمالست پس باری عز و علا بر جمیع ممکنات قادر است بلا استثناء و معنی آنچه حکما و طایفه محققه میگویند که باری تعالی صفت زایده ندارد بل صفاتش عین ذات است همین است که گفتیم که بذاته موجود است و دانا و توانا بمعنی آنکه چنانچه نور را روشنی عارضی نمیشود بل بذاته روشنست و ممکن نیست تجرید ذات نور از روشنی هم چنین حضرت باری تعالی را وجود و علم و قدرت عارضی نمیشود بل بذاته هست و توانا و دانا است و بذاته حی است و حیوة بمعنی صحت علم و قدرتست و اگر گفته شود که ذات او فی نفسه موجود یا عالم یا قادر نیست محال و مسامحه خواهد بود مگر بمذهب بعضی از جهال مثل اشاعره که معتقداند که این صفات زاید اند بر ذات او و مقتضای ذات اند و دلیل بر صحت آنچه گفتیم آنست که اگر چنین نباشد پس ذات او عاری خواهد بود از این کمالات چنانچه ذات هر موصوفی بذاته عاری است از صفات خود پس اگر وجود یا سایر کمالات صفات او میبودند پس ذات او عاری میبود از اینها و معلوم و معدوم یا ناقص محض و چون بذاته چنین باشد بهیچ وجه من الوجوه زیاده و نقصان در علم و قدرت

او متصور

متصور نشود و چون واحد است پس سایر موجودات مخلوق او یند پس او را بغیر خود احتیاجی نباشد نه در وجود و نه در کمالی از کمالات چه خالق را بمخلوق احتیاج نمیباشد پس مکانی ندارد پس در جهتی نباشد پس جسم نباشد و عرض نباشد **سؤال** چه شود که احتیاج بمکان نداشته باشد لیکن مکانی آفریده باشد و در آن متمکن شده باشد بدون احتیاج و هم چنین جهتی را مخصوص خود گردانیده باشد **جواب** بدیهی است که مخصوص بودن بمکانی دون مکانی و بجهتی دون جهتی نقص است و ممکن نیست که از جهت خود نقصی تحصیل کند و ایضا یا کمالست یا نقص اگر نقص است ممکن که از جهت خود تحصیل کند و اگر کمالست پس بذاته ناقص بوده و من بعد تحصیل این کمال از جهت خود کرده بواسطه مخلوق خود **سؤال** اگر کسی گوید چه شد که حلول در جمیع امکنه و جهات مخلوقات کرده باشد که اختصاص بهیچ بعضی نداشته باشد **جواب** گوئیم که لازم می آید که مجزی باشد جزئی در آسمان و جزئی در زمین و جزئی در زید و جزئی در سنگ الی غیر ذلک پس مرکب خواهد بود و بطلانه نشئ عن قریب ظاهر خواهد شد و چون مبدأ جمیع کمالات و کاملات است بهیچ وجه نقص در شان او متصور نباشد پس مرکب نباشد چه بسیط کامل است و مرکب ناقص و تاثر و تغیر در او متصور نشود و ظلم نکند چه ظلم فی نفسه قبیح است و ظالم ناقص و منشا ظلم جهل یا عجز است یا هم دو تاثر و حقد و غیظ و غضب هر چه ظالم یا دانسته ظلم میکند یا میداند و چون کسی مظلوم را دارد از جهت فعل باری که از او صادر شده بر او ظلم میکند یا آنکه هیچ بدی نیست لیکن با مظلوم بد است و دشمنی بوجهی و جمیع این صور نسبت بباری تعالی محالست چه او در اول مبدأ است و همیشه میداند آنچه خواهد شد و مخلوقات او چه خواهند کرد و همیشه قادر است بر هر چه نخواهد که از ایشان صادر شود پس و بر باز داشتن جمیع مخلوقات از هر چه نخواهد که از ایشان صادر شود پس تعذیب ابدی که میفرماید کفار را عین عدلست چه ایشان اگر ابدا مخلد میبودند اختیار کفر و مخالفت او امر الهیه مینمودند و اگر بعد از چندین سال تادیب و تعذیب مخلی بطبع میشوند باز در کفر و مخالفت میکوشند چنانچه فرموده وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ و ایمان و اطاعت و انقیاد و تضرع

نه عذاب موجب رفع ان نمیشود چه با اخلاص و حقیقت ایمان و اطاعت نیست چنانچه فرعون
در وقت غرق ایمان اورد فرمود الآن وقد عصیت من قبل بلکه ظاهر آنست که در حین تعذیب
عداوت ایشان باطنا با حق باقی است بلکه انا فانا زیاده میکردد پس انا فانا مستوجب عذاب
متجدد میشود و اگر کسی گوید که چرا ایشان را افرید گوئیم از جهت مصلحت مؤمنین که اگر چنین نبودی
اکثر عباد جهد در طلب حق نمیکردند و بحق نمیرسند و در اخرت تعذیب ایشان موجب زیادتی
خوشنودی مؤمنین است از جهات شتی با انکه ضرور نیست ما را تفصیل اعلم بمصالح افعال الهیه
و نسبتی نیست ما را بسؤال از انها و معلوم نمیشود ما را الا اقل قلیل پس عجب احمقانند جماعتی که اعتراف
بعدل الهی دارند و میگویند که موثری در وجود غیر او نیست و عباد را در افعال خود اختیاری و تاثیری
نه بر فاعل افعال ایشان جمیعا خداست تعالی شانه نهایت ما فی الباب انست که عباد محل قهر و اجبار الهی
بر افعال و هرگاه که کسی بر ایشان الزام میکند که پس تعذیب کفار ظلم خواهد بود میگویند که لا یسئل عما
یفعل و نمیدانند که این اعتراف بنسبت ظلمست و نمیفهمند که حقیقت معنی لا یسئل عما یفعل انست
که عباد را تمیز سد که اعتراض کنند یا سؤال کنند از جهت تمیز صواب از غیر ان از جهت انکه جمیع افعال الهیه
صوابست و عین حکمت و جناب عزت اعظم از انست که عباد را ارتبه این سؤال باشد نه انکه اعتقاد ظلم
کنند نسبت بجناب او و بمجرد زبان تلفظ کنند که ظلم نمیکند و عجب احمقانند که چون شنیده اند
که لا یجری فی ملکه الا ما یشاء گمان کرده اند که انواع کفر و فسوق که از عباد صادر میشود از او صادر میشود
و حقیقت ازاله نقیصه انکه معنیش انست که اگر خدا نمیخواست خلق کفار و فساق را نمی‌افرید
ایشان را اگر نمیخواست که ایشان مخلی بالطبع باشند و باختیار خود انچه خواهند کنند ایشان را مختار
و مخلی بالطبع نمیکرد پس از این جهت انچه میشود بمشیت الهی میشود **سؤال** اگر کسی گوید که جود و
ایجاد هر چند که بیشتر است اکمل است پس باری عز و علا اگر اضعاف انچه کرده و میکند میکرد
اکمل بود **جواب** گوئیم که جود و ایجاد زیاده بر وفق مصلحت نقص است نه کمال **سؤال**
اگر کسی گوید که افریدن کمالست و احسان کمالست و عفو از جرایم کمالست و عدل کمال است
و عفو از جرایم کمالست و عدل کمالست و هر یک از انها متجدد میشود ابدا نسبت

بباری تعالی پس چون کمالات او زیاده نمیگردد **جواب** انچه کمال نسبت بباری تعالی نیست الا تعلق
او بشدن انها و در ازل دفعة تعلق گرفته است بشدن جمیع این افعال تا ابد پس هرگز کمال او زیاده
نگردد و هر چند که این افعال بالقوه باشند کمال او نسبت با انها بالفعل است چنانچه هرگاه ملکی امر کند
خازن خود را بعطایا از جهت جماعتی کمال ملک همان فرمودن است و در وقت تسلیم خازن
عطایا را بان جماعت ملک تمیشود بلکه نقص نسبت بخازن دارد و باین جواب معلوم شد جواب
دیگر که واجب در کمالات فعلیه خود محتاجست بخلق خود **سؤال** اگر کسی گوید که علم بجزئیات
و اشخاص اشیاء دارد یا نه اگر ندارد علمش ناقص خواهد بود و اگر دارد معلومست که شخص قبل از
وجودش نیست از جهت انکه تشخص عبارتست از خصوصیت وجود پس در ازل علم باشخاص نداشته
و بعد از وجود پس در ازل علم باشخاص نداشته و بعد از وجود ایشان علم حاصل شده **جواب**
علم ازلی متعلق است باشخاص و ازلا و ابدا علم با انها متحقق است و بدون زیاده و نقصان در علم
و اختلاف احوال در معلومات که انها در حین عدم اشخاص نبوده اند و در حین وجود اشخاص
میشوند و علم ازلی همیشه متعلقست بهر دو حالت ایشان بدون تغیر در علم و اشتباه اختلاف حال
معلومات باختلاف حال علم منشأ غلط فلاسفه شده است که چون اشخاص کاینات در ازل
معدومند و بای جهت اشخاص نیستند گمان کرده اند که علم بانها من حیث انها اشخاص ممکن نیست که در ازل
متعلق شود پس حکم کرده اند باینکه باری عز اسمه علم باشخاص من حیث انها اشخاص نداشته و ندارد
تعالی عما یقولون علوا کبیرا و گویا که تصریح نصوص بسمیع و بصیر بود ن باری تعالی نجهت ارشاد خلق است
بعلم بجزئیات   بدانکه اطلاق این دو لفظ بباری تعالی بطریق حقیقتست نه مجاز چنانچه
گروهی توهم کرده اند چه معنی حقیقی سمیع ادراک کننده مسموعاتست و معنی بصیر ادراک کننده
مبصراتست خواه بتوسط عضوی و قوتی بوده باشد خواه نه   هرگاه معلوم شد که
خدا عز و جل علیم و قدیر و حکیم است و از ظلم و جمیع نقایص مبرا و منزه هست پس هرگاه کسی ادعا کند
که از جانب او پیغام آورده و رسول او است بعباد و دعوت کند ایشان را بامری چند از اوامر و نواهی
الهیه معلومست که عقلا را از مخالفت او و از اهمال و عدم توجه خوف ضرر و عقاب حاصل میشود خصوصا

هرکاه تخویف و تحذیر نماید و دفع خوف ضرر واجبست عقلا پس مقتضای اعقل انست که متوهم سخنان او شده اکر صدقش معلوم شود عمل شود بر وفق انچه تبلیغ میکند و معلومست که احدی بمجرد دعوی تصدیق او نخواهد کرد مکر شخصی که در عقل ناقص باشد یا ظن قوی متاخم علم بصدق او داشته باشد یا از معصومین تصدیق او را شنیده باشد پس جمهور عباد بینه و برهانی بر صدق دعوای او طلب خواهند کرد پس هرکاه اقامت بینه نماید بنحوی که عامه عقلا مرسل الیهم را علم بصدق او حاصل شود باو بکروند و اصول و فروع دین را از او اخذ نمایند و تحمل مشقتهای تکالیف نمایند و بان طلب نجات کنند و تقرب بحضرت باری عز اسمه جویند و معارضی مر بینه او را ظاهر نشود و هیچ نحو کذب او ظاهر نکردد پس یقینا صادق و رسول بحق خواهد بود که اکر کاذب بوده باشد بالضروره خالق علیم قدیر حکیم کذب او را بر عباد ظاهر میکرد انچه تمکین چنین ظالمی انچنین ظلمی با علم بحال و کمال قدرت بر دفع او ظلم است و بینه رسول قولی یا فعلی است که مصدق او باشد و مقدور بشر نباشد و انرا معجزه مینامند سؤال اکر کسی کوید که تمکین ظلم از ظلمها بسیار واقع شده و میشود جواب کوییم هرکاه در عوض ظلم اجر و ثواب داده شود که مظلوم راضی شود یا عفو از موجبات عقاب شود قصوری ندارد و تمکین ظالم از این ظلم ظلم نخواهد بود بلکه مثل تمکین فصاد است از فصدی که موجب شفا است و تمکین ملک موت از قبض روح و ما نحن فیه از این قبیل نیست چه بر تقدیر کذب مدعی نبوت یا اثری مترتب میشود و بعبارة اخری تمکین چنین شخصی از چنین ادعای و اقامت بینه و برهان بر صدق دعوی بلا معارض دلیل است بر رضای خدای تم بکرویدن عباد باو خصوصا که بینه رسول نباشد الا کلام الهی یا استجابت دعای رسول در ظهور معجزات که معلوم است که خدای تعالی خود کرده است چه این عین تصدیق الهی است و اکر محتمل باشد که معجزات از افعال رسول یا ملائکه یا مخلوقین دیکر بوده باشد که اطاعت و موافقت رسول مینموده باشند سخن در اقدار و تمکین ایشان بر ان افعال مثل سخن در تمکین رسول است از ادعای رسالت و نسبت پیغامها و اقوال و افعال بجناب الهی و در اینکه هرکاه بر خلق کذبش ظاهر نشود پس رضای الهی خواهد بود در اینکه رسول اظهار مینماید و در ظهور این معجزات بر طبق آنچه میکوید سؤال اکر کسی کوید که بسیارند مدعیان باطل دعوی

۳۳

ایشان رواج یافته چه مدعی الوهیت و چه مدعی نبوت و چه مدعی امامت بلکه همیشه رواج ملل باطله بیشتر است از رواج ملت حق جواب چنین است اما همیشه حجت خدا بر عباد تمام است و کرویدن هیچ یک از طوائف ملت باطله بر مقتضای عقل نیست و منشا جمیع اهوا است و اغماض از حق مکر جماعتی از ضعفاء العقل که قوه تمیز ندارند که بر ایشان عقابی نیست از قبیل بهائم و هم چنین جمعی که بر دین باطلند و تصور دین دیکر نکرده اند و نشنیده اند   ظهور نبوة اول انبیاء بمعجزه میشود و انبیاء بعد از او بنص سابق میشود و بمعجزه میشود و در شان ان ان که ما اطلاع بر حال ایشان بهم رسیده هر دو مجتمع اند از جهة انکه غالب انست که جمع مطلع بر نص نبی سابق نیستند   محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله رسول بحق است چه با قطع نظر از نصوص انبیاء سابقین و سایر معجزات غیر قران متواتر است که ادعاء رسالت نمود و اظهار معجزات فرمود از انجمله قران را اورد و مکرر معارضه طلبید و کفت لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله و جمیع اعتراف بعجز نمودند و متصدی معارضه نکردیدند و الا منقول میشد بلکه اشهر از قران میشد بلکه بنحوی میشد که قران مهجور میکردید از جهة انکه کفار همیشه بیش از اهل اسلام بوده اند و میباشند و کشته میشوند و اهل و اولاد شان اسیر مؤمنین میشوند و قبول جزیه و انواع مذلتها بر خود روا میدارند و احدی از ایشان ادعا نکرده و نمیکند که قران را معارض بوده یا ممکنست   انبیاء معصومند از جمیع معاصی و از سهو و خطا و نسیان چه اکر معصوم نباشند اعتماد بر قول و فعل ایشان نخواهد بود و در هر قولی از اقوال و هر فعلی از افعال ایشان احتمال خلاف حق و صواب میرود سؤال اکر کسی کوید که در قرانست و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری جواب کوییم مثل این شبهه لئن اشرکت لیحبطن عملک است در انکه خطاب ظاهرا با نبی است و مراد تادیب دیکران است با انکه معلوم نیست خطاب بحضرت رسالت پناه صلعم باشد چه احتمال دارد که خطاب باشد بهر که مخاطب تواند شد سؤال اکر کسی کوید که فرموده سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله جواب نسیان بعضی از ایات باعتبار انکه الله تعالی از جهة مصلحتی محو فرماید از لوح خاطر مبارک حضرت قصوری ندارد با انکه الا نفی احتمال دارد

که بمعنی لا تترك باشد یمحو الله ما یشاء و یثبت سؤال فرموده عفا الله عنك لم اذنت لهم یعنی عفو
فرموده الله تعالی از تو چرا اذن دادی ایشان را و این عتابست دلالت میکند که اذن مستحسن نبوده
جواب انکه اولی بشان حضرت ان بود که باذن الهی ایشان را ماذون سازند و عتاب از جهت ارتکاب
خلاف اولی است با انکه ظاهر انست که خلاف اولی بودن ان نه از جهت ترك ادبست با حضرت حق عز و علا
بلکه از جهت انست که ایشان لیاقت رعایت و ترحم نداشته اند و از جهت انست که اذن موجب ابهام حال و عقیده
ایشان گردید و اگر اذن داده نمیشد رسوا میشدند یا مجبور میشدند بر تجشم سفر و جهاد سؤال فرموده
انا فتحنا لك فتحا مبینا لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر و یتم نعمته علیك و یهدیك صراطا
مستقیما جواب اولا انکه ظاهر انست که این ایه در شان فتح مکه است و مرویست که قبل از آن حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در خواب مامور شدند بزیارت کعبه پس صحابه را اخبار فرموده اند بفتح مکه
و متوجه مکه شدند و احرام بعمره بستند با اصحاب چون بحدیبیه رسیدند اهل مکه مانع دخول مکه شدند
و لهذا حضرت و صحابه بحدیبیه محل شده بمدینه منوره مراجعت کردند و منافقان در باب اخبار حضرت
بفتح مکه سخنها میگفتند و در بعضی ضعفاء الایمان راه وهنی و شکی در اعتقاد بود و بعد از انکه فتح
مکه شد این ایه نازل شد پس اولا شاید که مراد ذنب حضرت نسبت بامت بوده باشد بمعنی فعل یا قولی
که بسبب ان امت ساخط بر حضرت و ناراضی از او باشند کقوله تعالی حکایة عن موسی و لهم علی ذنب پس حاصل معنی
ان میشود که فتح کردیم تا ایشان راضی شوند از تو و ثانیا شاید که مراد فعلی یا قولی باشد که بزعم مردم ذنب بوده باشد
پس حاصل معنی ان باشد که فتح کردیم تا معلوم ایشان شود که تو را ذنبی نبوده و نیست و ثالثا انکه حضرت
تحمل ذنوب شیعه فرموده بود پس بسبب فتح ان ذنوب امرزیده شد چنانچه در بعضی از اخبار وارد شده است
و اما هدایت بمعنی رسانیدن بمقصد است پس معنی و یهدیك صراطا مستقیما رسانیدن حضرت
بمقصد سؤال در شان حضرت ادم علی نبینا و علیه السلم فرموده و عصی ادم ربه فغوی نسبت عصیان
و غوایت باو داده جواب عصیان مخالفت امر یا نهی است خواه امر ایجابی باشد و خواه امر ندب و خواه نهی تحریم
و خواه نهی کراهیت خصوصا کسی که قرب و منزلت او نزد حضرت عزت زیاده از غیر است رعایت اوامر
و نواهی را زیاده بر دیگران باید کند و ترك مندوب و ارتکاب مکروه نسبت باو معصیت است

چنانچه مقربان ملوك و سلاطین رعایت ادب زیاده بر دیگران است حتی انکه مخالفت اندك از ایشان مثل
معصیتهای عظیم است از دیگران و غوایت نیست الا از راه مستقیم در رفتن خواه حرام باشد و خواه مکروه
سؤال فرموده فنسی و لم نجد له عزما پس نسبت نسیان بحضرت ادم داد جواب اولا انکه نسی بمعنی ترك امده است
و ثانیا انکه در بعضی از احادیث وارد شده است که عصمت انبیا در زمین معتبر است و معصیت از ادم ع
در جنت شده و هجرت از ظاهر است چه مرسل الیهم باید که احتمال مخالفت امر الهی را قول و افعال او ندهند و ایشان
خود در جنت نبوده اند سؤال حکایت فرموده از فتی موسی انی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان
و مشهور انست که فتی موسی یوشع بن نون است جواب اگر مسلم باشد نسیان بمعنی ترك خواهد بود و انسا
شیطان بمعنی این خواهد بود که شیطان ان ماهی را ربوده باشد از یوشع و در دریا انداخته باشد و یوشع غافل
بوده و غفلت نسبت بانبیا محال نیست بلکه واقع است هرگاه نبوت نبی ثابت شد واجب است
تصدیق او در جمیع اقوال و تکذیب و تردد در قولی از اقوال او کفر است پس حدوث عالم یعنی ما سوی الله ثابت شد
بمعنی انکه هر چه غیر ذات باری تعالی است وجود او مسبوق است بعدم واقعی یعنی او لا معدوم بوده و بعد از ان
موجود شده از جهت انکه پیغمبر ما و سایر پیغمبران صلوات الله علیهم چنین فرموده اند پس کسی که علم باخبار نبی بحدوث
داشته باشد و منکر ان یا متردد در ان باشد کافر است سؤال اگر کسی گوید که ممکنات را علتی غیر واجب نباشد
پس او علت تامه مجموع ممکنات است و هرگاه علت تامه متحقق باشد معلول بالضروره تخلف نمیکند پس چون
عالم حادث است با قدم صانع جواب معلول تخلف از ذات علت موجبه نمیکند اما معلول علت مختار
تخلف از مقتضای علت میکند پس اگر واجب تعالی میخواست که ممکنات را در ازل ایجاد نماید میکرد لیکن
خواسته که احداث انها نماید لهذا حادث شده اند نه قدیم سؤال اگر کسی گوید که پس در ازل باری تعالی شانه
معطل و بی فیض و بی جود بوده بل بخیل جواب گوئیم که معلوم شد که فیض و جود الهی تعلق عنایت
ازلیه او ست بایجاد انچه ایجاد میکند ابدا و اگر گویند که اگر از لا و ابدا همیشه ایجاد فرماید اکمل خواهد بود
از انکه از لا ایجاد نفرماید گوئیم که این سخن مثل انست که گفته شود که اگر ایجاد میکرد اضعاف انچه ایجاد کرده اکمل
میبود و جوابش انست که گذشت که زیاده بر مصلحت نقص است نه کمال و از جمله انچه خبر
داده است رسول بحق معاد روحانی است بمعنی بقاء نفس انسانی بعد از موت و سؤال منکر و نکیر و وصول

سرور و حزن میت و معاد جسمانی است که همین ابدان معاوده مینمایند و همان نفوس بانها تعلق میگیرند و محشور میشوند و مثاب و معاقب میشوند بثوابها و عقابهای نفسانیه و جسمانیه ابدا الاباد و کسی که منکر احد المعادین باشد باعلم بحال کافر است

بدانکه حق سبحانه و تعالی انس و جن را نیافریده الا از جهة انکه عبادة او کنند چنانچه فرموده مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و باوجود انکه عبادات ایشان موازی قلیلی از نعم دنیویه که بایشان انعام فرموده نمیشود و وفا بشکر بهره از ان نمیکنند نعم دنیویه را منظور نفرموده بازاء ان عبادت ثواب و کرامتهای ابدیه قرار فرموده و در برابر هر کسی که تمرد کند عقاب ابدی قرار داده تا رغبت ایشان بعبادات زیاده گردد و مستوجب ثواب ابدی شوند و در اخرت بتعذیب کفار خوشنود و مسرور می شده باشند چه فیاض و جواد علی الاطلاق اراده ان دارد که فیض وجودش علی الدوام فائض بوده باشد و چون عبادت موقوف بود بر دانستن طریق عبادت و بر شناختن حقتعالی کما ینبغی معرفت طریق عبادات او بر شناخت ایشان موقوفست شناخت ایشان جزء ایمان باشد تا انکه کسی که تصدیق نبوة نبی خود نکند مؤمن نباشد و بر معرفت و عبادات او اعتماد نباشد اگرچه موافق باشد با انچه نبی فرموده و از جانب الله اورده چه حق عز و علا رسل فرستاده که شناخت و طریق عبادت او را از ایشان اخذ کنیم پس بدون ان هرچند شخصی خدا را شناخته باشد و عمر خود را مستغرق عبادات او کرده باشد چگونه شکر نبی باشد و از او اخذ نکرده باشد عاصی باشد و مستوجب عذاب ابدی و جاهل بخدا و این طریق مخصوص زمانی دون زمانی نیست بلکه از ابتدای خلق ثقلین تا انقراض ایشان میباید که معارف الهیه و طرق عبادات را از انبیا اخذ نموده تا موجب نجاة باشد پس هرگاه نبی از دار فنا رحلت نماید و معلومست که هر فردی از افراد امت فراگرفتن جمیع انچه را که نبی فرموده و از جانب الله اورده خصوصا جماعتی که بصحبت نبی فائز نشده باشند و جماعتی که بعد از ان بوجود ایند تا ارسال رسول دیگر یا انقراض اهل تکلیف پس مکلفین را طریقی باید که بان طریق علم حاصل کنند بفرموده نبی و بمنزله ان باشد که نبی موجود است و از او اخذ مینمایند بلا فرق و این طریق منحصر است در تواتر یا وجود شخصی یا جمعی که خبر از خبر فرموده نبی دهند و صدق ان شخص یا انجماعت را از چه خبر دهند از نبی معلوم باشد و کافی نیست وجود شخصی یا جمعی

که نبوة فکر و وجوه عقلیه از جهت احکام شرعیه استنباط مینموده باشند از جهت انکه احتمال الخطا و عدم در ان ظاهر است و بدیهی است که مردم را از ان علم بحقیقت حکم شرعی حاصل نمیگردد چنانچه بدون تصدیق رسل ممکنست که جمعی بمقتضای عقول خدا را شناسند و عبادات او کنند لیکن چون تلقی از رسل ننموده اند محل اعتماد نیست و مستوجب اجر و ثواب نه و یقین بنجاة حاصل نمیگردد پس یقین در جمیع ازمان وقتی حاصل میشود که یقینا معلوم شود که اعتقادات و عبادات موافق فرموده الهی است و یقین موافقت منحصر است در شنیدن از نبی یا اخبار جمعی کثیر که بتواتر نقل از او کنند یا اخبار شخصی که معلوم الصدق باشد که از نبی خبر دهد و معلومست که جمیع جزئیات معارف الهیه و عبادات را متواتر نیست که اگر میبود اختلاف متصور نمیشد پس یقین بنجاة جماعتی که بمشافهه نبی فائز نشده باشند منحصر شد در مشافهه شخصی که خبر دهد از نبی و معلوم الصدق باشد و ان امامست لهذا فرموده كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و فرموده يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ در حدیث متفق علیه وارد شده مَنْ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مات میتة جاهلیة و وارد شده در تفسیر ان جاهلیت کفر و در احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم امده که فرقی نیست میان انکار نبی و امام در کفر چه کفر تکذیب نبی است یا عدم تصدیق ان در جمیع ما جاء به النبی یا بعض ان و انکار امام مستلزم انست بلکه معرفت ما جاء به النبی در حق هر که بمشافهه فایز نگردیده باشد موقوفست بر معرفت امام

و هرگاه معلوم شد که راه نجات این جماعت بمعارف الهیه و طرق عبادات منحصر است در چنین امامی که خبر میداده باشد از نبی و معلوم الصدق باشد نه انکه خبر از رای خود میداده باشد پس در هر زمان چنین امامی که خبر میداده باشد پس در هر زمان خواهد بود قطعا و معلوم الصدق بودن او و منصوص نمیشود الا بنص الهی و نص الهی معلوم نمیشود الا باخبار نبی یا امام دیگر که چنان باشد تا منتهی شود بنبی پس لازم است در جمیع اعصار وجود امامی منصوص من الله منصوب بجعل امامت من الله تعالی شانه اگر در زمانی چنین امامی نبوده باشد تکلیف ساقط میشود چنانچه فرموده وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا چه معلوم شد از جهت فراگرفتن معارف الهیه و طریق عبادات است از او و هرگاه

رسولان را در قتل رحلت نماید و جمعی باشند یا موجود شوند که بعد از ظهور رسول قایل نکرده بودند
باشند و امامی چنان نباشد که ایشان را خبر دهد از انچه رسول از جانب الله اورده چگونه
فراگیرند از رسول سؤال هرگاه چنین باشد پس چرا ظهور امامت امام در هر عصری از قبیل
ظهور نبوت انبیا نیست و اکثر ائمه تقیه میفرموده اند و اظهار امامت نزد اکثر مردم نمی کرده اند
از زمان حضرت شیث الی ان حتی انکه امام این زمان از شدت های تقیه مدتهای مدیدا است
که اخفاء شخص شریف خود نموده و میباید تا زمان ظهورش و هرگاه منکر امام مثل منکر نبی
کافر باشد چرا جمیع ائمه مامور بجهاد و قتال نکردیده اند چنانچه حضرت امیر المؤمنین عم و حضرت
امام حسین علیهما السلام جهاد فرموده اند و چرا حضرت امیر المؤمنین عم در زمان ثلثه جهاد نفرموده
و خدای عز و جل در ان قتال امر بجهاد نفرموده و اگر جهاد میکردند نصرت نمیداد و هم چنین سایر ائمه اگر جهاد
میکردند منصور نمیکردیدند چنانچه اخبار ناطق بانست و وجه فرق میانه منکران امامت
در عهدی که حضرت امیر و حضرت امام حسین جهاد فرمودند و چرا حضرت امام حسین را بر اعداء دین
نصرت نداد **جواب** اما اول انکه امامت ظاهر نیست مثل ظهور نبوت پس بدانکه امامت هر امامی
ظاهرتر است از نبوت از جهت انکه امامت بنص نبی است یا امام و معلوم است که جمیع انبیا نص بر ائمه
کرده اند در حضور صحابه خود بنحوی که معلوم همگی کردید بلا اشتباه و هم چنین هر امامی نص بر امام بعد از
خود کرده نزد صحابه خود و ضرور نیست که نبی نص بر امام کند بنحوی که کفار را علم بان حاصل شود از
جهت انکه امامت بنا بر این نبی است پس ظهور امامت بر کفار بی فایده است و هم چنین ضرور نیست
که امام نص بر امام بعد کند الا نزد جماعتی که ایمان بامامت او داشته باشند لیکن خدای تعالی غالب هیچ
امامی را مامور نکرده است بدفع اعدا و از قوت و قدرت را باو نداده از جهت انکه مؤمن از منافق
ممتاز گردد در زمان نبی بسیاری از مردم اسلام اوردند از جهت طمع و بسیاری از جهت خوف
و بسیاری از هر دو جهت پس اگر امام مثل نبی مبسوط الید مؤمنان نیز بحسب ظاهر چنین بودند و امتیازی
نبود میان مومنان واقعی و مؤمنان ظاهری و بسا باشد که مؤمنان ظاهری خود نیز گمان ایمان
واقعی بخود داشته باشند و در واقع ایمان ایشان معلل باغراض دنیویه بوده باشد و فایده امتیاز انست

کہ مستحق

که مستحق جنة و کرامت و ثواب نیست الا مؤمنان واقعی بحق و اگر امتیاز نباشد و مومنان ظاهری که فی الحقیقه
منافق اند محروم شوند از انها بل بعذاب ابدی گرفتار شوند عدل الهی معلوم عباد از ملائکه و ثقلین نخواهد
گردید و گمان ظلم خواهند کرد پس امام مثل نبی مبسوط الید نشده تا انکه هر که از جهت اغراض دنیویه ایمان
می اورده باشد نفاقش ظاهر شود و هر که از جهت نجات اخروی ایمان می اورده باشد خلوص ایمانش
ظاهر شود و جهت دیگر فرق میانه نبی و امام انست که اتمام حجت در نبی نمیشود بدون اظهار
و اعلان دعوت و در امام حجت تمام شده است بنص نبی یا امام سابق پس بر امام لازم نیست
که اظهار امامت خود کند و مردم را دعوت کند و لهذا وارد شده است که امام از قبیل کعبه است که
او مردم را بخود نمیخواند بلکه مردم بسوی او خوانده شده اند پس منکر امام نخواهد بود الا منافق یا مرتد از جهت
انکه ایمان تصدیق است بانچه نبی از جانب الله رسانیده و انکار امامت امام تکذیب است و جماعتی که در زمان
نبی از دنیا رحلت کرده اند یا مؤمن واقعی بوده اند یا انکه نفاق و عدم ایمان ایشان بر نبی ظاهر شده
که ملبس بر عامه عباد نبوده و جمعی از منافقین که باقی بودند بعد از رحلت نبی از مؤمنین بحق
ممتاز گردیدند بتکذیب امام و تصدیق او و گویا از جمله مصالح رحلت فرمودن نبی قبل از فناء اکثر
منافقین امتیاز ایشانست از مؤمنین و اما بقاء منافقین و مامور نکردن امام بجهاد و قتل ایشان
پس مثل مامور نکردن اکثر انبیاء است بجهاد کفار بلا تفاوت و غلبه اعداء امام بر امام مثل غلبه اعداء بعضی
از انبیاء است بر ایشان و از جمله مصالح وجود ایشان و غلبه ایشان بر انبیا و ائمه مثاب و ماجور شدن
انبیا و ائمه است و اتباع ایشان و ظاهر شدن قدر ایمان و اخلاص و عبودیت ایشان بر کافه عباد و بالجمله
خلق انس و جن قاطبة از جهت عبادة باری عز و علا است اما مؤمنان پس از جهت انکه خود عبادت کنند و اما
غیر ایشان پس از جهت عبادت ایشان از جهت انکه مومنان از نسل ایشان بوجود ایند یا از جهت اعانه مؤمنان
در امور معاش و محافظت از موانع عبادات تا انکه بفراغ بال عبادت کنند یا از جهت انکه اذیت
بمؤمنان رسانند و ایشان و ایشان تحمل کنند و ماجور و مثاب گردند یا از جهت انکه مؤمنان
با ایشان اذیت رسانند و مثاب گردند (شوند) پس انبیا و ائمه و مؤمنان از قبیل لب و مغز میوه اند و سایر
عباد از ثقلین از قبیل قشر و برگ درخت که مقصود از وجود جمیع وجود لبست و مصلحت در وجود

جماعتی که امام یا نبی و اتباع ایشانرا مامور بقتل ایشان کردیده اند انست که بقتل ایشان ماجور و مثاب کردند و در
جماعتی که انبیا و ائمه و مؤمنان با ایشان مداهنه میفرموده اند انست که بتقیه و تحمل مشقة تقیه و شنا
انیتها و معرتها مثاب و ماجور شوند و در جماعتی که انبیآء و ائمه و مومنان را بقتل رسانیده اند انست
که مقتولین بدرجه شهادت فایز کردند و مثاب میشوند و حقیقة ایمان ایشان ظاهر میشود مثلا
اکر واقعه کربلا و واقعه قتل یحیی و زکریا واقع نشده نمیشد ظاهر ان جماعتی که مرتکب ان امور
شنیعه کردیده اند مسلمان بودند و جماعتی که اظهار رضا یا عدم کراهت نمودند در نظرهای عامه
عبادا از اهل ایمان و اسلام بودند یا انکه در حقیقت کافر و مستوجب عذاب ابدی بودند پس اکر بدون
وقوع چنین قضایا حق عز و علا ایشانرا معذب میکرد در نظر خلق ظلم بود و انبیا و ائمه و اتباع ایشان ظاهرا
مستوجب اند نجات و مثوبات نمیکردند و حقیقت ایمان و کفر این دو طایفه بظهور نمیرسید پس
معلوم شد که وقتی که اظهار دین حق موقوفست بر بسط ید امام یا انکه مصلحت الهی در خلاف ان نیست
مبسوط الید میباشد و هر کاه مصلحت در مغلوبیت و مقهوریت امام است چنان میشود
و هم چنین انبیاء و معلوم شد که جمیع موافق حکمت الهی است نسبت بمکلفین و هیچ منافی
تکلیف نیست بلکه جمیع عین لطفست و از جمله مصالح پنهان بودن امام و عدم ظهور او و عدم امر مؤمنین
بجهاد انست که اکر مومنین در واقع از جهاد و نصرت امام تقاعد خواهند کرد و نصرت امام نخواهند نمود
این معصیتی است پس عظیم پس تا ضرورت داعی بجهاد نشود امر بجهاد نمیشود پس معلوم شد که عدم نصرت
امام فسقست نه کفر سؤال اکر کسی کوید که هرکاه امام از جهة ارشاد خلق و هدایة ایشان و تعلیم
معالم دین و تعریف معارف الهیه بوده باشد چکونه روا باشد که مدتهای مدید از نظر ایشان غایب
باشد و ایشانرا در جهل و حیرت و ضلالت کذارد جواب معلوم شد که امام منصوبست
از جانب الله و مامور است باوامر الهیه و اکر او عصیان اوامر الهی میکرد امامت را نمی شایست
پس از عصیان معصوم است و هرچه میکند موافق امر الهی است و الحرکت که میکند موافق
نهی الهیست پس بر او اعتراض نمیتوان کرد و معلوم است که القاء خود در تهلکه و خود را
بکشتن دادن حرام است مکر بامر الهی چنانچه حضرت امام حسین بامر الهی چنین کردند پس امام

تانانند

تا نانند که از دشمنان خود محفوظ میمانند بدون امر الهی جایز نیست که اظهار شخص و امامت خود کند و عجب
از جماعتی که در نهایت فضل و دانش بوده اند این شبهه را دلیل خود کرده اند بر عدم وجود امام غایب
و ندانسته اند که این اعتراض بر خدا است چه اکر رهانیدن خلق از ضلالت و جهالت و حیرت بانحوی که ایشان
تصور کرده اند در حکمت ضرور است پس چرا خدای عز و جل نکرده و اکر ضرور نیست پس چه اعتراض بر امام
و اکر کویند چه مصلحت است در وجود چنین امامی کوییم اولا اعتراض بر خدا کردن و استفسار از مصالح
و حکمت در کرده او بیرون از ادبست عقلا و نقلا چنانچه فرموده لا یُسئَلُ عمّا یَفعَلُ عقول ما بر
مصالح و حکم کدامین فعلی از افعال الهیه اطلاع میتواند داشته باشد که در این فعل استفسار از حکمت
و مصلحت شود و ثانیا انکه مصلحت در وجود امام غایب بر ظاهر است اما اولا پس از جهة انکه او امام
انس و جن است و از جن غایب نیست و ثانیا انکه بعضی از ناس نیز شاید در خدمت او میبوده باشند
و بفیض او مستفیض و ثالثا انکه بر ما معلوم است که با وجود غیبت ممکن است که انچه در حکمت الهی
ضرور شود ارشاد و هدایت را اصلاح بعمل آورد و بانجا رسانند و یقین است که چنین میکند مثلا هر کاه کسی
را یا جمعی را مشکلی رو دهد در معارف الهیه یا معالم دینیه و طالب حق بوده باشد و طریق هدایة منحصر
در تلقین امام بوده باشد امام خود یا شخصی انسی و یا جنی از قبل او حل اشکال مینماید بلا شبهه و ضرور
نیست که هر کاه بشخص ظاهر شود و حل اشکال کند معلوم شود که او امام است و اکر طریقه احتیاطی باشد
که با وجود اشکال عمل بان توان کرد یا جهل بحقیقت حال در بقاء تردد و اشکال ضروری نداشته باشد پس
ارشاد ضرور نخواهد بود و از اینجاست که در اخبار امده که امام غایب بمنزله افتاب در پشت
ابر است چنانچه از نور او مستفید میشوند و او را نمی بینند هم چنین امام غایب را نمی بینند و از
انوار هدایة او مستفیض میشوند و رابعا انکه اکر استفسار شود از مصلحت در وجود شخصی او
پس میکوییم که از قبیل سایر افراد انس و جن است که بنص قرانی غرض از خلق ایشان عبادتست و اکر استفسار
از امامت او شود که چه مصلحت است در اینکه امام باشد پس میکوییم که از جهة اتمام حجت بر خلق و اکر
کویند که چرا این شخص امام شد کوییم که اولا احدی غیر او لایق امامت نیست و ثانیا هر که لایق امامتست و امام
شود در این زمان چنین مختفی خواهد بود و اکر کویند که هرکاه امام غایب باشد و کسی از وجود دعوی نکند چکونه

امامة او معلوم مردم شود خصوصًا جماعتی که بتازگی لتشرف اسلام مشرف شوند و هم چنین در زمانه ظهور ائمه صلوات الله علیهم چگونه امام بحق معلوم جماعتی شود که بتازگی مسلمان شوند با وجود غیبت ائمه و جود و تقیه کردن ائمه هدی گوئیم که مردم معلومست که جمعی هستند که قایلند بامامت امام غایب و مردم را با و دعوت میکنند کسی که طالب حق باشد از آن جماعت استفسار و سوال خواهد کرد که از چه راه علم بوجود امامت امام غایب دارند ایشان حجت را تمام خواهند کرد و اگر حجت بران طالب حق تمام نشود الا بظهور امام برود اظهار معجزه چنین خواهد شد یقینا و هم چنین در زمان ظهور ایشان با تقیه و اخفاء امامت خود چه دانسته که حضرت باری عز شانه کسی را که داند که ایمان خواهد آورد بهر نحو که سبب ایمان او میشود توفیق میدهد بلا شبهه و از این جهة است که وارد شده از ائمه ما صلوات الله علیهم که نهی از تکلیف مردم بطلب حق فرموده‌اند که هر که را خدای عز و جل میخواهد هدایت مینماید یعنی هر که مستر شد باشد و طالب حق البته حق بر او ظاهر شود و هر که طالب حق نباشد لیکن در علم الهی چنان باشد که با وجود ظهور حق انکار حق نخواهد کرد بلکه اذعان خواهد نمود نیز حق بر او ظاهر میشود بلا شبهه و اما جمعی که علم رشد ندارند بوجود طائفه محقه مطلقا و غیر از ائمه ضلال امامی بسمع ایشان نرسیده پس مستضعفند اگر خدای تعالی خواسته است که در دنیا برایشان امام حق معلوم شود چنین خواهد شد و الا پس مثل اطفال مؤمنین خواهد بود از قبیل کفاری که صیت اسلام بایشان نرسیده باشد   چون معلوم شد که امام باید که معلوم الصدق باشد پس باید که معصوم باشد از عصیان و سهو و نسیان و خطا و زلل در قول و عمل از ابتداء تکلیف تا رحلت از دار فنا و مصدق وجوب عصمت او است قوله تعالی اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ پس چه ظاهر است که اگر اولو الامر جایز باشند که عصیان یا سهو یا خطا بالنسبة جایز باشد بر ایشان چون تواند که اطاعت ایشان واجب باشد و حال آنکه هر چه گویند یا فرمایند احتمال معصیت الهی دارد عمدا یا سهوا یا خطا بلکه مثل یزید و امثال او شامل خواهد بود و لازم می‌آید که قتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه واجب بوده باشد پس عجب احمقانند جمعی که این آیه را نص در آن ندانند که امیر مؤمنان باید که معصوم از عصیان و سهو و خطا و جهل مرکب باشد و باید که از جانب الله امام باشد تا معلوم الصدق باشد چه عصمت بدون نص الهی معلوم نمیشود و نبی میباید که تبلیغ امامت او بامت چنان کند که همگی مؤمنان چنانکه رسالت او را شنیده‌اند و شبهه در

ادعاء

۱۰

ادعاء رسالت او ندارند شبهه نداشته باشند در نیابت و امامت او چه معلوم شد که امامت فی الحقیقة انتصاب رسالتست ما بعد رحلت رسول و از اینجاست که فرموده یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ یعنی اگر تبلیغ امامت نکنی تبلیغ رسالت نکرده چه رسالت وقتی تمام است که متصل باشد بما بعد رحلت تا انقراض زمان تکلیف تکلیف عجب احمقانند جمعی که این آیه را نص صریح ندانند در امامت چه معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مبداء رسالت تا حین نزول این مشغول بتبلیغ بودند و خیانت ننموده بودند در هیچ جزئی از جزئیات و معلوم است که مراد از ما انزل جمیع ما انزل نیست و جنس ما انزل و امر غیر معینی نیست چه اگر چنان بودی کلام این را معنی نبودی از جهة آنکه رسالت معنی ندارد غیر از تبلیغ ما انزل یعنی رسانیدن آنچه فرو فرستاده شده بلکه [illegible] العزاست در اهتمام بتبلیغ امری که مکمل و متمم رسالتست و آن جز امامت نیست چنانچه دانسته شد و از اینجاست که بعد از تبلیغ امامت شد فرمود که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا و معلوم شد که اسلام بدون تصدیق امام مرضی نیست و دین بدون آن کامل نیست مثل موحدی که اقرار بنبوة نداشته باشد یا اقرار ببعض انبیا دون بعضی کند و اگر گویند که مراد از ما انزل العمل بقیاس است در شرعیات چنانچه بعضی از جهال توهم کرده‌اند گوئیم که وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ دلیل است بر آنکه ما انزل عبارتست از امری که مرضی اکثر مردم نیست و خوفی هست که از سماع آن اذیتی بحضرت رسالت پناهی رسانند و عمل بقیاس بالضرورة چنین نیست بلکه مرغوب اکثر است سوال اگر کسی گوید که پس قبل از تبلیغ امامت جمعی که از دار فنا رحلت نموده‌اند مسلم و مرضی نبوده باشند و دین ایشان ناقص باشد جواب کلا چه دانسته شد که احتیاج بامام بعد از نبی است پس این خطابست با جمعی که بعد از رحلت نبی باقی مانند که ایشان تا امام خود را ندانند مسلم غیر مرضی و ناقص دین باشند و حرجی نیست بر جماعتی که در زمان نبی رحلت نموده‌اند و امام بعد از نبی را ندانسته‌اند و هم چنین هر که در زمان امامی رحلت کند و امام بعد را نداند بر او حرجی نیست سوال پس چرا در قبر از حضرت فاطمه بنت اسد از امام سوال شد در زمان نبی چنانچه در اخبار وارد است جواب مصلحت در آن سوال اظهار امامت امام بود بر مردم و تعلیم ایشان که امامت از قبیل رسالت امریست که سوال از آن در قبر میشود و جواب ندادن حضرت فاطمه اگر مبنی بر جهل او باشد دلیلست بر عدم وجوب

ان مردان زمان بر کسی که قبل از نبی رحلت کند   و باید که ائمه را نیز معجزات باشد که مصدق ایشان
باشد چه نص را جمیع مکلفین نشنیده باشند اند و اکثر را ممکن نیست تحصیل علم بان و اگر ممکن باشد پس بعد از
مشقت و استفسار و تتبع معلوم خواهد شد و گاه باشد که از جهت اخفاء سامعین و کتمان شهادت
بتحصیل علم ایشان را ممکن نشود پس چنانچه انبیا را معجزات بوده که صدق ایشان از انها معلوم شده
و اکتفا نشده بنصوص انبیاء سابقین بر لاحقین ائمه را نیز باید که معجزات باشد از برای جماعتی که علم
بنص نداشته باشند چنانچه رسل عیسی احیاء موتی میکرده اند و اصف بن برخیا عرش بلقیس را
در یک طرفة العین احضار فرمود و بالجمله حجت خدا بر عباد همیشه تمام است از جهات شتی والحمد لله
امام این امت نایب رسول ثقلین است پس امام ثقلین باشد چگونه باتفاق جمعی از انس
یا جمیع انس امامت شخصی متحقق میشود و باید که حل جمیع مشکلات جمیع افراد انس و جن را در
امور دینیه توان کرد و باین جهت می باید که عالم بجمیع السنه انس و جن بوده باشد یا در وقت
ضرورت عالم شود بانچه ضرور شود نتیجه از مقدمات مذکوره واضح شد و مبرهن
گردید حقیة مذهب امامیه اثنی عشریه بدون رجوع بنصوص چه غیر ایشان هیچ طایفه
از طوایف اسلام در حق ائمه خود ادعای اجتماع این شروط نکرده اند و نمیتوانند کرد الا
واقفیه و لهذا قائل باین شروط نیستند بلکه بعضی امام را پادشاهی میدانند که فی الجمله علم
لشکر کشی و ملکی داشته باشد اگرچه از مسایل دینیه مطلقا چیزی نداشته باشد و اگرچه عمر خود را در
کفر زاییده باشد و بعد از اسلام مرتکب معاصی و امور شنیعه میشده باشد و بعضی علم فی الجمله را بمسایل
دینیه از قبیل مجتهدین و فضلای متشرع دانسته اند و بعضی باان دو شرط فاطمیه را شرط دانسته اند
محمد بن الحنفیة الحنفیه مخالفان امامیه و واقفیه و اسمعیلیه امام خود را موصوف باین میدانند که فاطمی
عالم زاهد شجاع سخی باشد هر چند که باکثر مسائل دینیه جاهل بوده باشد و اکثر آنچه را از فروع دین اخذ کرده
برای ظن و تخمین اخذ نموده باشد و در هر یک خطا و سهو و نسیان میکرده باشد و انواع معاصی سهوا یا خطا
از او صادر میشده باشد و گاهی عمدا نیز واقع میشده باشد از قبیل صلحاء امت و اکثر ایشان مناط امامت
را رضا و بیعت جمیع اهل حل و عقد مسلمین الا با بعضی از ایشان میدانند و ندانسته اند که اگر

بیعت بعضی کافی باشد در امامت ممکن است که در یک زمان ائمه متعدد باشد و هر یک مخالف دیگری در
قول و فعل و رای و جمیع داخل اولوا الامر باشند و واجب الاطاعه با تناقض اقوال و افعال ایشان و تباغض و تعاند
مثل علی و معویه و چنانچه در این ازمنه دنیا ملوکست و جمعی کثیر از ایشان التزام نموده اند که جمیع اولی الامر اند
باشند و واجب الاطاعه با تناقض اقوال و افعال ایشان و امامند و واجب الاطاعه با وجود اهمالکان در
فسوق و فجور و جهل و غباوت و لهذا بعضی احمقان قائل شده اند که بمجرد بیعت بعضی با شخصی
امام واجب الاطاعه امامت میشود و گفته اند که چه دلیلست بر انکه بمجرد بیعت احدی یا جمعی با شخصی
بر کافه ناس بلکه بر کافه جن نیز اطاعه او واجب میشود و اگر چنین بودی بایستی که یزید و اتباع عش
ملعون باشند بلکه لازم می اید که حضرت امام حسین علیه السلام و اتباع عش فاسق العیاذ بالله باشند و واجب القتل
با انکه خود لعن میکنند یزید و اتباع او و نواصب که بعضی اهل بیتند اکثر ایشان یزید را امام نمیدانند
و اگر گویند که واجب میشود اطاعتش بشرطی که مخالف شرع نگوید و نکند پس هر گاه مخالف شرع گوید
یا کند و مصر بر ان باشد خطا یا عمدا از جهة جهل مرکب متابعتش نباید کرد پس جوابش من بعد معلوم
میشود و اگر اجماع امت یا اهل حل و عقد ایشان باید او را گوییم که چه دلیلست بر حجیت اجماع و عدم
جواز نقض و خرق ان اگر گویند که وارد شده است که لا یجتمع امتی علی الخطا گوییم بر تقدیر تسلیم
اگر بر کسی معلوم نباشد که این قول نبی است و خبر نزد او ثابت نباشد و نقض اجماع کند چه تقصیر
داشته باشد و ایضا بر تقدیر ثبوت لفظ امتی متناول مؤمنانست از زمان ظهور نبوت تا انقراض
تکلیف پس ظاهر معنی خبر انست که خطا مستمر نمی ماند میانه جمیع اهل اسلام از ابتداء نبوت
تا انقراض تکلیف و بر تقدیر که مراد اجتماع اهل یکعصر بوده باشد جن نیز داخلند و اجماع ایشان
خود معلوم ما نمیشود و این بحث بر جمیع ادله مخالفین بر حجیت اجماع وارد است و از جمله ادله
ایشان ایه کونوا مع الصادقین است و ان مبنی است بر جمله با امام معصوم چه در این صورت
اهل امامت که معلوم الصدق باشد متحقق نمیشود و جمعی دون جمعی ترجیح بلا مرجح است
پس جمع خواهد بود و ان جمله است قوله تعالی وَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا و از ان جمله است
قوله تعالی کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و ضعف هر دو

در نهایت ظهور است چه وسط زیاده از میانه روی و فضلی را تمیز سازد و غلبه امر معروف و نهی از منکر در میان ایشان کافی است در مصداق این آیه و دلالت بر امر بجمیع معروف واست و نهی از جمیع منکرات نمیکند و معلوم اهل لسان است که احدی از این عبارت استعانت نمیکند الا که مجموع شما من حیث المجموع امر میکنید معروف خواهد بود و آنچه از او نهی کنید منکر و آن از آن مجملات است قوله تعالی وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و مدلول آن ظاهر نیست الا وعید کسی که جمع کند میانه مشاقه و مخالفت رسول و ما متابعت غیر سبیل مؤمنین یا آنکه تابع غیر سبیل مؤمنین شود در اتباع رسول و اگر گویند که گذاشتن عباد در ظلالت قبیح است پس خدای تعالی نکند گوییم قبح آن معلوم نیست مگر هرگاه بر آن عقاب کند و بر تقدیر تسلیم اگر مستمر بوده باشد باستمرار جمیع مجمعین شاید که قبیح باشد اما هرگاه در یک روز یا یک سال مثلا اجماع بر امری کنند و بعد از آن خدای تعالی خطا را ظاهر کند بر جمیع یا بعضی پس قبح اهمال و واگذاشتن در آن زمان باستمرار جمیع جمیع معلوم نیست و ثانیا گوییم که اجماع بر امامت معنی ندارد الا اجماع بر امامت من عند الله اما اینکه اتفاق کنند بر احدی برای خود که او امام است و واجب الاطاعة در آنچه رای او اقتضا کند پس معنی ندارد الا در وقتی که ایشان اعتقاد عصمت او داشته باشند از معاصی و سهو و نسیان و خطا از جهت آنکه هرگاه احتمال خطا و عصیان رود پس چون متصور میشود که اهل اسلام اتفاق کنند بر اطاعت احد در آنچه گوید و اتباع او در اقوال هرچند که مخالف امر الهی باشد بلکه این منافی اسلام است و هر مسلمی که چنین گوید یا فاسق یا از اسلام خارج و اگر اتفاق میکنند که مخالفت امر الهی نخواهد کرد این نیز معنی ندارد مگر هرگاه که عصمت او معلوم ایشان بوده باشد و الا چه میدانند که چنین خواهد بود و چگونه اتفاق بر اخبار از این غیب میتوانند کرد بلکه این معنی عین عصمت است و از این جهت است که هیچ یک از قائلین بحصول امامت باجماع قائل به هیچ یک از این دو معنی نیستند و بسیاری از ایشان مخالفت ائمه خود کرده اند در مسائل و نسبت سهو و خطا و جهل و فسق بائمه خود میدهند حتی آنکه جماعتی که با عثمان بیعت کرده بودند اتفاق بر قتل او کردند و جماعتی که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند با او قتال کردند و اگر اتفاق میکنند بر اینکه متابعت او واجب است لیکن جایی که مخالفت امر الهی نباشد

پس فی الحقیقة

پس فی الحقیقة متابعت او منظور نیست بلکه آنچه از قول یا فعل او ظاهر شود باید که ملاحظه شود اگر موافق حکم الهی است قبول شود و الا مردود باشد و این خود متابعت او نیست بلکه متابعت حکم الهی است و اختصاص بشخصی ندارد بلکه هر که موافق حکم الهی کند یا گوید قولا و فعلا مقبول است و اگر مخالفت کند مردود مگر آنکه اتفاق کنند بر اینکه هرگاه بمباحی امر کند واجب شود و اگر از مباحی نهی کند حرام شود از قبیل متعه نساء و اگر احدی را امر بواجب کفائی کند واجب عینی شود بر او و اگر احدی نهی از آن کند حرام شود بر او و این اجماع بر بدعت در دین است یا اتفاق کنند بر آنکه تا امر امام یا فعل او بر موافقت حکمت الهی صادر نشود نتوان عمل بحکم الهی کرد مگر مصرح بخلاف باشد که امر و فعل او در این صورت اعتبار ندارد و این نیز اتفاق بر بدعت است و معلوم است که عقلا مسلمین اتفاق بر این نمیکنند که متابعت حکم الهی موقوف باشد بر قول یا فعل شخصی که گاه موافقت و گاه مخالف و گاه مقبول و گاه مردود و الا لازم میآید تعطیل احکام الهیه که معلوم دیگران باشد او نداند یا اتفاق کنند بر اینکه واجب است بر کافه مسلمین اطاعت او در اقوال و احکام مادامی که معلوم یا مظنون نشود مخالفت قول و حکمش بحکم الهی و اگر با بعضی مخالفت ظاهر شود بر آن بعض لازم نیست متابعت امام بلکه لازم است مخالفت و غیر او را متابعت امام لازم است و جایز نیست او را متابعت آن بعض و شخصی که در شان او چنین است اجماعی منعقد شود یا باجماع معصوم است یا اعلم و اتقی و چنین در باب عموم نداند پس امام نخواهد بود بلی آنچه متصور میشود دانست که اهل علم اتفاق کنند بر اینکه واجب است اطاعت و اتباع او من عند الله چنانچه مؤمنان بحق در حق ائمه هدی متفقند و در این صورت معلوم است از مخالفت احکام الهیه قولا و فعلا و عمدا و سهوا و خطا و احدی را نمیرسد که برای اجتهاد مخالفت او کند چنانچه مخالفت نبی نمیتوان کرد یا آنکه اتفاق بر عهد کنند بر عهد بستن با او که تملک ایشان باشد و سیاست امور مملکی نموده باشد و عهد انشا است نه اخبار و اجماع را در آن دخلی نیست و کسی که چنین عهدی با شخصی کرد و بعد از آن تخلف نمود ناقض عهد خود بود خواه دیگری این عهد را کرده باشد و خواه نه و نقض چنین عهدی معلوم نیست که شرعا جایز نباشد و معلوم نیست که اتفاق بر چنین عهدی حجت باشد بر دیگران که بعد از آن هر که بحد بلوغ و رشد رسید یا بشرف اسلام مشرف شود

باید که با ایشان اتفاق نماید بران عهد منافی نیست که ایشان که اتفاق کرده اند خطا نکرده باشند و معروف
کرده باشند و اما این لازم نمی آید که خلاف آن خطا و منکر باشد خصوص نسبت بدیگران که عمل نکرده اند از قبیل آنکه اگر اهل عصری اتفاق کنند
بر امری لازم نمیشود بر دیگران مثل آن نذر و نه مثل آن منذور و مثل غیر امامت است و اجماع بر عهد حجت است و نقض
چنین حرام است پس استفسار میرود از ایشان که اگر عهد کرده اند که سیاست امور ملکی مفوض باو باشد مطلقا اگر چه مخالف
احکام الهیه باشد پس اتفاق بر فسق یا کفر کرده اند و اگر اتفاق کرده اند بر آنکه مخالفت احکام الهیه نخواهد کرد
پس با فقدان عصمت یا عدم علم بعصمت چگونه اتفاق بران میکنند و اگر اتفاق کرده اند که سیاست مفوض
باو باشد بشرطی که مخالفت احکام الهیه نکند پس مثل سخن سابق جاری است یا آنکه اتفاق کنند بر اینکه
او صلاحیت پادشاهی و سیاست و اجراء احکام دارد و این اجماعست بر امور دنیوی از قبیل
اجماع بر آنکه فلان فرزند صلاحیت پادشاهی دارد و اجماع بر اینکه برف سفید است و اجماع بر اینکه این
شخص امین است میتوان کلید بیت المال را باو سپرد و اگر مسلمی او را در استیفاء حقی وکیل کند
خیانت نخواهد کرد و فائده دینیه بران مترتب نمیشود و حجیت اجماع مخصوص بمسائل دینیه است
یا آنکه اتفاق کنند بر آنکه جایز نیست احدی را که مرتکب اجراء احکام و سیاست ملکی شود بدون اذن او
و این اجماع بر حکومت او مطلقا با آنکه هرگاه معصوم نباشد محتمل است که او اذن ندهد در حکمی
یا بخلاف آن حکم کند و معصوم خلاف باشد عمدا یا خطا یا جهلا پس چگونه چنین اجماعی از اهل اسلام متحقق
میتواند شد و اگر مشروط دانند بآنکه موافق احکام الهیه باشد پس همان سخن سابق جاری است
و بعبارة اخری میگوییم که معنی امام مقتدی است قولا یا فعلا یعنی پیشوا که ماموم پیروی اقوال
یا افعال او میکرده باشند پس استفسار میرود از جماعتی که قایلند بآنکه مثلا ابوبکر غیر معصوم
از عصیان و سهو و نسیان و جهل بسیط و جهل مرکب نیز بوده و خلاف رسول امام نشد مع هذا امام
بحق است از جهت اجماع بر امامت که مقصود شما از امامت چیست و امام کیست و اجماع بر امامت
او چه معنی دارد از جهت آنکه امام بمعنی مقتدی است و امام بحق بمعنی آنست که اقتدا باو
جایز است و حرام نیست از قبیل اقتدا بائمه ضلال بلکه ظاهر مقال شما آنست که اقتداء
باو واجب است و اقتداء باو احتمال دارد در امور دینیه اصلیه که عقایدست و فرعیه از عبادات و معاملات

وغیر ذلک در امور ملکیه از قبیل تجهیز عساکر و جبایه اموال و نصب حکام و در امور عادیه از قبیل حرکت
و سکون و نوم و یقظه و اکل و شرب و نکاح و فراق و اگر چه جمیع را داخلند در امور دینیه از جهت آنکه احکام خمسه شامل
جمیع افعال اند و بر هر تقدیر اقتداء باو احتمال دارد که مقصور بر حال حیوة امام باشد و احتمال دارد که حال ممات
را نیز شامل باشد تا انقراض زمان تکلیف یا تا مدتی و بعد از ممات و احتمال دارد که اقتدا مخصوص جمعی یا
شخصی باشد که حیوة او در او یا نیز باشد و احتمال عموم دارد و بر هر تقدیر مقتدیان باو احتمال دارد که
جمیع افراد ثقلین باشند و احتمال دارد که جمیع افراد انسان باشند خاصة اگر چه معلوم است که این
مقصود شما نیست و احتمال دارد که جمیع انس و بعضی از جن باشند یا بعکس یا بعضی از انس و
بعضی از جن یا بعضی از انس خاصة یا بعضی از جن خاصة هر چند که امر خارج از مقصود است الحال
سؤال میکنیم که مقصود شما از اجماع بر امامت او چیست اگر مقصود آنست که امت اجماع کرده اند بر اینکه
اقتداء باو واجب یا جایز است در جمیع اقوال یا افعال اگر چه مخالف شرع باشد پس این اجماع از اهل
اسلام صادر نمیشود و همچنین اگر مراد آن باشد که امت اتفاق کرده اند بر عهد و بیعت باو که اطاعت کنند و اقتدا
باو کنند در اقوال یا افعال هر چند که مخالف شرع باشد و همچنین اگر مراد آن باشد که امت متفق بوده اند بر پیروی
او در اقوال یا افعال اگر چه مخالف شرع میبود یا آنکه هر یک از این معنیها منافی حجیت اجماعست و اگر
مقصود شما اجماع امت است بیکی از این سه معنی یا بهر سه معنی اطاعت او در امور مشروعه خاصة از قبیل
الطاعة والدین و موالی است پس اتفاق بر وجوب یا رجحان امر مباح شرعی است بدون قول شارع و این
بدعت است در امور واجبه و راجحه شرعیه اطاعت شرع و شارع است نه اطاعت امام و اگر راجح را بقول
چنین امام واجب دانند یا واجب کفائی را یا تخییری را بقول او عینی دانند بدعت خواهد بود بخلاف
امام معصوم که از جانب الله نص بر امامت او وارد است اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ
متضمن نص بر آنست که مباح بقول او واجب یا حرام شود و واجب تخییری یا کفائی بتعیین او واجب عینی
شود و راجح بقول او واجب شود و اگر مقصود آنست که جمیع امت یا جمهور اطاعت او میکردند فی الجمله در بعضی
از امور پس از ما نحن فیه خارج است بلکه از قبیل امام نماز و سردار لشکر میباشد و فایده بر این اطاعت مترتب
نمیشود چه لازم نمیشود بر احدی حتی بر مطیعین که من بعد اطاعت او کنند در همان بعضی که اطاعت او در آن

کرده بودند چه جای امور دیگر نهایتش انست که در ان اطاعة خطا نکرده باشند و اگر مقصود انست
که با جمعهم اطاعة او کردند فی الجمله در بعضی از امور پس ان نفع ما فیه خارج است بلکه ان قبیل امام نماز
و سردار لشکر میباشد و فایده ان اطاعة مترتب نمیشود چه لازم نمیشود بر احدی حتی مطیعین
که من بعد اطاعة او کنند در همان بعضی که اطاعة کرده بودند چه جای امور دیگر نهایتش انست
که در ان اطاعة خطا نکرده باشند که جمیع امة اطاعة او میکردند تا در صحیح بود و هرگز خلاف
شرع نکرد و نفرمود پس امامة او بعد از ممات معلوم شد و فایده بحال هیچ احدی ندارد نه از قبیل انکه
معلوم شود که زید مرد صالحی بوده و از او نامشروعی بظهور نرسیده از جهة انکه تا در حیوانست
معلوم نیست که نامشروعی از او صادر خواهد شد قولا او فعلا یا نه و مردم اطاعة او خواهند کرد
یا نه پس امامتش معلوم نمیشود و بعد از ممات معلوم میشود که امام ان جماعة بوده از قبیل انکه معلوم است
که پرویز پادشاه عجم بوده و دلیلی نیست بر انکه بعد از ان بر امة واجب است اقتدا و تاسی باو در اقوال
و افعال زیرا که نهایة انچه مسلم تر دده شود انست که امة خطا نکرده باشند در اطاعة او از قبیل انکه هرگاه
شخصی از جهة استرضاء احدی و محبت او امتیاد سفری یا کاری کند که نامشروع باشد خطا نکرده
و لازم نمیشود بر دیگران که چنین کنند خصوصا بعد از موت و اگر مقصود انست که امة اجماع کردند
بر وجوب یا جواز اطاعة او و بر انکه او خلاف شرع نخواهد گفت و نخواهد کرد پس این اجماع بر عصمت
اوست و هم چنین اگر مقصود ان باشد که امة بیعت کردند بر اطاعة او مطلقا از جهة انکه
میدانستند که خلاف شرع نمیگوید و نمیکند با انکه بیعت جمیع بلغ عقلاء مسلمین عصری
بر اطاعة شخصی حجت بر دیگران نمیشود پس بعد از بیعة جمیع بلغ عقلاء اهل اسلام جمعی که بالغ
شوند یا بشرف اسلام مشرف شوند بر ایشان لازم نیست که اطاعة کنند از جهة انکه نهایة ما فی
الباب انست که ایشان که بیعت کرده اند خطا نکرده اند و کسی که توهم نکند هرگاه خطا
نکرده باشند پس لازم است بر دیگران متابعة ایشان لقوله تعالی وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ از جهة انکه
مخصوص خبر است چه صدق و کذب در خبر میباشد و بیعة انشا است و توهم نشود که هرگاه دیگران
متابعة ایشان نکنند پس تابع غیر سبیل مؤمنین شده اند و اتباع غیر سبیل مؤمنین موجب عذابست

بنصایه

بنص ایه چه معلوم شد که از ایه مستفاد نمیشود الا انکه اتباع سبیل مؤمنین در امور دینیه ضروراست بنحوی
که متابعة رسول شود چه احتمال باز نیست که اگر اتفاق کنند اهل عصری از مؤمنین بر بد رامری از امور واجب
شود که بر سایر مؤمنین مثل ان بد یا مثل ان مندوب و ثالثا انکه هرگاه امامة منوط باجماع باشد پس احدی امام
نمیشود الا بعد از اجماع بر امامتش بلکه اجماع الی وجه جمیعا وگاه باشد که اجماع نشود بلکه سالها امتی که اجماع
بر امامة احدی نیست و در زمانی که اجماع شود معلوم است که مدتی میکشد تا اجماع میشود و بر هر
تقدیر امة را امامی نخواهد بود در مدتی با اتفاق بر حدیث مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
و معلوم است که مراد از امام اگر پیغامبر یا کتاب الهی باشد حاصل چنین میشود که کسی که بمیرد و پیغامبر را
نشناسد بر کفر خواهد بود مرد و این سخن هرزه است چه شرط و جزا فی الحقیقة اخری موضوع و محمول یک
چیز است اما بر ثانی پس ظاهر است و اما بر اول پس از جهة انکه معنی متعارف کفر نیست الا کفر بخدا
یا برسول یا بکتاب خدا بلکه نیست معنی ان الا انکه هر که بمیرد و امام زمان را نشناسته باشد خواهد مرد مردن
جاهل بخدا یا بنبی یا هر دو یعنی جهل با امام جهل بنبی یا خدا است و اگر کسی گوید که معنی حدیث انست که
کسی که جاهل بنبی باشد جاهل بخدا خواهد بود یا انکه کسی که جاهل بکتاب باشد جاهل بنبی یا بخدا یا بهر دو
خواهد بود یا انکه کسی که نبی را نشناسد کافر بخدا خواهد بود یا انکه کسی که کتاب خدا را نشناسد کافر بنبی یا
خدا یا بهر دو خواهد بود گوئیم که از لفظ مطلقا فهمیده نمیشود هیچ یک از این معانی و نه قدر مشترکی
میان انها کلا او بعضا بلکه مفهوم لفظ نیست الا انکه هر که نشناسد امام زمانش را پس خواهد مرد مردنی
بر کفر یا مردنی بر جهل بلی ممکن است که گفته شود که مراد انست که اگر امامی باشد و کسی او را نشناسد
چنان بمیرد که بر کفر مرده خواهد بود و رابعا هرگاه امامت منوط باجماع باشد تصدیق با امامت نمیتوان
کرد تا اجماع معلوم نشود و معلوم است که اجماع بر هیچ امامی معلوم احدی نیست و نمیتواند شد
خصوصا بر مردم این زمانها خصوصا جماعتی که تا زنگبار از کفر بشرف اسلام مشرف شوند از جهة کثرت
امة و انتشار شان چه در سفر حجة الوداع زیاده بر صد هزار بودند جماعتی که در خدمت حضرت در ان
سفر بودند و الحمد لله تعالی نعم بوما فیوما اسلام بتزاید است و بر تقدیری که علم بتحقق اجماع بر ان ممکن باشد
مدتها سعی می باید کرد تا معلوم شود پس مؤمنی که خواهد امام خود را بشناسد یا نشناخته خواهد مرد یا

مدتها بی امام خواهد بود وخامسا انکه معلوم است که اجماع بر امامت حضرت امیر المومنین عم نشد در عصر خود بلکه
با اتفاق مسلمین بعد از فنای بنی امیه و بنی مروان بر انکه او امام بحق بوده واکر کسی کوید که الحال کفتن که اجماع
امت معلوم نمیشود از جهة کثرت و انتشار کوئیم که این مناقشه در عبارتست چه مطلب ما الزام جماعتی است
که قایلند بامامت حضرت خواه دیکران با ایشان متفق باشند وخواه نه و اما بطلان مذهب اسمعیلیه پس
ظاهر است بتواتر موت اسمعیل قبل از رحلت امام جعفر صادق علیه السلام از جهة تقیه اظهار موت او نمود
و در واقع نمرده بود و این دعوی با انکه بی معنی است در برابر تواتر مسموع نیست و اما بطلان مذهب واقفیه
که وقف کرده اند بر امام موسی یا امام جعفر صادق علیه السلام یا غیر ایشان از ائمه علیهم السلام پس ظاهر است
بتواتر موت ایشان مثل بطلان مذهب اسمعیلیه سؤال اکر کسی کوید که عوام اثنی عشریه در
زمان غیبت امام بلکه اکثر ایشان در زمان ظهور امام چکونه در مسائل شرعیه رجوع بفقهای خود
میکنند و ایشان معصوم نیستند و از قول ایشان علم قطعی حاصل نمیشود و ایشان نیز غالبا خصوصا
در زمان غیبت علم قطعی حاصل نیست بر بسیاری از مسائل شرعیه اکتفا ایشان بظن کافی است پس بعد از رحلت
حضرت نیز کافی باشد و امام معصوم در کار نباشد جواب بوجود ائمه معصومین و ظهور ایشان
انچه ضرور بوده از کلیات عقاید و عبادات و معاملات بتواتر نقل از ایشان معلوم امت اجابة که شیعه
ایشانست شده که من بعد احدی را شبهه در هیچ یک ممکن نیست که طاری شود و تردد در فقها و رجوع
با ایشان غالبا در فروع جزئیه میشود و ممکن نیست احدی را که کوید که در زمان نبی کلیات متواتر بوده
اکر چنین میبود اختلاف در انها نمیبود و حال انکه در جمیع انها خلاف ظاهر است واکر کسی کوید که ضروریات
دین متواتر اند و اینقدر کافی است و غیر انها منوط برای مجتهدین خواهد بود کوئیم چکونه کافی است
که نه کیفیت وضوی متواتر است و نه صلوة و نه حج و نه حلیت متعه و نه حرمت لواطه الی
غیر ذلک از احکام فرعیه و نه انتفاء جسمیة و جهات باری تعالی و صحت رؤیت و ثبوت قدرت
برای عباد و عینیت صفات واجب و سوال در قبر از امام زمان الی غیر ذلک از اصول دین تنبیه حق انست که
جمیع اصول و فروع دین در زمان نبی متواتر بود اما باعتبار انکه اکثر صحابه منافق و تابع اهواء خود میبودند
بعد از رحلت حضرت اظهار کفر باکثر انها کردند چکونه موافق اعتقاد و خواهش ایشان بود عجب

احمقانند

احمقانند جمعی که بکویند دوست دارند جماعتی را که جسد مطهر حضرت سید انبیا را در میان بنی هاشم را مشغول
بتجهیز و تکفین و غریق هموم و احزان کذاشته مشغول تعیین امیر و امام شوند این قسم حرکة هر که نسبت
با دنی رتبه‌ای از رعیت قریه کند مخذول و ملوم و مذموم خواهد بود نزد عقلا و اکر کویند که امر ضرور بود که
تاخیر آن موجب مفاسد میشد پس چرا خدا و رسول متوجه تعیین او نشدند و هرکاه کسی مرتکب دیانت
نشود و جمیع مسلمانان حرمت حضرت رسالت و اهل بیت او را رعایت کنند چه فسادی متصور میشود
فساد از ایشان ناشی شد که ابتدا بتعیین امیر کردند واکر کویند که چون معرفت امام جزو ایمان بلکه تمام ایمان
بود چنانچه نص یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ و نص مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً بان
ناطق است لهذا اهتمام بان داشتند کوئیم پس می بایست که از جانب خدا یا رسول تعیین امام شود تا شبهه
در ان نماند چنانچه امامیه میکویند و میباید که در هر زمانی امامی باشد واجب الاطاعة بر جمیع اهل اسلام و حال
انکه بعد از خلفای اربعه قائل بتعیین امامی نیستند الا حضرت امام حسن عم را که در مدت شش ماه خلیفه
میدانند و توهم نشود و توهم نشود که احتیاج در ان زمان زیاده بر ان در ازمنه بعد از جهة انکه امر بعکس است
چه صحابه بصحبت حضرت رسالت رسیده بودند واکثر شرایع و ضروریات دین را مشافهة اخذ نموده بودند واکر
منظور احقاق حق و اقامت ارکان دین میبود چرا با بنی هاشم میبود که عم و بنی عم حضرت رسالت پناه بودند مشورت
نمیکردند و چرا در مسجد که بقرب ایشان بود و مشارکة ایشان در رای ممکن بود عقد امامت نکردند با انکه
بصواب اقرب و اجتماع مؤمنین بیشتر و اندفاع مفاسد و توهمات ظاهرتر بود هر که اندک بصیرتی دارد یقین
میداند که نکردند انچه کردند مکر از جهة اقامت ریاست خود و فرار از اطاعت بنی هاشم خصوصا حضرت امیر المومنین
که ریاست و امامت او معلوم جمیع بود فانها فَاِنَّهَا لَا تَعْمَى الْاَبْصَارُ وَلٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ و عجب احمقانند
جمعی میدانند که قران اعظم کتب الهیه و اعظم معجزات انبیا است چه هیچ معجزه باقی نبود بعد از صاحب اول ان
و هیچ معجزه بوضوح و ظهور او نبود و متفقند بر انکه حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و جماعتی را که امام خود
میدانند قائلند مدد ایشان که قران را نمیدانسته اند و نداشته اند تا انکه از افواه رجال و اکتاف و
اقتاب جمع نمودند و معلوم اکثر ایشان نشد که قران نسب بانه از جهة انکه بتواتر نرسیده و خود نمیدانسته اند

ونظم و ترتیب ایات معلوم شان نشد از جهة انکه احدی از ایشان مجموع قران را نمی دانست و از اینجهت
عثمان مصاحف زمان ابو بکر و عمر را سوزانید بنظمی دیکر مترتب شد ساخت وانحصار قران در انچه
جمع کرده اند نیز معلوم شان نشد جمع کثیری قبل از ان رحلت نموده بودند از دنیا و بسیاری غایب
بودند و در حق هر کدام قدری از ان اخر امید انست یا نوشته داشت محتمل بود که قدری را فراموش کرده باشد
یا قدری از مکتوب ضایع شده باشد با انکه صریح جزم نکرد انست که در قران نزد اهل بیت است
و با قطع نظر از ان جز معلوم جمیع عقلا است که اکر ملکی از ملوک مکتوب لشخصی نویسند او و اخلاف
شان در اهل بیت او نهایت جهد و مبالغه در محافظت او مینمایند و ابدا مضبوط میباشد نزد ایشان پس چون
کنجایش داشته باشد که چنین کتابی مضبوط نبوده باشد نزد احدی خصوصا اهل بیت پس البته بدیهی
است که نزد اهل بیت نبوة محفوظ بود پس چرا ائمه ایشان اینقدرها مشقت کشیده اند تا چنین
جمعی با این منقصتها کرده اند با اینکه این احمقان خود در مقام معذرة تاخیر بیعت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم با ابو بکر میکویند که مشغول بجمع قران بود پس چرا ان جمع را ائمه ایشان قبول نکردند اکر در حقیقت
ایشان طالب قران می بودند اقلا قران حضرت امیر را اکر مقدم نمیداشتند بر سایر اجزای
قران که بمشقت تمام تحصیل نموده اند ملاحظه میکردند شاید که در ان بعضی از ایات بوده
باشد که دیکران ندانسته اند اقلا حضرت امیر مثل سایر امت بوده که از ایشان تعلیم قران مینموده اند
با انکه خود روایت کرده اند از ان حضرت که فرموده هیچ ایه از قران نیست که ندانم نزول و شان
نزول او را و معترفند با انکه او تربیت کرده حضرت رسالت و پیوسته در تعلیم او میکوشیده
و کاتب وحی بود با وجود این مراتب معلوم است که او بقران اعلم است از دیکران با قطع نظر
از فرموده خود پس عدم اقبال ائمه ضلال بر قران حضرت نبوده مکر از جهة شدة عداوت و حسد
و جهالت و اشتمال قران حضرت بر انچه مرضی طبع ایشان نبوده و عجب احمقانند که قائل بامامت
چنین ائمه شده اند که معرفتشان بکتاب الهی چنین بوده با انکه ریاست در دین و دنیا موقوفست
بر علم بکتاب و سنت و عمر خود کفت در روی پیغمبر حسبنا کتاب الله و عجب احمقانند که با انکه
معترفند که ترتیب و نظم ایات بخواهش خود کرده اند بعد از ان که عثمان متمکن کردید

ترتیبی دیکر بخواهش خود اختراع نمود و نسخ قران را که بترتیب ابو بکر و عمر بود جمع کرد و سوزانید مشقتها
میکشند در بیان انتظام ایات با یکدیکر و نظم انها را نسبت بخدا میدهند و از انجمله ایه تطهیر است
که عثمان دانسته در میان ایتها که خطاب در انها با زوجات نبی است کذاشته تا چنین احمقان کمراه نماید
و جمعی از ایشان نکرده حق بر دیکران را جحد با وجود تواتر اخبار از طرق خودشان در انکه ایه تطهیر در شان
ال عبا است زوجات را داخل میکنند و متمسک باین سوء ترتیب شده اند و عجب احمقانند جماعتی که امامت
را از فروع دین دانسته اند چون چونکه انجناب الله عیدانند و منوط برای و اجتهاد عباد میدانند
و جمعی را که معارض امام زمان شوند و با او قتال نمایند و در صدد قتل او و قتل اتباع او باشند مثل
معویه و عائشه و اتباع ایشان و مثل قتله عثمان ناجی و مرضی عند الله میدانند باعتبار انکه برای و
اجتهاد خود کمان میکرده اند که انچه میکنند صوابست و جماعتی را که برای و اجتهاد ابو بکر و عمر را
و عمر را لعن میکنند کافر میدانند و لعن کننده ذریه حضرت رسالت را کافر نمیدانند با انکه نص قرانست که اجری
بر رسالت نخواسته الا دوستی ذوی القربی و ابو بکر و عمر نیستند الا مثل سایر اهل اسلام که بصحبت
حضرت فایز شده اند و بر تقدیری که در شان فضل و وجوب احترام ایشان اخبار لیسها وارد شده
باشد جماعتی که مطلع نبوده و باعتقاد خود ایشان را منافق و اعداء اهل بیت دانند و از اینجهت
لعن میکرده باشند چرا کافر یا فاسق بوده باشند و ماجور و مثاب نباشند و عجب احمقانند جمعی که این
غار را که نص بر کفر ابی بکر غدار است می پندارند که اشعار بحسن حال او میکند و بیان مخصوصیت
ان اینست که نصرت حقیقة است در اعانه شخصی بر خصمش بنحوی که غالب کند او را بر خصم
نه همراه بودن خلاص نمودن او از دشمن بکریزد بنحوی که اذیت دشمن باو نرسد نمیکویند که نصرت
یافته بلکه کریزانیده را میکویند که منصور است و در این غار نص بران شده که در غار خدا نصرت
داده است حضرت رسالت را و تصریح فرموده که ثالثی با ایشان نبوده تا معلوم شود که از دشمنی که حضرت
را و منصور شده همان شخص است که با او در غار بوده چه از سایر دشمنان که کریزان بود و مختفی
و احتمال نمیرود که مراد از نصرت در این ایه خلاص نمودن باشد مجازا چون مثل لمن ینصرنی من الله ان عصیته
انکه قرینه بر مجاز نیست بلکه قرینها بر اراده معنی حقیقی موجود است چنانچه کافه اهل لسان را معلوم است

دایه مزبوره بعد از امر بجهاد واقع شد و خلاصه معنی انست که امر بجهاد از جهة ان نیست که ان حضرت را
احتیاجی باشد بنصرت شما اگر نصرت ندهید او را پس الله تعالی میتواند او را نصرت داد چنانچه در
غار نصرت داد او را در وقتی که ان کفار کرد بجنتر بود و میتواند که بجند دیگر نصرت دهد چنانکه موید
نمود او را بجنود که ندیدید ایشانرا حاصل کلام عاقلی که تامل در عواقب امور خود کند و
اختیار نار بر عار نکند هرگاه بنظر بصیرت تامل کند در این ایه خصوصا بعد از این مراتب مرقومه حق
بر او ظاهر میشود و مخاطب ما نیست مگر چنین شخصی والله الموفق و عجب احمقانند که نسبت
خطا بعایشه میدهند و احتمال خطا نمیدهند و وجه اگر قرینه قاضی داشته باشد و شخصی در ان
قریه مقتول شود اولیاء دم بقاضی مرافعه خواهند کرد یا بنحوی از انحاء قاتل را گرفته قصاص خواهند کرد عایشه را
چه نسبت بود با عثمان که خون او را باز خواست کند و از امام زمان باز خواهد و اگر گویند که امام مدافعه میکرد
عایشه اعانت اولیاء میکرده چگونه عاقلی تجویز کند که از جهة باز خواست خون یک مسلم چندین
هزار مسلم را بقتل رساند و با امام زمان قتال کند و عجب احمقانند جماعتی که تشنیع بر شیعه میکنند
از جهة قول ببدا با انکه خود روایت میکنند که اولاد ادم نموده شد بحضرت ادم با مدة اعمار ایشان و حضرت
ادم پنجاه سال از عمر خود هبه نمود بحضرت داود و بعد از ان نادم شد و هبه قبول نکرد و الهی شد چون
پشیمان شد حضرت ادم پنجاه سال در عمر او افزون شد و این موجب بدا است در عمر داود یکمرتبه
و در عمر ادم دو مرتبه و روایت کرده اند در شان بعضی از ملوک بنی اسرائیل که وحی بنبی زمان او امد
که اجلش در رسیده و دشمن بر او ظفر یافته و بعد از تضرع ملک در عمر او افزوده شد و دشمنش
مندفع شد و اخبار بسیاری روایت کرده اند در موجبات طول عمر و فقر و موجبات خصب و رخا و قحط
و غلا و طاعون و وباء و مع هذا ندانسته اند که انچه شیعه میگویند امریست که جمیع انواع
انسان و حیوانات نیز از الاغ و غیره میدانند و معترفند بانچه معنی بدا انست که امری
مشروط بشرطی باشد یا مانعی داشته باشد و شرط و مانع معلوم عباد کلا او بعضا نبوده باشد
پس گمان کنند که واقع خواهد شد و بعد از ان واقع شود و ظاهر شود بر ایشان که مشروط بشرطی بوده
که واقع نشده یا مانعی حادث شده از وقوع ان چه معنی بدا ظهور است و اصل معنی بدا له

فی ذلک انست که ظاهر شد از برای او چیزی که ظاهر نبود و هیچ مسلم نسبت بخدا نمیدهد این معنی را و شیعه
نمیگویند او را مگر نسبت بعباد چنانچه وارد شده که در امر اسمعیل پسر حضرت صادق عم بدا شد یعنی
چون اکبر اولاد ذکور حضرت بود و لبیب بود شیعه گمان میکردند که او امام هم منتم است چون وفات یافت در
حیوة حضرت معلوم ایشان شد که امام نیست و مشروط بودن امور بشروط و حدوث موانع از امور معلوم
جمیع حیوانات حتی الاغ میدانند که اگر چوب بر او زنند متالم میشود و اگر کیاه خورد سیر میشود و اگر
اب خورد سیراب میشود و هکذا **سؤال** اگر گویند که در بعضی از اخبار وارد شده که بدا در علم مکنون الهی
میشود نه در انچه بر انبیا ظاهر میشود تا انکه خلاف اخبار ایشان ظاهر نشود مردم گمان تکذیب ایشان
نکنند **جواب** گفتیم که بدا بمعنی ظهور است پس معنی حدیث انست که بدا ظاهر شدن علم مکنون
الهی است بر عباد بعد از انکه ظاهر نبود و انچه ائمه خبر دهند بر سبیل قطع و نفی نمایند که احتمال دارد
که مشروط بشرطی باشد که واقع نشود یا مانعی حادث شود البته خلاف ان نشود و عجب احمقانند جماعتی
که تشنیع بر شیعه میکنند در باب تقیه با انکه از نصوص قرانیست اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً اِلَّا
مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمَانِ و معلوم است که تکالیف عباد مختلف میشوند باختلاف مصالح و در حین
اضطرار تکلیف بنحوی است مغایر انچه در حین اختیار است در حین اضطرار صوم ماه رمضان حرام
میباشد و اکل میته حلال و وضو و غسل و بسیاری از واجبات نماز ساقط میشود و علی هذا القیاس و
نیست معنی تقیه الا انکه از خوف عدو تکلیف مخالف تکلیفی باشد که قرین خوف عدو نباشد
از قبیل مخالفت صلوة خوف و صلوة سفر با صلوة حضر بلا خوف **سؤال** اگر کسی گوید که اگر مومنی
از امام استفسار فرعی از فروع دین نماید و امام در جواب از جهة تقیه خلاف واقع فرماید چون میشود
جواب انکه بر سائل واجبست که عمل بان کند و مخالفت ان نکند تا واقع بر او ظاهر شود و او
مکلف نیست الا انچه از امام شنیده و انچه امام فرموده خلاف واقع نخواهد بود چه سائل را
مامور کرده بانچه بر او واجبست شرعا مثلا هرگاه سوال کند از مسح رجلین در وضو خواهد فرمود
که پاها را بشوی پس بر او واجبست شستن پاها تا هنگامی که او را امر بمسح کند **سؤال** اگر
شخصی از امام از اصول دین استفسار کند مثل امامت پیغمبران و هر مقام تقیه باشد چون میشود

جواب امام در عبر ان مقام حق را انجهت او بیان میکند و در ان مقام یا جواب نمیفرماید یا جواب مجملی
میفرماید که بر مخالفان مشتبه شود و مسایل مطمئن نشود و در مقام دیگر سوال کند وگاه باشد که در ضمن
کلام حق را بسایل بفهمانند یا انکه در ضمن کلام یا بمعنی دیگر بفهمانند که در این مقام مقام بیان حق نیست

عجب انجماعت که دعوی محبت اهل بیت رسالت میکنند و در شان متصدقین این ایه را
میخوانند خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ و روا
میکنند که ابو اوفی زکوة بخدمت حضرت اورد پس حضرت گفت اللهم صل علی ال ابی اوفی و در مسترجعین
این اسمیشنوند اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و روایة میکنند بطرق متعدده که حضرت
که حضرت نبی فرمودند ان صلوة بتر را امر فرمود که هر گاه صلوات بر من بفرستید چنین گویید که اللهم
صل علی محمد و ال محمد و با وجود جمیع انچه مذکور شد الحضرت را ترک مینمایند و در صلوة الا
صلوة که در ان چاره ندارند حتی انکه ذکر ال در حین فرستادن صلوة علامت تشنیع شده نزد ایشان
~~و قبیح شده مینماید و هیچ یک ال در حین فرستادن صلوات علامت تشنیع شد نزد ایشان~~
و قبیح مینماید و هیچ یک ال را بانفراده خود احتمال ندارد که صلوة بر او فرستد و اگر کسی
فرستد امر لیست یا تشنیعی کرده خواهد بود نزد ایشان عجب انجماعت اهل سنه که قول
و فعل ائمه خود را حجت نمیدانند بلکه ایشان را در اقوال و افعال از قبیل سایر مجتهدان و
محدثان میدانند و شناختن امام را جزء ایمان و اسلام نمیدانند بلکه مثل مسایل شرعیه فرعیه
خصوصا صلوة و حج و امثال انها نیز نمیدانند که در قبر یا در روز جزا سوالی از ان شود و چگونه
جزء اسلام یا ایمان دانند که اگر احدی از کفر بشرف اسلام مشرف شود معتقد و دست نیست که
امامت ائمه ایشان سوای اجماع نیست و نمایش انکه حدیثی چند وضع کنند بر طبق مدعای خود
و هیچ یک معلوم جدید الاسلام نمیشود خصوصا با معارضه و تکذیب شیعه ایشان را
در این دعوی میکنند مع هذا در کتب کلامیه عقد بابی از برای اثبات امامت ائمه خود کرده اند
و میکنند و مشقتها میکشند در اثبات ان و دفع سوالات خصوم و فکر نمیکنند که چه فایده دارد
از قبیل کسی که خواهد اثبات نبوة زردشت یا پادشاهی پرویز کند و اگر مفصل شان از انها

صلاح و تقوای ایشانست همانقدر که در رجال و سیر و تواریخ نوشته اند بس است و داخل کلام نیست
و اگر مطلبشان نفی امامت ائمه هدی است اقتصار بر همان کنند و بگویند که بعد از رحلت حضرت
رسالت پناه احدی واجب الاطاعة نیست که قول و فعلش بر ما حجت باشد خلاف الامامیه و بعد
از ان اقوال امامیه را در نفرت مذهبشان نقل کنند و بر صحتی که دارند بجلوه در آورند
از طوایف اهل سنه و جماعت استفسار میرود که لعن صحابه اقبح است یا قتل ان معلوم است
که قتل و مقاتله اقبح است پس چرا صحابه را که با یکدیگر قتال نمودند و بعضی از ایشان دیگری را
بقتل رسانیدند جمیع ایشان را مرضی میدانند و با شیعه عداوت دارند بسبب انکه ایشان جمعی از آن
صحابه را لعن میکنند میگوئیم که صحابه نیز با امام دین مقاتله کردند و ایضا میگوئیم که امامت از اصول
دین است پس چون خدای تعالی تعیین امام نفرموده با انکه فرموده الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و با انکه جزئیات اداب معاملات و اکل و شرب و نوم و غیر ذلک را بیان فرموده چون میشود
که امری از اصول دین را اهمال فرموده باشد با انکه مفاسد عظیمه بر اهمال ان مترتب میشود و بیان
فروع دینیست و هر گاه چنین باشد مخالفت در ان از قبیل مخالفت در سایر فروع دینست که اهل
سنت با یکدیگر دارند و بان سبب تشنیع یکدیگر نمیکنند و هیچ طایفه باطل بودن دیگری عقیده ندارند
بلکه در بسیاری از اصول دین با یکدیگر مخالفت دارند چنانچه معلوم است از تتبع مذاهب اشاعره
و معتزله و تکفیر یکدیگر نمیکنند و امامیه را تکفیر میکنند با ادعای انکه لعن بر ابوبکر و عمر کفر است
با انکه امامیه متابعت رسول صلی الله علیه و اله نموده اند در تمسک بثقلین که کتاب و عترة باشد و اجر
رسالت را که مودت ذریت و ذوی القربی حضرت رسول صلعم باشد داده اند و قایل شده اند بصدق
مضمون الیوم اکملت لکم دینکم و اعتراف نموده اند باکمال دین در زمان حضرت رسول صلعم و خود را
شریک خدا و رسول نکرده اند در تعیین امام و مقتدی بلکه تفویض امامت بخدا کرده اند بر وفق
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ و قائل بامامت اهل بیت نبوت شده اند و امامت را
که همیشه انبیا ربوده اند و در جهل بمسائل دینیه و بیگانگی از اهل بیت نبوت ممتاز و اکثر عمر خود را
در کفر و شرک گذرانیده اند و در هیچ غزوه از غزوات نصرتی از ایشان بظهور نرسیده و در هیچ

مجمع نشرة لسانی نیز ظاهر نشده و هیچ مشکلی از مشکلات را حل ننموده اند و حجت بر هیچ کافری تمام نکرده اند و جواب
هیچ مسئله از مسائل ایشان نتوانسته اند داد از امامت بری میدانند و قایلند بامامت جماعتی از اهل بیت نبوة
که بنص الهی معصومند و در معرفت دین و احاطه بعلوم دینیه از سایر امة ممتازند و هم چنین در زهد و عبادت
باتفاق اهل اسلام و نص الهی بر امام ایشان متواتر شده و چون امامت ایشان از اعظم اصول دینیه و مودت
ایشان اجر رسالت شده اند منکران امامت ایشان کافر میدانند و ملعون خصوصا جماعتی را که عداوت با ایشان
داشته باشند و امامت را نسبت بخود داده باشند و اضلال خلق از چنین اصل عظیم کرده باشند و از این
جهة ابو بکر و عمر و عثمان و اشباه و اتباع ایشان را لعن میکنند به تقلید بری که ایشان مستحق لعن
نباشند و اما میر ایشان را از این جهة لعن میکرده باشند مخالفان که خود قایلند بانکه مسئله امامت
برای مردم ضروریست و خصوصا اکثر ایشان از فروع دین میدانند چون میرسد که تکفیر امامیه
یا تفسیق ایشان کنند در این باب با انکه بحسب اجتهاد ایشان واجبست که این جماعت را لعن کنند
اگر در این اجتهاد خطا کرده باشند نیز مثاب و ماجورند در این لعن بلکه در مذهب بعضی [نفی] از ایشان
مصیب و اگر گویند که لعن ایشان کفر است از جهة مخالفت نص بر چه ایشان از اولوا الامرند و اطاعت
بنص اولوا الامر واجبست پس جوابش ظاهر شد از ما تقدم و اگر ایشان از جمله اولوا الامر باشند عثمان
و یزید نیز اولوا الامر خواهند بود و یزید را خودشان لعن میکنند بلکه معاویه را نیز بعضی از ایشان
لعن میکنند و عثمان را صحابه بقتل رسانیدند و قاتلان او را ملعون نمیدانند و مرتضی علی علیه السلام
که باتفاق از اولی الامر است لعن او را کفر نمیدانند و اگر گویند که ما تکفیر نمیکنیم امامیه را
گوییم که پس چرا بلعن ابی بکر و عمر ایشان را بقتل میرسانید و اگر شخصی در مسئله از مسائل فقهیه
عمل بقول ایشان کند از نیها باو میرسانید و چگونه حکم با جماع بر مسئله میکنید با مخالفت ایشان
والسلام علی من اتبع الهدی و لعنة الله علی من استطی الجهل و غوی و اقتعد غارب الهوی

حرره العبد الاثم محمد بن محمد صادق فی یوم الاربعاء
من شهر شعبان المعظم ١٢٣٤ و الحمد
لله اولا و اخرا

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف ... محمد و آله ...

شیخ رجب برسی گفته که غالیست

... در جواب گفت غالیست ...

فرمود بلکه فاجر است در حق علی صلوات الله وسلامه علیه

کذا افاد قال الدجال ثم ذکر هذا البیت الشریف وسنده

قال الشیخ رجب البرسی وقال انه هو الذی وسع علمه العرش والکرسی

رسالهٔ عقاید مولانا آقا جمال الدین بسم الله الرحمن الرحیم محمد بن حسین خوانساری طاب الله ثراهما

تحفهٔ بنجم عبارت آرای حمد و ثنای حکیم حکمت آفرینی است که شاهد زیبای یکتائی ذات منزه صفات بیمثالش
در آینهٔ خدای نمای عالم صورت که جلوه گاه معنی غیبی است بوجهی چهره گشای ظهور و شهود گردیده که بهیچ وجه
من الوجوه حجاب خفا پرده پوش رخسار پیدائی آن نمیتواند بود و گل خود روی هستی بین و التزه زرکلش
همیشه بهار در رنگ عقلی که بهارستان ریاض معادن لاریب است برنگی بساط تجلی برخود چیده که خار خار
شک و شبهه صلاحیت پوشش علم یقینی بآن نمیتواند نمود و گل سرسبد رنگین کلامی و سخن سرائی درود
نامحدود رسول کریم حجت قرینی است که برهنمائی بحرین معقول و منقول عالمیان را بشناسای گوهر یکتای توحید
یزدانی نموده و بشکل آرای معقولین اصول و فروع جهانیان را عاد رطریقهٔ مستقیمه شیخ کبرای علم ربانی
فرموده صلی الله علیه و آله الائمة الطاهرین ما و کلت من صلة العقل بالنقل نتائج الحق و الیقین و بعد
بر عاقلان خبیر و خردمندان بصیر که بنظم حجت نگار برهان طرازی قصب السبق بیش بر بوده و بکلک بیان آثار حکمت
یزدانی در رشته لآلی حقایق اندیشی نموده اند پوشیده نیست که سرآمد سخنان صحیفهٔ کاملهٔ عقل و آگاهی بخت
در تصحیح کتاب کبری انتساب معرفت الهی که مقدم جمیع طاعات و اساس تمام عبادات است کوشش کار
گذاری این فریضه را مقدم بر سایر واجبات دینیه و اهم از همه فرایض مهمه ایمانیه میدانند و چون نواب
کامیاب عالمیان مآب جهانبانان آیات معدلت اداب حکمت اکتساب زبدهٔ سلاطین زمان نقاوهٔ خاندان ولایت
نشان سایهٔ رحمت الهی خورشید سپهر پادشاهی آب و رنگ گلستان عدل و احسان گلگونه بهارستان بر و امتنان
وارث ملک سلیمانی زیب افزای تاج و تخت کیانی رافع اعلام دین و دولت ناصب رایات فتح و نصرت ناشر
لوای عدل و انصاف کاسر بنای جور و اعتساف لباس دارائی در بر دولت جاوید دانش زیبا و نگین سلطنت و فرمان
فرمائی در دست گوهر افشانش نامدار و سنگین بها بحر بیکران با کشکول دریوزه کشتی گدایان آستانش
وابر گوهرفشان با چراغ جهان افروز برق رخشان جویای لطف نمایان و پنهانش رنگینی بساط
جهان انبساط عدل و دادش عالم گلستان و بفراخ آستینی دست و دلگشادش جهان بکام دل تنگدستان

٤٠٧

همای همایون فال اقبال جاودان که صید مراد خلود بر زده هان این سلطنت خلافت نشان است در حبالهٔ دولت
مستدامش و عروس بلقیس آیین ملک سلیمان بمصداق تصدیق باصول دین مبین که از فروع تجلی عجلهٔ حق
و یقین است در عقد دوامش بانوار براهین باهره شبستان اعتقادات ثابته را آیین چراغان نموده که از سطوع
بوارق نور و ضیاء فروغ افزای روشنان عالم بالا گردیده و با زهار بهار دلایل ظاهره بساط معتقدات صایبه را برنگی
گل ریزان فرموده که از صعود لوامع نضارت و صفا چمن چمن بهار طراوت بکل آفتاب و شکوفهٔ ثابت و سیار رسیده
رنگینی خیال ابد پیوند اقبالش در آب بقا و ستون خیمهٔ بلند جاه و جلالش دست عصا از بیم شکنجهٔ سخت سیاستش
سلسلهٔ زنجیر پای راهزنان و از اندیشهٔ بازخواست قهر دستورش دل از کردن کمند گرفتاری سرکشان در
عهد گره گشای عنایت حاجت گذارش عقدهٔ بستگی برنگی از کار دیر و بستر عالمیان گشوده که گشاد امور از بند
رهن اوقات ربستر و در روزگار نشاط افزای دولت بیدارش صلای عیش جاودان با آهنگ زمین و زمان
فرو گرفته که بخت خفتهٔ فلک زدگان از خواب گران جسته شهباز جهان پرواز دولت گردون دستگاهش عالم
گیر و شاهین بلند آشیان علو همتش و رفعت جاهش فلک نخجیر کف دریانوالش بحر گوهر خیز و گدای دریای
جلالش قادر بر هر چیز ساحل دریای احسان بیکرانش دامن نیازمندان و منزل کاروان جهان پیمای آبادی بی
پایانش کیسهٔ تهی دستان مطلع دیوان ولای عدل و احسان شاه قصیدهٔ غرای سلاطین زمان السلطان بن السلطان
ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان شاه سلطان حسین الموسوی الصفوی بهادرخان لازال موکد الارکان
الدین باصول الاعتقاد و مرشدا لطرائف العالمین الی طریق الهدایة و الرشاد که بمیامن توفیقات یزدانی و تاییدات
سبحانی همواره همت والا نهمت بر تاکید قواعد دین مبین و تشیید مبانی شرع مستبین و اقامهٔ فرایض و طاعات
و امانهٔ معاصی و منکرات گماشته و در هر باب از آن ابواب اهتمام تمام و مبالغه با تمام میفرمایند مقرر فرمودند که داعی دوام
دولت قاهره و رواج خلود سلطنت ابد مدت باهره بنیاد مسند توفیق کردگاری جمال الدین محمد خوانساری در رسایل
متعلقه بمبدأ و معاد و مباحث منوطه باصول الدین قوی بنیاد عقاید حقه را بطریقی که از ادلهٔ عقلیه و نقلیه استنباط
نموده در رساله بر وجه اختصار بعرض اقدس رساند تا عامهٔ اهل ایمان و طلاب معرفت و ایقان از مطالعهٔ آن کامیاب
و بهره مند گشته ثواب آن بروزگار فرخنده آثار رواج افزای مذهب حق اثنی عشری و راهنمای طریق مستقیم
دین پروری واصل و متواصل گردد لاجرم امتثالا للامر المطاع الاعلی بتعجیل آنکه موافق فرمان همایون بنگارش این
رسالهٔ مشتمله بر مقدمه و پنج باب مبادرت نمود امید که بر وجه مامول در مرآت توجه نمای خواطر حقایق مظاهر

ابشرف صودی بذیر کردد وها انا اشرع فی المقصود متوکلا علی الله فی کل باب سائلا منه التوفیق والتحقیق والصواب

مقدمه در ذکر اصول الدین بر سبیل اجمال و تحقیق وجه بودن آنها از اصول الدین باید دانست که بر هر کس واجبست اعتقاد بوجود حق تعالی و صفات ثبوتیه آن مثل علم و قدرت و اراده و صفات سلبیه او مثل نفی مثل و شریک و جسمیت و مقدار و مکان و امثال آنها و بعدل او یعنی اعتقاد باینکه افعال او همه حسن و نیکوست و در آنها ظلم و جور اصلا نشده و هیچ چیز قبیحی از او صادر نتواند شد و همچنین واجبست اعتقاد بنبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله و حقیت آنچه خبر از آن داده باشد بر سبیل اجمال و همچنین واجبست اعتقاد بامامت ائمه و جانشینان آنحضرت و همچنین واجبست اعتقاد بمعاد یعنی بازگشت مردمان در قیامت از برای حساب و کتاب و آنچه متعلق بآنست از وجود بهشت و دوزخ و غیر آن چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد و اینچه مشهور است که اصول الدین پنج است توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد مراد ایشان از توحید جمیع صفاتیست که متعلق بذات حق تعالی باشد قطع نظر از فعل او نه خصوص یکانگی و نفی شریک از او چنانکه ظاهر لفظ توحید است و بعدل آنچه متعلق باوست باعتبار افعال نه خصوص نفی ظلم و جور چنانکه ظاهر لفظ عدل است بنا بر این منحصر بر پنج شده و مراد ببودن آنها از اصول الدین اینست که اصل اسلام و ایمان همین است و هر که اینها را دانست و اعتقاد کرد داخل مسلمانان و مؤمنانست و هرگاه یکی از اینها را اعتقاد نکند پس اگر آن منکر امامتست که اعتقاد نکرده مؤمن نباشد هر چند مسلمان باشد و هرگاه یکی از آن چهار دیگر را اعتقاد نکند مسلمان هم نباشد بخلاف واجبات دیگر چه ندانستن آنها زیاده از این نیست که سبب فسق گردد و اگر کسی گوید که انکار اصل نماز و روزه و حج و سایر ضروریات دین نیز سبب کفر است و هر که وجوب یکی از آنها را انکار کند کافر است پس چگونه اصول الدین منحصر در این پنج است که مذکور شد جواب میگوئیم که انکار نماز و روزه و حج و امثال آن فی نفسه کفر نیست بلکه دلیل کفر میشود باعتبار آنکه معلومست که هر که قدری در میان مسلمانان بوده بدیهی شده از برای او که پیغمبر صلی الله علیه وآله آنها را واجب کرده پس هر که انکار وجوب یکی از آنها کند گویا انکار نبوت آنحضرت کرده پس کفر او باعتبار انکار نبوت خواهد بود اینست که اگر کسی تازه مسلمان آمده باشد و انکار وجوب یکی از ضروریات دین کند و گوید که بر من مشخص نشده که پیغمبر صلی الله علیه وآله این خبر داده باشد و احتمال این معنی در باره او برود حکم بکفر او نمیکنند بخلاف امور خمسه که اعتقاد بچهار از آنها در تحقق مسلمانی ضروریست و هر یک از آنها بخصوصه هرگاه اعتقاد نداشته باشد مسلمان نخواهد بود و داخل کفار خواهد بود و اعتقاد بامامت از برای تحقق اصل ایمان ضروریست و وجهی دیگر از برای شمردن اینها از اصول الدین اینست که بر هر کسی واجبست که اینها را از روی دلیل بداند و تقلید در آنها کافی نیست

بخلاف سایر مسایل دیگر از احکام نماز و روزه و حج و غیر اینها چه بر هر کس دانستن آنها بدلیل واجب نیست بلکه کافیست که در هر عصری جمعی آنها را بدلیل بدانند و هر که باین مرتبه برسد او را مجتهد گویند و دیگران تقلید ایشان بکنند و هر چه را یکی از مجتهدین گوید که واجبست یا حرام یا غیر اینها مقلدان او چنان دانند و بر آن عمل کنند بی آنکه خود بدلیل آن مطلع شوند و ظاهر نزد فقیر این است که اگرچه در اصول الدین معرفت بدلیل بر هر کس واجبست اما چنین نیست که اگر کسی آنها را بر وجه حق از راه تقلید بی دلیل اعتقاد کرده باشد آن اعتقاد هیچ نفعی نداشته باشد و آن شخص مسلمان نباشد و ملحق بکفار گردد باعتبار آنکه از روی دلیل ندانسته بلکه هر که این اصول را بر وجهی که باید اعتقاد کند خواه از راه دلیل و خواه از روی تقلید او بمجرد همین مسلمان است و مؤمنست و حکم کافر و وجوب مخلد بودن در جهنم یا حکم سایر فرق مسلمانان از خلود در جهنم یا غیر آن ندارد نهایت اگر بدلیل نداند ترک واجبی کرده مثل کسی که ترک واجبی دیگر از واجبات مثل نماز یا روزه بکند پس فاسق خواهد بود نه کافر یا غیر مؤمن و باید دانست که معرفت بدلیلی که در اصول الدین ضروریست لازم نیست که بشود که باید بترتیب براهین باشد که میان علما معهودست بلکه کافیست در آن فی الجمله دلیلی که خاطر ایشان جمع شود چنانکه نقل کرده اند که از اعرابی دلیل بر وجود حق تعالی پرسیدند گفت البعرة تدل علی البعیر و آثار الاقدام تدل علی المسیر افسماء ذات ابراج و الارض ذات فجاج لا تدل علی اللطیف الخبیر یعنی پشکل شتر دلیلست بر وجود شتری که از آن باشد و نشان پاها دلیلست بر گذر کردن شخصی آیا پس آسمان صاحب برجها و زمین صاحب راهها دلیل نیست بر صانع دقیقه بین دانا و باید دانست که مشهور میان علما است که در اثبات واجبیت و علم و قدرت آنحضرت عز و علا ناچار دلیل عقلی باید و اثبات آنها بشرع معقول نیست زیرا که اثبات صدق نبی موقوف بر ثبوت آنهاست پس اگر آنها بقول نبی ثابت شود دور لازم می آید اما در سایر صفات حق تعالی دلیل شرعی هم کافیست و بعضی از علما گفته اند که بعد از مشاهده معجزات از مدعی نبوت علم ضروری بصدق و راستی او حاصل میشود و بعد از آن قول او در تمام اخبار او حجت بود اگرچه خبر از وجود حق تعالی و علم و قدرت او باشد و این قول نزد فقیر بعید نیست و اکتفا بمعجزات باظهار ایمان هر که ایمان می آورد بعد از مشاهده معجزه بی تفتیش دلیل و برهان و تعیین آن شاهد بر این میتوان بود نهایت بهتر آنست که اثبات این سه مطلب بدلیل عقلی بشود و در سایر مطالب بدلیل شرعی اکتفا میتوان کرد بنابر آنچه ما در این سه مطلب دلیل بر سبیل اختصار ذکر می نمائیم و در سایر مطالب بعد که آنچه معلوم شده از عقل یا شریعت مقدسه بدون التزام ذکر دلیل اقتصار مینمائیم و این در پنج باب میشود

باب اول در اثبات واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه او و در این چند فصل است

فصل اول

در اثبات واجب الوجود تعالی شانه باید دانست که هر چیز در عقل در آید اگر او بخودی خود بی تاثیر امری مغایر او والبته باید که موجود باشد و محال باشد که موجود نباشد او را واجب الوجود گویند و اگر نظر بذات او و قطع نظر از امور خارجه باید که معدوم باشد و محال باشد که موجود شود او را ممتنع الوجود گویند و اگر تواند که یافت شود و تواند که یافت نشود او را ممکن الوجود گویند و از این تقسیم ظاهر میشود که اگر چیزی واجب الوجود باشد البته بخودی خود موجود است و در موجود شدن محتاج بعلتی و مؤثری نیست و اگر چیزی ممتنع الوجود باشد بخودی خود البته معدوم است و در معدوم بودن محتاج بعلتی و امری که او را معدوم کند نیست اما اگر ممکن الوجود باشد پس هر یک از وجود و عدم آن محتاج بعلت و مؤثری است پس اگر موجود باشد وجود آن بسبب امری است مغایر آن که او را موجود کرده و اگر معدوم باشد عدم آن بسبب امریست مغایر آن که او را معدوم کرده باشد زیرا که ممکن الوجود چنانکه ظاهر شد آنست که نظر بذات هر یک از وجود و عدم آن جایز باشد پس میگوییم که آیا احتمال موجود شدن و معدوم شدن هر دو نظر بذات آن مساوی است و هیچ طرف نظر بذات آن اولویت و ترجیحی ندارد یا اگر نظر بذاته اولویت و ترجیحی دارد هر چند طرف دیگر نیز نظر بذات او جایز است که آن اولویت ترجیح یکطرف منافات با جواز طرف مقابل آن ندارد بلی وجوب یکطرف منافی جواز طرف مقابل آن است پس اگر هر دو طرف مساویست ببدیهه عقل حکم میکند بانکه آن بخودی خود بخودی موجود نمیتواند شد و تا چیزی باعث وجود آن نشود موجود نتواند شد همچنین بذاته معدوم نتواند بود تا امری ترجیح عدم آن بر وجود آن ندهد معدوم نتواند بود نظیر دو پله ترازو که برابر ایستاده باشد محالست که یکطرف بی سببی از خارج بالا رود یا پاین آید و اگر یکطرف وجود مثلا نظر بذاته راجح و اولی باشد اما بسر حد وجوب نرسد در این صورت توهم آن میتواند شد که آن طرف بهمان ترجیح نظر بذات واقع تواند شد و محتاج بسببی از خارج نباشد اما تحقیق آن است که این هم معقول نیست و تا رجحان منتهی بوجوب نشود آن طرف واقع نتواند شد زیرا که اگر وجود مثلا نظر بذاته راجح باشد میگوییم که با وجود رجحان ذاتی وجود آیا عدم آن چیز جایز است یا جایز نیست پس اگر جایز نیست پس وجود این چیز نظر بذات آن واجب خواهد بود چه هر گاه نظر بذات آن وجود رجحانی داشته باشد که با وجود آن محال باشد که موجود نشود و معدوم باشد پس این چیز نظر بذاته البته باید باشد و ما از واجب الوجود در این مقام زیاده بر این نمیخواهیم و اگر با وجود رجحان ذاتی وجود وقوع عدم نیز جایز است پس با وجود رجحان وجود و وقوع وجود و وقوع عدم هر دو میتواند بود و در این صورت نیز

بدیهه حکم میکند که وقوع هر دو طرف محتاج است بمرجحی دیگر غیر آن رجحان ذاتی زیرا که هر گاه وجود و عدم با وجود رجحان ذاتی هر دو واقع تواند شد پس آن ذات با رجحان بمنزله ممکن متساوی الطرفین است و همچنانکه بدیهه در آن حکم میکند که وجود آن بخودی خود و همچنین عدم آن بخودی خود محالست پس این نیز چنین خواهد بود این مجمل کلامیست در این مقام و تفصیل قول در آن مناسب وضع این رساله نیست و چون معنی واجب الوجود و ممکن الوجود ظاهر شد و معلوم شد که ممکن الوجود بخودی خود بی تاثیر امری از خارج موجود نمیتواند شد پس میگوییم در اثبات واجب الوجود تعالی شانه که اگر نعوذ بالله در جمله موجودات واجب الوجودی نبوده باشد پس هر موجودی که یافت شود ممکن خواهد بود و معلوم شد که وجود او بخودی خود نتواند بود پس ناچار است وجود او را از علتی و سببی که باعث وجود آن شود و بالبدیهه معلوم است که علت موجود باید که موجود باشد و چیزی تا خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند شد بنا بر این پس هر موجودی را که ملاحظه کنیم چون ممکن است محتاج بعلتی باشد موجود و آن علت نیز بسبب علتی خواهد موجود و همچنین و بالاخره یا منتهی میشود سلسله موجودات بموجودی ممکن که بعلت موجود شده باشد و ظاهر شد که آن محالست یا انکه علت آن یکی از معلولات آن باشد و این را در اصطلاح علما دور میگویند و باین نیز بالبدیهه محالست چه هر گاه دو چیز هر کدام علت دیگری باشد پس وجود هر یک را که ملاحظه کنیم موقوف خواهد بود بوجود آن دیگری و وجود دیگری هم موقوف خواهد بود بوجود آن موجود که او را ملاحظه شد پس وجود آن موجود موقوف خواهد بود بر وجود خودش و استحاله این در کمال ظهور و وضوح است یا انکه منتهی نمیشود بموجود اولی بلکه هر موجودی را علتی باشد و آن علت را نیز علتی و همچنین الی غیر النهایه و این را در اصطلاح علما تسلسل گویند و این نیز باطل است بدلایل بسیار و براهین بیشمار و ما از آنجمله بذکر یکی از آنها اقتصار میکنیم که موجب طول الکلام نشود و ملخص آن برهان این است که اگر سلسله موجودات الی غیر النهایه برود مثلا زید معلول عمرو باشد و عمرو معلول بکر و بکر معلول خالد و همچنین الی غیر النهایه پس ما را رسد که این سلسله را که یکسر آن زید است و الی غیر النهایه بر رفته است ملاحظه نماییم و نیز ما را رسد که از این سر قدری از موجودات را مثلا ده تا از آنها را بیندازیم و متتمه را ملاحظه کنیم پس آن تتمه نیز سلسله خواهد بود غیر متناهی و عدد موجودات سلسله دویم کمتر است از عدد موجودات سلسله اول بده موجود و ما را رسد که این دو سلسله را بهم تطبیق کنیم و ملاحظه نماییم که آنچنانچه احاد موجودات سلسله اول از این سر زید است در برابر او در سلسله دویم نیز اولی هست مثلا احمد

وچنانکه در آن سلسله دو تیمی هست که عمرو باشد و این سلسله نیز دو بمی هست مثلاً محمود و همچنین پس در این صورت میگوئیم که اگر در واقع در برابر هر موجودی از سلسلهٔ اول یکموجودی از سلسلهٔ دویم باشد لازم می آید که عدد موجودات این دو سلسله مساوی باشند و این محالست چه عدد موجودات سلسلهٔ دویم بده چنانکه مفروض شد کمتر از عدد موجودات سلسلهٔ اول بود بده تا پس چگونه زائد و ناقص مساوی باشند و اگر سلسلهٔ اول بجائی نمیرسد که دیگر در برابر آن در سلسلهٔ دویم موجودی نیست پس سلسلهٔ دویم منتهی میشود با آنکه غیر متناهی بود و لازم می آید که سلسلهٔ اول نیز منتهی شود چه مفروض این بود که آن از سلسلهٔ دویم بده تا زیاد بوده پس هرگاه سلسلهٔ دویم متناهی باشد سلسلهٔ اول نیز بعد از ده موجود دیگر که ملاحظه شود متناهی خواهد شد پس لازم آمد تناهی هردو سلسله با وجود عدم تناهی هردو پس معلوم شد که ذهاب سلسلهٔ موجودات الی غیر النهایه محالست و بهمین دلیل معلوم میشود که وجود غیر متناهی مطلقا محالست پس هیچ مقداری نیز الی غیر النهایه نتواند رفت

فصل دویم در اثبات واجب الوجود بطریق دیگر که در آن حاجت بابطال دور و تسلسل نیست و بیان آن اینست که بدیههٔ عقل حکم میکند باینکه وجود چیزی تا رجحان بر جمیع انحاء عدم آن نیابد آن چیز موجود نمیتواند شد پس اگر وجود چیزی بر بعضی انحاء عدم آن راجح شود اما با بعضی انحاء دیگر مساوی باشد این کافی در وجود آن نیست و داخل آن کلیه است که هرگاه وجود و عدم چیزی مساوی باشد محالست که یکی از آنها بدون مرجحی واقع شود بنا بر این میگوئیم که چون ظاهر شد که ممکن را ناچار علتی باید و همچنین اگر علت نیز ممکن باشد ناچار آنرا هم علتی باید پس اگر نعوذ بالله منتهی بواجب الوجود نشود یا سلسلهٔ ممکنات الی غیر النهایه میرود یا بر میگردد و دور میشود پس میگوئیم که بنا بر مقدمه که در این فصل تمهید شد وجود ممکن بعنوان دور و تسلسل نتواند شد زیرا که اگر علت ممکن دیگر باشد و همچنین الی غیر النهایه برود یا بر گردد بعنوان دور پس هرچند وجود هریک ناچار است بعد از وجود علت او و عدم آن با وجود علت آن محالست اما یک نحو عدم بر هر یک از آنها جایز است که تا آن نحو نیز مرجوح نشود هیچیک از آنها موجود نشود و آن اینست که هیچیک از این سلسلهٔ غیر متناهیه با علت و معلول وی موجود نشود زیرا علیت هریک از برای دیگری باعث همین میشود که عدم هریک با وجود علت آن محال باشد اما مانع از آن نشود که نه علت موجود باشد و نه معلول و زوال جواز این نحو عدم نشود مگر بانتها بواجب الوجود که عدم آن لذاته محال باشد پس معلوم شد که ممکنات بدون انتها بواجب الوجود لذاته موجود نتوانند شد

تتمه باید دانست که وجود میانهٔ واجب تعالی و ممکنات مشترك

معنوییست

معنوییست یعنی در هر دو بیک معنی است و چنانکه ما میگوئیم که زید موجود است و عمرو موجود است و مراد اینست که هست بهمان معنی بدیهی که از هست می فهمیم همچنانکه میگوئیم که واجب الوجود موجود است و مراد این است که هست بهمان معنی بدیهی که از هست می فهمیم نهایت که فرق آنست که هستی زید و عمرو و سایر ممکنات باین است که غیری با ایشان هستی داده و هستی واجب تعالی بذات بذاته خود است و غیری باو هستی نداده بلکه سبب هستی او همین اصل ذات اوست چنانکه مذهب متکلمین است یا آنکه ذات بذاته هست بی قیام هستی بآن نه از غیر و نه از ذات چنانکه مذهب حکماست و باعتقاد مفیر هر دو محتمل است و اعتقاد بخصوص یکی از آنها ضرور نیست بلکه کافیست اعتقاد باینکه واجب تعالی بخودی خود بی تاثیر غیری هست بهمین معنی که ما از هست می فهمیم و کیفیت بهر نحو خواهد باشد و اما آنچه اشاعره که فرقه از اهل سنت اند گفته اند و قبل از این بعضی از فضلای معاصرین ما نیز بدان مصر بودند و هنوز جمعی از جهال تابع او شده میگویند که وجود میانهٔ واجب تعالی و ممکنات مشترک لفظیست یعنی لفظ وجود در هر دو اطلاق میشود اما بدو معنی و واجب الوجود موجود است و هست بمعنی دیگر غیر معنی که ممکنات بآن موجودند و هستند و ما آن معنی را بهیچوجه نمیفهمیم پس ظاهر آن کفر محض است نعوذ بالله منه و این رساله گنجایش تحقیق آن مطلب ندارد لکن اشاره بفساد مذهب ایشان ضرور بود که مبادا احدی نادانسته بوسوسهٔ ایشان از راه رفته بضلالت و کفر گراید والله تعالی ولی العصمة والسداد ومنه التوفیق فی المبدأ والمعاد چون ظاهر شد که واجب الوجود آنست که بخودی بی تاثیر غیری البته باید که موجود باشد ظاهر است که باید ازلی باشد یعنی از برای وجود او ابتدائی نباشد و همچنین ابدی باشد یعنی از برای او انتهائی نباشد بلکه همیشه باشد پس از برای وجود او نه اولی باشد و نه آخری و اوست اول و آخر که پیش از وجود همه چیز بوده و بعد از وجود هم خواهد بود

فصل سیم در توحید واجب تعالی باید دانست که واجب الوجود واحد است و بغیر از یکی نتواند بود و او را مثل و شریک ممتنع و محالست و مطابق اقوال همهٔ انبیا و مرسلین بر این کافیست از برای حجت بر آن و حاجت بذکر دلایل عقلیه نیست زیرا که اثبات صدق رسول محتاج بثبوت توحید واجب الوجود نیست بلکه بثبوت واجب الوجود و علم و قدرت او در اثبات آن کافیست پس اثبات توحید بقول رسول مستلزم دوری نیست با آنکه در قرآن مجید اشاره بدلیل اقناعی نیز بآن شده که همان متأمل منصف را کافی و شافی است و با وجود آن

محتاج ببرهان دیگر نیست که فرموده لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا یعنی اگر میبود در آسمان و زمین
اله بغیر از خدا هر اینه فاسد میشدند آنها زیرا که هر عاقلی داند که اتفاق دو پادشاه مستقل و دو فرمان
فرمای توانا در یک شهر بر مملکت تمام عالم بعنوانی که میانه ایشان اصلا مخالفتی و نزاعی اتفاق نیفتد
امری است بحسب عادت ممتنع و محال و با وجود نزاع و مخالفت دو پادشاه چنین شکی نیست که کار دنیا
ملک بعدم انتظام آن انجامد اگر کسی گوید که این دلیل نمیشود مگر بعدم وجود خدای دیگر اما بر
امتناع و استحاله آن دلالت ندارد زیرا که رفع فساد بهمین میشود که خدای دیگر نباشد و از آن لازم
نمی آید که وجود آن محال باشد چنانکه دعوی شد جواب گوئیم که هرگاه واجب الوجود دیگر نباشد البته وجود
آن محال خواهد بود زیرا که اگر دیگری متصف بوجوب وجود باشد البته باید که موجود باشد پس
هرگاه واجب الوجود دیگری موجود نباشد پس غیر او متصف بوجوب وجود نخواهد بود پس هر چه غیر
اوست ممتنع یا ممکن خواهد بود و انقلاب ممتنع یا ممکن بالذات بواجب الوجود بالذات محالست مانند
عکس آن فصل چهارم در اثبات علم حق تعالی جل شانه و عظم سلطانه هر که در موجودات عالم علوی و سفلی
و آن همه انواع جواهر و اجناس و اعراض نظر نماید و در اتساق و انتظام و اتقان و احکام آنها نیکو تامل
کند او را شکی و شبهه نماند که صانع آنها در کمال علم و دانائیست بلکه ملاحظه هر کس خصوص خلقت
خود را و مشاهده آنچه بی برده شده بآن از حکم دقیقه و مصالح انیقه که در اعضا و اجزا و اشعار و
اظفار و اخلاق و صفات و احوال و ملکات او رعایت شده بروجهی که متحیر است در آن عقول
و اوهام و رونما نمیکند بتفاصیل آن دفاتر و اقلام کافیست در این مطلب و حاجت نیست بتامل در
چیز دیگر نهایت از این همین معلوم میشود که حق تعالی آنچه را ایجاد کرده از روی علم کرده اما عموم علم او
بهمه اشیا حتی افعال بندگان و آنچه واقع شود از افعال خود و بندگان پیش از وقوع آنها نمیرسد
پس در اثبات آن مطلب میگوئیم که اخبار انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بافعال مردم بعنوان غیب
مثل اخبار حضرت عیسی ع بآنچه میخوردند و در خانهای خود ذخیره مینمودند و غیر آن و هم چنین
اخبار ایشان بامور آینده چنانچه متواتر شده از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و اوصیا او صلوات الله علیهم
شکی نیست که باید باخبار حق تعالی باشد یا بعلمی از جانب او که بایشان داده باشد و از آن استنباط
غیوب میکرده باشند زیرا که علم بغیب از آنهاست که عقل از روی عادت حکم میکند باینکه بشر

بخودی خود

بخودی خود نمیتواند داشت و بهر تقدیر علم خدا بافعال مردم و امور آینده ظاهر میشود و بعد از این توهم
اختصاص آن ببعضی امور دون بعضی با تساوی نسبت او بجمیع ممکنات وجهی ندارد و حدس صحیح حکم بعموم
علم او چنانکه شرایع مقدسه ناطق بآن است میکند و دور نیست که ادله شرعیه کافی باشد در عموم علم حق
تعالی و در آن باب احتیاج بدلیل عقلی نباشد اما بنابر طریقه اینکه بنابر مشاهده معجزه از مدعی امری علم بدیهی
بصدق او حاصل میشود و محتاج بهیچ مقدمه و دلیلی نیست پس آن ظاهر است چه هرگاه صدق او بالبدیهه
معلوم شد پس قول او در هر چه دعوی کند حجت است و محتاج بدلیل دیگر نیست پس وجود خدا و علم
و قدرت او نیز بقول او ثابت میشود و اما بنابر مشهور که بعد از صدور معجزه حکم بصدق مدعی محتاج
باشد باثبات حق تعالی و علم و قدرت او و بقبح اظهار معجزه بر ید کاذب از عالم قادر پس میگوئیم که اثبات
صدق هر چند محتاج باثبات علم حق تعالی و باقی مقدمات باشد اما موقوف بر اثبات عموم علم او نیست زیرا
که کافیست در اثبات صدق اینکه بگوئیم که معجزه چیزیست که عقل حاکمست باینکه آن فعل بشر بخودی خود
نمیتواند بود بلکه باید که فعل خدا باشد یا اینکه خدا قدرتی یا علمی باو داده باشد که باین اعتبار قادر بر آن
شده باشد پس اگر فعل خداست چه شک که صدور چنین فعلی محکم متقن از او از روی علم است و هم چنین
بقدرت و اختیار چنانکه بعد از این اثبات قدرت خواهد شد و شکی نیست خصوصا بعد از تکرر وقوع
معجزات در اینکه صدور آنها از حق تعالی جهة اظهار صدق این مدعیست و چنان نیست که آنها بسبب دیگر
از حق تعالی صادر شود و دعوای او اتفاقا مقارن آن افتد یا آنکه او را علمی باشد مقارن بوقت وقوع آنها پس
دعوی خود را مقارن آنها کند و شکی نیز نیست در اینکه حق تعالی بآن همه علم که در افعال محکمه متقنه او ظاهر
میشود هر چند عموم علم او ثابت نشود عالم است بآنچه احاد ما بندگان علم بآن داریم از قبح اظلال خلق باظهار
صدق چنین مدعی با وجود عدم صدق او پس باید که مدعی صادق پس صدق او بی توسط عموم علم حق تعالی
رسید و اگر فعل مدعی باشد بسبب قدرت یا علمی که حق تعالی باو داده باشد میگوئیم که از مشاهده احکام و اتقان
سایر افعال حق تعالی چنانکه مذکور شد معلوم است بعلم قطعی که حق تعالی آن قوت و قدرت بکسی نمیدهد که
احتمال چنین مفسده در باره او رود که بدروغ دعوی نبوت کند و اظهار معجزه بر طبق آن نماید و باعث
اضلال و گمراهی خلق گردد و تا نداند که مفسده بر آن مترتب نمیگردد چنین قوتی یا علمی [illegible] نمیدهد و هرگاه
چنین باشد پس باید که او در دعوی نبوت صادق باشد و قول او در هر چه دعوی کند حجت باشد پس بر این تقدیر

نیز در اثبات صدق بنی احتیاج باثبات عموم علم حق تعالی نیست پس بعد از آن اثبات آن بعقول نتوانند شد والله الموفق

فصل پنجم در بیان اعتقادی که بیشتر اعتقاد بآن در معرفت علم حق تعالی باید آنست که در معرفت علم حق تعالی اعتقاد

همین کافیست که علم حق تعالی شامل جمیع موجودات است و ذره از علم او غایب نمیشود و علم او باشیا پیش از وجود آنها

و در وقت وجود و بعد از وجود یکسانست و اصلا تغیری در علم او نمیباشد مگر در بعضی اصنافات و

جزئیات چنانکه ما بآلات و حواس بعنوان جزئی میدانیم او نیز همه آنها را بی آلات و حواس بعنوان جزئی میداند

و بتغیر آن جزئیات تغیری در علم او لازم نمی آید اما چگونگی علم او بر ما معلوم نیست و چگونه معلوم باشد علم

با آنکه علم او عین ذاتست و چنانکه علم بحقیقت ذات او محالست پس علم بحقیقت علم او نیز محال خواهد بود لیکن

معلوم است که بعنوان حصول صورت چنانکه در ما می باشد نیست و ذات حق تعالی منزه تر است از آنکه صورتی

با امری دیگر قائم بآن و حال در آن گردد چه جای اینکه این باعث کمال او گردد و بدون این ناقص باشد و همچنین

بعنوان حضور ذوات معلومات نزد او نیست زیرا که این معنی پیش از وجود آنها معقول نیست و علم واجب تعالی

باشیا پیش از وجود آنها مثل علم اوست بآنها در وقت وجود پس علم او بنحوی دیگر است غیر از این دو نحو و حقیقت

آن بر ما معلوم نیست و دلیلی بر انحصار راه علم در این دو وجه نیست و ظاهر است که حقیقت علم ... انکشاف

معلوم نزد عالم نیست و چنانکه حصول صورت امری در نفس باعث انکشاف آن امر بر نفس میگردد تواند بود

که دانستن ذات حق تعالی بذاته که علت همه موجودات است منشا انکشاف همه آنها گردد چه ربط علت بمعلول کم از

ربط صورت بذی صورت نیست پس محتمل است که علم واجب بذات حق ... علم او باشد بجمیع اشیاء والله تعالی یعلم

فصل ششم در اثبات قدرت حق تعالی جل شانه مراد بقدرت حق تعالی چنانکه حکما گفته اند این است که هر ممکنی را

که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و هر یک از خواستن و نخواستن آن نظر بذات بذاته جایز باشد هر چند خواستن

در بعضی امور بلاعتبار علم بمصلحت در آن واجب باشد و نخواستن آن از آن راه محال و نخواستن آن در بعضی

امور باعتبار علم بمفسده در آن واجب باشد و خواستن آن از آن راه محال زیرا که صحت فعل و ترک بذات بذاته

قطع نظر از علم بمصلحت یا مفسده هم کافیست در قدرت و توانائی و وجوب یکطرف باعتبار علم بمصلحت یا امتناع

آن از راه علم بمفسده منافات با قدرت ندارد بلکه مؤکد و محقق آنست و آنچه متکلمین گفته اند که قدرت

بمعنی صحت فعل و ترک است باید که مراد ایشان نیز صحت فعل و ترک نظر بذات بذاته باشد چنانکه مذکور

شد زیرا که اگر بر ظاهر آن حمل شود که صحت هر دو طرف در واقع نفس الامر باشد صحیح نباشد مگر بنا بر مذهب

اشاعره که حسن و قبح قائل نیستند و فعل و ترک هر چیز را بر خدا جایز میدانند و اما بنا بر مذهب حق چنانکه مذکور

خواهد شد و آن اینست که آنچه مصلحت در وجود آن باشد بر خدا لازم است فعل آن و آنچه مفسده در آن باشد

و قبیح باشد بر خدا لازم است ترک آن پس قول بصحت فعل و ترک هر دو در هر افعال او محقق نتواند بود و چون

معنی قدرت معلوم شد میگوئیم که دلیل بر قدرت حق تعالی این است که قبل از این معلوم شد که انتهای تمام ممکنات

بواجب الوجود و استناد همه آنها باو ضرور است پس اگر ذات واجب ایجاد آنها بر سبیل ایجاب کند و ذات بذاته قادر بر

ترک آنها نباشد پس ایجاد آنچه کرده لازم ذات بذاته خواهد بود و انفکاک آن از او ممکن نخواهد بود پس چنانچه ذات

قدیم است باید که آنها نیز قدیم باشد با آنکه حدوث عالم اجسام بدلیل عقلی ثابت شد پس معلوم شد که حق تعالی

فاعل آنها بر سبیل قدرت و اختیار است و ذات فاعل هر چند قدیم است اما ایجاد آنها بذات بذاته نیست بلکه تابع

علم بمصلحت است پس بقدرت و اختیار در زمانی که مصلحت در ایجاد آنها دانسته ایجاد کرده و ایضا بر عارف خبیر

و متدبر بصیر که در کارخانه صنع تامل نیکو کند یقین میداند که بسیاری از تبدل اوضاع و احوال آفاقی و انفسی را مثل

اختلاف سنوات در گرمی و سردی فصول و کثرت بارشها و قلت آنها و سلامت غلات و اثمار و رسیدن آفات

بآنها و وفور آنها گاهی با وجود آفت و کمی آنها گاهی بی آفتی و غلای اسعار و رخص آنها همه اینها با استناد باوضاع

و احوال هر دو حال بلکه با اقتضای اوضاع و احوال بحسب ظاهر عکس آنچه واقع باشد چنانکه از بعضی امثله معلوم شد

و همچنین حدوث عزائم و ارادات در دلها گاهی نا گاه و بیجهت و بی سببی و منشائی و زوال آنها گاهی بی زوال

باعث و سببی و محبوب بودن چیزی در وقتی و زشت بودن همین چیز در وقت دیگر بی تفاوتی در احوال

آن و امثال اینها از نظائر کثیره که فزون از حد و حصر و بیرون از احاطه عد و احصاست سببی و منشائی بغیر از اراده

و اختیار صانع عالم و مدبر آن نمیتواند بود پس اگر نعوذ بالله افعال او بر سبیل ایجاب باشد کجا این تغیر و تبدل

صورت پذیرد و اگر کسی گوید که از این دو دلیل همین میرسد که صانع این عالم و مدبر آن قادر است و قدرت

حق تعالی نمیرسد زیرا که ممکنست که نعوذ بالله واجب تعالی قادر نباشد و بر سبیل ایجاب موجودی مجرد و قدیم ایجاد کرده باشد

و آن موجود قادر باشد و بقدرت ایجاد عالم اجسام نماید جواب گوئیم که هیچ عقلی تجویز آن نکند که واجب الوجود

و مبدا هر موجود در غایت نقص و معطل بود و بایجاب باشد و ممکن معلول او در کمال شرافت و بسط ید و تمامیت

اقتدار با اینکه حکما این اعتقاد ندارند و دلیلی بر این گفته اند که مفیض وجود و معطی آن در غیر افعال عباد که تمام آنها

بغیر حرکت جزئی نباشد بغیر واجب الوجود نمیتواند پس بنا بر آن کجا موجد عالم اجسام و مدبر در آن غیر حق تعالی تواند بود

و نظیر این سؤال در دلیل علم که در فصل سابق مذکور شد جاریست و جواب نظیر همان دو جوابست والله تعالی یعلم

فصل هفتم در اثبات عموم قدرت حق تعالی از آنچه مذکور شد معین رسید که صدور این عالم از حق تعالی بعنوان قدرتست اما عموم قدرت او باینمعنی که قادر باشد بایجاد هر ممکنی نرسید پس میگوئیم در اثبات این معنی که هر که تامل کند در معجزات متنوعه گوناگون و خوارق عادات مختلفه بی پایان که از انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم متواتر شده او را شکی و شبهه نماند در قدرت حق تعالی بر جمیع ممکنات چرا از آنها معلوم میشود که قدرت الهی او خصوصیتی بآنچه ایجاد شده و بر سبیل مجرای عادت موجود شود ندارد بلکه قادریست بر انواع افعال و اصناف اعمال بر سبیل خرق عادت که هیچیک از آنها بدیگری ربط و شباهت نباشد و بعد از ملاحظه این حدس صحیح کافیست در حکم بعموم قدرت او و احاطه آن بر جمیع ممکنات چنانکه از شرایع مقدسه ضروری شده با آنکه از شرایع مقدسه کافیست در اثبات عموم قدرت و اثبات شرع موقوف بر ثبوت عموم آن نیست بلکه ثبوت قدرت او در خصوص معجزه که نبی اظهار مینماید کافیست زیرا که بعد از مشاهده صدور معجزه از مدعی نبوت میگوئیم عقل بحکم عادت حکم میکند باینکه این فعل از بشر بمجرد خود صادر نمیتواند شد پس باید که فعل خدا باشد یا مستند بقدرت باعلی باشد که خدا بخصوص این فاعل عطا فرموده باشد و بر هر تقدیر این معنی از خدا بقدرت صادر شده زیرا که فعل حادث مستند بقدیم بر سبیل ایجاب نتواند بود پس باید که او در دعوی که کرده کاذب نباشد زیرا که اگر کاذب باشد پس خدا عالم خواهد بود بکذب او بنا بر عموم علم او و با وجود علم بکذب او اظهار معجزه بر ید او بقدرت و اختیار که دلیل صدق او میشود قبیح است و خدا بنا بر عموم علم و بقبح او عالم است پس صدور آن از خدا بهیچ نحو از انحاء مذکوره که بوده باشد ممکن نخواهد بود پس صدور معجزه باین تقریب دلیل صدق نبی میشود و محتاج باثبات عموم قدرت حق تعالی نیست پس اگر بعد از این اثبات عموم قدرت او بشرایع مقدسه شود مفسده ندارد والله تعالی یعلم

فصل هشتم در تحقیق اراده حق تعالی و وصف حق تعالی باراده در کتاب مجید و سنت مقدسه زیاده از حد و حصر است و چونکه اراده در ما بحسب ظاهر عبارت از شوق و خواهشی است که در ما بعد از تصور فعل و تفکر در منافع و مضار آن و ترجیح نفع آن حاصل میشود و آن شوق و خواهش سبب تحریک ادوات و عضوات میگردد تا اینکه آن افعال از ما صادر میگردد بنا بر این محقق طوسی خواجه نصیر الحق والدین ره و جمعی دیگر از علما گفته اند که اراده حق تعالی عین علم بمصلحت است

که ازا داعی

که از آن داعی یعنی باعث بر فعل گویند زیرا که چنانچه در ما اراده سبب ایجاد فعل میگردد در حق تعالی همان علم بمصلحت سبب آن میگردد و حاجت بعلم دیگر نیست و بعضی از محققین کلام ایشان را برین حمل کرده اند که مراد این است که اراده حق تعالی مانند علم و قدرت او عین ذات است و ذات باعتبار آنکه سبب انکشاف چیزها است علم است و باعتبار اینکه بذاته قطع نظر از علم بمصلحت و مفسده سبب صحت صدور هر ممکنی و لا صدور آنست قدرتست و باعتبار آنکه باعث صدور اشیا میشود در وقت مصلحت اراده است و چون این اعتبار مترتب بر اعتبار علم میشود و بآن اعتبار حاصل میشود گفته اند که عین علم است والا در حقیقت صفتی است مغایر علم و عین ذات مانند علم این است آنچه محققون علما گفته اند و ظاهر احادیث این است که اراده غیر علم است و حادث است و از صفات افعالست نه صفات ذات و صریح ظاهر بعض احادیث اینست که عین ایجاد اشیا باشد یعنی ایجاد اینها را از روی علم و قدرت او را اراده گویند و اراده صفتی از برای ذات نباشد و پوشیده نیست که این معنی ملایم اکثر موارد استعمال اراده و مرادفات آن در قرآن مجید و احادیث شریفه نیست بلکه انسب بآنها بر آنکه حادث باشد چنانکه در این احادیث وارد شده اینست که گوئیم اراده حق تعالی مجرد عزم و قصد ایجاد ایجاد فعل باشد بی تفکر و شوق و خواهشی که در ما می باشد و آن عزم و قصد امری باشد اعتباری که در وقت ایجاد که در وقت مصلحت وجود فعل باشد حاصل شود و هر گاه اعتباری باشد و موجود نباشد قول بحدوث آن در واجب تعالی محذوری ندارد مثل خالقیت زید و رازقیت عمرو بلکه میتوان گفت که اراده در ما نیز همان محض قصد است و شوق و خواهش امریست که در اغلب اوقات مقارن آن می افتد و در حقیقت اراده معتبر نیست زیرا که در خوردن دوا شبع از برای نفی اراده است و در غالب شوق و خواهش نیست پس معلوم شد که اراده همان عزم فعل و قصد آن باشد و اگر کسی گوید که هر گاه اراده حادث باشد حدوث آن باراده دیگر خواهد بود و تسلسل در ارادات لازم می آید جواب گوئیم که حدوث هر فعلی غیر اراده محتاج باراده است اما حدوث اراده باراده دیگر نمیخواهد و مع هذا اختیاریست باعتبار آنکه علم بمصلحت سبب حصول آن شده و اگر آن نمیبود آن اراده نمیشد پس مجال توهم جبری اصلا نخواهد بود هر که خوب تامل کند در آنچه ما گفتیم بسا باشد که بر او جواب شبهه جبر عباد نیز ظاهر شود والله الموفق و پوشیده نیست که احادیثی که دلالت میکند بر اینکه اراده حق تعالی عین ایجادات است بنا بر این حمل میتواند شد باینکه گوئیم مراد این است که اراده در حق تعالی امر وجودی سابق بر ایجاد مثل تفکر و شوق که اکثر اوقات در ما حادث میشود

نیست و این منافات ندارد با اینکه امری باشد اعتباری غیر ایجاد و ممکنست نیز قول باینکه اراده حق تعالی همان عین
مصلحتی باشد نماینده او را وقتی اراده گویند که سبب ایجاد فعل بالفعل گردد و قبل از آن او را علم گویند و اراده
نگویند و احادیث که دلالت میکنند بر اینکه غیر علم است و حادث است بر این حمل مینموده اند و هم چنین
احادیث که دلالت میکنند بر اینکه عین ایجاد است والله تعالی یعلم **فصل نهم** در تحقیق سمیع و بصیر اطلاق
سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا بر حق تعالی در قرآن مجید و احادیث زیاده از حد واقع شده و معلوم است
که آلت سمع و آلت بصر در آنجا نیست پس مراد یا همین است که عالم است بمسموعات و مبصرات چنانکه
بعضی گفته اند یا مراد زیاده از مجرد علم بآنهاست مثل اینکه میشنود مسموعات را و می بیند مبصرات را
بی آلت سمع و بصر بهمان نحو که ما بچشم و گوش می بینیم و میشنویم و این ظاهرتر است و بنا بر اول در فرد علم
خواهند بود و عین ذات و بنا بر ثانی اگر عبارت از اصل شنیدن و دیدن باشد باید که حادث باشند زیرا که
مبصرات و مسموعات حادث اند و دیدن و شنیدن آنها پیش از وجود آنها معقول نیست پس ناچار
آنها نیز حادث خواهند بود با اینکه در مشهور آنها از صفات قدیمه شمرده میشوند و اگر عبارت از صفتی
باشد که موجب دیدن و شنیدن در وقت وجود مبصرات و مسموعات شود قدیم خواهند بود
والله تعالی یعلم **فصل دهم** در تحقیق حی و قیوم در قرآن مجید و سنت مقدسه وصف حق تعالی
بسیار شده و حی بمعنی زنده است و زندگی در ما صفتی است که اقتضای حس و حرکت میکند و
مشروط است باعتدال مزاج و بنیه و روح حیوانی و در حق تعالی عبارتست از بعضی لوازم آن مثل صحت علم
و قدرت پس در هر یک از حی و سمیع و بصیر اینجا کمال این صفاتست در حق تعالی متحقق است و اینجا نقص است
که آن وجود آلات و ادوات جسمانیه باشد از او منتفی است و بعضی گفته اند که حیوة چنانکه بمعنی مذکور
آمده بمعنی بودن چیزی بعنوانی که صحیح باشد از او علم و قدرت چنانکه حکما گفته اند یا صفتی که موجب
صحت علم و قدرت باشد چنانکه متکلمین گفته اند نیز آمده و بنا بر این تصحیح ثبوت آن از برای حق تعالی
محتاج بارتکاب مجازی نیست و اما قیوم بمعنی موجود برپا نیست که غیر را برپای دارد و اتصاف واجب
الوجود بان ظاهر است چون بخود موجود است و وجود همه ممکنات باوست **فصل یازدهم** در تحقیق
تکلم حق تعالی و وصف حق تعالی بتکلم از شرایع مقدسه ثابت شده و مراد بتکلم تکلم بکلام لفظیست باین معنی
که چنانکه ما بواسطه تحریک ادوات و آلات از زبان و غیر آن احداث کلام در هوا می نماییم حق تعالی

بی واسطه

بی واسطه ادوات و آلات احداث آن در هوا می نماید یا باحداث زبان فرشته یا غیر آن ایجاد آن میفرماید
و حقیقت تکلم غیر از ایجاد کلام نیست و بودن آن بواسطه زبان و سایر ادوات چنانکه در ماست در معنی آن
معتبر نیست پس اثبات آن از برای حق تعالی محتاج بارتکاب مجازی نیست و تکلم باین معنی قدیم و از صفات
ذات و کمال ذاتی نیست بلکه حادث و از صفات فعل است مثل خالقیت زید و رازقیت عمرو و اینجا کمالی که اثبات
همان قدرت اوست بر ایجاد و آن داخل صفت قدرت است و قدیم است و اما کلام نفسی که اشاعره اثبات
کرده اند و از صفات قدیمه حق تعالی شمرده اند غیر علم و قدرت و سایر صفات و تفسیر آن میکنند
بمدلول کلام لفظی پس آن هذیانی است محض و نزد محققین یا بعلم بمدلولات الفاظ یا بقدرت بر ایجاد کلام
راجع میشود و صفت دیگر زاید بر آنها متصور نیست و چون ظاهر شد متکلم بودن حق تعالی میگوییم که قرآن
مجید و سایر کتب سماویه کلام حق تعالی اند بهمان معنی که مذکور شد با آنکه نسبت آنها بخدای تعالی باین
معنی نیز تواند بود که حق تعالی نقوش داله بر آن الفاظ را در لوح خلق کرده باشد و جبرئیل آنها را خوانده بانبیا
علیهم السلام القا نماید **فصل دوازدهم** در ذکر باقی اوصاف واجب الوجود مطابق ادله عقلیه و نقلیه بسیط است
و مرکب نمیتواند بود نه از اجزای خارجیه یعنی اجزائی که در خارج از یکدیگر جدا و ممتاز باشند مثل سقف
و دیوار و در از برای خانه و نه از اجزای ذهنیه یعنی اجزائی که در خارج ممتاز نباشند و بیک وجود موجود
باشند اما در ذهن جدا و ممتاز گردند مثل حیوان و ناطق که انسان مرکب از آنهاست و آنها در خارج
بیک وجود موجودند ممتاز و جدا از یکدیگر نیستند اما در ذهن ممتاز میشوند و هر یک بوجود علیحده
موجود میگردند و همچنین باید دانست که مطابق ادله عقلیه و نقلیه واجب تعالی جسم و از اجزای جسم نیست
و مجرد است از مقدار و شکل و حیز و مکان و جهت و قول فرقه چنانکه از اهل سنت که بتجسم و صورت
و شکل قائل شده اند کفر محض است و ایشان باین سبب داخل مسلمانان معدود نمیشوند لعنهم الله تعالی
و از آنچه در شریعت مقدسه وارد شده که ظاهر در تجسم است باید که تاویل شود مثل قول حق تعالی در قرآن
مجید یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی یعنی ای شیطان چه مانع شد ترا از اینکه سجده کنی از
برای آنکه خلق کردم او را بید و دست خود و تاویل آن یا باین است که تشبیه شده خلق حضرت آدم باعتبار کمال
اعتنا بآن بساختن پادشاه عظیم الشان چیزی را بید و دست خود یا آنکه مراد بیدین دو دست خود نباشد
بلکه ید و ید قوت و قدرت باشد چه ید باین دو معنی نیز آمده یا اینکه مراد از هر دو ید نعمت باشد چون ید

لام ل

بمعنی نعمت نیز آمده و با دو بیدی بمعنی لام باشد یعنی از اینکه سجده کنی از برای آنکه خلق کردم او را از برای دو
نعمت خود یعنی نعمت دنیا و نعمت آخرت و بر این قیاس قول در نظایر آن باید دانست که واجب الوجود بحکم
عقل و نقل از کسی متولد نشده و ولدی و صاحبه نتواند داشت و با کسی متحد نتواند شد و قول بولد چنانکه
یهود و نصاری گفتند یا باتحاد با غیر چنانکه بعضی از نصاری و بعضی از صوفیه میگویند کفر است نعوذ بالله
منه و همچنین حلول در چیزی نتواند کرد از قبیل حلول اعراض یا صور در محال آنها چه حال البته محتاج بمحل
باشد و احتیاج واجب الوجود بغیر معقول نیست و آنچه بعضی از صوفیه گفته‌اند از حلول حق تعالی در غیر اگر
مراد بحلول ظاهر آنست کفر است و اگر قصد دیگر دارند تا بیان نکنند حکم بصحت و فساد آن نتوان کرد و باید
دانست که واجب الوجود در اصل صفت موجودی حال در ذات او نتواند بود نه قدیم و نه حادث بلکه صفات
موجود او مثل علم و قدرت عین ذات است و تغیر و تبدیل در آنها ممتنع باشد اما صفات سلبیه و اعتباریه زائد
بر ذات میتواند داشت و تبدل در آنها جایز است مثل اینکه رازق زید شود بعد از اینکه نبود و یا بعد از فوت
این معنی سلب میشود از او و باید دانست که بحکم عقل و شرع واجب الوجود بهیچ چیز محتاج بغیر نتواند بود و هیچ
غرض برای او جایز نیست و همچنین لذات مزاجیه که فرع مزاج و جسمیت است و اما لذات عقلیه پس حکما آنرا
اثبات کرده‌اند برای حق تعالی که لذت ادراک ملایم است از آن حیثیت که ملایمست پس ادراک کمالی در
ذات خود بکنه ملتذ خواهد شد و کمالات حق تعالی اجل کمالات است و ادراک او اتم ادراکات پس
لذات او اقوی لذات خواهد بود و پوشیده نیست که اگر لذت عین ادراک ملایم باشد پس آنچه گفته‌اند
معقول است اما اگر معنی دیگر باشد متفرع بر ادراک ملایم پس تحقق آن در واجب تعالی بسبب ادراک
کمالات نیز معلوم نیست و اثبات آن محتاج بدلیلست اگر چه نفی آن بی دلیل نتوان کرد و اعتقاد بیکطرف
باین نحو نیست و باید دانست که رؤیت حق تعالی ببصر خواه در دنیا و خواه در آخرت محالست زیرا
که رؤیت غیر جسم و جسمانی و آنچه در جهتی نباشد ممکن نیست و حق تعالی منزه است از آنها و آیه کریمه لا
تدرکه الابصار و احادیث بسیار از ائمه اطهار نیز دلیلست بر امتناع رؤیت پس آنچه در شریعت
مقدسه وارد باشد ظاهر در جواز رؤیت باید که تاویل شود و قول بظاهر آنها چنانکه مذهب فرقه
اشاعره از اهل سنت است باطل و مردود **باب دویم** در عدل حق تعالی و آنچه متعلق بآنست و
در این چند فصل است **فصل اول** در اثبات عدل حق تعالی شکی نیست که افعال فی انفسها قطع نظر

از حکم شارع

از حکم شارع و عادات و اغراض بعضی بحسن و خوبی بمعنی استحقاق مدح فاعل آن و بعضی بقبح و بدی
بمعنی استحقاق ذم فاعل آن موصوف‌اند و امر شارع ببعضی و نهی از بعضی از آن راه است که آنچه
امر بآن کرده فی نفسه خوبی دارد که باعث امر بآن شده و آنچه نهی از آن کرده فی نفسه بدی دارد که سبب
نهی از آن شده و شکی نیست در بطلان مذهب اشاعره که انکار حسن و قبح افعال بمعنی مذکور کرده‌اند
که افعال فی انفسها همه در یک مرتبه‌اند و خوبی و بدی ندارند و شارع بمجرد اراده و اختیار خود امر ببعضی
کرده و نهی از بعضی بی سببی و مرجحی از برای هر یک مثلا میانه عدل و ظلم و صدق و کذب و نماز و زنا
فی نفسه هیچ فرقی نیست لهذا شارع امر بآنها کرده و نهی از اینها نموده و بعد از امر شارع بآنها و نهی از اینها
آنها را حسن میگوئیم باین معنی که شارع امر بآنها کرده نه باینکه فی نفسه حسنی دارند و اینها را قبیح میگوئیم باین
معنی که شارع نهی از اینها کرده نه از اینکه فی نفسه قبحی دارند و اگر عکس میفرمود که نهی از آنها میکرد و امر باینها
روا بود و اینها حسن میشدند و آنها قبیح و فساد این مذهب باندک تاملی ظاهر میشود و ما در حواشی شرح
مختصر اصول تفصیل قول در آن بر وجه اتم نموده‌ایم و چون این معلوم شد میگوئیم که اثبات عدل حق تعالی
که اصل دویم از اصول دین است بنا بر مذهب حق است که حسن و قبح در افعال قطع نظر از حکم شارع باشد
و مراد بآن اینست که آنچه فعل خدا است البته حسن و نیکوست و ظلم و کذب و هیچ قبیحی از او صادر نتواند
شد چه حق تعالی چنانکه مذکور شد دانا بهمه چیز و بی نیاز از همه چیز است و بدیهه حکم میکند باینکه کسی که عالم باشد
بقبح چیزی و بی نیاز باشد از هر راه ممکن نیست صدور آن قبیح از آن مگر از راه جبر و اضطرار و آن خود
در حق تعالی متصور نیست و اما بنا بر مذهب اشاعره که حسن و قبح قطع نظر از امر شارع نباشد پس حاجت باثبات
این اصل نیست زیرا که بنا بر آن در فعل خدا حسن و قبح اصلا متصور نخواهد بود پس تجویز هر فعلی بر او
مینمایند لعنهم الله اگر کسی گوید که بنا بر آن اشاعره بعدل قائل نیستند و مع هذا از فرق مسلمانان شمرده میشوند
پس چگونه در اول رساله گفتید که منکر هر یک از چهار اصل غیر امامت کافر است جواب گوئیم که مراد ما بانکار این
که اگر منکر عدل خدا باشد باین نحو که تجویز فعل قبیح بر او کند کافر است و از این کفر اشاعره لازم نمیاید زیرا
که ایشان در اصل بقبح قائل نیستند پس تجویز قبیح بر خدا نکرده‌اند **تتمه** با وجود اینکه حق تعالی ممکن نیست
صدور قبیح از او قادر است بر آن باین معنی که نظر بذات بذاته میتواند کرد آنرا و مانع از امکان صدور آن بغیر قبح
آن نیست و این سبب رفع قدرت نمیشود **فصل دویم** در بیان اینکه نسبت اضلال و امثال آن بخدا

محمول نیست بر ظاهر چون ظاهر شد که صدور فعل قبیح از حق تعالی محال است و شکی نیست که اضلال
بمعنی گمراه کردن قبیح است پس آنچه در قرآن مجید نسبت اضلال بخدا تعالی داده شده باید تاویل
شود باینکه جمعی که عصیان و طغیان از حد گذرانند حق تعالی بعد از آن سلب توفیقات و الطاف خود را
از ایشان میکند و ایشان را بخود وامیگذارد و باین سبب در ضلالت ابدی و شقاوت سرمدی میمانند
پس گویا حق تعالی ایشان را اضلال فرموده کرده یا اینکه مراد باضلال اهلاک و تعذیب است چه اضلال بمعنی
نیز آمده و بنابراین محتاج بتوجیهی نیست و بر این قیاس هر آنچه را از این قبیل باشد و هر جا تاویل
مناسبی باید مثلا ختم کردن و مهر نمودن حق تعالی دلهای کفار را که حق داخل آنها نشود چنانکه در قرآن
مجید واقع شده از این قبیل است و نظیر تاویلی که در اضلال کردیم در این نیز جاریست **فصل سیم**
در ثبوت اغراض از برای افعال حق تعالی ظاهر اینست که از برای افعال حق تعالی اغراض باشد چنانکه ظاهر
آیات و اخبار است لیکن اغراض عاید باو نمیشود بلکه به بندگان راجع میگردد و قول بنفی اغراض چنانکه
حکما و اشاعره گفته‌اند مستلزم آنست که نعوذ بالله عبث باشد و آنچه جواب گفته‌اند که عبث آنست
که در واقع مشتمل بر حکمت و مصلحتی نباشد و افعال حق تعالی چنین نیست بلکه هر یک مشتمل بر حکم و مصالح
بسیار است هرچند حصول آنها غرض حق تعالی نیفتاده معقول نمینماید زیرا که فعلی که فاعل آن را در کردن
آن غرضی نباشد آن فعل عبث شمرده میشود هرچند در واقع چندین حکمت و مصلحت در آن باشد
و این رساله گنجایش تحقیق این مسئله ندارد **فصل چهارم** در بیان اینکه افعال عباد مستند بایشانست
باید دانست که افعال ما مستند بماست و از ما صادر میشود باختیار چنانکه بدیهه عقل میکند و آنچه
اشاعره گفته‌اند که همه افعال فعل خداست نهایت در بعضی که در عرف آنها را فعل ما میگویند قدرت ما
نیز مقارن آن افتاده بی آنکه تاثیری در آن کند بلکه فعل بقدرت خدا واقع میشود خواه قدرت بنده
مقارن آن باشد و خواه نباشد لیکن اتفاقا قدرت بنده مقارن آن افتاده بلا تشبیه از قبیل کسی
که باری را بر دوش برد و دیگری دست در زیر آن بدارد و همراه او برود بی آنکه دست او را تاثیری
اصلا در برداشتن بار و بردن آن باشد سخت ضعیف و باطل و ظاهر است که هرگاه همه فعل خدا
باشد ثواب و عقاب و وعد و وعید و بشارات و انذارات صورتی نخواهد داشت چه هرگاه فعل
فعل خدا باشد خواه خوب و خواه بد استحقاق مدح و ذم هم باید از برای او باشد نه دیگری مستحق

آنها نخواهد بود هرچند قدرت آن بر آن فعل مقارن آن افتاده باشد و بر تقدیری که
گوئیم ثواب بر طاعات ممکن است که محض تفضل باشد و مقارنت قدرت بنده بهانه
باشد صحت عقاب عاصی را چه علاج توان کرد هرگاه بد را نعوذ بالله خود خدا کرده باشد
کجا روا باشد که دیگری را عاصی خوانند و عقاب کنند بر آن بمجرد اینکه قدرت آن بمقارن
فعل آن افتاده و نیست این مگر ظلم صریح و عدوان فضیح تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و ضعیف تر از این مذهب قول جهمیه است که ایشان نیز طایفه هستند از اهل سنت میگویند
که افعال تمام فعل خداست و بنده در آن مجبور محض است و اصلا قدرتی ندارد نه مؤثر و نه
غیر مؤثر و چون فساد این دو مذهب عقلا ظاهر است و بسیاری از ادله سمعیه نیز شهادت
ببطلان آنها میدهد که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد پس آنچه در شریعت مقدسه بر وفق
یکی از آنها بحسب ظاهر وارد باشد باید تاویل شود مثل قول خدا تعالی لا اله الا هو خالق کل شیء که
دلالت میکند که خدا خالق هر چیز است و قول خدا تعالی والله خلقکم و ما تعملون که دلالت میکند
که خدا خالق ما و اعمال ماست و امثال اینها باید تاویل شود باینکه خلق خدا عام است نهایت بعضی
را بواسطه و بعضی را بی واسطه و بر این قیاس کلام در نظایر آنها **فصل پنجم** در بیان عدم استقلال
عباد در افعال خود چنانکه قول بنسبت افعال ما بخدا تعالی باطل است همچنین باطل است قول باستقلال
ما در آنها بعنوانی که دیگر از تحت قدرت خدا بیرون باشند و اگر حق تعالی خواهد که منع کند ما را از آن
نتوانند بلکه حق تعالی قادر است بر منع هر فاعلی از آنچه خواهد و بنده مستقل در هیچ فعلی نیست زیرا
که اکثر شرایط و اسباب و ادوات و آلات و افعال که از آنجمله وجود فاعل و قدرت او نیست فعل
خدا تعالی است و با وجود این موقوف بر عدم منع حق تعالی نیز هست و اینست که در احادیث وارد
شده که هیچ چیز واقع نشود مگر باذن خدا و مراد باذن همان عدم منع است که مذکور شد و کسی
توهم نکند که هرگاه حق تعالی قادر باشد بر منع از هر فعلی پس باید که منع از عصیان کند زیرا که اذن بقبیح
قبیح است جواب گوئیم که اذن بقبیح که قبیح است تجویز آن و رخصت دادن در آنست نه اذن بمعنی
عدم منع زیرا که منع از قبیحی بهر وجه که ممکن باشد لازم نیست باید که بحد الجاء نرسد چه هر طاعت یا
ترک معصیتی که بعنوان الجاء و اضطرار باشد ثمره بر آن مترتب نمیشود پس الجاء بر آن حاصلی نخواهد داشت

وگاه باشد که بعضی مراتب منع باشد که بحد الجا نرسد اما باز مصلحت در آن نباشد پس عدم
منع حق تعالی از وقوع معاصی دلیل عدم قدرت بر آن نیست و چون ظاهر شد که افعال ما مستند
بماست از روی قدرت و اختیار لیکن کمال استقلال در آنها نداریم ظاهر میشود معنی حدیث
مشهور لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی در افعال بنده جبری نیست باین نحو که
فعل فعل او باشد و بنده را اصلا قدرتی بر آن نباشد چنانکه مذهب جهمیه است یا آنکه او را
قدرتی باشد غیر مؤثر چنانکه مذهب اشاعره است چه این نیز حکم جبر دارد و نه تفویض و آن
این است که تفویض آنها بر بنده شده باشد که حق تعالی را بهیچ وجه در آنها دخلی نباشد بلکه
امری است میانه دو امر و آن این است که بقدرت بنده واقع میشود اما موقوف بر عدم منع
حق تعالی نیز هست و از بعضی احادیث معنی دیگر از برای این حدیث ظاهر میشود و آن اینست
که بندگان مجبور نیستند در افعال خود و بالکلیه هم تفویض بایشان نشده که هر چه خواهند کنند
بلکه امر و نهی و وعد و وعید فرموده والله تعالی یعلم **تتمه** در احادیث مذمت فرقه قدریه
و اینکه ایشان مجوس این امت اند مستفیض شده و ممکن است که ایشان مفوضه باشند که بنده
را مستقل در ایجاد افعال خود میدانند پس بدو قادر مستقل قائل شده اند یکی حق تعالی بر افعال خود
و یکی بنده بر افعال خود مانند مجوس که بدو مبدأ قائل شده اند یزدان که او را فاعل خیرات میدانند و
اهرمن که او را فاعل شرور میدانند و ممکن است که قدریه فرقه جبریه یعنی جهمیه و اشاعره باشند
که همه اعمال را بقدرت خدا میدانند یا بتقدیر او بمعنی خلق و ایجاد او و تشبیه بمجوس باعتبار این باشد که
ایشان هر چند بدو مبدأ قائل نشده اند اما خیرات و شرور همه را فعل خدا میدانند مانند مجوس و
احادیث و کلام علمای ما در این باب مختلف است از بعضی ظاهر میشود که جبریه باشند و حدیث
مشهور حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از مراجعت از صفین بگمان فقیر ظاهر در [illegible] نیست
والله تعالی یعلم **فصل ششم** در بیان وجوب انتصاف مظلوم از ظالم و بازخواست از او
بر حق تعالی لازم است که هیچ عقلی بر حکیم قادر علی الاطلاق تجویز آن نمیکند که قادر باشد بر منع
ظالم از ظلم و هم چنین بر تمکین مظلوم بر وجهی که تواند بازخواست خود از ظالم نماید و هم چنین
بر اینکه خود از ظالم بازخواست نماید و هیچیک را نکند و بگذارد که حق مظلوم ضایع گردد پس

هرگاه آن دو

هرگاه آن دو بعمل نیامده باشد البته سیم بعمل خواهد آمد و باید که آن بازخواست خواه بایذا و عقاب
ظالم باشد و خواه ایصال ثواب بمظلوم باعتبار مظلومیت و خواه بهر دو بر وجهی باشد که آن راجح باشد
بر منع ظالم ابتداء که بآن اعتبار منع نکرده باشد ابتداء و تدارک قرار داده باشد بلکه میگوییم که تلافی
و تدارک بر خدا لازم است در هر اذیت و آزاری که بشخص غیر مستحق از غیر او برسد هر چند بعنوان
ظلم نباشد مثل اضرار از غیر ذوی العقول و مختارین باشد مانند سباع و حشرات و امثال آنها چه معلوم
شد که حق تعالی قادر است بر منع هر فاعلی از فعل آن و هرگاه قادر بر منع آن بوده و نکرده باید که تدارک و
تلافی آن بکند و آن عوض از برای آن اصلح باشد که بآن اعتبار حق تعالی منع نکرده باشد تا بآن مصیبت
استحقاق آن ثواب و عوض زیاد بهم رساند و در احادیث نیز شاهد بر این باشد **فصل هفتم**
در تحقیق قضا و قدر در احادیث بسیار وارد شده بلکه میانه اهل ملل مشهور است که هیچ چیز واقع نمیشود
مگر بقضا و قدر خدا پس اگر تحقیق مراد از آن بشود بد نخواهد بود خصوصا آنکه از بعضی احادیث ظاهر
میشود که ایمان بقدر ضرور است چنانکه روایت شده از حضرت رسول صلعم که فرمود تا کسی ایمان نیاورد
بقدر خیر آن و شر آن و شیرین آن و تلخ آن ایمان نیاورده است و روایت شده از حضرت صادق ع
که فرمود که هر که نماز کند عقب کسی که تکذیب کند بقدر خدای تعالی عز و جل باید که اعاده کند هر نماز را که
کرده باشد عقب او و پس میگوییم که قضا بسه معنی آمده **اول** بمعنی خلق و ایجاد چنانکه در قرآن
مجید فرموده فقضیهن سبع سموات فی یومین یعنی پس خلق کرد آسمانها را هفت آسمان در دو روز
و قدر نیز باین معنی آمده چنانکه فرموده وقدر فیها اقواتها یعنی خلق کرده است در زمین قوتهای اهل
آنرا یا قوتهایی که از آن حاصل میشود **دویم** بمعنی امر و فرمان چنانکه فرموده وقضی ربک الا تعبدوا
الا ایاه یعنی امر فرموده و فرمان داده پروردگار تو باینکه عبادت نکنید مگر او را و قدر نیز نزدیک
باین معنی آمده چنانکه فرموده و نحن قدرنا بینکم الموت یعنی لازم گردانیده ایم در میانه شما مرگ را
سیم بمعنی اعلام چنانکه فرموده وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض یعنی وحی
فرستادیم بسوی بنی اسرائیل و اعلام کردیم ایشان را در تورات که هر آینه فساد خواهید کرد در زمین دو
مرتبه و قدر نیز نزدیک باین معنی آمده چنانکه فرموده الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین یعنی نجات دادیم حضرت
لوط و اهل او را مگر زن او را که تقدیر کرده بودیم و در لوح نوشته بودیم او را که از آنها که باقی باشند در عذاب

یا از آنها که هلاک شوند و گذشته شوند و پوشیده نیست که بودن همه چیز بقضا و قدر خدا [overlined] تعالی
بنابر معنی اول که خلق و ایجاد باشد صحیح نیست در افعال بندگان مگر بمذهب جهمیه و اشاعره
که آنها بخلق و ایجاد خدا میدانند و فساد آن خود ظاهر شد و همچنین بمعنی دویم که امر و فرمان باشد
نیز صحیح نیست در همه افعال بندگان چه از جمله آنها معاصی است و چگونه آنها بامر و فرمان خدا تواند
بود چنانکه فرموده ان الله لا یامر بالفحشاء اما معنی سیم پس محقق طوسی خواجه نصیر الدین طاب
ثراه و جمعی دیگر از علما گفته اند که قضا و قدر باین معنی در همه جا صحیح است و مخفی نیست که
بآن معنی نیز همه حوادث صحیح نخواهد بود زیرا که هرگاه پیش از وجود هر چیزی اعلامی باو شده
باشد یا آن در لوحی نوشته شده باشد پس باید که پیش از وجود هر چیز از ممکنات چیز دیگر از آنها
باشد و قدم عالم لازم می آید پس باید شامل بعضی موجودات نباشد مثلا وجود لوحی در لوحی دیگر
نوشته نشده باشد و دیگر هر چه موجود شود قبل از آن در لوح نوشته شده باشد یا تخصیص داد
حکم را بموجودات عالم عنصری یا بافعال غیر خدا و شیخ مفید که از اعاظم محققین علمای متقدمین ماست
گفته که قضای خدا تعالی در اشیا مختلف است هر چه در افعال بندگان باشد حکم و فرمایشی که
در آنها بایشان کرده در بارهٔ امر و در بارهٔ نهی و در بارهٔ تجویز و رخصت و مراد این است که هیچ فعلی
از افعال بندگان نیست که حق تعالی در آن حکمی نباشد و قضای او در بندگان و در آنچه از برای ایشان ایجاد
کرده بمعنی خلق و ایجاد است یعنی همه آنها بخلق و ایجاد خدا موجود شده اند و قدر را بمعنی قضا و تاکید
آن نگرفته بلکه چون قدر بمعنی اندازه کردن و واقع ساختن چیزی در جای خود بروشی که حق آن است
آمده قدر را در همه اشیا باین معنی گرفته و گفته که قدر حق تعالی در آنچه خود کرده ایجاد کردن و واقع ساختن
آنهاست در جای خود بروشی که حق آنهاست و در افعال بندگان این است که آنچه قرار داده در آنها
از امر و نهی و ثواب و عقاب و غیر آن همه آنها واقع است در موقع خود و گذاشته شده در موضع خود
و واقع نشده عبث و کرده نشده باطل و پوشیده نیست که آنچه گفته اگر چه صحیح است اما حمل قضا و قدر
بر او خالی از دوری نیست و حکما گفته اند که مراد بقضای خدا تعالی علم اوست بآنچه هر چیز سزاوار آن است
که بر آن نحو موجود شود از برای نظام کل و قدر حق تعالی اخراج آنهاست بوجود در خارج باسباب آنها بر وجهی
که در قضا مقرر شده که نظام کل است و مخفی نیست که وجود هر چیز بقضا و قدر باین معنی صحیح است

و محتاج بتخصیص

و محتاج بتخصیص نیست و بعضی از علمای ما نیز علم را یکی از معانی قضا شمرده اند و قضا را در بعضی
آیات کریمه بآن تفسیر کرده اند و شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمة الله علیه که از اکابر علمای متقدمین
ماست در رساله اعتقادات خود گفته اعتقاد ما در قضا و قدر قول حضرت صادق است صلوات
الله علیه که بزراره فرمود در وقتیکه زراره سؤال کرد از آنحضرت که ای سید من چه میفرمائید در قضا
و قدر پس آنحضرت فرمود که میگویم من بدرستیکه خدا تعالی هرگاه جمع کند بندگان را روز قیامت
سؤال میکند ایشان را از آنچه عهد کرده بسوی ایشان و سؤال نمیکند ایشان را از آنچه قضا کرده بر ایشان
و بگمان فقیر این حدیث شریف که شیخ مفید طاب ثراه حکم بصحت آن کرده دو احتمال دارد یکی آنکه خدا تعالی
پرسش میکند بندگان را از آنچه امر کرده بآن و نهی فرموده از آن و پرسش نمیکند از آنچه قضا کرده بر ایشان
پس بشما را چکار است بر تحقیق قضای حق تعالی بلکه بر شماست تحقیق آنچه دانستن آن در کار است از
اوامر و نواهی و سایر احکام معهودهٔ حق تعالی و بنابراین دانستن قضا و قدر در کار نخواهد بود و احتمال
دیگر [overlined] آنکه اشاره بمعنی قضا باشد که قضا چیزی نیست که خدای عز و جل در روز قیامت سؤال
از آن نکند پس در افعال اختیاری عباد نخواهد بود و بنابراین ظاهر اینست که قدر نیز بمعنی قضا
باشد و اگر نه بایست که اشاره بآن هم بشود و این احتمال موافق است با آنچه معتزله گفته اند که قضا و قدر
در افعال اختیاری عباد نمی باشد و علم خدا اگر چه شامل آنها هم هست اما علم بچیزی علت
وقوع آن نمیشود بلکه وقوع آنها باراده و اختیار ایشان است پس ایشان قضا و قدر خدا را امری
گرفته اند که سبب وقوع فعل شود مثل ارادهٔ حتمی یا خلق و ایجاد و ظاهر است که قضا و قدر باین معنی
در افعال بندگان نخواهد بود و اگر نه سؤال و حساب و ثواب و عقاب معقول نیست و بنابر این
آیهٔ کریمهٔ انا کل شیء خلقناه بقدر تخصیص داده میشود به بعضی اشیا و قدر در آن بمعنی دیگر خواهد
بود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت شده که در تفسیر آیهٔ کریمه فرموده که خدا تعالی
میفرماید که ما هر چیز را خلق کرده ایم از برای اهل آتش باندازهٔ اعمال ایشان پس تخصیص داده میشود
بچیزهائی که از برای آتش خلق شده و چنانکه بعضی مفسرین گفته اند که مراد این است که ما خلق کرده ایم
هر چیز را باندازه که حکمت اقتضای آن کرده و موافق مصلحت بوده پس تخصیص داده میشود بچیزهائی
که خدا تعالی خالق آنها باشد و شامل اعمال عباد نخواهد بود و الله تعالی یعلم و شیخ صدوق ره

از آنچه نقل کردیم کفته که و کلام در قدر نهی شده از آن و نقل کرده حدیثی از حضرت امیر المؤمنین
صلواة الله وسلامه علیه که شخصی سؤال کرد از آنحضرت از قدر پس فرمود آنحضرت عم
که بحریست عمیق پس فرو مرو در آن پس سؤال کرد در مرتبهٔ دویم پس فرمود که راهیست
تاریک پس مرو در آن راه باز سؤال کرد مرتبهٔ سیم پس فرمود که سر خداست پس متکلف آن مشو
و حدیث طویل دیکر نیز نقل کرده از آنحضرت صلواة الله علیه که در آن نیز نقل نهی شده از آن و شیخ
مفید ره حکم بصحت این حدیثها نکرده و کفته که بر تقدیری که اینها صحیح باشد دو احتمال دارد یکی
آنکه نهی مخصوص جمعی باشد که خوض در این قسم مطالب نتوانند کرد و تامل در اینها باعث اضلال
ایشان شود و شامل جمیع مکلفین نباشد دویم آنکه نهی از تحقیق معنی قضا و قدر نباشد
بلکه نهی از تفکر در اسرار قضا و قدر باشد و از خوض در آنها و طلب علة از برای هر فعلی از افعال
خدا عز و جل و هر حکمی از احکام او زیرا که آنچیزی نیست که عقول بشری بآن تواند رسید بلکه
همین باید دانست که هر چه کرده از روی حکمت و مصلحت است و هیچ چیزی را باطل و عبث خلق نکرده
و قرار نداده چنانکه در قرآن مجید فرموده وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین
یعنی خلق نکردیم ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آنها باشد بازی کننده و فرموده افحسبتم
انما خلقناکم عبثا یعنی آیا کمان برده اید شما اینکه خلق کرده ایم ما شما را عبث یعنی بازی کننده
یا از برای عبث و بازی و فرموده انا کل شیء خلقناه بقدر یعنی بدرستیکه ما خلق کرده ایم هر
چیزی را بقدر یعنی بحق و کذا شیخ ایراد در موضع آن انتهی ما افاد و لقد احسن و اجاد
بعد از آن شیخ صدوق رحمه الله دو حدیث دیکر نقل کرده یکی آنکه حضرت امیر المؤمنین صلواة الله
علیه نقل فرموده از نزد دیواری که میل کرده بود بمکان دیکر پس کسی کفت با آنحضرت که یا امیر
المؤمنین آیا میکریزی از قضای خدا تعم پس آنحضرت فرمود که میکریزم از قضای خدای تعم
بقدر او دویم آنکه کسی پرسید از حضرت صادق عم از تعویذها که دفع میکند از قدر چیزی را
پس آنحضرت فرمود که آنها هم از قدر است و با وجود خفای معنی این دو حدیث متعرض بیان
آن نشده و کمان فقیر این است که قضا و قدر در این دو حدیث بمعنی علم میتواند بود و مراد
بحدیث اول ظاهرا این میتواند بود که میکریزم از آنچه خدا علم بآن دارد و بآنچه بآن نیز علم دارد

وحاصل باشد

متکلف [illegible]

وحاصل باشد که آنچه واقع میشود خدا علم بآن دارد پس اکر در زیر دیوار مایل بمانیم و آن بر روی
ما بیفتد علم خدا بآن تعلق کرفته خواهد بود و اکر از اینجا بکریزیم بجای دیکر و سالم بمانیم علم خدا
بآن تعلق کرفته خواهد بود پس علم خدا را علت امری نباید دانست بلکه رعایت آنچه عقلا و شرعا در
کار است باید نمود و هرکاه آن واقع شود معلوم میشود که علم خدا هم بآن تعلق کرفته بود و ممکنست
که تعبیر بقضا در اول و بقدر در ثانی باعتبار این باشد که اکر در زیر دیوار بمانیم مجرد قضاست
یعنی علم خدا بآن تعلق کرفته اما آنرا خلاف مصلحت دانسته اکر بکریزد آن قدر است یعنی علم خدا
بآن تعلق کرفته و آنرا موافق حکمت و مصلحت هم دانسته و مراد بحدیث دویم این میتواند بود که هر چه
واقع میشود علم خدا بآن بنحویکه واقع میشود تعلق کرفته و قدر همان است پس اکر کسی مثلا تعویذ
نکند و بلائی بپیش او بیاید علم خدا بآن تعلق کرفته بود و قدر درباره او این بوده پس تعویذ هر
چیز را از قدر دفع نمیکند بلکه اکر واقع شود آنهم داخل قدر خواهد بود و رسیدن بلاها باو در اینصورت
قدر نخواهد بود پس تعویذ بلا را دفع میکند و قدر را دفع نمیکند و حاصل این است که حق تعم چنین
مقرر کرده که اکر تعویذ نکند فلان بلا باو برسد و اکر بکند آن بلا دفع شود و در ازل علم بهر طرف
که واقع میشود دارد و آنرا قضا و قدر کویند و علم سابق علت وقوع یکطرف نمیشود بلکه آن تابع است
و بنابراین هرکاه کسی تعویذ بکند دفع بلائی کرده که بر تقدیر عدم تعویذ مقدر بود و دفع قدر واقعی
نکرده چه در واقع قدر در اینصورت دفع بلا خواهد بود نه رسیدن بلا باو والله تعم یعلم
و چون این مطلب از مشکلات بود و بر اکثر مردم مشتبه و بآن اعتبار جمعی توهم جبر در افعال خود و
عدم اختیار در آنها میکردند قدری تفصیل قول در آن مناسب نمود هر چند ملایم وضع این رساله
نبود **فصل هشتم** در ذکر حدوث عالم باید دانست که از شریعت مقدسه ظاهر بلکه ضروری شده
که عالم یعنی ماسوی الله تمام حادث است بحدوث زمانی یعنی وجود آنرا ابتدائی باشد و زمان
وجود آن از ابتدا تا بحال متناهی است پس قول بقدم آن بمقابل معنی که مذکور شد چنانکه اکثر حکما
بآن رفته اند باطل و فاسد است و ادلهٔ ایشان بر آن تمام نیست چنانکه در موضع خود تحقیق شده
بلکه حدوث خصوص عالم جسمانی نیز بدلیل عقلی ثابت شده چنانکه قبل از این اشاره بآن
شده و اکر چه این از جملهٔ مسائلی نیست که دانستن آنها در معرفة الله ضرور باشد زیرا که اثبات هیچ

کمالی از برای حق تعالی یا رفع نقصی از او چنین نیست که مستلزم قول بحدوث عالم باشد و با قول بقدم آن جمع نتواند شد نهایت چون بمجرد وجوب شریعت مقدسه باید اعتقاد بآن داشت و قول بخلاف آن باطل بلکه در قدر کفر بآن میرود و مع هذا در این اعصار چون جمعی از جهال و ضلال بغیر از شرع یا غیر معتقد بآن تابع حکما شده اند بقدم رفته اند بنا بر این اشعاری بحقیقت حال نمودیم تا هر که معتقد دین اسلام باشد احتراز از متابعت آن گروه بیدین نماید و الله الموفق **باب سیم** در نبوت و در این چند فصل است **فصل اول** در معنی نبی و طریق ثبوت نبوت نبی در لغت بچند معنی آمده یکی خبر دهنده و دویم بلند و سیم طریق و راه است و در عرف و اصطلاح کسی را گویند که از جانب حق تعالی مبعوث و بر انگیخته شده باشد بسوی خلق و این معنی بهر یک از معانی لغوی مناسبت دارد چون از جانب خدا تعالی پیغام و خبر آورده از افراد معنی اول است و بجهة علو شان و بلندی مرتبه از افراد معنی دویم است و باعتبار اینکه وسیله بندگان میشود در معرفت حق تعالی و قرب باو گویا راهیست میانه ایشان و حق تعالی و بدانکه طریق علم بصدق کسی که دعوی نبوت کند اظهار معجزه است و مراد بمعجزه امری است که بر خلاف عادت واقع شده باشد و بعنوانی که عقول العلم عادی حکم کند باینکه صدور آن از غیر حق تعالی بخودی خود ممکن نیست بلکه می باید که یا فعل خدا باشد یا خدا اعطاء علم یا قدرتی بر بنده فرموده باشد که بآن اعتبار قادر بر چنان فعلی شده باشد و هرگاه چنین امری از کسی صادر شد با وجود دعوی نبوت یا امامت بعضی را اعتقاد این است که بمجرد ملاحظه معجزه خصوصا هرگاه مکرر شود و معجزات مختلف صادر گردد علم بدیهی بصدق او حاصل شود و موقوف بتاملی و فکری نیست و فقیر این قول را بعید نمیدانم و مشهور این است که علم بصدق او بملاحظه این حاصل میشود که هرگاه امری که از او صادر شده باشد بحکم عقل امری باشد که از او بخودی خود صادر نتواند شد و باید که یا فعل خدا باشد یا خدا قدرت یا علمی باو داده باشد که بآن قادر بر آن شده باشد پس باید که او در دعوی خود کاذب نباشد زیرا که بنا بر قاعده حسن و قبح عقلی که قبل از این مذکور شد شکی نیست که اظهار معجزه بر ید کاذب با وجود علم بکذب او و قدرت بر عدم اظهار قبیح است زیرا که سبب گمراهی و اضلال مردم میشود و معلوم شد که حق تعالی بهمه چیز دانا و بر

همه چیز توانا است

همه چیز توانا است پس اگر مدعی کاذب خدای عالم مکذب او خواهد بود پس چنین نباشد بر او که با وجود قدرت و اختیار اظهار چنین معجزه بر دست او بکند و مردم را بآن سبب در ضلالت و گمراهی اندازد **فصل دویم** در بیان وجوب عصمت انبیا علیهم السلم باید که نبی معصوم باشد یعنی گناه از او بهیچوجه صادر نشود نه صغیره و نه کبیره زیرا که غرض از ارسال نبی اینست که خلق اطاعت و پیروی او نموده اوامر و نواهی او را متبع دانند و ذوق سلیم و وجدان مستقیم حکم میکند باینکه کسی که از جانب خدا جهة این کار مبعوث باشد باید که خود مرتکب حرامی یا ترک واجبی نشود وگرنه محل او از قلوب و وقع او از نظرها ساقط شود بلکه اعتماد بر اقوال و اخبار او نیز نماند و این مخل است بآنچه غرض از بعثت او است که متابعت او باشد و کسی که اندک تاملی کند میداند که مبعوث از جانب خدا جهة هدایت مردم و پیروی ایشان باو معقول نیست که گاهی او بیکی از امت گوید که چرا فلان را کردی یا فلان را نکردی و منع و زجر او کند بر آن و گاهی یکی از امت با او این سلوک نماید و ایذا و آزار کند اگر همه بمجرد خدمت باشد که چرا فلان را کردی و فلان را نکردی و ایضا هرگاه او مرتکب گناهی شود باید که امت هم متابعت او بکنند بحکم اجماع بر وجوب متابعت پیغمبر صلی چنانکه در قرآن مجید خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله شده که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو که اگر شما دوست میدارید خدا را پس تابع من شوید تا اینکه دوست دارد خدا شما را و هم مخالفت او کنند بنا بر اینکه متابعت گناه حرام است و ایضا باید که انکار کنند با او و منع و زجر کنند او را بحکم عموم امر بمعروف و نهی از منکر با اینکه این مستلزم ایذاء او است و اجماعی است که ایذاء پیغمبر حرام است بحکم اجماع چنانکه خدای تعالی در باب رسول مطلق یا خصوص پیغمبر ما فرموده و الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة یعنی آنان که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده ایشان را خدا و دور کرده از رحمت خود در دنیا و آخرت و دیگر مؤیدات و شواهد این مطلب بسیار است و احادیث و اخبار وارده از اهل البیت صلوات الله و سلامه علیهم متواتر است و باید دانست که آنچه از احادیث ظاهر میشود اینست که فرقی نیست در این معنی میانه اینکه گناه پیش از بعثت باشد یا بعد از آن و وجه اول که مذکور شد دلیلیست که در هر دو

جاری باشد زیرا که صدور گناه اگر هم پیش از بعثت باشد باعث سقوط محل و مرتبه و مخل غرض
از بعثت میگردد و چون آن مراتب معلوم شد پس آنچه در قرآن مجید ظاهر باشد در نسبت
عصیان یا گناه یا ضلالت یا امثال آنها بیکی از انبیا صلواة الله علیهم پیش از بعثت یا بعد از آن باید
که تاویل شود باینکه مراد بآن خلاف اولی است که آنرا نسبت به پیغمبران عصیان و گناه و مانند آنها
توان گفت و در خصوص هر موضعی نیز بعضی تاویلات دیگر توان کرد که اگر کسی در آنها نیکو تامل
کند بها و ظاهر گردد و بسیاری از آنها در کتب محققین علما نیز مذکور است و ظاهر اینست که سهو و
نسیان نیز همین حکم دارد و تجویز آن بر انبیا ممنوع است زیرا که با تجویز آن بر کسی اعتماد و وثوقی
که باید بر اقوال و افعال او نمی ماند و این مخل بغرض از بعثت است و قول بعضی از علما بتجویز آن و اصرار
بر آن ضعیف است و نسبت خطا باو دادن اولی است و بنا برین بعضی احادیث که در آنها نسبت سهو
و نسیان در نماز بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله داده شده باید که طرح شود یا بر تقیه محمول
شود چه اهل سنت تجویز آن می نمایند چنانچه تجویز گناه نیز می نمایند با اختلاف بسیاری میانه
ایشان در تعیین قدر جایز از آن **فصل سیم** در وجوب تنزه انبیا از اموری که موجب تنفر
از ایشان باشد و هم چنین باید که نبی پاکیزه و منزه باشد از تمام آنچه باعث تنفر مردم باشد
مثل امراض بد مانند برص و جذام و مثل بدفعلی مادران و دناءت پدران و کفر ایشان نیز همین حکم
دارد بلکه احادیث اهل بیت صلواة الله و سلامه علیهم متواتر است در اینکه انبیا و اوصیا منزه الله
از کفر پدران پشت بر پشت تا حضرت آدم علیه و علیهم السلام و همچنین از بدفعلی مادران بطن
بر بطن تا حضرت حوا علیها السلام پس قول اهل سنت لعنهم الله بتجویز کفر پدران انبیا و اوصیا
و حکم بکفر حضرت عبدالله و ابیطالب علیهما السلام از اجمله باطل مردود است و این رساله
گنجایش تفصیل این مراتب ندارد **فصل چهارم** در اثبات نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
اثبات پیغمبری هر یک از پیغمبران صلواة الله و سلامه علیهم بمعجزات شده که از ایشان بظهور
رسیده و جمعی آنرا خود مشاهده نموده اند و دیگران بتواتر از ایشان بظهور رسیده یا بخبر
مخبر صادقی مثل معجزات پیغمبران صادق که قرآن مجید خبر از آنها داده و ثبوت پیغمبری پیغمبر
ما نیز برین نحو است و یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله قرآن مجید است که بتواتر معلوم است

که در آن مجال هیچ شکی و شبهه نیست بما رسیده که آنحضرت اتیان بآن نموده و دعوی
فرموده که این کتاب الهی است و هر که را در آن ریب و شکی باشد مثل یک سورهٔ آنرا
بیاورد و با وجود کثرت فصحا و بلغا در آن عصر و کمال علو مرتبهٔ ایشان در فصاحت
و بلاغت زیاده بر سایر اعصار و نهایت تعصب ایشان در جاهلیت و حرص در پیروی
طریقهٔ پدران خود هیچکس نتوانست که معارضهٔ آن نماید یا در صدد آن در آید تا اینکه
اقدام کردند بر حرب و مقاتله با شمشیر و سنان و دم نزدند از مقابله بسخن و زبان
و هر که در این اندک تاملی نماید میداند که سبب آن مگر باعتبار اینکه آن بلاغت و فصاحت
بمرتبهٔ بود که ممکن نبود بشر را اتیان بمثل آن مطلقا یا بآن طرز و اسلوب و ایشان خود
میدانستند که هر یک از ایشان در صدد معارضه در آید و کلامی در برابر آن بیاورد
و سایر فصحا و بلغای قوم او حکم کنند بجهل و نادانی او و مسخره و استهزا باو و یا اینکه
اگر بالفرض در اینست مرتبه از فصاحت و بلاغت نبوده حق تعالی دلهای ایشان را منصرف کرده بود
از معارضه یا باین نحو که قدرت را از ایشان بمثل آن سلب کرده از ایشان یا باینکه با وجود
قدرت بر آن مانع شده از آنکه ایشان ارادهٔ آن کنند و بر هر تقدیر معلوم میشود که آن
از جانب خداست خصوصا با ملاحظهٔ اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله درسی نخوانده
حتی اینکه سواد و خط نداشته پس اتیان چنین شخصی بکتابی که فی الجمله امتیاز و مزیتی
داشته باشد مقدور نیست چه جای چنین کتابی که مذکور شد و ایضا اخبار بغیب در آن
مکرر شده بارهٔ از امور آینده مثل مغلوب شدن روم و غلبه کردن ایشان بعد از آن
و مسلمان نشدن بعضی بخصوص مثل ابی لهب و وعدهٔ مسلمانان باخذ غنیمت بسیار
و امثال آنها و بارهٔ از اموری چند که در خواطر و ضمیر منافقان بود و اظهار نمی نمودند
با اینکه از اسرار ایشان بود و غیر ایشان کسی بر آنها مطلع نبود و دیگر معجزات آنحضرت
بسیار است و بعضی پیش از بعثت آنحضرت واقع شده مثل شکستن طاق کسری
و خاموش شدن آتشکدهٔ فارس و فرو رفتن آب دریای ساوه که هر که در شب میلاد
با سعادت بنیاد بعمل آمده و هم چنین ملازمت ابر بالای سر آنحضرت در سفر شام

وسلام دادن احجار بر او و غیر آنها و بعضی بعد از بعثت مثل شق قمر و تسبیح حصا و ناله
ستون و اخبار از مغیبات آینده مثل غلبهٔ امت او و عدم ظهور پیغمبری بعد از او
و واقعهٔ شهادت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و خروج عایشه و زبیر بر آنحضرت
و واقعهٔ کربلا و غیر اینها از اخبار غیب و معجزات دیگر که این رساله گنجایش تفصیل
آنها ندارد و ایضا معجزات هریک از اوصیای آنحضرت صلوات الله علیه وعلیهم که زیاده
از حد و حصر است و بمعجزات آنحضرت بر میگردد و کافیست در ثبوت نبوت و خصوص
هریک از این معجزات اگرچه بسر حد تواتر نرسیده اما قدر مشترک آنها یعنی ثبوت پاره
از آنها مجملا و همچنین قدر مشترک از معجزات هریک از اوصیای او صلوات الله علیهم
متواتر است و مجال شک و شبهه در آن نیست و همین کافیست **فصل پنجم**
در ابطال آنچه یهودان میگویند در رد نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله و آن دو وجه است
وجه اول اینکه شریعت آنحضرت نسخ بسیاری از احکام شرع موسی کرده است و این
معقول نیست زیرا که اگر آن احکام موافق مصلحت نبود حق تعالی در آن وقت قرار نمیداد
و هرگاه موافق مصلحت می بود پس نسخ آن معقول نیست و جواب اینست که مصلحت
و مفسده و حسن و قبح بعضی امور بسبب اختلاف مردم و تغییر اوقات و تبدل اوضاع
مختلف میشود و هیچ عقلی ابا از این ندارد که مصلحت قومی در زمانی در حلیت چیزی
باشد از برای ایشان و مصلحت قومی دیگر یا همان قوم نیز در زمان دیگر در حرمت
آن باشد و حکم الهی بآن اعتبار در دو زمان مختلف گردد و همچنین در سایر احکام و
نسخی که واقع شود در احکامیست که از این قبیل باشد نه احکامی که حسن و قبح آنها
مطلق باشد و مقید بقومی مخصوص یا وقتی خاص نباشد جواب دیگر آنکه نسخ
بعضی احکام خصوصیتی بشریعت ما ندارد بلکه در شرایع سابقه نیز واقع شده
چه جمع در میان دو خواهر در شریعت حضرت موسی ع حرام شد مانند شریعت ما
با اینکه در شریعت حضرت آدم و نوح علیهما السلام حلال بود و ایضا چنانکه در توریت

نقل شده

نقل شده که حلال شده بود از برای حضرت آدم و حوا هر چه حرکت کند بر روی زمین و بعد از آن
حرام شده بود بر حضرت بعضی حیوانات و همچنین احکام دیگر که بسبب شرایع مختلف شده
وجه دوم آنچه نقل کرده اند از حضرت موسی علیه السلم که فرموده دست زنید بروز شنبه همیشه
پس باید که تخصیص آن روز از برای عبادت و ترک اشتغال دیگر دائمی باشد و این فرع
دوام شریعت حضرت موسی علیه السلم است زیرا که در شریعت حضرت عیسی علیه السلم بعد از او
و همچنین در شریعت ما این حکم باقی نیست و جواب این است که این روایت از یهود ثابت
نیست بلکه بعضی گفته اند که این از ابن راوندی بسته و بر تقدیری که روایت از ایشان باشد
مناط اعتبار نتواند بود زیرا که بخت النصر چنان مستاصل نمود یهود را که از ایشان عددی
که خبر ایشان متواتر تواند بود باقی نماند و هرگاه متواتر نباشد حجت نخواهد بود بلکه معجزات
حضرت عیسی و پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیهما و برطرف شدن حکم روز شنبه در شریعت
ایشان دلیل خواهد بود بر کذب آن و بر تقدیر تسلیم صحت خبر دلالت آن بر دوام تا روز
قیامت قطعی نیست بلکه ممکن است تاویل آن که حمل شود بر دوام بدوام شریعت آنحضرت ع
و هرگاه تاویل آن ممکن باشد پس ثبوت شریعت حضرت عیسی ع و شریعت پیغمبر ما
صلوات الله علیه و رفع آن حکم در آنها دلیل وجوب تاویل آن خواهد شد **فصل ششم**
در فضیلت آنحضرت صلعم از سایر انبیا و از تمام ملائکه اخبار متواتر است باینکه آنحضرت
صلی الله علیه وآله سید و سرور و برگزیده و بهتر همهٔ انبیاست صلی الله علیه وآله چنانکه روایت
شده از آنحضرت صلعم که فرموده انا افضل من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و من جمیع
الملئکة المقربین و انا خیر البریة و سید ولد آدم یعنی من افضلم و بهتر است مرتبهٔ من
از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از جمیع ملائکه مقربین و من بهتر خلایقم و سید و سرور
و سرکردهٔ اولاد آدم و ظاهر اینست که تمام انبیا صلوات الله وسلامه علیهم افضل باشند
از جمیع ملئکه چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل
عمران علی العالمین یعنی بدرستیکه خدا برگزیده است آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران را
بر عالمیان زیرا که عالمیان شامل ملائکه نیز هست و مراد بآل ابرهیم پیغمبران و اوصیای

باشند که از اولاد آنحضرت باشند واکثر پیغمبران چنین باشند بوده اند و از انجمله است
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و ائمه او صلوات الله علیهم و مراد بآل عمران یا حضرت موسی و هرون علیهما السلام
باعتبار انکه پسران عمران بن یصهر بودند یا حضرت عیسی باعتبار اینکه حضرت مریم والدهٔ آن
حضرت دختر عمران بن ماثان بوده و احتمال دویم ظاهرتر است زیرا که حضرت موسی و هرون
علیهما السلم داخل آل ابرهیم اند و تخصیص ایشان بذکر از برای اهتمام بایشان با وجود افضل از ایشان
در میانهٔ آل ابرهیم که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله باشد وجهی ندارد بخلاف حضرت عیسی ع زیرا که
چون آنحضرت را پدری نبود دخول او در آل ابرهیم هر چند از طرف مادر با نحضرت میرسد ظاهر نبود
پس علیحده بعنوان آل عمران مذکور شده باشد باعتبار اینکه بودن او از آل عمران که جد بی واسطهٔ
آنحضرت بود مشهور و معروف بود هر چند او نیز جد مادری بود و ایضا سؤال ملائکه از خدای
عز و جل در وقتیکه مقرر فرمودند که حضرت آدم خلیفه روی زمین باشد باین نحو که آیا میگردانی
در زمین جمعی را که فساد کنند در آن و بریزند خونها و حال اینکه ما تسبیح میکنیم بحمد تو و تقدیس
میکنیم ترا ظاهر در اینست که آرزوی مرتبهٔ حضرت آدم از برای خود داشتند و سؤال میکردند
از سر ترجیح او بر ایشان با وجود ترجیح ایشان بحسب ظاهر پس باید که مرتبهٔ حضرت آدم ع زیاده
از مراتب ایشان باشد و هم چنین اخبر خدای عز و جل از برای حکمت در اینمعنی برای ایشان فرموده
از تعلیم اسما بحضرت آدم ع یا بعد از آن پرسیدن آنها از ملائکه و عاجز شدن ایشان و گفتن
اینکه ما را علمی نیست مگر آنچه تو تعلیم ما کردهٔ بعد از آن فرمودن بحضرت آدم که خبر ده ملائکه را
از این اسما و فرمودن خدا ایتم بملائکه بعد از خبر دادن آدم ایشان را بآن اسما که آیا نگفتم من
بشما بدرستیکه من میدانم غیب آسمانها و زمین را همه ظاهر است و ترجیح آدم باعتبار قابلیت
علوم و ایضا امر خدایتعالی همه ملائکه را بسجود از برای حضرت آدم و فرمان بردن تمام ایشان بغیر
ابلیس و عذر گفتن او که من بهترم از آدم باعتبار انکه او از آتش بود و آدم از گل ظاهر است
در اینکه ظاهر غرض سجود ملائکه جهة تعظیم و تکریم او بودنه محض سجود تحیت و زیارت و ظاهر است
که حکیم دانا امر نمیکند بسجود افضل از برای ادنی این نحو سجود و ایضا با وجود شواغل آدمیان

از طاعات

از طاعات علمیه و عملیه مثل قوتین شهویه و غضبیه و کشاکش هریک از آنها ایشانرا ببوی
مقتضای خود و سایر حاجات شاغله و موانع خارجه و داخله یقین تحصیل کمالات و مواظبت
بر طاعات و عبادات بقهر و غلبه بر آن قوتین و نقض و دفع تمام آن موانع دشوارتر است
از اشتغال ملائکه بتسبیح و تقدیس و بودن آن از برای ایشان بمنزلهٔ طعام و شراب در آدمیان
پس بحکم افضل الاعمال احمزها باید که طاعت آدمیان افضل باشد از طاعت ایشان و حکما و جمعی
از متکلمین ملائکه را افضل دانسته اند و متمسک بوجهی چند عقلی و نقلی شده اند و این رساله
گنجایش ذکر آنها و جواب از آنها ندارد **باب چهارم** در امامت که اصل چهارم از اصول دین است
و در این چند فصل است **فصل اول** در بیان معنی امام و ذکر دلیل بر وجوب نصب امام پیشوای
قوم و کسی را که پیروی و اقتدا باو کنند گویند و مراد بامامی که اعتقاد بامامت او واجب و از
اصول دین است جانشین و خلیفه است از برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تا قیام
قیامت که حکم و فرمان او حکم و فرمان آنحضرت داشته باشد و اطاعت او بر همهٔ رعیت
مانند اطاعت آنحضرت ص واجب باشد و دلیل وجوب امامی چنین در هر عصری اینست که چنانکه
در آن اعصار ارسال انبیا بر خدای عز و جل جهة هدایت خلق و تبلیغ احکام بایشان لازم
بود و هم چنین در این اعصار که ختم نبوت شده جهة اکمال هدایت ایشان و حفظ شریعت مقدسهٔ
او از تغییر و تحریف لازم است تعیین جانشین و خلیفه از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله
زیرا که در کتاب کریم و هم چنین احادیث شریفه آنحضرت ص محکمات و متشابهات و ناسخ و
منسوخ و عام و خاص و مجمل و مبین می باشد و تا کسی عارف بتفاسیر متشابهات و سایر تفاصیل
احکام موزون بتعلیم خدا و رسول نبوده باشد استنباط طریقهٔ حقه در هر باب از آنها نتواند کرد
اینست که مشاهده میشود که هریک از فرق مسلمانان با کمال تضاد و تباین مذهب ایشان
از برای حقیت مذهب و طریقهٔ خود متمسک بایات و احادیث میشوند بر خدای عز و جل لازم است
که در هر عصری تعلیم هادی و رهنمائی عالم بجمیع مسائل و احکام بعلم لدنی عارف بتاویلات
متشابهات کتاب و سنت و ناسخ و منسوخ و سایر تفاصیل آنها بتعلیم ربانی و امر مردم باخذ
دین خود از او و اطاعت و انقیاد او در هر باب تا ایشانرا عذری در جهالت و ضلالت نماند

مگر قلیلی از محققین علما اگر بتحقیق مسائل بسیار از او شاید که توانند استنباط نمود که علم او کسبی
و از تحصیل علوم ایشان نیست بلکه موهبی و لدنی است و بهمه مسائل و احکام احاطه کرده پس
پس ثبوت امامت یا بنص از خدا یا رسول میشود یا باظهار معجزه بر ید مدعی آن که آنهم حکم نص خدای
عز و جل دارد چه اظهار حق تعالی معجزه بر ید مدعی هر امری نسبت دلیلیست بر صدق او چنانکه
در نبوت مذکور شد و بعد از ثبوت امامت امامی بیکی از این دو وجه نص او نیز بر امامت
دیگری کافیست در ثبوت امامت او چه قول امام در هر باب حجت باشد و پوشیده نیست که هرگاه
جمعی که مدعی امامت باشند و تتبع بالغ و تفحص کامل اختصاص مدعی آن در ایشان ظاهر شود معلوم
باشد فقدان بعضی شروط امامت مثل عصمت و علم در ایشان مگر در یکی از ایشان حکم میتوان کرد
بامامت آن یکی بی نص بر او و باظهور معجزه از او زیرا که هرگاه بدلیل عقل چنانکه مذکور شد نصب
امام از برای هدایت طوایف انام و حفظ عقاید و شرایع اسلام لازم باشد و ظاهر است که بر
امامت او دلیلی باشد چه هرگاه بر امامت کسی دلیلی نباشد قول امامت او و وجوب اقتدای باو معقول
نباشد پس هدایتی از او متصور نباشد پس هرگاه نص بر تعیین احدی نباشد باید که امام
در میان جمعی باشد که دعوی آن میکنند و دلیل بر امامت او همان ظهور عدم قابلیت احدی از
ایشان باشد غیر او و همین دلیل باشد نیز بر اتصاف او بشرایط آن هرچند آن از راه دیگر معلوم
نباشد زیرا که اگر امام دیگری باشد غیر آن جمع بهیچ وجه دلیلی بر امامت او نخواهد بود و ظاهر شد
که آن معقول نیست نهایت چون اثبات وجوب نصب امام بدلیل عقلی بعد از آن تعیین آن بر این
وجه خفائی دارد و عامه مردم را میسر نباشد ظاهر است که اکتفا باین دلیل نتوان کرد بلکه باید که بیکی
از این دو طریق اول دلالت شود بحمد الله تعالی دلیل بر امامت هر یک از ائمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بهر یک از سه طریق مذکور نصب شده چه با ظهور عدم اهلیت و قابلیت غیر ایشان از مدعیان امامت
بشواهد ظاهره و دلایل باهره بر هر یک از ایشان نصوص جلیه وارد شده و از هر یک معجزات بینه
بظهور رسیده چنانکه در کتب اصحاب ما رضوان الله علیهم بتفصیل بیان شده و ان شاء الله تعالی در
این رساله از هر یک قدری یسیر که مستبصر را کافی و شافی باشد مذکور خواهد شد **فصل چهارم**
در ابطال قول اهل سنت بامامت خلفای ثلثه مسلمانان بعد از پیغمبر باعتبار مذاهب مختلفه چند فرقه

شدند چنانکه مشهور است از آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرمود ستفترق امتی الی ثلث و
سبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار یعنی متفرق خواهند شد امت من بهفتاد و سه
فرقه یک فرقه از آنها ناجی و رستگار خواهند بود و باقی در آتش بعد از اصل آنها دو فرقه اند و هر یک از
آنها بچند فرقه متشعب شده اند یکی شیعه که اعتقاد ایشان اینست که امام بعد از پیغمبر بی فاصله
بنص و تصریح آنحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و دیگری اهل سنت
که میگویند نصی بر تعیین امام نیست و امام بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله ابو بکر است باعتبار اجماع
و اتفاق بر بیعت با او و بعد از آن عمر باعتبار تعیین ابو بکر او را و بعد از آن عثمان باعتبار آنکه عمر
خلافت را شوری کرد میانه شش نفر امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و عثمان و طلحه و زبیر
و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و امر کرد که این شش نفر باهم مشورت کنند بشروطی که بتفصیل
مذکور خواهد شد و بهر یک از ایشان که قرار دهند خلیفه او باشد و آخر قرار بعثمان شد و بعد از او
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه باعتبار بیعت مردم باو و حق مذهب اول است و مذهب اهل سنت
بغایت سخیف و ضعیف است و ما اولا ابطال مذهب ایشان را ظاهر میکنیم و بآن حقیت مذهب اول ظاهر
میشود زیرا که قول خارج از این دو قول میان مسلمانان نیست ما بآن اکتفا نموده بعضی دلایل بر حقیت
آن نیز ذکر میکنیم **اما** بطلان مذهب اهل سنت پس از وجوه بسیار و این رساله گنجایش ذکر عشری از
اعشار آن ندارد بنابر آن بر ذکر چند وجه که خود منصف را همان پسند باشد بر سبیل اجمال اقتصار
مینمایم **وجه اول** آنکه گفتند نصی در باب تعیین امام نیست و این محض کذب است زیرا که نصوص در آن
باب بسیار است چنانکه بعضی از آنها مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کدام عقل تجویز این می نماید که اعلی
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله با کمال شفقت بر امت و اهتمام در ارشاد ایشان و تعلیم مسائل و احکام
بایشان چنانکه از بیان بسیاری از مستحبات و مکروهات و آداب حتی در باب خلا و استنجا و امثال
آن ظاهر میشود چنین مطلب عظیم و مهم جسیم را که صلاح دنیا و آخرت تمام امت بعد از او تا قیام
قیامت منوط و مربوط بآنست ضایع و مهمل گذارد و با وجود آنکه خبر داده که خاتم پیغمبرانست و بعد از او
پیغمبری نخواهد آمد و خبر از فوت خود داده هیچ نفرماید که پیشوای خلق و مقتدای انام بعد از او در آن مدت
مدید و زمان بعید که خواهد بود و واگذارد ایشان را باینکه هر کرا خواهند اختیار نمایند و بعد از آن نصب او

اقوال و افعال او بر ایشان مجب باشد مانند بتی که خود بتراشند و بعد از آن پرستش و عبادت
آن کنند و بر تقدیری که تعیین خلیفه و امام باختیار مردم جایز بودی باز بر آن حضرت لازم
بودی که بیان آن نماید که تعیین امام بعد از او مفوض باختیار مردم است تا آنکه لازمهٔ بلاغ
از او بعمل آمده هر که مخالفت او نماید در ضلالت و گمراهی معذور نباشد و بر تقدیری که اظهار
این معنی از آنحضرت صلعم لازم نبودی باز از آن شفقت بر امت چنانکه گفتیم البته اظهار آن مینمود
پس اغماض آن حضرت از آن بالکلیه و اصلا متعرض آن نشدن چنانکه اهل سنت قایل شده اند امریست که شکی
در فساد بطلان آن نیست **وجه دوم** آنکه ظاهر شد که در امام عصمت شرط است و آن امریست که مردم را
راهی بعلم بآن نیست مگر از تعلیم خدا و رسول پس تفویض نصب امام با ایشان بخودی خود معقول نیست
و همچنین شرط دیگر علم موهبی و وسعت بجمیع مسایل و احکام و آن نیز در عدم امکان اطلاع بر آن مگر بنص
خدا و رسول نزدیک بعصمت چنانکه مذکور شد **وجه سیم** آنکه همهٔ قایلین بخلافت خلفای ثلثه
و غیر ایشان اتفاق دارند بر عدم عصمت ایشان و عدم اتصاف ایشان بمرتبه از علم که مذکور شد و ایضا
کفر ایشان در ابتدای حال معلوم است و همچنین صدور امور که منافی عصمت باشد و جهل ایشان
بمسیار ی از احکام ظاهر خواهد شد پس فقدان دو شرط در ایشان قطع نظر از اتفاق نیز ثابت و معلوم است
وجه چهارم آنکه هرگاه نص از جانب خدا و رسول نباشد قول بخلافت ایشان بدلیلی بر آن معقول نیست
و ایشان از دلیلی بر آن نیست مگر اجماع را دعوی کرده اند از اجماع و اتفاق مسلمانان بر بیعت ابی بکر و این ظاهر
الفساد است زیرا که معلوم است که همهٔ مسلمانان وقت بیعت ابی بکر در سقیفهٔ بنی ساعده در آنجا حاضر
نبودند و بتواتر از اخبار سنی و شیعه معلوم است که حضرت امیر المؤمنین و همچنین امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهما و زبیر و عباس عم پیغمبر و پسران او و جمیع بنی هاشم که اعاظم مسلمانان بودند
و همچنین جمعی دیگر از اعاظم صحابه مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و همچنین ابو سفیان و سعد بن عاص
که از اکابر بنی امیه بودند در آنجا حاضر نبودند و اهل سنت هم خود باین قایلند پس اتفاق مسلمانان در آنجا
چگونه شد بلکه اتفاقی که در آنجا شد چنانکه نقل شده بغیر از این نبود که عمر بیعت با او کرد برضای چهار نفر
ابی عبیدهٔ جراح و سالم مولای ابی حذیفه و بشر بن سعد و اسید بن حضیر و هیچ عاقلی راضی نمیشود
باین که حکم کند بامامت و خلافت کسی و وجوب نفوذ حکم بر جمیع مسلمانان بمجرد بیعت چهار پنج نفر فاسق

سربی

بیدین با او اخر بعضی از متعصبین ایشان گفته اند که اول اگر چه چنین بود اما بتدریج اتفاق جمیع اهل
اجماع همه واقع شد محض کذب و افتراست زیرا که هر که ملاحظهٔ کتب سیر و تواریخ شیعه و سنی کند
میداند که سعد بن عباده که قدوه و سرکردهٔ انصار بود با جمعی کثیر از قوم خود بیعت نکردند نه بابی
بکر و نه بعمر تا وقتی که در زمان عمر سعد شهید شد چنانکه ابن عبد البر و ابن حجر عسقلانی که از اکابر
علمای اهل سنت و معتمدین ایشانند آن در کتاب استیعاب و این در کتاب اصابه گفته اند که سعد بیعت
نکرد با احدی از ابی بکر و عمر و قادر نشدند بر الزام او چنانکه الزام کردند دیگران را بسبب کثرت اقوام او
از خزرج پس چون رسید حکومت اهل اسلام بعمر میگذشت روزی سعد در بازار مدینه پس با او افتاد نظر
عمر گفت با او که ای سعد داخل شو در بیعت ما یا بیرون رو از این شهر پس گفت سعد که حرام است بر من
اینکه بوده باشم من در شهری که تو امیر آن باشی و بعد از آن بیرون رفت از مدینه بجانب شام و بود
او را قبیله در نواحی دمشق پس هر هفته نزد طایفه از ایشان می بود پس در آن اوقات روزی از
دهی بدهی دیگر میرفت که از عقب باغی که بر سر راه او بود تیری باو زدند و بآن شهید شد و از کتب
تواریخ چنین معلوم میشود که بآن باشارهٔ عمر شد و بلاذری که معروف است نزد اهل سنت بوثوق
و اعتماد در تاریخ خود تصریح کرده باینکه عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلم انصاری را بکشتن
سعد پس ایشان او را تیر زدند و کشته شد و بعد از آن بیتی وضع کردند از زبان جن که ما او را
کشتیم و ایضا بیعت زبیر و جمعی دیگر چنانکه نقل شده بعنوان جبر صریح بوده و بیعت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه نیز در بعضی روایات صریح نقل شده و در بعضی دیگر مثل آنچه
در صحیح بخاری و مسلم روایت شده که تا حضرت فاطمه علیها السلام در حیوة بود روهای مردم بسوی آنحضرت
بود و بعد از رحلت او برگردید روهای مردم از او و بیرون آمد از خانه و بیعت کرد اگر چه جبر صریح
مذکور نیست لکن خلاف آن نیز مذکور نیست و کسی که در سیاق آن تامل کند با ملاحظهٔ روایات دیگر که
وارد شده در باب اذیتها و بی ادبیهای ایشان نسبت بآنحضرت و حضرت فاطمه علیهما السلم مثل ارادهٔ
سوختن خانهٔ مبارکهٔ ایشان و غیر آن میداند که اگر بیعتی از آنحضرت واقع شده باشد هر چند بعنوان
جبر صریح نباشد نبوده مگر باعتبار اینکه بعد از رحلت حضرت فاطمه علیها السلم یاس بالکلیه از معاونت
مهاجر و انصار حاصل شده و صبر تا آنوقت از برای اتمام حجت بر ایشان و در تخلف از آن کافی بوده

پس یاد نکرده بجهت وجوب تقیه و دفع اذیت که معلوم بود که بعد از آن زیاده میکردند بلکه خوف
نفس و جان نیز بود بیعت فرموده باشند و هر که خطب متواتره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
و سایر احادیث و اخبار آنحضرت و اولاد طاهرین او را علیهم الصلوة والتحیات تتبع نماید او را
شکی نماند که آنحضرت خود را امام حق و خلیفه مطلق میدانسته اند بعد از رسول خدا بی واسطه
و بیفاصله و اینکه خلفای ثلثه جابر و جابر مرد و دو مطرود شمرده اند پس بیعت با ایشان از روی
رضا و رغبت بهیچوجه احتمال ندارد و چون این معلوم شد ظاهر است که چنین اجماعی را اعتباری نباشد
و مناط حکمی نشود بلکه اجماعی که اعتبار کرده اند آنست که معلوم باشد که اتفاق هیچیک بر آن از راه تقیه
و خوفی نباشد پس با عدم علم باین اجماع را اعتباری نباشد چه جای آنکه خوف و تقیه ظاهر و معلوم
باشد و هرگاه بیعت ایشان بتدریج در مدت مدید شده باشد اتفاق همه در یکوقت معلوم نمیشود
زیرا که ممکن است که در اثنای آن مدت بعضی که سابق کرده باشند از رای خود برگشته باشند پس
اتفاق همه بر قول بامامت او در وقت واحد محقق نشده باشد و ایضا اجماعی که حجت است چنانکه
مذهب شیعه است اتفاقیست که معلوم باشد که معصومی در آن داخلست و حجیت آن باعتبار
دخول قول معصوم است و اینکه قول او حجت است پس هرگاه بوجود معصوم قایل نباشد چنانکه
مذهب اهل سنت است پس حجیت اجماع از او مسلم نیست و بر تقدیری که تسلیم شود آن وقتی است
که تمام مجتهدین اهل الاسلام اتفاق کنند بر قولی در وقت واحد چنانکه مذکور شد و ایشان خود تعریف
اجماع باین نحو کرده اند و ظاهر است که علم بتحقق این اتفاق بغایت دشوار است پس تا اثبات تحقق
آن در قول بامامت ابی بکر نشود قول بآن وجهی ندارد و بر متتبع سیر و اخبار ظاهر است که اثبات آن
ممکن نیست بلکه متتبع با فرض تعصب و عناد علم قطعی بعدم وقوع آن حاصل میشود والله ولی التوفیق
والتسدید و هرگاه امامت اول ثابت نشود پس ثانی نیز که بنای آن بر تعیین اولست بطریق اولی ثابت
نخواهد بود و همچنین امامت ثالث که بنای او بر قرارداد ثانی است و امر او بشوری و چون اشاره
بحکایت شوری شد و از همان حال خلیفه ثانی قدری ظاهر میشود اگرچه بعضی از آن مذکور شود بموقع خواهد بود
و آنچنانکه ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب شرح نهج البلاغه نقل کرده این است
که عمر علیه اللعنه بعد از ضربت ابولؤلؤ چون دانست که چون بمیرد مشورت کرد خلافت را بعد از خود

بگردد هرکسی گفت به پسرت عبدالله بده گفت نه قسم بخدا که متولی آن نخواهد شد بعد من از آل
خطاب بس است عمر را بجز بار خود کرده بس است عمر را بجز در خود چنین کرده یعنی بغیر خیر چنین
کرده نه قسم بخدا که متحمل آن نخواهم شد در حالی نه زنده و نه مرده پس بعد از آن گفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله
مرد و حال آنکه راضی بود از این شش نفر از قریش علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن
عوف و من مصلحت در این میدانم که بگردانم خلافت را شوری میانه ایشان تا آنکه مشورت
کنند با هم و اختیار کنند یکی را از میانه خود بعد از آن گفت بخوانید ایشان را از برای من پس طلبیدند
ایشان را و داخل شدند بر او و او افتاده بود بر فراش خود در حال جان کندن پس گفت با ایشان که
آیا همه شما طمع میکنید بر خلافت بعد از من ایشان جواب ندادند باز مرتبه دیگر اعاده همین حرف کرد
زبیر جواب گفت که چه چیز دور کرده است ما را از استحقاق این منصب و متولی آن شدی و نیستیم ما
کمتر از تو در میانه قریش و نه در سابقه حقوق در اسلام و نه در نزدیکی بسید انام بعد از آن عمر شروع کرد در
بیان عدم اهلیت هر یک از برای خلافت پس رو بزبیر کرد و او را مذمت بسیار کرد بعد از آن رو بطلحه
کرد و با او گفت که پیغمبر صلعم مرد در حالی که غضبناک بود بر تو از برای آن کلمه که گفته بودی تو آنرا در روز
نزول آیه حجاب و این اشاره است بآنچه نقل کرده اند در وقتیکه نازل شد آیه حجاب زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله
طلحه در حضور جمعی که نقل کرده اند گفته که چه فایده میکند او را حجاب ایشان امروز با آنکه فردا خواهد
مرد و ما زن میکنیم ایشان را بعد از آن رو بسعد کرد و او را نیز رد کرد بوجهی چند و بعد از آن رو
بعبدالرحمن کرد و با او گفت اما تو ای عبدالرحمن اگر بسنجند نصف ایمان مسلمانان را با ایمان تو هر آینه
زیادتی میکند ایمان تو لیکن اهلیت این امر ندارد کسی که بوده باشد در او ضعفی مثل ضعف تو و کجا
زهره و این امر زهره جد عبدالرحمن بود و بعد از آن رو بامیرالمؤمنین ع کرد و گفت از جانب خدا
بودی تو از برای این کار اگر نمیبودی در تو خوش طبعی و مزاح والله اگر ترا والی کنند هرآینه خواهی داشت
ایشان را بر حق واضح و طریقه روشن و بعد از آن رو بعثمان کرد و گفت که گویا می بینم که بر گردن تو
انداخته اند قریش این امر را بسبب محبتی که با تو دارند پس سوار کرده تو اولاد امیه و اولاد ابی معیط را
بر گردنهای مردم و مخصوص ساخته ایشان را بغنایم پس شوریده اند بر تو جماعتی از گرگان عرب پس
کشته اند ترا بر فراش تو بعد از آن گفت که بطلبید از برای من ابی طلحه انصاری را پس طلبیدند او را

و در بعضی روایات وارد شده که بعثمان گفت که والله [illegible] منصب به از تو است

وامر کرد او را باینکه بعد از مراجعت مردم از دفن او با پنجاه نفر مردم با شمشیر از انصار بدارند این شش
نفر را بر امضای این امر و تعجیل در آن و اینکه جمع کنند ایشان را در خانه و بایستد خود بر در آن خانه
تا اینکه ایشان مشورت کنند باهم و اختیار کنند یکی را از ایشان پس اگر اتفاق کنند پنج تا و ابا
کند یکی بزنند گردن او را و اگر اتفاق کنند چهار تا و ابا کنند دو تا بزنند گردن آن دو تا و اگر سه تا
اتفاق کنند بر یکی و سه تای دیگر اتفاق کنند بر یکی دیگر قول قول آن سه تا باشد که عبد الرحمن در میان
ایشان باشد و اگر آن سه تای دیگر اصرار کنند بر مخالفت ایشان بزنند گردن آنها را و اگر یک روز
شب روز و اتفاق نکنند بر امری بزنند گردن هر شش نفر را و واگذارند مسلمانان را که از برای خود
امیری تعیین نمایند پس چون مدفون شد عمر جمع کرد ایشان را ابو طلحه در خانه خود و ایستاد
با شمشیر بر در آن خانه با پنجاه مرد با شمشیر از انصار پس بعد از پاره گفتگوی ایشان و نزاع باهم
طلحه حق خود را از شوری بعثمان بخشید باعتبار آنکه میدانست که بنا بر شرطی که عمر کرده از او
نخواهد گذشت پس خواست که خوش آمدی با او بگوید خصوصا اینکه خالی از بغض امیر المؤمنین ع
هم نبود باعتبار اینکه از بنی تیم قبیله ابی بکر بود و دشمنی میانه ایشان و بنی هاشم قبیله آنحضرت
قایم شده بود و چون زبیر این را دید و پسر عمه امیر المؤمنین ع بود در آن وقت کمال اخلاص با امیر
المؤمنین ع داشت و میدانست که با وجود امیر المؤمنین و عثمان باو نمیرسد و حق خود را بامیر
المؤمنین ع بخشید بعد از آن سعد با عبد الرحمن بنی عم بودند و میدانست هم که باو نخواهند داد
از برای خوش آمد عبد الرحمن و عثمان که میدانست که یکی از ایشان برضای هر دو قرار خواهد
گرفت حق خود را بعبد الرحمن که با او عمزاده بود بخشید و چون باقی ماند بغیر از سه نفر عبد الرحمن
بامیر المؤمنین و عثمان گفت که کدام یک از شما خود را بیرون میکنید از خلافت باین شرط که
مختار باشید در تعیین خلافت یکی از دو نفر باقی هیچ کدام حرفی نگفتند پس گفت که گواه باشید
که من خود را بیرون کردم از خلافت بر این نحو که مختار باشم در اینکه تعیین کنم یکی از شما دو را
برای خلافت باز ایشان حرفی نگفتند بعد از آن ابتدا کرد بامیر المؤمنین ع و گفت که من بیعت میکنم
با تو باین شرط که عمل کنی بکتاب خدا و سنت رسول ص او و سیرت شیخین ابی بکر و عمر پس آنحضرت
فرمود که نی بلکه بکتاب خدا و سنت رسول و پس عدول کرد از او بعثمان و گفت باو آنچه باآنحضرت

گفته بود

گفته بود و او قبول کرد بعد از آن تکرار کرد قول خود را بهر یک سه مرتبه و همچنین ایشان بهمان
نحو اول جواب گفتند پس چون دید که آنحضرت شرط او را قبول نمیکند و عثمان قبول دارد
دست عثمان را گرفت و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و بعد از آن مردم بنا بر وصیت عمر
قرار دادند بخلافت او و بیعت کردند با او و اینست مجمل این حکایت و هر که در آن بنظر تامل کند
میداند که ایشان خلافت را بغیر از امارت و پادشاهی چیزی دیگر نمیدانسته اند و علم و فضل
و رتبه و منزلت و سایر شرایطی که نزد ما معتبر است نزد ایشان اصلا معتبر نبود و این است که
بتعیین این و آن بی ملاحظه ترجیحی از این راضی میشدند اما امامت بشرایطی که شیعه
اعتبار کرده اند و دلیل بر آن گفته اند چنانکه مذکور شد ظاهر است که منصبی است جلیل
و مرتبه ایست نبیل بدون نص خدا یا رسول باختیار این و آن کسی مستحق آن نتواند شد و
و پوشیده نیست که قبول نکردن خلافت را از برای عبد الله پسرش جهة آن بود که فهمیده
و بیوقوفی او را میدانست چنانکه نقل شده از عمر که میگفته در باب او که کسی که از زن خودش
خبر نداشته باشد کجا بامور مردم میتواند رسید و این باعتبار آنست که نقل شده که او
زنش را در حیض طلاق داده بود بنا بر آن میدانست که اگر باو بدهد بر مردم زود قبح او ظاهر
خواهد شد و سبب فسخ اعتقاد ایشان هم از او خواهد شد و از ضلالت ابدی و شقاوت
سرمدی محروم خواهد شد بنا بر این از برای او قبول نکرد و یک کس را هم ابتدا تعیین نکرد
و میانه شش نفر از وجوه صحابه مردد ساخت و امیر المؤمنین ع بحسب ظاهر بر همه ترجیح داد تا اینکه
عوام کالانعام او را بیغرض دانسته و متهم ندارند خصوصا درباره امیر المؤمنین ع که مظنه تهمت
زیاده بود پس خود را ظاهر چنان نمود که او را اصلا غرضی و مطلبی نیست و مع هذا کاری کرد
که غرض او که منع امیر المؤمنین ع باشد از حق خود البته بعمل می آمد و مظنه قتل از حضرت نیز
می بود زیرا که بنا بر شرطی که کرده بود جزم بود که بآنحضرت نخواهد رسید چه جزم بود که عثمان
و عبد الرحمن و سعد تجویز دیگری غیر آن سه نفر نخواهند کرد چه باهم کمال موافقت میداشتند
و عبد الرحمن شوهر خواهر عثمان بود و با سعد عمزاده و او خود شرط کرده بود که اگر آن سه تا در
یکطرف باشند قول قول ایشان باشد و آن سه نفر دیگر اگر مخالفت ایشان کنند بقتل آورند

و مظنه این بود که آنحضرت بر این همه ظلم بر او و غصب حق او و خلافت مثل عثمانی با وجود او
صبر نتواند کرد و اصرار کند بر مخالفت پس اگر چنین شود بقتل آید و بر فرضی که باز صبر کند
از حق خود محروم باشد و از برای تاکید این معنی بآن شروط اکتفا نکرده در مقام مدح
آنحضرت گفت که اگر برو او الی کنند و نخواهند کرد پس اضافه کردن این را که نخواهند کرد
چنانکه در اکثر روایات واقع شده از برای تعلیم مردم بود که نکنند و اما آنچه بعثمان گفت
پس آنچه خبر داد که چنین خواهی کرد امری بود ظاهر هر کاه اندک معاشرتی با او کرده بود میدانست
که او اختیاری که بهم رساند چنین خواهد کرد و آنچه خبر داد که هر کاه چنین کنی کشته خواهی
شد ظاهر اینست که از برای تعلیم مردم بود که چنین کنند تا بعد از آن فتنه و فساد در میان
مسلمانان بهم رسد و بآن اعتبار یاد زمان او کنند و باعث زیادتی رسوخ اعتقاد مردم
شود باو و بلکه منظور او در عدم تعیین خلیفه و شوری قرار دادن میانه چند کس هم
این بود چه میدانست که هر کاه چندین کس در معرض خلافت در آمدند و مردم ایشان را
یکبنه عمر در عرضه آن دانستند هر که از آنها خلیفه شود بر باقی آنها اطاعت او بسیار مشکل
خواهد بود و این باعث بترد ایشان از فرمان خلیفه و منجر بخروج هر یک و ادعای خلافت
از برای خود و شیوع فتنه و فساد میانه ایشان میشود چنانچه طلحه و زبیر با حضرت
امیر المؤمنین ع کردند با همه اخلاصی که زبیر قبل از آن بآن حضرت داشت و این سبب
ظهور رفعت و وضوح حسن تدبیر او در ایام خود میشود با آنکه ضعف اسلام و استیصال
مسلمانان بالکلیه نیز بعد از او دور نیست که مطلوب و بودی چه او در باطن چنانچه
در احادیث ما وارد شده اسلام نیاورده بود بلکه چون از کهنه و غیر ایشان شنیده
بود که این دین قوی و غالب خواهد شد بنا بر آن از برای طلب عز و جاه ظاهر اسلام
آورده و در زمان خود هم از برای بقای سلطنت خود سعی در تقویت اصل اسلام و مبانی
آن میکرد و بقدر مقدور تجدید رسوم جاهلیت نیز می نمود چنانکه مقام حضرت ابراهیم ع
را از موضعی که پیغمبر ص قرار داده بود تغییر داد و بر گردانید بموضعی که در جاهلیت بود
اما بعد از خود از غلبه کفر و جاهلیت استیصال اسلام بالکلیه مضایقه نداشت بلکه

باعتبار

باعتبار تصلب او در دین و آیین خود این غایت متمنا و مبتغای او بود بعد از این مراتب
میگوییم که همین حکایت کافی است از برای طعن عمر و حاجت بذکر مطاعن دیگر او نیست
از چندین راه اول آنکه اولا قسم خورد که متحمل خلافت نخواهم شد در حال زندگی و مردگی
هر دو و آخر بآن اهتمام متحمل شد چه نصب عثمان بنا بر شرایطی شد که او اعتبار و امر کرد که
هر که تخلف کند از آنها بقتل آورند پس وزر و وبال آن و آنچه متفرع بر آن شد و خواهد
شد تا قیامت مثل خلافت بنی امیه و بنی عباس و غیر ایشان بر گردن او خواهد بود
و چنانکه در زندگی متحمل غصب خلافت شد در مردگی هم با فتح وجهی شد دوم آنکه بنا
بر آنچه در وصف هر یک گفته هیچیک اهلیت خلافت نداشتند خصوصا با عثمان و طلحه
و زبیر پس چگونه جایز بود برای او تجویز خلافت هر یک و منحصر ساختن آن در ایشان
بلکه اهتمام که اگر تا سه روز یکی از آنها از ایشان تعیین نکنند همه را بقتل آورند سیم آنکه اولا گفت
که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرد و حال آنکه راضی بود از این شش نفر بعد از آن مذمت زبیر کرد بچیزی
چند که منافات با رضای پیغمبر ص از او داشت و بطلحه گفت که پیغمبر ص مرد در حالی که غضبناک بود
بر تو و این نقیض صریح حرف اول بود چهارم آنکه حکم کرد بقتل هر یک از ایشان که تخلف از شروط
او کنند هر کاه ایشان چنان بودند که پیغمبر ص از ایشان راضی بود و اهلیت داشتند که خلافت
شوری میانه ایشان شود و هم باعتقاد اهل سنت از عشره مبشره بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بشارت داده بود ایشان را به بهشت پس چگونه امر بقتل ایشان جایز بود بمجرد مخالفت شرطی از شروطی
که او از برای خود قرار داده بود خصوصا آن شرط که اگر سه روز بگذرد و یکی قرار ندهند همه را بقتل
آورند زیرا که پر ظاهر است که ممکن بود که همه در سه روز نهایت بذل جهد در تامل و تدبر در آن
امر بنمایند و با وجود آن ترجیح احدی بر وجهی که حکم بخلاف آن توان کرد ظاهر نشود پس بمجرد
همین که تا سه روز که ایشان قرار بیکی ندهند چگونه جایز باشد قتل جمعی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله
با علو شان همه ایشان بنا بر گفته عمر و سایر اهل سنت و خصوصا امیر المؤمنین ع باتفاق همه
مسلمانان به فضل و تقدس او و اتصاف او بمحامد بیکران و مناقب بی پایان و آن همه مدح
و اطرا که همیشه پیغمبر ص او را میفرمودند و او و اتباع او بگوش خود از آنحضرت نیز شنیده بودند

پس هر کرا از اسلام بهره باشد باندک تاملی یقین میداند که بجز بر قتل آنحضرت بوجهی از وجوه با
اسلام و ایمان بهیچوجه جمع نمیشود و همین دلیلست برانکه مذکور شد که آن مردود در باطن
اسلام نیاورده بود و بر دین و آیین سابق باقی بود لعنه الله تعالی و اما آنچه آن ملعون و جمعی طعن
در امیر المؤمنین ع و سبب قدح در اهلیت آنحضرت از برای خلافت ساخته بود از میل آنحضرت
بمزاح و خوش طبعی پس بر علو شان و سمو مکان آنحضرت و تقدس جناب او از نقص و عیب همین
دلیل کافیست که چنان شخص عیب جو با کمال خواهش و رغبت در وجدان و جبر نقصی در راه
قدحی در آنحضرت نتوانست که از راه دیگر قدحی در آنحضرت نماید بلکه اشتهار محامد و مآثر و
مکارم و مفاخر آنحضرت بمرتبه بود که راه بهتان و افترا نیز در باره او نبود و اگر نه آن مردود از آنهم
باکی نبود نهایت چون میدانست که اگر منقصت از برای او جعل نماید همگی دوست و دشمن تکذیب
مینمایند بنابر آن از راه تلبیس که طریقه آن ابلیس بود در آمده دعابه و مزاح را نقص آنحضرت
شمرد که آن بر مردم مشتبه میتوانست شد زیرا که آنحضرت بطلاقت وجه و نرمی اخلاق که عقلا
و شرعا محمود و پسندیده است مزین و محلی بود و بان اعتبار گاهی هم مزاح و خوش طبعی
با بعضی مؤمنین از راه لطف و مهربانی در مقام تالیف میفرمود پس آن مردود از راه حیله و تزویر چنین
نمود که این صفت مناسب شان خلیفه و امیر نیست بلکه طلاقت وجه و لینت اخلاق در همه کس
محمود و ستوده است و در پادشاهان و حکام پسندیده تر و ضرورتر است زیرا که باعث زیادتی
اخلاص و گرویدن مردم میشود چنانکه حق تعالی در قرآن مجید بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
میفرماید فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک یعنی بسبب رحمتی
از جانب خدا نرم و خوشخو شده تو از برای خلق و اگر می بودی تو فظ غلیظ القلب یعنی بدخوی
و درشت گوی سنگین دل هر آینه متفرق میشدند مردم از دور تو و جمعیت نمیکردند مردم بر سر تو
و مزاح و خوش طبعی گاه نسبت به بعضی مردم نیز نقصی ندارد بلکه از آثار خلق خوش و دلیل بر آنست
و آنچه مناسب پادشاهان و حکام نیست بلکه در همه کس مذموم است آنست که بر زیاده باشد که
باعث سقوط وقع در نظرها گردد و هیچکس از دوست و دشمن حال آنحضرت را چنان نقل نکرده اند
بلکه باتفاق همگی با کمال ملایمت و در نهایت وقع و وقر و هیبت و صولت بود چنانکه نقل کرده اند

از ابن عباس

از ابن عباس که میگفت که هرگاه امیر المؤمنین ع می آمد از هیبت او نمیتوانستیم ما که ابتدا کنیم باو بسخن
و تا او ابتدا بکلام نمیکرد کسی را جرات تکلم نبود و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای اهل سنت است در
شرح نهج البلاغه بعد از نقل همه این مراتب که گفتیم کرده و گفته که نهایت چون عمر بدخو و زشت گو و
تنگ القلب بود و هر کس طبع و خلق خود را میپسندد و خلق کسی را که مخالف او باشد خوش نمیداند
بنابر آن از برای خلافت کسی را از امثال خود میخواست و در موضع دیگر نیز از کتاب مذکور متعرض
این سخن شده و گفته که مزاح و خوش طبعی آنحضرت گاه گاه بود و چنان نبود که توهم نقصی در آن شود
و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز چنین بود بلکه زیاده از آنحضرت مزاح میفرمود و بآن تقریب بعضی از
خوش طبعیهائی که از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نقل شده ذکر کرده و بعد از ان گفته که
بر تقدیری که این نقص باشد نقص آن بسیار کمتر است از اینکه کسی مثل عمر فظ غلیظ القلب باشد و
احادیث بسیار در مذمت این خصلت نقل کرده و در آخر گفته که مقصود من از این سخنان قدح در
خلیفه دوم نیست بلکه غرض مجرد همین است که در این خصلت علی ترجیح بر خصلت عمر داشت و پوشیده
نیست که امثال این سخنان از مخالفین بغیر از این نیست که حق تعالی کاهی حق را بر زبان ایشان جاری
میسازد تا همان حجت بر ایشان باشد تتمه بر متتبع آثار و اخبار ظاهر است که شیعه و اهل
سنت همه نقل کرده اند که عمر در روز قرار دادن شوری که در امر خلافت مردد بود میگفت که اگر سالم
مولای ابی حذیفه می بود و نمرده بود من او را خلیفه میکردم و یقین داشتم با وجود صد هزار لعنت خدا
بر کسی که سالم غلام آزاد کرده زن ابی حذیفه را از برای امامت مسلمانان و خلافت خدا و رسول
علیه صلوات الله الملک المنان ترجیح دهد بر امیر المؤمنین پسر عم رسول و زوج بتول که حق تعالی او را بحکم
آیه کریمه مباهله نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده و آنحضرت او را بشرف برادری خود امتیاز داده
با سایر مکارم و مفاخر و محامد و مآثر دیگر که از غایت اشتهار محتاج بتعداد و تذکار نیست با آنکه
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده الائمة من قریش یعنی که ائمه باید که از قریش باشند مشهور و معروف
و ایشان خود در روز سقیفه که انصار امتناع کردند از بیعت با ابی بکر و میگفتند که از ما انصار امیری
باشد و از شما مهاجرین امیری باشد بهمین حدیث رد قول انصار کردند باعتبار آنکه ایشان از
قریش نبودند پس سالم که گبری بود از اهل فارس که بر بنده گی افتاده بود و او را بهیچوجه نسبتی بقریش

نبود بغیر از آنکه شوهر معتقد او از قریش بود چگونه تعیین عمر قابل امامت بود اگر زنده می بود
او را تعیین می نمود **فصل پنجم** در ذکر بعضی مطاعن خلفای ثلثه که بآن عدم اهلیت ایشان
از برای خلافت و امامت ظاهر میشود و این رساله بلکه هیچ کتابی گنجایش تفصیل مطاعن ایشان
و خوض در آن ندارد که اگر از این گونه سخن بجد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود بنا برین
بر سبیل اختصار بذکر نموداری از مطاعن هر یک اقتصار میشود از آنجمله تخلف از جیش اسامه
است که هر سه سر تر بکنند در آن و مجمل این حکایت این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیماری که
در آن رحلت فرمود اسامه بن زید را سردار لشکر فرمود و چنانکه شیعه و جمعی کثیر از اهل سنت
نقل کرده اند ابو بکر و عمر و عثمان نیز از جمله آن لشکر و مامور برفتن با اسامه بودند و آنحضرت
مکرر فرمود جهّزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه یعنی تهیه کنید ما یحتاج
لشکر اسامه و اسباب روانه شدن آنرا و در بعضی روایات نفّذوا واقع شده یعنی
روانه کنید آنرا لعنت خدا کسی را که تخلف کند از آن لشکر و نرود با آن یعنی از آن جمعی که
مامور بودند برفتن با آن و ممکن است که ضمیر راجع باسامه باشد یعنی کسی را که تخلف کند
از اسامه و نرود با آن و حاصل هر دو یکیست و با وجود این همه مبالغه و اهتمام آنحضرت صلعم
چون دیدند بیماری آنحضرت شدید شده مماطله کردند و اتفاق نکردند بر اجتماع بر سر اسامه
و او در بیرون مدینه مشرفه ماند تا آنحضرت رحلت فرمود و بعد از آن آن لشکر را روا
کردند و هر سه از آن تخلف نمودند پس هر سه مخالفت نمودند امر پیغمبر صلعم را که آن همه اهتمام در آن
نمود و از لعنت آنحضرت بر تخلف کنندگان بهیچ وجه اندیشه ننمودند و چنین جمعی اگر کافر نباشند
در این خود شکی نیست که اهلیت و قابلیت خلافت و جانشینی خدا و رسول ندارند با آنکه
هر که از روی انصاف در این واقعه نیکو تامل کند میداند که غرض آنحضرت صلعم از فرستادن آن
لشکر و تعیین آن سه نفر از جمله ایشان این بود که ایشان بروند و از مدینه مشرفه دور گردند
تا بعد از آن در باب خلافت نزاعی چنانکه کردند نکنند نه باین معنی که غرض حضرت این بود که این
واقع شود و نمیدانست که واقع نخواهد شد زیرا که حق چنانکه مذهب شیعه است اینست که آن حضرت
بجمیع آنچه واقع شد و میشود تا قیام قیامت باعلام علام الغیوب عالم و مطلع بود بلکه باین معنی

که بر مردم

که بر مردم ظاهر شود که آنحضرت بخلافت ایشان راضی نبود و هر که طالب راه حق کند از آن واقعه
استنباط بطلان خلافت ایشان و عدم رضای حق و رسول خدا بآن تواند نمود و اما اینکه بعضی
از علمای اهل سنت انکار کردن ابو بکر را در جمله آن لشکر و متمسک شده اند در آن باینکه پیغمبر صلعم
بعد از بیرون رفتن اسامه از شهر فرمود که امر کنید ابو بکر را که نماز گذارد بر مردم و اگر او مامور
بود برفتن با اسامه چگونه امر بنماز می فرمود او را بآن پس آن محض تعصب و عناد است و اگر نیز شهرت
آن میانه اهل سیر و تواریخ از شیعه و اهل سنت زیاده از آن است که انکار توان کرد و بلاذری
که نزد اهل سنت معروف است بوثوق و اعتماد و حسن ضبط و برائت از میل بتشیع و دوری از آن
در تاریخ خود تصریح کرده ببودن ابی بکر و عمر هر دو از جمله آن لشکر و همچنین ابن اثیر در تاریخ
کامل و ابو بکر جوهری در کتاب سقیفه و سید جمال الدین هروی در روضة الاحباب هر سه را از جمله
آن لشکر شمرده اند و ایشان هم از معتمدین اهل سنت اند و خلاف آنرا احدی نقل نکرده پس انکار
چنین امری محض کذب و مکابره و لجاج است و آنچه متمسک بآن شده اند از حدیث امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
به پیش نمازی او پس آن نزد شیعه خلاف است و ایشان چنین نقل کرده اند که در اثنای بیماری آنحضرت
عایشه دختر ابی بکر چون دید که باعتبار شدت کرفت و غلبه ضعف بر آنحضرت توانائی آن ندارد
که بمسجد برود خواست که بحیله از برای پدرش فضیلتی و منقبتی ثابت کند بلال موذن آنحضرت را
بی فرموده آنحضرت از زبان آنحضرت اعلام کرد که ابو بکر بمردم نماز گذارد و باین حیله ابو بکر رفت و
مردم باو اقتدا کردند بعد از شروع او در نماز آنحضرت مطلع شد که ابو بکر امامت نماز میکند با
کمال ضعف که داشت یکدست مبارک بر دوش امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه و دست دیگر
بر دوش فضل بن عباس انداخت و بر ایشان تکیه کرده خود را کشان کشان بمسجد رسانیدند
و ابو بکر را دور کرده و خود امام جماعت کردند و اهل سنت نیز برفتن پیغمبر در اثنای نماز ابی
بکر قائلند نهایت اکثر ایشان میگویند که آنحضرت را [illegible] خفتی بهم رسید که توانست بمسجد
برود پس رفتند و ابی بکر را عزل کردند و خود امامت کردند و بعضی از ایشان گفته اند که بعد
از آنکه تشریف بردند باز امام ابو بکر بود و حضرت باو اقتدا فرمودند و بعضی گفته اند که ابو بکر
اقتدا بحضرت کرد و سایر مردم اقتدا بابی بکر کردند و بر خرد خورده دان ظاهر است که هرگاه

رفتن آنحضرت متفق علیه فریقین باشد و در صحیح بخاری نیز که ایشان آنرا از همه کتب احادیث خود معتبرتر میدانند نقل شده ظاهر مراد از این واقعه آنست که شیعه روایت کرده اند که آن بگفته عایشه بی گفته پیغمبر بوده و احتمالی که اکثر اهل سنت بر آنند اگر چه محتمل است اما بغایت بعید است بلکه حق آنست که اگر در آخر حیات در مسجد پیغمبر قبل از آن عالم بآن میبود و با وجود آن ابو بکر را امر نمیکرد با آنکه اعتراضی هم از آنحضرت نقل شده که بعد از اطلاع بر حالات نسبت بزنان خود بعنوان اجمال فرمودند و آن هم شاهدیست بر آنکه آن اعلام از عایشه بی امر آنحضرت بود و سخافت آن دو قول دیگر اهل سنت ظاهر است و محتاج به بیان نیست و هر گاه حال بر نحوی باشد که شیعه میگویند پس آن قدحی در مامور بودن ابی بکر برفتن با اسامه نمیکند بلکه آن نیز طعنی دیگر است بر ابی بکر و قدحی در امامت او زیرا که هر گاه رسول خدا بامامت او در یک نماز بجمعی خواص با وجود اینکه بنا بر مذهب اهل سنت نماز پشت سر هر بر و فاجری جایز است راضی نشده باشند و با آن ضعف بالآن همه اهتمام خود را بمسجد رسانیده او را از محراب دور نماید چگونه راضی خواهد بود بخلافت او که نیابت خدا و رسول علی الاطلاق و امامت و پیشوائی همه مسلمانان در آفاق و بر فرضی که امر بآن از جانب آنحضرت باشد بودن آن بعد از رفتن با اسامه معلوم نیست ممکن است که قبل از آن باشد و بر تقدیری که بعد از آن باشد چون هنوز نرفته بودند چه میشود که باو فرموده باشند که در خصوص آن نماز پیشنمازی کند هر چند بعد از آن باید که همراه اسامه برود زیرا که از نقل ایشان امر به پیشنمازی دائمی یا در زمان مستدی ظاهر نمیشود و بر تقدیری که میانه این دو حکایت منافاة باشد بر عارف بر عارف بصیر ظاهر است که هر گاه امر برفتن با اسامه متفق علیه روایات فریقین باشد و امر بنماز در روایت یکطائفه باشد باید که امر بنماز طرح شود که متفق علیه نیست نزد رفتن با اسامه که روایات هر دو طایفه بر آن متفق است خصوصا هر گاه روایات طایفه دیگر در باب نماز بر خلاف روایت ایشان وارد باشد و چون علامه والدین غفر طاب ثراه در این باب خوابی دیده و تقدس و تنزه آنجناب بمرتبه بود که اگر خواب و تنها بی حجت نباشد بیقین که مؤکد و مؤید قوی میتواند بود بنا بر آن نقل آن خواب را در این مقام مناسب دانست و آن اینست

که میفرمود

که میفرمود شبی حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه و آله در خواب دیدم و بخدمت ایشان عرض کردم که اینچه نقل کرده اند که شما فرموده اید که جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه حق است و شما فرموده اید فرمودند بلی حق است و من گفته ام بعد از آن عرض کردم که ابو بکر و عمر داخل بودند در آن لشکر فرمودند بلی بعد از آن بخاطرم رسید که بعضی از اهل سنت میگویند که حضرت لعنت کرده بر کسی که تخلف کند از تجهیز آن لشکر و تهیه کردن آن نه بر آنان که تخلف کنند از آن و نروند همراه آن و خلفای ثلثه تهیه لشکر کردند و روانه نمودند او را هر چند خود همراه نبودند چون این بخاطرم رسید باز سؤال کردم یا رسول الله تجهیز ابو بکر و عمر کردند آیا تخلف بود آنحضرت متبسم شدند و سه مرتبه فرمودند بلی بعد از آن سؤال کردم که افضل خلایق بعد از شما کیست فرمودند که اول علی و آخر مهدی و پوشیده نیست که معنی که از بعضی اهل سنت نقل فرمودند قطع نظر از این خواب کمال تکلف و تعسف دارد زیرا که ظاهر تخلف عنه آنست که کسی از کسی تخلف کند و نرود همراه او نه اینکه نکند کار برای او ظاهر حدیث لعن است بر کسی که تخلف کند از لشکر اسامه یا از جیش اسامه نه بر کسی که تجهیز نکند و بر تقدیری که بر این معنی حمل شود بغیر از این نفعی از برای ایشان ندارد که لعن صریح شامل حال خلفای ثلثه نشود و اگر نه مخالفت امر پیغمبر بر هر تقدیر لازم است زیرا که ایشان چنانکه نقل شد مامور بودند با اسامه برفتند و اما سؤال دویم که جناب والد طاب ثراه فرمودند باید دانست که فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد اینست که ائمه اثنی عشر علیهم صلواة الله الملک الاکبر هر یک افضل از سایر امتند اما در نسبت ایشان با یکدیگر خلاف کرده اند جمعی را اعتقاد آنست که همه در فضل متساویند و جمعی را اعتقاد آنست که هر سابقی از ایشان افضل است از لاحق بترتیب امامت و جمعی را اعتقاد آنست که حضرت امیر المؤمنین و حضرت صاحب الزمان علیهما صلواة الله الملک المنان افضل اند از باقی ائمه و حال نسبت باقی بیکدیگر معلوم نیست و مخفی نیست که عبارت آنحضرت صلی الله علیه و آله که اول علی و آخر مهدی بر هر سه مذهب منطبق میتواند شد و دور نیست که جواب آنحضرت باین عبارت اشاره باشد باینکه در این مسئله همین باید دانست که حق یکی از آن سه مذهب است و افضلیت غیر ائمه اثنی عشر چنانکه جمعی از اهل سنت ابی بکر را افضل دانسته اند باطلست و اما اینکه

ایشان بیکدیکر چه نسبت دارند دانستن آن در کار نیست فصل ششم در ذکر بعضی از مطاعن مشترکه که میان ابی بکر و عمر است از انجمله آنست که اذیت و ظلم بسیار از ایشان بحضرت فاطمه رسید و بر فرضی که آنحضرت معصومه چنانکه مذهب شیعه است بحکم آیهٔ کریمهٔ تطهیر و روایاتی که در بیان مورد آن وارد شده نباشد در علو قدر و سمو مرتبهٔ او و کمال محبت و علاقهٔ حضرت رسالت با واحدی از مسلمانان اشکالی نیست چنانکه همه روایت کرده اند که پیغمبر فرموده یا فاطمة ان الله یغضب بغضبک و یرضی برضاک یعنی ای فاطمه خدا خشمناک میشود و غضب میکند بسبب خشم و غضب تو و خوشنود و راضی میشود بسبب خوشنودی و رضای تو و فرموده که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله یعنی فاطمه پارهٔ از منست هر که ایذا کند او را پس به تحقیق که ایذا کرده است مرا و هر که ایذا کند مرا پس بتحقیق که ایذا کرده است خدا را و ظاهر است که ظلم و ایذا بر چنین کسی سبب لعن ابدی و شقاوت سرمدی خواهد بود چنانکه حق تعالی فرموده ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه انان که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشانرا خدا در دنیا و آخرت و اماده کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده و از جمله اذیتهائی که از ابوبکر بانحضرت رسیده انکه منع حضرترا از میراث پیغمبر کرد و انحضرت فرمود که ای پسر ابی قحافه آیا تو میراث می بری از پدر خود و من میراث نبرم از پدرم عذر گفت که پیغمبر فرمود که ما گروه انبیا میراث برده نمیشویم آنچه وا گذاریم آن صدقه است یعنی بعنوان صدقه باید باهل آن دادن و چگونه کسی احتمال دهد که او با قلت علم و کمی سماع و حدیث و روایت این حدیث را از پیغمبر شنیده باشد یا بر او ثابت شده باشد و امیر المؤمنین ع با آنهمه علم و ملازمت رسول صلی الله علیه و آله در جمعیت و خلوت و اهتمام آنحضرت در تعلیم علوم و مسائل باو و تکمیل او بمعرفت حقایق و احکام نشنیده باشد یا انکه شنیده باشد و با وجود آنحضرت فاطمه را منع از آن دعوا نکند بلکه خود بنوا خود دعوا کند چنانکه بعد از این مذکور خواهد بلکه شکی نیست که اگر حکم چنین می بود پیغمبر ص آن حکم در حال حیوهٔ خود بحضرت فاطمه میفرمود تا انکه بعد از او طلب میراث نکند

وچیزها از زنها

وچیزیها از زنها که آنحضرت بسبب ارث تصرف نشود بلکه بازواج خود نیز اعلام میفرمود تا انکه ایشان نیز دعوی میراث نکنند با انکه ایشان نیز بعد از حکایت حضرت فاطمه مکرر دعوا کردند و عثمان رسول ایشان بود و وکیل در آن دعوی و با این همه مراتب میراث نبردن از انبیا مخالف عموم آیات کریمه است که در باب میراث وارد شده مثل یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین یعنی وصیت میکند شما را خدا در بارهٔ اولاد شما که بوده باشد از برای پسر مثل حصهٔ دو دختر زیرا که همهٔ آن آیات عام و شامل انبیا نیز هست و هم چنین مخالف میراث بردن حضرت سلیمان است از حضرت داود که صریح قرآن مجید ناطق بآنست انجا که فرموده و ورث سلیمان داود یعنی میراث برده سلیمان از داود و در نبوت حضرت داود شکی نیست و هم چنین مخالفت با انچه نقل شده در کتاب کریم از حضرت زکریا که فرموده و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا یعنی بدرستیکه من خوف دارم از عمزادهای خود بعد از من و زوجهٔ من عاقر و نازاینده است پس ببخش بمن از جانب خود فرزندی که متولی امور من باشد و میراث برد از آل یعقوب و بگردان او را ای پروردگار من چنانکه مرضی باشد و خوشنود باشی از او اگر انبیا را میراث نمیبود باست

[illegible]

٧٢٥

حسن بویسه قسمتی

جامع الاخبار صدوق

الباب الاول وفيه ثلثة فصول الفصل الاول فی معرفة الله تعالی قال الله تعالی عز
وجل فاعلم انه لا اله الا هو وقال رسول الله صلعم اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه سئل امير المؤمنين
علي عليه السلام عن اثبات الصانع فقال البعرة تدل علی البعير والروثة تدل علی الحمير
واثار القدم تدل علی المسير فهيكل علوی بهذه اللطافة ومركز سفلی بهذه الكثافة كيف
لا تدلان علی اللطيف الخبير وقال عليه السلام بصنع الله يستدل عليه وبالعقول يعتقد
معرفته وبالتفكر تثبت حجته معروف بالدلالات مشهود بالبينات سئل جعفر بن
محمد الصادق ع ما الدليل علی صانع العالم قال لما رايت حصنا من لقا املس لا فرج بها
ولا خلل ظاهره من فضة مايعة وباطنه من ذهب مايع وانفلق منه طاوس وغراب
ونسر وعصفور فعلمت ان للخلق صانع عن علي بن موسی الرضا ع قال حدثنی ابی
عن ابائه عن الحسين بن علي عن علي بن ابی طالب عليهم السلام قال الحسين بن علي سئل
يهودی امير المؤمنين ع قال اخبرنی عما لا يعلمه الله وعما ليس عند الله وعما ليس لله
فقال امير المؤمنين ع اما ما لا يعلمه الله فان الله لا يعلم ان له ولدا واما ما ليس عند الله
فليس عند الله ظلم للعباد واما ما ليس لله فليس لله شريك فقال اليهودی انا اشهد
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله قال جاء رجل الی رسول الله صلعم وقال ما
راس العلم قال معرفة الله تعالی حق معرفته قال وما حق معرفته قال ان تعرفه
بلا مثال ولا شبيه وتعرفه الها واحدا خالقا قادرا اولا واخرا ظاهرا باطنا لا كفو له
ولا مثل له فذاك معرفة الله تعالی حق معرفته قال رسول الله صلعم افضلكم ايمانا
افضلكم معرفة وسئل عن امير المؤمنين ع عرفت ربك قال بما عرفنی نفسه
لا يشبه بصورة ولا يقاس بالناس قريب فی بعده بعيد فی قربه فوق كل شيئ ولا
يقال شيئ تحته وتحت كل شيئ ولا يقال شيئ فوقه امام كل شيئ ولا يقال شيئ خلفه
وخلف كل شيئ ولا يقال شيئ امامه داخل فی الاشياء لا كشيئ فی شيئ سبحان من هو
هكذا ولا هكذا غيره الفصل الثانی فی التوحيد قال الله تعالی فی سورة البقرة

روی عن الصادق عليه السلام ان الخاتم الذی
تصدق به امير المؤمنين ع وزن حلقته اربعة
مثاقيل فضة ووزن فصه خمسة مثاقيل وهی
ياقوتة حمراء وثمنه خراج الشام ستمائة
حمل فضة واربعة احمال من الذهب وهو الطوق
مران بن احسان فقتله امير المؤمنين ع واخذ الخاتم
من اصبعه واتی به الی النبی صلعم من جملة الغنائم
فاعطاه النبی صلعم ايه فجعله فی اصبعه

والهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم عن علي بن موسى الرضا عليه السلم باسناده عن
علي بن ابي طالب عم قال قال رسول الله صعم التوحيد نصف الدين وقال وجاء رجل
يهودي الى علي بن ابي طالب عم قال له كيف كان ربنا فقال علي عم انما قال كيف لشيئ
لم يكن فكان هو كائن بلا كينونة كائن بلا كيف يكون كان كائن بلا كيف كان لم يزل
بلا لم يزل كيف يكون كان لم يزل بلا كيف كان قبل القبل بلا قبل يكون قبله فلا غاية ولا
منتهى غاية في غاية اليه غاية قد اجمع الغاية عنده فهو غاية كل غاية وسئل جعفر بن
محمد عليهما السلام عن قوله الرحمن على العرش استوى قال استوى علمه بكل شيئ فليس
شيئ اقرب اليه من شيئ وسئل ابن الحنفية عن الصمد فقال قال علي عم عن تاويل الصمد
لا اسم ولا جسم ولا مثل ولا شبه ولا صورة ولا تمثال ولا حد ولا حدود ولا موضع
ولا مكان ولا كيف ولا اين ولا هنا ولا ثما ولا عدا ولا خلا ولا ملا ولا خلاء ولا
قيام ولا قعود ولا سكون ولا حركة ولا ظلماني ولا نوراني ولا روحاني ولا جسماني نفساني
ولا يخلو اعنه موضع ولا يسعه موضع ولا على لون ولا على خطر قلب ولا على شم رائحة
منفي من هذه الاشياء قال ودخل علي بن الحسين عليهما السلام في مسجد النبي فراى
قوما يختصمون قال لهم فيما يختصمون قالوا في التوحيد قال اعرضوا عني مقالتكم قال
بعض القوم ان الله يعرف بخلقه سمواته وارضه وهو في كل مكان وقال السلم علي
بن الحسين عم قولوا نور لا ظلام فيه وحيوة لا موت فيه وصمد لا مدخل فيه ثم قال
من كان ليس كمثله شيئ وهو السميع البصير كان نعته لا يشبه نعتا فهو ذلك
وسئل علي بن موسى الرضا عم فقال من شبه الله تعالى بخلقه فهو مشرك ومن
وصفه بالمكان فهو كافر ومن نسب اليه ما نهى عنه فهو كاذب ثم تلا هذه الاية
انما يفتري الكذب الذين لا يؤمنون بايات الله واولئك هم الكاذبون وسئل امير
المؤمنين عم ما الدليل على اثبات الصانع قال ثلاثة اشياء تحويل الحال وضعف
الاركان ونقض الهمة وقال رسول الله صعم ان الله تبارك وتعالى وعدني واهل

بيتي

بيتي خاصة من اقر منهم بالتوحيد فله الجنة ثم قال وما جزاء من انعم الله عليه بالتوحيد
الا الجنة وكان جعفر بن محمد عليهما السلام يقول من زعم ان الله تعالى في شيئ او من شيئ
او على شيئ فقد اشرك لانه لو كان على شيئ لكان محمولا ولو كان في شيئ لكان محصورا ولو كان
من شيئ لكان محدثا **الفصل الثاني** في العدل قال الله تعالى في سورة ال عمران وما
الله يريد ظلما للعباد وقال في سورة المؤمن وما الله يريد ظلما للعالمين وقال في سورة
الزمر ولا يرضى لعباده الكفر وقال في سورة البقرة يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر
وقال في سورة النحل ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر
والبغي روى حريز بن عبد الله عن ابي عبد الله عم قال الناس في القدر على ثلثة اوجه
رجل يزعم ان الله اجبر خلقه على المعاصي فهذا قد ظلم الله تعالى في حكمه فهو كافر ورجل يزعم
ان الامر مفوض اليهم فهذا قد   سلطان الله تعالى فهو كافر ورجل يزعم ان الله تعالى كلف
العباد ما يطيقون ولم يكلفهم ما لا يطيقون فاذا احسن حمد الله واذا اساء استغفر الله فهو مسلم
بالغ روى عباد بن صهيب ان ابا حنيفة سئل موسى بن جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام وهو
شاب حدث فقال له ممن المعاصي يا فتى فقال يا كهل لا يخلو امن احدى ثلث اما ان يكون من الله
او من العباد او منهما جميعا فان كانت من الله تعالى فالعباد منها براء وان كانت منهما جميعا فهما
شريكان احدهما اقوى من الاخر وليس للشريك القوي ان يظلم الشريك الضعيف بمشاركه
في المعصية ويعزبه في العقوبة فما بقي الا ان يكون من العباد فقام حينئذ وقبل بين عينيه وقال
انت رسول الله صعم حقا وقال الرضا عليه السلام من شبه الله تعالى بخلقه فهو مشرك ومن نسب
اليه ما نهى عنه فهو كافر **الباب الثالث** وفيه خمسة عشر فصولا **الفصل الاول** في بعض
فضائل النبي صلى الله عليه واله حدثنا محمد بن علي بن ماجيلويه رحمة الله عليه قال حدثنا عمي
محمد بن ابي القاسم عن احمد بن هلال عن الفضل بن ذليل عن معمر بن راشد قال سمعت ابا عبد الله
الصادق عليه السلم يقول اتى يهودي الى النبي صلى الله عليه واله فقام بين يديه يحد النظر فقال
يا يهودي ما حاجتك قال انت افضل ام موسى بن عمران النبي الذي كلمه الله تعالى وحمل

وفي سورة يونس ان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون وقال صح

عليه العصا وفلق البحر واظلّه بالغمام فقال النبي صلعم ان يكره للعبد ان يزكّى نفسه ولكنّي اقول
ان ادم عليه السلم لمّا اصاب الخطيئة كانت توبته ان قال اللهم انى اسئلك بحق محمد وآل محمد
ان تغفر لى خطيئتى فغفرها الله تع وان نوحا عم لمّا ركب فى السفينة وخاف الغرق قال
اللهم انى اسئلك بحق محمد وآل محمد ان تنجينى من الغرق فنجاه الله منه وان ابراهيم عليه السلم
لما القى فى النار قال اللهم انى اسئلك بحق محمد وآل محمد ان تنجينى منها فجعلها الله عليه
بردا وسلاما وان موسى عم لمّا القى عصاه واوجس فى نفسه خيفة قال اللهم انى
اسئلك بحق محمد وآل محمد ان امنتنى منها فقال الله جل جلاله لا تخف انك انت الاعلى يا يهودى
ان موسى لو ادركنى ثم لم يؤمن بى وبنبوّتى ما نفعه ايمانه شيئا ولا نفعته النبوّة يا يهودى
ومن ذريتى المهدى اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدّمه وصلّى خلفه قال الشيخ
الفقيه ابو جعفر محمد بن على بن الحسين موسى بن بابويه القمى رضى الله عنه حدثنا الحسين
بن احمد بن ادريس رحمه الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن الضحاك قال اخبرنا
جرير بن عبد الحميد عن اسمعيل بن طلحة عن كثير بن عمير عن جابر بن عبد الله الانصارى قال
سمعت رسول الله صلعم يقول ان الله خلقنى وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة
من نور واحد فعصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا فسبّحنا فسبّحوا وقدّسنا
فقدّسوا وهلّلنا فهلّلوا ومجّدنا فمجّدوا ووحّدنا فوحّدوا ثم خلق الله السموات والارضين
وخلق الملائكة فمكثت الملائكة مائة عام لا تعرف تسبيحا ولا تقديسا ولا تمجيدا فسبّحنا
وسبّحت شيعتنا فسبّحت الملائكة لتسبيحنا وقدّسنا وقدّست شيعتنا فقدّست الملائكة
لتقديسنا ومجّدنا ومجّدت شيعتنا فمجّدت الملائكة لتمجيدنا ووحّدنا ووحّدت شيعتنا
ووحّدت الملائكة لتوحيدنا وكانت الملائكة لا تعرف تسبيحا ولا تقديسا ولا تهليلا
من قبل تسبيحنا وتسبيح شيعتنا فنحن الموحّدون لا موحّد غيرنا وحقيق على الله تعالى
كما اختصنا واختص شيعتنا ان ينزّلنا وشيعتنا فى اعلى عليين ان الله تعالى اصطفانا
واصطفى شيعتنا من قبل ان نكون اجساما فدعانا فاجبنا فغفر لنا ولشيعتنا من قبل

ان نسبق ان نستغفر الله حدثنا محمد بن ابراهيم الطالقانى قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى
الجلودى بالبصرة قال حدثنا محمد بن زكريا قال حدثنا عبد الواحد بن غياث قال حدثنا
ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابى صادق عن ربيعة بن ناجد عن على بن ابى طالب عليه السلم
قال سمعت رسول الله صلعم يقول ان الله تبارك وتعالى خلقنى وخلق عليا وفاطمة
والحسن والحسين من نور واحد

الفصل الثانى فى بعض فضايل امير المؤمنين على بن ابى طالب عم

قال الله تعالى فى سورة المائدة انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا
الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون حدثنا الحاكم الرئيس الامام المجد الحكام
ابو منصور على بن عبد الله ادام الله جلاله املاءً فى داره يوم الاحد الثانى من شهر الله الاعظم
رمضان المبارك سنة ثمان وخمس مائة قال حدثنا الشيخ الامام ابو عبد الله جعفر بن محمد
الدوريستى املاءً اورد القصة مختارا فى واحد ذى الحجة سنة اربع وسبعين واربعمائة
قال حدثنى ابى محمد بن احمد رضى الله عنه قال حدثنا الشيخ ابو جعفر محمد بن على بن الحسين رضى الله عنه
قال حدثنى ابى قال حدثنى سعيد بن عبد الله قال حدثنى محمد بن الحسين بن ابى الخطاب عن ابيه
عن محمد بن سنان عن زرارة بن اعين الشيبانى قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عم لمّا خرج رسول الله
الى مكة فى حجة الوداع فلما انصرف منها وفى خبر آخر وقد شيّعه من مكة اثنى عشر الف رجل من
اليمن وخمسة آلاف رجل من المدينة جاء جبرئيل عم فى الطريق فقال له يا رسول الله ان الله تعالى
يقرئك السلام وقرء هذه الاية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فقال له رسول الله
يا جبرئيل ان الناس حديث عهد بالاسلام فاخشى ان يضطربوا ولا يطيعوا فعرج جبرئيل عم
الى مكانه ونزل عليه فى اليوم الثانى وكان رسول الله صلعم نازلا بغدير وقال له يا محمد يا ايها
الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالاته فقال له يا جبرئيل اخشى
من اصحابى ان يخالفونى فعرج جبرئيل عم ونزل عليه فى اليوم الثالث وكان رسول الله صلعم
بموضع يقال له غدير خم وقال له يا رسول الله بلغ ما انزل الله اليك فان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله يعصمك من الناس فلما سمع رسول الله صلعم هذه المقالة قال للناس انيخوا ناقتى

فوالله ما ادح من هذا المكان حتى ابلغ رسالة ربي وامر ان ينصب له منبرا من اقتاب الابل فصعدها
واخرج معه عليا ع وقام قائما وخطب خطبة بليغة ووعظ فيها وزجر ثم قال في اخر
كلامه يا ايها الناس الست اولى بكم من انفسكم فقالوا بلى يا رسول الله ثم قال قم يا علي
فقام علي ع واخذ رسول الله بيده فرفعها حتى رأى بياض ابطيه ثم قال الا من كنت
مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
ثم نزل من المنبر وجاء اصحابه الى امير المؤمنين ع وهنوه بالولاية واول من قال له عمر بن
الخطاب فقال له يا علي اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة ونزل جبرئيل ع بهذه
الاية اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فسئل الصادق
عليه السلم عن قول الله عز وجل يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها قال يعرفونها يوم الغدير
وينكرونها يوم السقيفة فاستاذن حسان بن ثابت ان يقول ابياتا من الشعر في ذلك اليوم
فاذن له النبي صلعم فانشاء يقول يناديهم يوم الغدير نبيهم ؛ بخم واسمع بالرسول مناديا
فخص بها دون البرية كلها ؛ عليا وسماه الغدير مواخيا ؛ وقال فمن مولاكم ووليكم فقالوا
ولم يبدوا هناك تعاديا ؛ الهك مولانا وانت ولينا ؛ وما لك منا في المقالة عاصيا ؛ فقال
له قم يا علي فانني ؛ رضيتك من بعدي اماما وهاديا ؛ هناك دعا اللهم وال وليه ؛ وكن
للذي عادى عليا معاديا ؛ فقال له رسول الله ص لا تزال يا حسان مؤيدا بروح القدس
ما نصرتنا بلسانك فلما كان بعد ثلثة ايام فجلس النبي ص مجلسه اتاه رجل من بني مخزوم
ويسمى عمر بن عتبة وفي خبر اخر حارث بن نعمان الفهري فقال يا محمد اسئلك عن ثلث
مسائل وقال سل عما بدا لك فقال اخبرني عن شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
امنك ام من ربك قال النبي صلعم الوحي الي من الله والتفسير جبرئيل ع والمؤذن انا
وما اذنت الا من امر ربي فقال اخبرني عن الصلوة والزكوة والحج والجهاد امنك ام من
ربك قال النبي صلعم مثل ذلك قال فاخبرني عن هذا الرجل يعني علي بن ابي طالب ع وقولك
فيه من كنت مولاه فهذا علي مولاه الى اخره امنك ام من ربك قال النبي ص الوحي الى

من الله والتفسير جبرئيل ع والمؤذن انا وما اذنت الا امر ربي فقال اخبرني فرفع المخزوم
راسه الى السماء فقال اللهم ان كان محمد ص ع صادقا فيما يقول فارسل علي شواظا من النار
وفي خبر اخر في التفسير فقال اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب اليم وولى مغضبا فوالله ما سار غير بعيد حتى اظلته سحابة سوداء فارعدت
وابرقت فاصعقت فاصابته الصاعقة فاحرقته النار وهبط جبرئيل ع وهو يقول اقرا
يا محمد سئل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله والسائل عمر المخزوم فقال النبي ص
لاصحابه ارايتم قالوا نعم قال اسمعتم قالوا نعم فقال النبي ص طوبى لمن والاه والويل لمن عاداه
وكاني انظر بعلي وشيعته يوم القيمة يزفون على نوق غيره بين رياض الجنة شباب
جعامون متوجون مكحلون لا خوف عليهم ولا يحزنون قد ايدوا برضوان من الله اكبر
ذلك هو الفوز العظيم حتى سكنوا حظيرة القدس من جوار رب العالمين ولهم فيها ما تشتهي
الانفس وتلذ الاعين وهم فيها خالدون ويقول لهم الملائكة سلام عليكم بما صبرتم فنعم
عقبى الدار روي عن سعيد بن جبير باسناد صحيح عن ابن عباس قال قال رسول الله ص ع
ولاية علي بن ابي طالب ع ولاية الله وحبه عبادة الله واتباعه فريضة الله واولياؤه
اولياء الله واعداؤه اعداء الله وحربه حرب الله وسلمه سلم الله عز وجل وروي عن الصادق
عن ابيه عن ابائه عليهم السلم قال قال رسول الله ص ع اتاني جبرئيل ع من قبل رب جل جلاله
فقال يا محمد ص ان الله تبارك وتعالى عز وجل يقرئك السلام ويقول لك بشر اخاك عليا باني لا اعذب
من تولاه ولا ارحم من عاداه روي باسناد صحيح الى جابر بن عبد الله الانصاري انه قال لقد سمعت
رسول الله يقول في علي خصالا لو كانت واحدة منها في جميع الناس لاكتفوا بها فضلا قوله ع من كنت
مولاه فعلي مولاه وقوله ع علي مني كهرون من موسى وقوله ع علي مني وانا منه وقوله ع علي
مني كنفسي طاعته طاعتي ومعصيته معصيتي وقوله ع حرب علي حرب الله وسلم علي سلم الله
وقوله ع ولي علي ولي الله وعدو علي عدو الله وقوله ع علي حجة الله وخليفته على عباده وقوله ع
حب علي ايمان وبغضه كفر قوله ع حزب علي حزب الله وحزب اعدائه حزب الشيطان وقوله ع

علي مع الحق والحق معه لا يفترقان حتى يردا علي الحوض وقوله علي قسيم الجنة والنار وقوله من
فارق عليا فقد فارقني ومن فارقني فقد فارق الله عز وجل وقوله شيعة علي هم الفائزون
يوم القيمة حدثنا احمد بن الصايغ قال حدثنا عيسى احمد بن محمد بن العلوي قال حدثنا ابو عوانة
قال حدثنا محمد بن سليمان بن بزيع الخزاز قال حدثنا اسمعيل بن ابان عن سلام بن ابي عمرة الخراساني
عن معروف بن خربوذ المكي عن ابي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن اسيد الغفاري
قال قال رسول الله ص يا حذيفة حجة الله عليكم بعدي علي بن ابي طالب الكفر به كفر بالله والشرك
به شرك بالله والشك فيه شك في الله والالحاد فيه الحاد في الله والانكار له انكار لله والايمان
به ايمان بالله لانه اخو رسول الله ص ووصيه وامام امته ومولاهم وهو حبل الله المتين
وعروة الوثقى لا انفصام لها وسيهلك فيه اثنان ولا ذنب له محب غال ومبغض قال
يا حذيفة لا تفارقن عليا فتفارقني ولا تخالفن عليا فتخالفني ان عليا هو مني وانا منه
من اسخطه فقد اسخطني ومن ارضاه فقد ارضاني حدثنا احمد بن الحسين القطان قال
حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسيني قال حدثني محمد بن ابراهيم بن محمد الفزاري قال حدثني
عبد الله بن يحيى الاهوازي قال حدثني ابو الحسن علي بن عمرو قال حدثنا الحسن بن محمد بن
جمهور قال حدثني علي بن بلال عن علي بن موسى بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علي بن الحسين ع
عن الحسين بن علي عن علي بن ابي طالب ع عن النبي ص عن جبرئيل ع عن ميكائيل عن اسرافيل عليهم السلام
عن اللوح عن القلم قال يقول الله تبارك وتعالى ولاية علي بن ابي طالب ع حصني فمن دخل
حصني امن من ناري حدثنا علي بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه
عن جده احمد بن ابي عبد الله عن ابيه عن محمد بن سنان عن غياث بن ابراهيم عن ثابت بن دينار
عن سعيد بن طريف عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله ص لعلي بن ابي
طالب ع يا علي انا مدينة العلم والحكمة وانت بابها ولن تؤتى المدينة الا من قبل الباب
وكذب من زعم انه يحبني ويبغضك لانك مني وانا منك لحمك من لحمي ودمك من دمي
وروحك من روحي وسريرتك من سريرتي وعلانيتك من علانيتي وانت امام امتي

وخليفتي

وخليفتي فيها بعدي سعد من اطاعك وشقي من عصاك وربح من تولاك وخسر من عاداك
وفاز من لزمك وهلك من فارقك مثلك ومثل الائمة من ولدك بعدي مثل سفينة نوح
من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق ومثلكم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيمة
قال رسول الله ص حق علي على المومنين والمسلمين كحق الوالد على ولده وقال ع لو وزن ايمان
علي ع بايمان اهل الارض لرجح ايمان علي رواه باسناد صحيح عن النبي ص قال المبارزة علي بن
ابي طالب ع لعمرو بن عبد ود يوم الخندق افضل من عبادة امتي الى يوم القيمة وقال ع من
احب عليا وتولاه اكرمه الله وادناه ومن ابغض عليا وعاداه مقته الله واخزاه وقال ع من
احب عليا كان طاهر الاصل ومن ابغضه ندم يوم الفصل وقال ع من احب عليا فقد اهتدى
ومن ابغضه فقد اعتدى وقال من احب عليا كان رشيدا مصيبا ومن ابغضه لم ينل من الخير
نصيبا وقال يا علي من احبك فقد احبني ومن احبني فقد احب الله ومن ابغضك فقد
ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله ومن ابغض الله فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين وقال عليه السلام من ظلم عليا مقعدي هذا بعد وفاتي فكانما جحد نبوتي ونبوة
الانبياء قبلي وقال الصادق ع ان الله جعل عليا علما بينه وبين خلقه من عرفه كان مومنا
ومن انكره كان كافرا ومن جهله كان ضالا ومن عدل بينه وبين غيره كان مشركا ومن جاء
بولايته دخل الجنة ومن جاء بعداوته دخل النار حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق رحمه الله عليه
قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى البصري قال حدثنا محمد بن زكريا الجوهري عن محمد بن عمارة عن ابيه
عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابائه الصادقين عليهم السلام قال قال رسول
الله ص ان الله تبارك وتعالى جعل لاخي علي بن ابي طالب ع فضائل لا يحصى عددها غيره فمن
ذكر فضيلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ولو اتى يوم القيمة
بذنوب الثقلين ومن كتب فضيلة من فضائل علي بن ابي طالب ع لم تزل الملائكة تستغفر
له ما بقي لتلك الكتابة رسم ومن استمع الى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها
بالاستماع ومن نظر الى كتابة في فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر قال رسول

الله ص

بلغ السماع

النظر الى علي بن ابي طالب عم عبادة وذكره عبادة ولا يقبل ايمان الا بولايته والبراءة من اعدائه

الفصل الثالث في فضائل الائمة الاثني عشر عليهم السلم قال الله تعالى في سورة البقرة وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا روى محمد بن ابي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن الحسن بن ابي حمزة عن ابيه عن يحيى بن ابي القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليهم السلم قال قال رسول الله صلعم الائمة بعدي اثنا عشر اولهم علي بن ابي طالب ع واخرهم القائم هم خلفائي واوصيائي واوليائي وحجج الله على امتي بعدي المقر بهم مؤمن والمنكر لهم كافر وقال رسول الله صلعم مثل اهل بيتي كمثل النجوم فانها امان لاهل السماء واهل بيتي امان لاهل الارض فاذا ذهبت السماء من النجوم اتى اهل السماء ما يوعدون واذا خلت الارض من اهل بيتي اتى اهلها ما يوعدون وروى الحسن بن محبوب عن ابي الجارود عن ابي جعفر عم عن جابر بن عبد الله الانصاري قال دخلت على فاطمة عليها السلم وبين يديها لوح فيه اسماء الاوصياء من ولدها فعددت اثني عشر احدهم القائم ثلثة منهم محمد واربعة منهم علي عليهم السلم وقال رسول الله صلعم الائمة من بعدي اثنا عشر نقباء بني اسرائيل كلهم امناء النقباء معصومون وقال الحسين بن علي عليهما السلم انت امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تاسعهم قائمهم وقال حدثني ابي محمد بن احمد قال حدثني جدي ابو الفضل العباس بن محمد قال حدثني ابو الحسين طاهر بن اسمعيل الخثعمي قال حدثني محمد بن كنامة البغدادي قال حدثني عبيد بن موسى بن سفيان العبسي قال حدثني نظر بن عبد الصمد خليفة الكناني قال حدثني ابو عبد الله الوالي قال حدثني جابر بن حمزة العامري قال سمعت رسول الله صلعم يقول لا يضر هذا الدين من رواه حتى يمضي اثنا عشر اماما كلهم من قريش وبهذا الاسناد عن ابي خالد عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال كان عبد الله بن مسعود بالكوفة فاجتمع اليه الناس وسمعوا منه الاحاديث فقام اليه رجل فقال له يا عبد الله هل عهد اليكم نبيكم كم يكون بعده من خليفة فرفع راسه اليه وقال له هذه مسئلة ما سالني عنها احد منذ قدمت العراق بلى سالناه عن عدد الخلفاء بعده فقال اثني عشر عدد نقباء

بني اسرائيل حدثنا ابي رحمه الله سعد بن عبد الله عن ابي الحسين صالح بن حماد عن بكر بن صالح عن عبد الرحمن بن سالم عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله عم قال ابي لجابر بن عبد الله الانصاري ان لي اليك حاجة فمتى يخف عليك ان اخلو بك فاسئلك عنها قال له جابر في اي الاوقات احببت فخلا به ابي في بعض الاوقات فقال يا جابر اخبرني عن اللوح الذي رايته في يد امي فاطمة بنت رسول الله صلعم وما اخبرتك به ان في ذلك اللوح مكتوبا قال جابر اشهد بالله اني دخلت على امك فاطمة عليها السلام في حيوة رسول الله صلعم اهنيها بولادة الحسين عم فرايت في يدها لوحا اخضر ظننت انه من زمرد ورايت فيه مكتوبا ابيض شبيه نور الشمس فقلت لها بابي انت وامي يا بنت رسول الله ما هذا اللوح فقالت هذا اللوح اهداه الله الى رسول الله صلعم فيه اسم ابي واسم بعلي واسم ابني واسماء الاوصياء من ولدي فاعطانيه ابي ليسرني بذلك قال جابر فاعطتنيه امك فقراته وانتسخته فقال ابي فهل لك يا جابر ان تعرضه علي قال نعم فمشى معه ابي حتى انتهى الى منزل جابر واخرج الى ابي صحيفة من رق وقال يا جابر انظر في كتابك لاقرا عليك فنظر جابر وقراه ابي فما خالف حرف حرفا قال جابر فاشهد بالله اني هكذا رايته في اللوح مكتوبا بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز العليم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين عظم يا محمد اسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد الائي فاني انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين ومذل الظالمين وديان الدين اني انا الله لا اله الا انا فمن رجا غير فضلي او خاف غير عدلي عذبته عذابا لا اعذب به احدا من العالمين فاياي فاعبد وعلي فتوكل اني لم ابعث نبيا فاكملت اياته وانقضت مدته الا جعلت له وصيا واني فضلتك على الانبياء وفضلت وصيك على الاوصياء واكرمتك بشبليك بعده وسبطيك الحسن والحسين فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدة ابيه وجعلت حسينا خازن وحيي واكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة وهو افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة وجعلت كلمتي التامة معه والحجة البالغة عنده بعترته اثيب واعاقب اولهم سيد العابدين

ونبين الاولياء الماضين وابنه شبيه لجده المحمود محمد الباقر لعلمي والمعدن لحكمي سيهلك
المرتابون في جعفر الراد عليه كالراد علي حق القول مني لاكرمن مثوى جعفر ولاسرنه في
اشياعه وانصاره واوليائه وانتجبت بعده موسى وانتجب فتنة عمياء حندس الا ان
خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وان اوليائي لا يشقوا الا من جحد واحدا منهم فقد
جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى علي وويل للمفترين الجاحدين وعند
انقضاء مدة عمر عبدي موسى حبيبي وخيرتي ان المكذب بالثامن مكذب بكل
اوليائي علي وليي وناصري ومن اضع عليه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع
يقتله عفريت مستكبر يدفن بالمدينة التي بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقي
حق القول مني لاقرن عينه بمحمد ابنه وخليفته من بعده وهو وارث علمي فهو معدن
حكمي وموضع سري وحجتي على خلقي جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من اهل بيته
كلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في خلقي
واميني على وحيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والخازن لعلمي الحسن ثم اكمل ذلك بابنه رحمة
للعالمين عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر ايوب ستذل اوليائي في زمانه وتتهادى رؤسهم
كما تتهادى رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ
الارض بدمائهم الويل والرنة في نسائهم اولئك اوليائي حقا بهم ادفع كل فتنة
عمياء حندس وبهم اكشف الزلازل وارفع الآصار والاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم
ورحمة واولئك هم المهتدون

الفصل الرابع في فضايل شيعة علي عليه السلام

روى عن انس بن مالك انه قال قال رسول الله صلعم ان الله تبارك وتعالى يبعث يوم القيمة عبادا
يتهلل وجوههم نورا عن يمين العرش وعن شماله بمنزلة الانبياء وليسوا بانبياء وبمنزلة
الشهداء وليسوا بشهداء فقام ابو بكر فقال انا منهم يا رسول الله فقال لا وقام عمر فقال انا
منهم فقال لا فقام قاسم وقال انا منهم فقال لا فقام سهل وقال انا منهم فقال لا ثم وضع
يده على راس علي وقال هذا وشيعته وروى عن سويد بن غفلة انه خرج امير المؤمنين ع

في باب المسجد في الكوفة فلقيه كوكبة من الناس فقالوا السلام عليك يا امير المؤمنين فانكرهم
فقالوا انا اصحابك ومن شيعتك فقال ما لي لا ارى سيماء الشيعة فقالوا وما سيماء الشيعة
فقال علي ع عمش عيونهم من البكاء خمص بطونهم من الطوى يبس شفاههم من الظماء
مطوية ظهورهم من السجود ذبلة افواههم من الذكر وهم مني وانا منهم ومن لم يكن كذلك ليس
مني وانا منه بري قال رسول الله صلعم يا علي ابشر شيعتك وانصارك بخصال عشرة اولها طيب
المولد وثانيها حسن ايمانهم وثالثها حب الله عز وجل ورابعها الفسحة في القبر وخامسها
النور على الصراط بين اعينهم وعن قلوبهم وسادسها نزع الفقر عن اعينهم وعن قلوبهم وسابعها
المقت من الله عز وجل لاعدائهم وثامنها الامن من الجذام وتاسعها انحطاط الذنوب والسيئات
عنهم وعاشرها هم معي في الجنة وانا معهم عن سدير الصيرفي قال سمعت ابا عبد الله ع
يقول شيعتنا كلهم في الجنة محسنهم ومسيئهم وهم يتفاضلون فيها بعد ذلك بالاعمال
قال رسول الله صلعم لا تستخفوا الشيعة علي فان الرجل منهم ليستشفع بعدد ربيعة ومضر
روى باسناد صحيح عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم من اراد التوكل على الله فليحب
اهل بيتي ومن اراد الحكمة فليحب اهل بيتي ومن اراد الجنة بغير حساب فليحب اهل بيتي
فوالله ما احبهم احد الا ربح في الدنيا والاخرة ولقد سمعت يعني زيد بن علي عن ابيه علي بن
الحسين عن ابيه الحسين بن علي ع عن ابيه علي بن ابي طالب ع عن رسول الله يقول لو ان المؤمن
خرج من الدنيا وعليه مثل ذنوب اهل الارض لكان الموت كفارة لتلك الذنوب ثم قال من
قال لا اله الا الله باخلاص فهو بري من الشرك ومن خرج من الدنيا لا يشرك بالله شيئا
دخل الجنة ثم تلا هذه الاية ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء من شيعتك
ومحبيك يا علي قال امير المؤمنين علي ع فقلت يا رسول الله هذا لشيعتي قال اي وربي
انه لشيعتك وانهم ليخرجون من قبورهم وهم يقولون لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن
ابي طالب حجة الله فيؤتون بحلل خضر من الجنة واكاليل من الجنة ونجايب من الجنة فيلبس
كل واحد منهم حلة خضراء ويوضع على راسه تاج الملك واكليل الكرامة ثم يركبون النجايب

فيطير بهم الى الجنة لا يحزنهم الفزع الاكبر وتتلقاهم الملائكة هذا يومكم الذى كنتم توعدون
قال النبى صلعم لا تستخفوا بفقراء شيعة على وعترته من بعده فان الرجل منهم ليشفع فى مثل
ربيعة ومضر قال عم رب اشعث اغبر ذى طمرين مدفوع بالابواب لو اقسم بالله لابره قال
وحدثنى ابو عبد الله احمد بن عبدون البزاز بمدينة السلام سنة احدى واربعمائة فى الهجرة
وانا ابن اثنين وعشرين سنة وكان هذا الرجل يعرف بابن الحاشر قال حدثنى ابو الفضل
محمد بن عبد الله العراقى الشيبانى قال حدثنى عبد الله العجلى قال حدثنى عبد الله بن موسى
عن محمد بن سنان عن محمد بن الفضل عن موسى بن جعفر عم قال خرج امير المؤمنين عم ذات
يوم الى الجبانة بالكوفة ليصلى هناك فتبعه قوم فالتفت اليهم وقال لهم من انتم قالوا نحن شيعتك
يا امير المؤمنين فقال لهم مالى لا ارى عليكم سيماء الشيعة قالوا يا امير المؤمنين وما سيماء
الشيعة قال صفر الوجوه من السهر عمش العيون من البكاء ذبل الشفاه من الدعاء خمص البطون
من الصيام حدب الظهور من القيام عليه غبرة الخاشعين وبهذا الاسناد قال قال
امير المؤمنين اختبروا شيعتى بخصلتين فان كانت فيهم فهم شيعتى محافظتهم
على اوقات الصلوة ومواساتهم مع اخوانهم المؤمنين بالمال وان لم تكونا فيهم فاعزب
ثم اعزب ثم اعزب **الفصل الخامس** فى فضايل اصلاب النبى وعلى وارحامهما عليهما السلم
روى باسناد صحيح عن على بن الحسين بن موسى قال حدثنى ابو عبد الله جعفر بن النجار الدوريسى
قال وحدثنى ابى محمد بن احمد قال حدثنى الشيخ ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى
قال وحدثنى يحيى بن احمد بن يحيى قال حدثنى عبد العزيز بن عبد الصمد قال حدثنى مسلم بن خالد
المكى قال حدثنى جابر بن عبد الله قال سئلت رسول الله صلعم عن ميلاد امير المؤمنين عم
فقال رسول الله صلعم لقد سئلتنى عن خير مولود ولد بعدى على سنة المسيح عم ان الله خلقنى
وعليا من نور واحد كنت فى جنب ادم الايمن وعلى فى جنبه الايسر نسبح الله ونقدسه الى
ان نقلنا من صلبه فى الاصلاب الطاهرة والارحام الطيبة الى ان اودعنى فى صلب عبد الله
بن عبد المطلب وخير رحم وهى آمنة واودع عليا فى صلب ابى طالب ورحم فاطمة بنت اسد

قال ابو طالب لما مضى من الليل الثلث اخذ فاطمة ما ياخذ النساء عند الولادة فقلت لها ما بالك
يا سيدة النساء قالت انى اجد وهجا فقرأت عليها الاسم الذى فيه النجاة فسكنت ثم دعوت النساء
لتعينها على امرها فلما ولدت اذا هو كالشمس الطالعة سجد وهو يقول اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا رسول الله بمحمد يختم الله النبوة وبى يتم الوصية ثم
لما وضعته فى حجرها ناداها السلام عليك يا اماه ما خبر والدى فقالت فى نعم الله يتقلب وفى
محبته يتنعم قال جابر فقلت يا رسول الله صلعم ان الناس يقولون ان ابا طالب مات كافرا قال
رسول الله صلعم يا جابر ربك اعلم بالغيب انه لما كانت الليلة التى اسرى بى الى السماء انتهيت
الى العرش فرايت اربعة انوار فقيل لى هذا عبد المطلب وهذا عمك ابو طالب وهذا ابوك عبد الله
وهذا ابن عمك جعفر بن ابى طالب فقلت الهى بم نالوا هذه الدرجة قال بكتمانهم الايمان و
اظهارهم الكفر حتى ماتوا على ذلك **الفصل السادس** فى اكرام اولاد النبى صلعم قال الله تعالى قل لا اسئلكم
عليه اجرا الا المودة فى القربى وقال رسول الله صلعم حقت شفاعتى لمن اعان ذريتى بيده
ولسانه وماله قال ابن بابويه فى اماليه قال رسول الله صلعم اذا قمت المقام المحمود تشفعت
فى اصحاب الكبائر من امتى فيشفعنى الله فيهم والله لا تشفعت فيمن اذى ذريتى وقال ايضا
فى الامالى قال رسول الله صلعم من صنع وصلا احدا من اهل بيتى فى دار هذه الدنيا بقيراط كافيته
يوم القيمة بقنطار وروى عنه صلعم انه قال اربعة انا لهم شفيع يوم القيمة ولو جاؤا بذنوب
اهل الدنيا المكرم لذريتى والقاضى لهم حوائجهم والساعى لهم عند اضطرارهم والمحب لهم
بقلبه ولسانه وقال صلعم اكرموا اولادى الصالحون لله والطالحون لى وروى عن الصادق عم
انه قال لا تخالطن احدا من العلويين فانك ان خالطتهم مقت الجميع ولكن احبهم بقلبك
ولتكن محبتك من بعيد **الفصل السابع** فى زيارة النبى صلعم روى عن الصادق عن آبائه عن
امير المؤمنين عليهم السلم انه قال قال رسول الله صلعم من زارنى بعد موتى كان كمن هاجر الى فى
حيوتى فان لم تستطيعوا فابعثوا الى بالسلام فانه يبلغنى وقال عم من اتانى زائرا كنت
شفيعه يوم القيمة ومن اتى مكة حاجا ولم يزرنى بالمدينة فقد جفانى ومن جفانى

فقد جفوته يوم القيمة وقال عم من زارني بعد مماتي كان كمن زارني في حياتي ومن زارني
في حياتي كان في جواري يوم القيمة وسئل الصادق عم فقيل له ما لمن زار رسول الله صم قال
ما زاره كان كمن زار الله عز وجل في عرشه واقول ان معنى هذا التمثيل هو ان نايره من المثوبة
والاجر العظيم والتبجيل في يوم القيمة كان كمن رفعه الله تعالى الى سمائه وادناه من عرشه الذي
تحمله الملائكة وادناه من خاصة ملكه ما يكون به توكيد الكرامة وليس على ما تظنه من مقتضى
التشبيه وقبض عليه السلم مسموما بالمدينة يوم الاثنين لليلتين بقيتا من صفر سنة عشرة من الهجرة
وهو ابن ثلث وستين سنة وقبره بالمدينة في حجرته التي توفي فيها وكان قد اسكنها في حيوة
عائشة بنت ابي بكر ثم في غزوة خيبر فما زالت هذه الاكلة تعاوده حتى قطعت ابهره فمات
منها **الفصل الثامن** في فضيلة زيارة علي عم روي عن الصادق عم عن ابائه عن رسول الله صم
انه قال من زار عليا بعد وفاته فله الجنة وقال الصادق عم ان ابواب السماء تفتح عند دعاء
الزائر لامير المؤمنين فلا تكن عن الخير نواما وقال عليه السلم من ترك زيارة امير المؤمنين عليه السلم
لا ينظر الله عز وجل اليه الا تزورون من تزوره الملائكة والنبيون عليهم السلم ان امير المؤمنين عم
افضل من كل الائمة وله مثل ثواب اعمالهم وعلى قدر اعمالهم فضلوا وقبض على صلوات الله عليه قتيلا
بالكوفة ليلة الجمعة لتسع ليالي بقين من شهر رمضان سنة اربعين من الهجرة وله يومئذ
ثلث وستين سنة وقبره بالغري في النجف الكوفة وقاتله عبد الرحمن ابن ملجم عليه اللعنة والعذاب
الفصل التاسع في زيارة الحسن بن علي عليه السلم روي عن الصادق جعفر بن محمد عن ابائه عليهم السلم
انهم قالوا ان الحسن بن علي عم ذات يوم كان في حجر رسول الله صم اذ رفع راسه فقال يا ابة
ما لمن زارك بعد موتك فقال صم يا بني من اتاني زائرا بعد موتي فله الجنة ومن اتى اباك زائرا
بعد موته فله الجنة ومن اتى اخاك زائرا بعد موته فله الجنة ومن اتاك زائرا بعد موتك فله الجنة
وقبض عم بالمدينة مسموما في صفر سنة تسع واربعين من الهجرة وكان سنه واربعين سنة
وقبره بالبقيع من مدينة رسول الله صم سمته امرأته اسماء بنت الاشعث **الفصل العاشر** في زيارة
الحسين بن علي عم سئل الصادق عم عن زيارة قبر الحسين عم فقال اخبرني ابي قال من زار قبر

الحسين

ملكا نور

الحسين عم عارفا بحقه كتب الله في العليين ثم قال ان حول قبره اربعين الف ملك شعثا غبرا
يبكون عليه الى يوم القيمة روي عن علي بن موسى الرضا عم باسناده عن النبي صم انه قال
ان موسى بن عمران سئل ربه زيارة قبر الحسين لما اخبره ربه بقتله وفضله فاذن له فزاره في سبعين
الفا من الملائكة وباسناده عن الصادق عم لما قتل الحسين عم مر بقبره سبعون الف ملك فصعدوا
الى السماء فاوحى الله تعالى اليهم يا ملائكتي يا بن بنت نبيي يقتل فلم تنصروه اهبطوا الى قبره
فهم عند قبره شعثا غبرا يبكون عليه السلم الى يوم القيمة عن الربيع بن فضيل عن ابن سنان قال
قلت لابي عبد الله عم اي قبر من قبور الشهداء افضل عندكم قال قبر الحسين عم
فوالله ان حول قبره اربعين الف ملك شعثا غبرا يبكون عليه الى يوم القيمة روي عن الباقر عم انه
قال مروا شيعتنا بزيارة قبر الحسين بن علي عليهما السلم فان اتيانه مفترض على كل مؤمن يقر للحسين
بالامامة من الله عز وجل وروي عن الصادق عم انه قال من زار الحسين لا اشرا ولا بطرا ولا رياء
ولا سمعة تمحصت ذنوبه كما تمحص الثوب في الماء فلا يبقى عليه دنس ويكتب له بكل خطوة
حجة مبرورة وكل ما رفع قدمه عمرة وقد دعا عنده عم ما الى قبر الحسين بن علي عم مكروب قط الا
فرج الله تعالى كربته وقضى حاجته عن محمد بن احمد بن داود عن سلامة قال حدثنا محمد بن جعفر
عن محمد بن احمد عن علي بن ابراهيم الجعفي عن محمد بن الفضل بن داود الرقي قال قال الصادق عم
اربع بقاع تضجت الى الله من الغرق ايام الطوفان البيت المعمور فرفعه الله اليه والغري
والكربلا والطوس عن ابي الحسن عم قال من زار قبر ابي عبد الله عم بشط الفرات كان كمن زار الله
فوق عرشه عن ابي الحسن الماضي قال من زار قبر الحسين عم عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه
وما تاخر عن الحسين بن محمد القمي قال قال ابو الحسن بن موسى بن جعفر عم ادنى ما يثاب به زائر
ابي عبد الله عم بشط الفرات ان اذا عرف حقه وحرمته وولايته ان يغفر له ما تقدم من ذنبه
وما تاخر عن الحسين بن محمد القمي قال قال ابو الحسن عم من اتى قبر ابي عبد الله عم عارفا بحقه غفر الله
له ما تقدم من ذنبه وما تاخر عن الحسن الجهم قال قلت لابي الحسن عم ما تقول في زيارة قبر الحسين عم
فقال لي ما تقول انت فقلت يقول بعضنا حجة وبعضنا عمرة مبرورة عن ابراهيم بن هرون قال

سئل رجل ابا عبد الله عم وانا عنده فقال ما لمن زار قبر الحسين فان الحسين وكل الله به اربعة الف
ملك شعثا غبرا يبكون عليه الى يوم القيمة فقلت له بابي انت وامي روي عن ابيك انه حج (يبكونه ز)
وعمرة قال نعم حج وعمرة حتى عد عشرا عن صالح النيلي قال قال ابو عبد الله عم من اتى قبر
الحسين عارفا بحقه كتب الله له اجر من اعتق الف نسمة وكمن حمل الف فرس في سبيل الله
مسرجة ملجمة قال قال ابو عبد الله عم ان اربعة الف (الاف ز) ملك عند قبر الحسين شعث غبر يبكونه
الى يوم القيمة رئيسهم ملك يقال له منصور فلا يزوره زاير الا استقبلوه ولا يودعه
مودع الا شيعوه ولا يمرض الا عادوه ولا يموت الا صلوا على جنازته واستغفروا له بعد
موته عن ابي بصير عن ابي عبد الله عم انه قال وكل الله بالحسين عم سبعين الف ملك يصلون
عليه كل يوم وليلة شعث غبر يدعون لمن زاره ويقولون ربنا هؤلاء زوار الحسين افعل
بهم وافعل بهم عن بشير الدهان قال قال ابو عبد الله عم ايما مؤمن زار الحسين عم عارفا بحقه
في غير يوم العيد كتب الله له عشرين حجة وعشرين عمرة مبرورة متقبلات وعشرين غزوة
مع نبي مرسل او امام عادل ومن اتاه في يوم العيد كتب الله له مائة حجة ومائة عمرة ومائة
غزوة مع نبي مرسل او امام عادل قال فقلت له وكيف لي بمثل الموقف قال فنظر الي شبه
المغضب ثم قال يا بشير ان المؤمن اذا اتى قبر الحسين عم يوم عرفة (العرفة) واغتسل بالفرات ثم توجه
اليه كتب الله له بكل خطوة حجة بمناسكها ولا اعلمه الا قال وغزوة عن ابي ناخته قال قال
ابو عبد الله يا حسين انه من خرج من منزله يريد زيارة قبر الحسين عم ان كان ماشيا كتب الله له
بكل خطوة حسنة ومحى بها عنه سيئة حتى اذا صار بالحائر كتبه الله من المفلحين حتى اذا
قضى مناسكه كتبه الله من الفائزين حتى اذا اراد الانصراف اتاه ملك فقال له ان رسول الله
يقرئك السلام ويقول لك استانف العمل فقد غفر الله لك ما مضى عن بشير الدهان عن ابي
عبد الله عم قال ان الرجل ليخرج الى قبر الحسين عم فله اذا خرج من اهله باول خطوة مغفرة
لذنوبه ثم لم يزل يقدس بكل خطوة حتى ياتيه فاذا اتاه ناداه الله تعالى فقال يا عبدي سلني
اعطيك ادعني اجيبك اطلب مني اعطيك اسئلني حاجة اقضيها لك قال وقال ابو عبد الله

وحق على الله

وحق على الله ان الله يعطي ما بذل له عن صالح عن الحارث بن المغيرة عن ابي عبد الله عم قال ان لله
ملائكة موكلين بقبر الحسين فاذا هم بزيارة الرجل اعطوهم بذنوبهم فاذا خطى خطوة محوها ثم
اذا خطى خطوة ضاعفوا الحسنات فما تزال حسناته تضاعف حتى توجب له الجنة ثم اكتنفوه وقدسوه (الكفوه ز)
وينادون ملائكة السماء ان قدسوا زوار حبيب الله فاذا اغتسلوا ناداهم محمد رسول الله صم
يا وفد الله دفع البلاء عنكم ابشروا بمرافقتي في الجنة ثم ناداهم امير المؤمنين انا ضامن لحوائجكم
ودفع البلاء عنكم في الدنيا والاخرة ثم اكتنفوهم عن ايمانهم وعن شمائلهم حتى ينصرفوا الى اهلهم (اهليهم ز)
عن صالح النيلي قال قال ابو عبد الله عم من اتى قبر الحسين عم عارفا بحقه كان كمن حج مائة حجة
مع رسول الله صلعم روي الله تعالى الخلق من عرق زوار الحسين عم سبعين الف ملك يسبحون الله
ويهللونه ويستغفرون لزوار الحسين الى يوم الساعة عن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله
يقول موضع القبر منذ يوم دفن روضة من رياض الجنة وقال موضع قبر الحسين عم ترعة من ترع
الجنة عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عم يقول ليس ملك في السموات والارض الا وهم يسئلون (قال سمعته ع)
ان ياذن لهم في زيارة قبر الحسين عم ففوج ينزل وفوج يعرج عن داود الرقي قال سمعت ابا
عبد الله يقول ما خلق الله خلقا اكثر من الملائكة انه لتنزل من السماء في كل مساء سبعون الف
ملك فيطوفون بالبيت ليلتهم حتى اذا طلع الفجر انصرفوا الى قبر النبي صم فيسلموا عليه ثم ياتون
الى قبر امير المؤمنين عم ثم ياتون الى قبر الحسن عم ثم ياتون الى قبر الحسين عم ويسلموا عليه ثم يرجعون
الى السماء قبل ان تطلع الشمس ثم تنزل الملائكة النهار سبعون الف ملك فيطوفون بالبيت
الحرام نهارهم حتى اذا غربت الشمس انصرفوا الى قبر النبي صم ويسلموا عليه ثم ياتون الى قبر امير
المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلم فيسلموا عليهم ثم يعرجون الى السماء قبل ان تغيب الشمس
روي عن حنان بن سدير عن ابيه قال قال لي ابو عبد الله عم يا سدير تزور قبر الحسين في كل يوم
قلت جعلت فداك لا قال فتزوره في كل شهر فقلت لا قال فتزوره في كل سنة قلت قد يكون
ذلك قال يا سدير ما اجفاكم بالحسين عم اما علمت ان لله تعالى الف الف ملك شعث غبر يبكون
ويزورون الحسين ولا يفترون وعليك يا سدير ان تزور قبر الحسين عم في الجمعة خمس مرات

وفي كل يوم مرة قلت جعلت فداك بيننا وبينه فراسخ كثيرة قال اصعد فوق سطحك ثم تلتفت
يمينك ويسارك ثم ترفع راسك الى السماء ثم تنحو نحو القبر وتقول السلام عليك يا ابا عبد الله
السلام عليك ورحمة الله وبركاته يكتب لكم بكل زورة حجة وعمرة وهذا حديث طويل وقبض
قتيلا بطف الكربلا من اعمال العراق يوم السبت العاشر من المحرم وقيل يوم الجمعة قبل زوال
الشمس سنة احدى وستين من الهجرة وله يومئذ ثمان وخمسون سنة وقبره بطف الكربلا
من نينوى والغاضرية من قرى النهرين وقاتله سنان بن انس وقيل شمر ذو الجوشن لعنة الله
عليهما **الفصل الحادي عشر** في زيارة علي بن الحسين زين العابدين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد عليهم
السلام روي عن الصادق عم انه قال من زاره غفر الله له ذنوبه ولم يمت فقيرا وروي عن
ابي محمد العسكري عم انه قال من زار جعفرا واباه لم يشتك عيناه سقما ولم يمت مبتلا وقال
الصادق عم من زار اماما من الائمة وصلى عنده اربعا كتب الله له حجة وعمرة وقيل للصادق عم ما
لمن زار احدكم قال كان كمن زار رسول الله صلعم وقال الرضا عم ان لكل امام عهدا في اعناق
شيعته واوليائه وان من تمام الوفاء بالعهد وحسن الاداء زيارة قبورهم فمن زارهم رغبة في
زيارتهم وتصديقا بما رغبوا كان ائمتهم شفعاءه يوم القيمة واما علي بن الحسين عم فان مروان الحكم
عليه اللعنة قاتله على ما روي بالسم في ولاية الوليد بن عبد الملك بن مروان عليه اللعنة وقبض
بالمدينة سنة خمس وتسعين وله يومئذ سبع وخمسون سنة واما محمد بن علي قاتله الوليد
المقدم بالسم وقبره بالبقيع في المدينة وقبض سنة اربع عشرة ومائة وله يومئذ سبع وخمسون
سنة واما جعفر بن محمد عم قاتله المنصور بالسم وقبض في شوال سنة ثمان واربعين ومائة وله
يومئذ خمس وستون سنة وامه فروة بنت القاسم بن محمد النجيب بن ابي بكر **الفصل الثاني عشر**
في زيارة موسى بن جعفر عم محمد بن احمد بن حماد عن سلمة بن محمد قال اخبرنا احمد بن محمد بن علي
بن ابان القمي عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء عن الرضا عم قال سالته عن زيارة
قبر ابي الحسن عم وهي مثل زيارة قبر الحسين عم قال نعم وعنه عن علي بن حبشي بن ارقون قال
حدثنا علي بن سليمان الزراري عن محمد بن الحسين عن محمد بن اسمعيل عن الخزني عن الحسين بن محمد القمي

وانا محمد بن علي فقاتله الوليد بن المغيرة وروي ابراهيم بن الوليد المقدم والمؤخر بالسم وقبره بالبقيع وقبض سنة اربع عشرة ومائة وله يومئذ سبع وخمسون سنة

قال قال

٨٥

قال قال الرضا عم من زار قبر ابي ببغداد كمن زار قبر رسول الله صلعم وقال امير المؤمنين عم الا ان لرسول الله صلعم
ولامير المؤمنين عم فضلهما وعنه عن الحسين بن احمد بن ادريس عن ابيه عن سلمة بن الخطاب عن
علي بن ميسر عن ابن سنان قال قلت للرضا عم ما لمن زار اباك قال الجنة فزره وعنه عن ابيه
احمد بن داود قال حدثنا احمد بن جعفر المؤدب عن محمد بن يحيى عن يعقوب بن يزيد عن الحسين بن بنت
الواسطي قال سالت ابا الحسن الرضا عم ما لمن زار قبر ابيك قال زره قلت فاي شيء فيه من الفضل زادهم
قال كفضل من زار قبر الحسين عم والده يعني رسول الله صلعم فقلت له فان خفت ولم يمكنني
ان ادخل داخلا قال سلم من وراء القبر وعنه عن محمد بن همام قال حدثنا ابو جعفر بن احمد بن
مابنداد عن منصور بن عباس عن جعفر الجوهري عن زكريا بن ادم القمي عن الرضا عم قال ان الله
نجى ببغداد بمكان قبر الحسين عم فيها وقبض قتيلا ببغداد لست بقين من رجب سنة ثلاث وثمانين ومائة الحسنتين
وله يومئذ خمس وخمسون سنة وقبره ببغداد بباب التبن من غربي نهر السلام في المقبرة المعروفة
بمقابر قريش وقاتله هرون الرشيد بالسم على يد السندي بن شاهك لعنة الله عليهما **الفصل الثالث عشر**
في زيارة علي بن موسى بن جعفر عليهم السلم حدثنا باسناده عن الشيخ الفقيه ابي جعفر عم قال
حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه قال حدثنا عبد الرحمن
بن حماد عن عبد الله بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن زياد قال سمعت ابا عبد الله عم الصادق جعفر
بن محمد عليهما السلم يقول يخرج رجل من ولد ابني موسى اسمه اسم امير المؤمنين عم فيدفن في ارض طوس
وهي بخراسان يقتل فيها بالسم فيدفن فيها غريبا من زاره عارفا بحقه اعطاه الله تعالى عز وجل اجر
من انفق من قبل الفتح وقاتل حدثنا احمد بن زياد الهمداني رحمه الله عليه قال حدثنا علي بن ابراهيم
بن هاشم قال حدثنا علي بن عيسى بن عبيد قال حدثنا محمد بن سليمان المصري عن ابيه عن ابراهيم
بن محمد الاسلمي قال حدثنا قبيصة عن جابر بن يزيد الجعفي قال سمعت وصي الاوصياء ووارث علم
الانبياء ابا عبد الله الصادق جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلم
يقول حدثني سيد العابدين علي بن الحسين عن سيد الشهداء الحسين بن علي بن ابي طالب عن سيد
الاوصياء امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهم السلم قال قال رسول الله صلعم ستدفن بضعة مني

بخراسان ما دارها مكروب الا فرج الله كربته ولا مذنب الا غفر الله ذنوبه حدثنا محمد بن الحسن بن
احمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن ابن بنطى قال قرات كتاب الحسن الرضا عم ابلغ شيعتى
ان زيارتى تعدل عند الله الف حجة والف عمرة متقبلة كلها قال قلت لابي جعفر ابنه عم الف حجة
قال اى والله والف الف حجة لمن زاره عارفا بحقه حدثنا ابى رحمه الله قال حدثنا سعد بن
عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن ابى الخطاب عن احمد بن محمد بن ابى
نصر البزنطى قال سمعت الرضا عم يقول مَا زَارَنِي اَحَدٌ مِنْ اَوْلِيَائِي عَارِفًا بِحَقِّي اِلَّا
تَشَفَّعْتُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حدثنا على بن عبد الوراق قال حدثنا سعد بن عبد الله بن
ابى خلف قال حدثنا حمران بن موسى عن الحسين بن على بن نعمان عن محمد بن فضيل عن غزوان
الضبى قال اخبرنا عبد الرحمن بن اسحق عن النعمان بن سعد قال قال امير المؤمنين على بن
ابى طالب عم قَالَ سَيُقْتَلُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي بِاَرْضِ خُرَاسَانَ بِالسَّمِّ اِسْمُهُ اِسْمِي وَاِسْمُ
اَبِيهِ اِسْمُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ اَلَا فَمَنْ زَارَهُ فِي غُرْبَتِهِ غَفَرَ اللّٰهُ ذُنُوبَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا
وَمَا تَاَخَّرَ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ عَدَدِ النُّجُومِ وَقَطْرِ الْاَمْطَارِ وَوَرَقِ الْاَشْجَارِ حدثنا
جعفر بن محمد قال حدثنا الحسين بن محمد عن عمه عبد الله بن عامر عن سليمان بن حفص
المروزى قال سمعت ابا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلم يقول مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي
عَلِيٍّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً قلت سبعون حجة مبرورة قال
نعم وسبعين الف حجة قال فقال رب حجة لا تقبل من زاره او بات عنده ليلة كان
كمن زار الله تعالى في عرشه قلت كمن زار الله في عرشه قال نعم اذا كان يوم القيمة كان على
عرش الله عز وجل اربعة من الاولين واربعة من الاخرين فاما الاولون فنوح وابراهيم
وموسى وعيسى واما الاربعة الاخرون محمد وعلى والحسين والحسن ثم يمد المضمار فيقعد
معنا زوار قبور الائمة عليهم السلم الا ان اعلاهم درجة واقربهم حبوة زوار قبر ولدى
على قال الشيخ الفقيه ابو جعفر رحمه الله معنى قوله عليه السلم كان كمن زار الله في عرشه
ليس بتشبيه لان الملائكة تزور العرش وتلوذ به وتطوف حوله وتقول انا نزور الله

في عشر

في عرشه كما يقول الناس نحج بيت الله ونزور الله لان الله تعالى ليس موصوفا بمكان تعالى الله
عن ذلك علوا كبيرا حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله
عن ايوب بن نوح قال سمعت ابا جعفر محمد بن على بن موسى الرضا عم يقول من زار قبر ابى عم بطوس غفر الله
له ما تقدم من ذنبه فاذا كان يوم القيمة نصب له منبر بحذاء منبر رسول الله صلعم فيجلس عليه حتى
يفرغ الله تعالى من حساب عباده حدثنا الحسين بن ابراهيم بن ناتانة رحمه الله قال حدثنا على بن
ابراهيم عن محمد بن ابى عمير عن حمزة بن حمران قال قال ابو عبد الله عم يقتل حفدتى بارض خراسان
في مدينة يقال لها طوس من زاره اليها عارفا بحقه اخذته بيدى يوم القيمة وادخلته الجنة
وان كان من اهل الكبائر قلت جعلت فداك وما عرفان حقه قال تعلم انه امام مفترض
الطاعة غريب شهيد من زاره عارفا بحقه اعطاه الله اجر سبعين شهيدا ممن استشهد
بين يدى رسول الله صلعم على حقيقة حدثنا على بن احمد بن موسى رحمه الله قال حدثنا محمد بن
عبد الله الكوفى عن احمد بن محمد بن صالح الرازى عن حمدان الديوانى قال قال الرضا عم من
زارنى على بعد دارى اتيته يوم القيمة في ثلثة مواطن حتى اخلصه من اهوالها اذا تطايرت
الكتب يمينا وشمالا وعند الصراط وعند الميزان حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق قال حدثنا
عبد العزيز بن يحيى قال حدثنا محمد بن زكريا قال حدثنا محمد بن عمارة عن ابيه عن الصادق عن ابائه
عليهم السلم قال قال رسول الله صلعم ستدفن بضعة منى بارض خراسان لا يزورها مؤمن و
مؤمنة الا اوجب الله عز وجل له الجنة وحرم جسده على النار حدثنا محمد بن ابراهيم رحمه الله
قال حدثنا احمد بن محمد الهمدانى قال اخبرنا على بن الحسين بن فضال عن ابيه عن ابى الحسن على بن
موسى عم انه قال ان بخراسان لبقعة ياتى عليها زمان تصير مختلف الملائكة فلا يزال فوج
ينزل من السماء وفوج يصعد الى ان ينفخ في الصور فقيل له يا ابن رسول الله صلعم واية بقعة
هذه قال هى بارض طوس وهى والله روضة من رياض الجنة من زارنى في تلك البقعة كان كمن
زار رسول الله صلعم وكتب الله تبارك وتعالى له بذلك ثواب الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة
وكنت انا وابائى شفعاؤه يوم القيمة حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمه الله قال حدثنا

وما تاخر ٣

علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابي الصلت عبد السلام بن الصالح الهروي قال سمعت الرضا ع
يقول والله ما منا الا مقتول شهيد فقيل له فمن يقتلك يا ابن رسول الله قال شر خلق الله
في زماني يقتلني بالسم ثم يدفنني في دار مضيعة وبلاد غربة الا فمن زارني في غربتي كتب الله
عز وجل له اجر مائة الف شهيد ومائة الف صديق ومائة الف حاج ومعتمر ومائة الف
مجاهد وحشر في زمرتنا وجعل في الدرجات العلى من الجنة رفيقنا حدثنا محمد بن ابراهيم
رحمه الله قال اخبرنا احمد بن محمد الهمداني عن علي بن الحسين بن علي بن فضال عن ابيه عن علي
بن موسى الرضا ع انه قال له رجل من اهل خراسان يا ابن رسول الله رايت رسول الله صلعم
في المنام كانه يقول لي كيف انتم اذا دفن في ارضكم بضعتي واستحفظتم وديعتي وغيب في ثراكم
نجمي فقال له الرضا ع انا المدفون في ارضكم وانا بضعة من نبيكم وانا الوديعة والنجم الا فمن زارني
وهو يعرف ما اوجب الله تعالى من حقي وطاعتي فانا وآبائي شفعاؤه يوم القيمة ومن كنا
شفعاؤه يوم القيمة نجى ولو كان عليه مثل وزر الثقلين الجن والانس فقد روى حمدان بن
اسحق النيشابوري قال قلت لابي جعفر الثاني ع ما لمن زار قبر ابيك بطوس قال من زار
قبر ابي بطوس غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر وقبضه بطوس من ارض خراسان بقرية
سناباد في شهر صفر سنة ثلث ومائتين وله يومئذ خمس وخمسون سنة وقبره ببلد طوس
في مقبرة سناباد وقاتله المامون عليه اللعنة **الفصل الرابع عشر** في زيارة محمد بن علي بن موسى ع
روى محمد بن ابراهيم بن عقبة قال كتبت الى ابي الحسن الثالث ع عن زيارة ابي عبد الله الحسين
بن علي عليهما السلم وزيارة ابي الحسن موسى بن جعفر ومحمد بن علي عليهم السلم ببغداد الى المقدم
وهذا اجمع واعظم اجرا وقبضه ببغداد في اخر ذي القعدة سنة عشرين ومائتين وله يومئذ
خمس وعشرون سنة وقبره ببغداد في مقابر قريش في ظهر قبر موسى بن جعفر عليهما السلم
وقاتله المامون وقيل المعتصم وقيل ام الفضل **الفصل الخامس عشر** في زيارة علي بن محمد بن
علي بن موسى ع زيارة ابي الحسن وابي محمد عليهما السلم روى عن الصادق ع انه قال من زارنا بعد
مماتنا فكانما زارنا في حيوتنا ومن جاهد عدونا فكانما جاهد معنا ومن تولى محبينا

فقد احيينا

فقد احيينا ومن سر مؤمنا فقد سرنا ومن اعان فقيرنا كان مكافاته على جدي رسول الله صلعم
وقال ع من زار اماما مفترض الطاعة بعد وفاته وصلى عنده اربع ركعات كتب الله له حجة وعمرة
وقال الرضا ع ان لكل امام عهدا في اعناق شيعته وان من تمام وفاء العهد وحسن الاداء
زيارة قبورهم فمن زارهم رغبة في زيارتهم كانوا شفعاؤه يوم القيمة وقبض بسر من راى
في رجب سنة اربع وخمسين ومائتين وله يومئذ احدى واربعون سنة واما الحسن بن علي
بن محمد بن علي فقبض بسر من راى لثمان خلون من ربيع الاول سنة ستين ومائتين وله يومئذ
ثمانية وعشرون سنة وقبره الى جانب قبر ابيه والبيت الذي دفنا فيه ابوهما صلوا في داره
بسر من راى قاتله علي بن محمد المتوكل بالسم وقيل قاتلهما واحد **الباب الثالث** وفيه
سبعة فصول **الفصل الاول** في معرفة الايمان قال الله تعالى والذين امنوا ولم يلبسوا
ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون في سورة الجن وانا لما سمعنا الهدى امنا به
فمن يؤمن بربه فلا يخاف بخسا ولا رهقا وقال رسول الله صلعم الايمان نصفان نصف صبر
ونصف شكر وقال رسول الله صلعم الايمان معرفة بالجنان واقرار باللسان وعمل بالاركان
وعن الصادق عن ابائه عليهم السلم عن النبي صلعم قال الايمان قول بالمقول وعرفان بالعقول
واتباع الرسول وقال النبي صم في ذكر خصايل الايمان اعلاها شهادة ان لا اله الا الله
وادناه اماطة الاذى عن الطريق عن علي بن موسى الرضا قال حدثني ابي عن ابيه عن ابائه
عن علي بن ابي طالب عليهم السلم انه قال قال رسول الله صم الايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان
وعمل بالاركان وجاء جبرئيل ع الى النبي صم في صورة اعرابي والنبي صم لا يعرفه فقال يا محمد ما الايمان
قال النبي صم ان تؤمن بالله واليوم الاخر والملائكة والكتاب والنبيين والبعث بعد الموت
قال صدقت يا محمد فما الاسلام قال ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وتقيم
الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان وتحج البيت قال ع صدقت وعن جعفر بن محمد
عن ابيه قال الايمان اربعة اركان التوكل على الله والتفويض الى الله والتسليم لامر الله
والرضا بقضاء الله وعن النبي صم قال افضل ايمان المرء ان يعلم ان الله معه حيثما كان قال

قال الله تعالى

ابن عبد الرحمن قام رجل الى علي بن ابي طالب عم فسئله عن الايمان قال الايمان على اربعة دعائم
الصبر واليقين والعدل والجهاد وقوله عز وجل وانك لعلى خلق عظيم عن ابي عبد الله عم قال
قال رسول الله صلعم الايمان اقرار باللسان وعمل بالاركان والاسلام اقرار بلا عمل سئل عن ابي
جعفر عم في قوله تعالى والزمهم كلمة التقوى قال هو الايمان وفي قوله تعالى هو الذي انزل السكينة
في قلوب المؤمنين قال السكينة وقال محمد الباقر عم من امن بالله لا يهان ومن اعتصم بالله لا يهزم
ومن اطاع الله لا يعدم ومن عصى الله لا يسلم وقال امير المؤمنين عم لابنه الحسن عم ما الايمان وما اليقين
قال الايمان ما سمعنا باذننا وصدقناه واليقين ما رايناه باعيننا فتيقناه

الفصل الثاني

في معرفة الاسلام قال الله تعالى في سورة ال عمران ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه
وهو في الاخرة من الخاسرين عن ابي عبد الله عم قال قال رسول الله صلعم الايمان قول وعمل اخوان
شريكان وقال الله تعالى في سورة الحجرات قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا
ولما يدخل الايمان في قلوبكم وقال في سورة الجن وانا منا المسلمون ومنا القاسطون فمن اسلم
فاولئك تحروا رشدا وقال رسول الله صلعم بني الاسلام على اربعة اركان على الصبر واليقين والجهاد
والعدل وقال عم الاسلام دين الله المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه سئل ابو عبد الله عم
عن الاسلام دين الله اسمه الاسلام هو دين الله قبل ان تكونوا حيث كنتم وبعد ان تكونوا فمن
اقر بدين الله فهو مسلم ومن عمل بما امر الله فهو مؤمن روى عبد الله بن عباس عن النبي صلعم انه قال
الا ان مثل هذا الدين كمثل شجرة نابتة ثابتة الايمان اصلها والزكوة فرعها والصلوة ماؤها والصيام
عروقها وحسن الخلق ورقها والاخاء في الدين والحياء لقاحها لحاها والكف عن محارم الله
ثمرتها فكما لا تكمل الشجرة الا بثمرة طيبة كذلك لا تكمل الايمان الا بالكف عن محارم الله

الفصل الثالث في معرفة المؤمن وعلاماته قال الله تعالى في سورة المؤمنون بسم الله
الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم
للزكوة فاعلون والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم الى قوله
هم فيها خالدون وقال امير المؤمنين عم علامات المؤمن اربعة اكله كاكل المرضى ونومه كنوم

الايمان قول

الغرقى

الغرقى وبكاؤه كبكاء الثكلى وقعوده كقعود الواثب روي عن امير المؤمنين عم انه قال المؤمن
يكون صادقا في الدنيا واعي القلب حافظ الحدود وعاء العلم كامل العقل ومأوى الكرم سليم
القلب ثابت الحلم عاطف اليدين باذل المال مفتوح الباب للاحسان لطيف اللسان كثير التبسم
دائم الحزن كثير التفكر قليل النوم قليل الضحك طيب الطبع مميت الطمع قاتل الهوى زاهدا
في الدنيا راغبا في الاخرة يحب الضيف ويكرم اليتيم ويلطف الصغير ويوقر الكبير ويعطي
السائل ويعود المريض ويشيع الجنائز ويعرف حرمة الكل ويتلو القران ويناجي الرب ويبكي على
الذنوب امرا بالمعروف ناهيا عن المنكر اكله بالجوع وشربه بالعطش وحركته بالادب وكلامه
بالنصيحة وموعظته بالرفق لا يخاف الا الله ولا يرجو الا اياه ولا يشتغل الا بالثناء والحمد ولا
يتهاون ولا يتكبر ولا يتفخر بمال الدنيا مشغول بعيوب نفسه فارغ عن عيوب غيره الصلوة
قرة عينه والصيام حرفته وهمته والصدق عادته والشكر مركبه والعقل قائده والتقوى
زاده والدنيا حانوته والقبر منزله والليل والنهار رأس ماله والجنة ماواه والقران حديثه
ومحمد صلعم شفيعه والله جل ذكره مؤنسه قال رسول الله صلعم مثل المؤمن عند الله كمثل ملك مقرب
وان المؤمن اعظم عند الله عز وجل من ملك مقرب فليس شيء احب الى الله تعالى من مؤمن تائب
او مؤمنة تائبة وقال رسول الله صلعم اتاني جبرئيل عم من ربي عز وجل وهو يقول ربي يقرئك
السلام ويقول يا محمد بشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ويؤمنون بك وباهل بيتك بالجنة
فلهم عندي الجزاء الحسنى وسيدخلون الجنة وقال عم المؤمن مرآة المؤمن المؤمن اخ
المؤمن المؤمن يسير المؤنة المؤمن كيس فطن حذر المؤمن الف مألوف المؤمن من امنه الناس
على انفسهم واموالهم المؤمن غر كريم والفاجر خب لئيم المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه
بعضا المؤمن من اهل الايمان بمنزلة الراس من الجسد المؤمن يوم القيمة في ظل صدقته المؤمن
ياكل في معاء واحد والكافر ياكل في سبعة امعاء المؤمنون هينون لينون الشتاء ربيع المؤمن
الدعاء سلاح المؤمن الصلوة نور المؤمن الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر الحكمة ضالة المؤمن
نية المؤمن ابلغ من عمله هدية الله الى المؤمن السائل الى بابه تحفة المؤمن الموت شرف المؤمن

قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس **الفصل الرابع** في حق المؤمن على المؤمن قال
قال رسول الله صلعم للمؤمن على المؤمن سبعة حقوق واجبة من الله الاجلال له في عينه والود
له في صدره والمواساة له في ماله وان يحرم غيبته وان يعوده في مرضه وان يشيع جنازته وان
لا يقول بعد موته الا خيرا **الفصل الخامس** في حال المؤمن قال النبي صلعم الدنيا سجن المؤمن
وجنة الكافر عن ابي عبد الله ع ان الله تعم جعل وليه في الدنيا غرضا وقال ع ما خلت المؤمن
من ثلث ولربما اجتمعت الثلث عليه اما بعض من يكون معه في الدار يغلق عليه بابه يؤذيه
او جار يؤذيه او من في طريقه الى حوائجه يؤذيه ولو ان مؤمنا على قلة جبل لبعث الله عليه
شيطانا يؤذيه ويجعل له من ايمانه انسا لا يستوحش معه الى احد وقال ع لو ان
مؤمنا على لوح في البحر لقيض الله له شيطانا يؤذيه وقال رسول الله صلعم لو كان المؤمن في جحر فارة
لقيض الله فيه من يؤذيه وعنهم ع انه قال لا يكون في الدنيا مؤمن الا وله جار يؤذيه وقال ع
ما كان ولا يكون وليس بكائن نبي ولا وصي الا وله قرابة يؤذيه او جار يؤذيه وقال الصادق ع
لا ينفك المؤمن من خصال اربع من جار يؤذيه وشيطان يغويه ومنافق يقفو اثره ومؤمن
يحسده وعن ابي جعفر ع قال ان المؤمن ليبتلى باهل بيته الخاصة فان لم يكن له اهل بيت فجاره
الادنى فالادنى **الفصل السادس** في الاخوان وزيارتهم قال الله تعالى في سورة الحجرات انما
المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون وقال رسول الله صلعم المؤمن اخ
المؤمن قال علي بن موسى الرضا ع عن النبي صلعم ينادي اهل الجنة الرب تبارك وتعالى في كل جمعة
والمتحابين في الله خاصة ينعتهن في كل يوم اثنتين وخمسين مرة وقال ع كل اخوان في الله لباسه
وهيئة لتشبه هيئة صاحبه وهم يعرفون بذلك حتى يدخلون في دار الله عز وجل فيقول الله
تبارك تعالى مرحبا بعبيدي وخلقي وزواري والمتحابين في محل كرامتي اطعموهم اسقوهم
واكسوهم فاقل من يكسى منهم سبعون الف حلة الف النشا الله تعالى من الحلل ليس منها
حلة لتشبه صاحبها ثم يقول مرحبا بعبيدي وزواري وجيراني ومحل كرامتي والمتحابين في
اطعموهم فيعطوهم فتنشر سحاب بالعطر لم يروا قبله ما لتشبه ثم يقول لهم مرحبا مرحبا

عشر مرات حتى احلوهم الى تحت الاظلال في بين ايديهم مائدة من فضة وذهب حدثنا ابو جعفر بن
بابويه عن ابيه قال حدثني سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد عن الحسين بن محبوب عن ابي جميلة
عن جابر عن ابي جعفر الباقر ع قال ان ملكا من الملائكة مر برجل قائم على باب دار فقال له الملك
يا عبد الله ما يقيمك على باب هذه الدار فقال اخ لي فيها اردت ان اسلم عليه قال فقال الملائكة
هل بينك وبينه رحم ماسة او هل تعلك اليه حاجة قال فقال لا ما بيني وبينه قرابة ولا نزعتني
اليه حاجة الا اخوة الاسلام وحرمته وانا اتعهده واسلم عليه في الله رب العالمين فقال
له الملك اني رسول الله اليك وهو يقرئك السلام ويقول انما اياي اردت ولي تعاهدت وقد
اوجبت لك الجنة واعفيتك من غضبي واجرتك من النار ابو القاسم جعفر بن محمد عن ابيه عن
عبد الله عن محمد بن الحسين عن محمد بن سهوان عن علي بن عثمان الرازي قال سمعت ابا الحسن الاول
يقول من لم يقدر فليزر صالحي اخوانه يكتب له ثواب زيارتنا ومن لم يقدر ان يصلنا فليصل
صالحي اخوانه يكتب له ثواب صلاتنا عن ابي عبد الله ع قال يقول ان الله لا يقدر احد قدره كذلك لا يقدر
احد قدر نبيه ع وكذلك لا يقدر قدر المؤمنين انه ليلقى اخاه فيصافحه فينظر الله اليهما والذنوب
تحات عن وجوههما حتى يتفرقا كما تحات الريح الشديد الورق عن الشجرة عن محمد الاردي قال سمعت
ابا عبد الله ع يقول ما زار مسلم اخاه في الله الا ناداه الله تعالى ايها الزائر تبت وطابت لك الجنة
الفصل السابع في الحب في الله والبغض في الله قال الله تعالى في سورة البقرة والذين امنوا
اشد حبا لله وفي سورة المائدة يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم
اولياء بعض ومن يتولهم منكم فانه منهم ان الله لا يهدي القوم الظالمين وفي سورة المجادلة
لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا اباءهم او ابناءهم
او اخوانهم او عشيرتهم وعن ابي هريرة عن النبي صلعم قال ان حول العرش منابر من نور عليها قوم
لباسهم من نور وجوههم من نور ليسوا بانبياء يغبطهم الانبياء والشهداء قالوا يا رسول الله
حل لنا من هؤلاء قال هم المتحابون في الله والمتجالسون لله والمتزاورون في الله واوحى الله تعالى
الى موسى ع هل عملت لي عملا قط قال الهي صليت لك وصمت لك وتصدقت وذكرت لك

عملت نز — وذكيت نز

والصوم ...

فقال ان الصلوة لك برهان والصوم جنة والصدقة ظلل والذكر نور فاى عمل عملت لى فقال موسى الهى دلنى على عمل هولك فقال يا موسى هل واليت لى وليا وهل عاديت لى عدوا فعلم موسى ان احب الاعمال الحب فى الله والبغض فى الله قال النبى صلى الله عليه وآله لو ان عبدين تحابا فى الله احدهما بالمشرق والاخر بالمغرب لجمع الله بينهما يوم القيمة وقال النبى صلى الله عليه وآله افضل الايمان الحب فى الله والبغض فى الله وقال النبى صلعم علامة حب الله حب ذكر الله وعلامة بغض الله بغض ذكر الله عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الحب فى الله فريضة والبغض فى الله فريضة

الباب الرابع

وفيه لستعة فصول

الفصل الاول

فى ذكوة الوضوء وحقيقته قال الله تعالى فى سورة المائدة يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين عن ابى عبد الله عليه السلام قال من توضأ فذكر اسم الله طهر جميع جسده وكان الوضوء الى الوضوء كفارة لما بينهما من الذنوب ومن لم يسم لم يطهر جسده الا ما اصابه الماء ثواب من توضأ مثل وضوء امير المؤمنين عليه السلام وقال مثل قوله عن ابى عبد الله عليه السلام ان على بن ابى طالب عليه السلام ذات يوم جالس ومعه ابن الحنفية اذ قال يا محمد ائتنى باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فالقى بيده اليمنى على يده اليسرى ثم قال بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل الماء طهورا ولم يجعله نجسا ثم قال استنجى فقال اللهم حصن فرجى واعفه واستر عورتى وحرمنى على النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنى حجتى يوم القاك واطلق لسانى بذكرك وشكرك ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم على ريح الجنة واجعلنى ممن يشم ريحها وروحها وطيبها ثم غسل وجهه فقال اللهم بيض وجهى يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهى يوم تبيض فيه الوجوه ثم غسل يده اليمنى فقال اللهم اعطنى كتابى بيمينى والخلد فى الجنان بيسارى وحاسبنى حسابا يسيرا ثم غسل يده اليسرى فقال اللهم لا تعطنى كتابى بشمالى ولا من وراء ظهرى ولا تجعلها مغلولة الى عنقى واعوذ بك من مقطعات النيران ومسح راسه فقال اللهم غشنى برحمتك وعفوك وعافيتك وبركاتك ثم مسح رجليه فقال اللهم ثبت قدمى على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيى فيما يرضيك عنى برحمتك يا ارحم الراحمين ثم رفع

راسه

راسه فنظر الى محمد فقال يا محمد من توضأ مثل وضوئى وقال مثل قولى خلق الله تعالى من كل قطرة ملكا يسبح ويقدسه ويكبره ويكتب الله له ثواب ذلك الى يوم القيمة عن ابى عبد الله عليه السلام قال من توضأ وتمندل كتب الله له حسنة ومن توضأ ولم يتمندل كتب الله له ثلاثين حسنة عن ابى الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام من توضأ للمغرب كان وضوءه ذلك كفارة لما مضى من ذنوبه فى نهاره ما خلا الكبائر ومن توضأ لصلوة الصبح كان وضوءه ذلك كفارة لما مضى من ذنوبه فى ليلته ما خلا الكبائر وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله افتحوا عيونكم عند الوضوء لعلها لا ترى نار جهنم عن ابى عبد الله عليه السلام قال من تطهر ثم اوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده قال النبى صلى الله عليه وآله يا على اذا توضأت فقل بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اسئلك تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانك وتمام مغفرتك فهذا زكوة الوضوء وقال امير المؤمنين عليه السلام لا يجوز صلوة امرء حتى يطهر خمس جوارح الوجه واليدين والراس والرجلين بالماء والقلب بالتوبة وكان امير المؤمنين اذا حضر وقت الصلوة يتزلزل ويتلون فقيل له فى ذلك فقال لقد جاء امانة الله عرضها على السموات والارض فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان وكان الحسين بن على عليهما السلام اذا توضأ تغير لونه وارتعدت مفاصله فقيل له فى ذلك فقال حق لمن وقف بين يدى الملك الجبار ان يصفر لونه وان ترتعد مفاصله من صلى الحميد سبعين مرة وعدها مرة مرة لم يقرب بها الشيطان اربعين صباحا

الفصل الثانى

فى ذكر سبب وجوب صلوة الخمس فى تلك المواقيت الخمس عن امير المؤمنين عليه السلام قال سأل يهودى النبى صلى الله عليه وآله لاى شئ وقت هذه الصلوات الخمس فى خمس مواقيت على امتك فى ساعات الليل والنهار فقال النبى صلى الله عليه وآله ان الشمس اذا بلغت عند الزوال لها حلقة تدخل فيها فاذا دخلت فيها زالت الشمس فيسبح الله كل شئ ما دون العرش لوجه ربى وهى الساعة التى يصلى على فيها ربى فافترض الله تعالى على وعلى امتى فيها الصلوة وقال اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل وقران الفجر ان قران الفجر كان مشهودا وهى الساعة التى يؤتى فيها بجهنم يوم القيمة فما من مؤمن يوافق فى تلك الساعة ساجدا او راكعا او قائما الا حرم الله جسده على النار واما صلوة العصر فهى الساعة التى اكل آدم فيها من الشجرة فاخرجه الله تعالى من الجنة فامر الله

ذريته بهذه الصلوة الى يوم القيمة واختارها لامتي فرضا فهي من احب الصلوة الى عز وجل واوصاني
ان احفظها من بين الصلوة لقوله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى اى العصر واما
صلوة المغرب فهي الساعة التي تاب الله فيها على ادم وكان بين ما اكل من الشجرة وبين ما تاب الله
عليه ثلثمائة سنة من ايام الدنيا وفي ايام الاخرة كل يوم كالف سنة ما بين العصر الى العشاء فصلى
ادم عليه السلم ثلث ركعات ركعة لخطيئته وركعة لخطيئة حوا وركعة لتوبته فافترض الله
عز وجل هذه الثلث الركعات على امتي وهي الساعة التي يستجاب فيها الدعاء وهي الصلوة التي
امرني بها ربي وقال فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون واما صلوة العشاء الاخرة
فان للقبر ظلمة وليوم القيمة ظلمة فامرني الله عز وجل وامتي بهذه الصلوة قبل ذلك الوقت
لتنور القبر ليعطيني وامتي النور على الصراط وما من قدم مشت الى الصلوة الا حرم الله جسدها
على النار وهي الصلوة التي اختارها الله للمرسلين قبلي واما صلوة الفجر فان الشمس اذا طلعت
تطلع على قرني الشيطان فامرني الله تعالى ان اصلي صلوة قبل طلوع الشمس وقبل ان يسجد لها الكافر
فتسجد امتي لله عز وجل وسرعتها احب الى الله تعالى وهي الصلوة التي يشهد بها ملائكة الليل
وملائكة النهار قال الصدوق يا محمد حدثنا محمد بن موسى المتوكل قال حدثنا علي بن الحسين
السعدآبادي عن احمد بن ابي عبد الله ع قال لما هبط ادم من الجنة ظهرت به شامة سوداء
في وجهه من فوق راسه الى قدمه فطال حزنه وبكاؤه على ما قد ظهر به فاتاه جبرئيل فقال له ما
يبكيك يا ادم قال هذه الساعة التي ظهرت بي قال يا ادم قم فصل فهذا وقت الصلوة الاولى
فقام فصلى فانحطت الشامة الى عنقه فجاءه في الصلوة الثانية فقال يا ادم قم فصل فهذا وقت
الصلوة الثانية فقام فصلى فانحطت الشامة الى سرته فجاءه في الصلوة الثالثة فقام فصلى
فانحطت الشامة الى ركبتيه فجاءه في الصلوة الرابعة فقام فصلى فانحطت الشامة الى رجليه
فجاءه في الخامسة فقال يا ادم قم فصل فهذا وقت الصلوة الخامسة فقام فصلى فخرج الصلوة ٥
منها فحمد الله تعالى واثنى عليه فقال جبرئيل مثل ولدك في هذه الصلوة
كمثلك في هذه الشامة من صلى من ولدك في كل يوم وليلة خمس صلوة خرج

من ذنوبه

من ذنوبه كما خرجت من هذه الشامة

الفصل الثالث في ثواب الاذان ومن يجيب المؤذن

وقال الله تعالى في سورة المائدة واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بانهم
قوم لا يعقلون وقال تعالى في سورة السجدة ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني
من المسلمين عن امير المؤمنين ع عن النبي صلعم عن تفسير الاذان فقال صلعم يا علي الاذان حجة على امتي
وتفسيره اذا قال المؤذن الله اكبر الله اكبر فانه يقول اللهم انت الشاهد على ما اقول يا امة
محمد قد حضرت الصلوة وتدعوا عنكم شغل الدنيا واذا قال اشهد ان لا اله الا الله فانه يقول
يا امة محمد اشهد الله واشهد ملائكته اني اخبرتكم بوقت الصلوة فتفرغوا لها واذا
قال اشهد ان محمدا رسول الله فانه يقول يعلم الله وتعلم الملائكة اني قد اخبرتكم بوقت الصلوة
فتفرغوا لها فانه خير لكم واذا قال حي على الصلوة فانه يقول يا امة محمد دين قد اظهره الله لكم ورسوله
فلا تضيعوه ولكن تعاهدوا يغفر الله لكم تفرغوا لصلوتكم فانها عماد دينكم واذا قال حي على
الفلاح فانه يقول يا امة محمد قد فتح الله عليكم ابواب الرحمة فقوموا وخذوا نصيبكم من الرحمة
بحظ الدنيا والاخرة واذا قال الله اكبر الله اكبر فانه يقول ترحموا على انفسكم فانه لا اعلم لكم عملا
افضل من هذه فتفرغوا لصلوتكم قبل الندامة واذا قال لا اله الا الله فانه يقول يا امة محمد اعلموا
اني جعلت امانة سبع سموات وسبع ارضين في اعناقكم فان شئتم فاقبلوا وان شئتم ادبروا عني فاجابني
فقد ربح ولم يجبني فلا يضرني ثم قال يا علي الاذان نور فمن اجاب نجى ومن عجز خسر وكنت له
خصما بين يدي الله تعالى ومن كنت له خصما فما اسوء حاله وقال ع المؤذنون اطول اعناقا يوم القيمة
وقال ع اجابة المؤذن كفارة الذنوب والمشي الى المسجد طاعة الله وطاعة رسوله ومن اطاع الله ورسوله
ادخله الجنة مع الصديقين والشهداء وكان في رفيق داود ع وله مثل ثواب داود ع وقال
النبي ص اجابة المؤذن رحمة وثواب الجنة ومن لم يجب خاصمته يوم القيمة فطوبى لمن اجاب داعي الله
ومشى الى المسجد ولا يجيبه ولا يمشي الى المسجد الا مؤمن من اهل الجنة وقال ص من اجاب المؤذن و
اجاب العلماء كان يوم القيمة تحت لوائي ويكون في الجنة في جواري وله عند الله ثواب ستين شهيدا
وقال من اجاب المؤذنين والتابعين فهم والشهداء في صعيد واحد لا يخافون اذا خاف الناس

وقال عم من اجاب المؤذن كتب له شفاعته وكنت له شفيعا بين يدى الله وغفر الله له الذى نوب سترها
وعلانيتها وكتب له بكل ركعة يصلى مع الامام فضل ستمائة ركعة وله بكل ركعة مدينة وقال عم من سمع
الاذان فاجاب كان عند الله من السعداء ومن لم يجب داعى الله فليس له فى الاسلام نصيب ومن اجاب
اشتاقت اليه الجنة وقال عم من اجاب داعى الله استغفرت له الملائكة ويدخل الجنة بغير حساب

الفصل الرابع فى فضيلة التسوك عن امير المؤمنين على كرم الله وجهه صلوات الله عليهما قال قال من استاك
كل يوم مرة رضى الله عنه ومن استاك كل يوم مرتين فقد دام سنة الانبياء عم وكتب الله له بكل صلوة
يصليها ثواب مائة ركعة واستغنى من الفقر وتطيب نكهته وزيد فى حفظه ويشد له لثة فمه
ويمرء طعامه ويذهب وجاع اضراسه ويدفع عنه السقم وتصافحه الملائكة لما يرون عليه من النور
وينقى اسنانه وتشيعه الملائكة عند خروجه عن البيت ويستغفر له حملة العرش والكروبيون فكتب الله
له بكل مؤمن ومؤمنة ثواب الف سنة ودفع الله له الف درجة وفتح الله له ابواب الجنة ويدخل
من ايها شاء واعطاه الله كتابه بيمينه وحاسبه حسابا يسيرا وفتح الله عليه ابواب الرحمة ولا يخرج من
الدنيا حتى يرى مكانه من الجنة وقد اقتدى بالانبياء ومن اقتدى بالانبياء دخل معهم الجنة ومن
استاك كل يوم فلا يخرج من الدنيا حتى يرى ابراهيم عم فى المنام وكان يوم القيمة فى عدد الانبياء وقضى الله
تعالى له كل حاجة كانت له من امر الدنيا والاخرة ويكون يوم القيمة فى ظل العرش يوم لا ظل الا ظله ويكون
فى الجنة رفيق ابراهيم ورفيق جميع الانبياء وقال عم ركعتان بالسواك احب الى الله تعالى من سبعين ركعة
بغير سواك

الفصل الخامس فى ثواب اداء الصلوات الخمس روى عن النبى صلعم انه قال من اقام الصلوة الخمس
واجتنب الكباير السبع لودى يوم القيمة يدخل الجنة من اى باب شاء فقيل رجل للراوى الكباير السبع
هل سمعتهن من رسول الله صلعم ما هى قال نعم الشرك بالله وعقوق الوالدين وقذف المحصنات والقتل
والفرار عن الزحف واكل مال اليتيم قال الله تبارك وتعالى فى سورة المؤمنين بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح
المؤمنون الذين هم فى صلوتهم خاشعون محمد بن احمد بن صالح بن على التميمى عن ابيه قال حدثنا احمد بن
هشام قال حدثنا منصور بن مجاهد عن الربيع بن بدر عن سوار بن شبيب عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلعم ان الله تبارك وتعالى ملكا يقال له سمتائيل ياخذ البراءات للمصلين عند كل صلوة

من رب العالمين جل جلاله فاذا اصبح المؤمنون وقاموا وتوضئوا وصلوا صلوة الفجر فاخذ من الله عز وجل
براءة لهم مكتوب فيها انا الله الباقى عبادى وامائى فى حوز جعلتكم وفى حفظى وتحت كنفى سترتكم
وعزتى لا اخذلتكم وانتم مغفور لكم ذنوبكم الى الظهر فاذا كان وقت الظهر فقاموا وتوضأوا وصلوا
صلوة الظهر اخذ لهم من الله عز وجل البراءة الثانية مكتوب فيها انا الله القادر عبادى وامائى بدلت
سيأت حسنات وغفرت لكم السيأت واحللتكم برضائى منكم دار الجلال فاذا كان وقت العصر فقاموا
وتوضئوا وصلوا اخذ لهم من الله عز وجل البراءة الثالثة مكتوب فيها انا الله الجليل جل ذكرى
وعظم سلطانى عبيدى وامائى حرمت ابدانكم على النار واسكنتم مساكن الابرار ودفعت عنكم
برحمتى شر الاشرار فاذا كان وقت المغرب فقاموا وتوضئوا وصلوا اخذ لهم من الله عز وجل البراءة
الرابعة مكتوب فيها انا الله الجبار الكبير المتعال عبيدى وامائى صعد ملائكتى من عندكم بالرضا
وحق على ان ارضيكم واعطيكم يوم القيمة منيتكم فاذا كان وقت العشاء فقاموا وتوضئوا وصلوا اخذ
لهم من الله عز وجل البراءة الخامسة مكتوب فيها انا الله لا اله غيرى ولا رب سوائى عبادى وامائى
فى بيوتكم تطهرتم والى بيوتى مشيتم وفى ذكرى خضتم وحقى عرفتم وفرايضى اديتم اشهد يا سمتائيل
بثلثة اصوات كل ليلة بعد صلوة العشاء يا ملائكة الله ان الله تبارك وتعالى قد غفر للمصلين الموحدين
فلا يبقى ملك فى السموات السبع الا استغفر للمصلين ودعا لهم بالمداومة على ذلك ومن رزقه صلوة الليل
من عبد او امة قام لله عز وجل مخلصا فتوضأ وضوءا سابغا وصلى لله عز وجل بنية صادقة وقلب سليم
وبدن خاشعة وعين دامعة جعل الله تعالى خلفه تسعة صفوف من الملائكة وفى كل صف ما لا يحصى
عددهم من الملائكة الا الله تبارك وتعالى احد طرفى كل صف بالمشرق وكل صف بالمغرب قال اذا فرغ من
كتب الله له بعددهم درجات قال المنصور كان الربيع بن بدر اذا حدث بهذا الحديث يقول اين انت يا غافل
عن هذا الكرم واين انت عن قيام هذا الليل وعن جزيل هذا الثواب وعن هذه الكرامة وقال رسول الله صلعم
الصلوة عماد الدين وقال الصلوة قربان كل تقى وقال عم ان لكل شيء نتيجة ونتيجة الاسلام الصلوات الخمس
ولكل شيء ركن وركن المؤمن الصلوات الخمس ولكل شيء سراج وسراج قلب المؤمن الصلوات الخمس ولكل شيء ثمن
وثمن الجنة الصلوات الخمس ولكل شيء براءة وبراءة المؤمن من النار الصلوات الخمس ولكل شيء امان

واما ان المؤمن من القطيعة والفرقة الصلوات الخمس خير الدنيا والاخرة في الصلوة وبها يتبين الكافر
من المؤمن والمخلص من المنافق وهي عماد الدين وملاذ الجسد وزين الاسلام ومناجات الحبيب للحبيب
وقضاء الحاجة وتوبة التائب وتذكرة المنزلة والبركة في المال وسعة في الرزق وضوء الوجه وعز المؤمن
واستنزال الرحمة واستجابة الدعوة واستغفار الملائكة ورغم المعتدين وقهر الشياطين وسرور
المؤمن وكفارة الذنوب وحصن المال وقبول الشهادة وعمران المساجد وزين البلد وتواضع
للقدر ونفي الكبر واستكثار القصور ومهور حور العين وغرس الاشجار وهيبة الجبار ونشار
الرحمة من الله تع وقال عم من ادى فريضة فله عند الله دعوة مستجابة وقال عم علم الايمان الصلوة
وقال عم اول ما يحاسب عليه الصلوة وقال عم اول ما فرض الله تعالى على عباده الصلوة واخر ما
يبقى عند الموت الصلوة واول ما يحاسب به يوم القيمة الصلوة فمن اجاب فقد سهل عليه ما
بعده ومن لم يجب فقد اشتد ما بعده وعن سلمان الفارسي رضي الله عنه عن النبي ص قال ان الرجل
ليصلي وخطاياه توضع على راسه فكلما سجد تحاطت خطاياه فيفرغ حين يفرغ وقد تحاطت خطاياه و
عن ابي هريرة عن النبي ص اذا صلى العبد في العلانية فاحسن وصلى في السر فاحسن قال الله تعالى
هذا عبدي حقا **الفصل الثامن** في عقوبة تارك الصلوة قال الله تعالى في سورة طه ومن اعرض عن
ذكري فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعمى قال لم حشرتني اعمى وقد كنت بصيرا قال كذلك
اتتك اياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى وفي سورة مريم فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و
اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا وقال رسول الله صلعم الصلوة عماد الدين فمن ترك صلوته
متعمدا فقد هدم دينه ومن ترك اوقاتها تدخله الويل والويل واد في جهنم كما قال الله تعالى في سورة
ارايت فويل للمصلين الذين هم عن صلوتهم ساهون وقال من ترك صلوة حتى تفوته من غير عذر فقد حبط
عمله ثم قال بين العبد وبين الكفر ترك الصلوة وقال عم حافظوا على الصلوات الخمس قال الله تبارك وتعالى
اذا كان يوم القيمة ياتي العبد فاول شيء يسئل عنه الصلوة فان جاء بها تاما والا زخ في النار وقال
لا تضيعوا صلوتكم فان من ضيع صلوته حشره الله تعالى مع قارون وفرعون وهامان لعنهم الله واخزاهم
وكان حقا على الله ان يدخله النار مع المنافقين فالويل لمن لم يحافظ على صلواته وقال لا يزال الشيطان

يدعوا من بني ادم ما حافظ على الصلوات الخمس فاذا ضيعهن تجرا عليه واوقعه في العظائم وكان امير
المؤمنين ع يقول لا التفات الفاحش يقطع الصلوة عن النبي صلعم قال من ترك صلوته لا يرجو ثوابها
ولا يخاف عقابها فلا ابالي ان يموت يهوديا او نصرانيا او مجوسيا وقال النبي صلعم من اعان تارك الصلوة
بلقمة او كسوة فكانما قتل سبعين نبيا اولهم ادم واخرهم محمد ص وقال صلعم لا ايمان لمن لا امانة له
ولا دين لمن لا عهد له ولا صلوة لمن لا يتم ركوعها وسجودها وقال النبي صلعم يا علي ان اخبث الناس
سرقة من يسرق من صلوته فقال علي ع فكيف ذلك يا رسول الله قال الذي لا يتم ركوعه ولا سجوده
وهو سارق صلوته محقوق عند الله في دينه **الفصل التاسع** في فضيلة صلوة الليل قال الله تعالى في
سورة بني اسرائيل ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا وفي سورة المزمل
يا ايها المزمل قم الليل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلا او زد عليه ورتل القران ترتيلا حدثنا
ابي رحمه الله قال حدثنا سعيد بن عبد الله عن سلمة بن الخطاب الواسطي عن محمد بن الليث عن جابر بن
اسمعيل عن الصادق ع عن ابيه قال ان رجلا سأل علي بن ابي طالب عليه السلام عن قيام الليل بالقران
فقال له البشر من صلى الليل عشر ليلة لله مخلصا ابتغاء مرضات الله تعالى قال الله عز وجل لملائكته اكتبوا
لعبدي هذا من الحسنات عددما انبت في الليل من الحسنة وورقة وشجرة وعدد كل قصبة وخوص
ومرعى ومن صلى تسع ليلة اعطاه الله عشر دعوات مستجابات واعطاه كتابه بيمينه يوم القيمة ومن صلى ثمن
ليلة اعطاه الله اجر شهيد صابر صادق النية وشفيع في اهل بيته ومن صلى سبع ليلة خرج من قبره يوم
يبعث ووجهه كالقمر في ليلة البدر حتى يمر على الصراط مع الامنين ومن صلى سدس ليلة كتب من
الاولين وغفر له ما تقدم من ذنبه ومن صلى خمس ليلة زاحم ابراهيم خليل الرحمن في قبته ومن صلى ربع
ليلة كان في اول الفائزين حتى يمر على الصراط كالريح العاصف ويدخل الجنة بغير حساب ومن صلى ثلث
ليلة لم يبق ملك الا غبطه بمنزلته من الله عز وجل وقيل له ادخل من اي ابواب الجنة الثمانية شئت ومن
صلى نصف ليلة فلو اعطى من الارض ذهبا سبعين الف مرة لم يعدل جزاه وكان له ذلك افضل من سبعين
الف رقبة يعتقها من ولد اسمعيل ومن صلى ثلثي ليلة كان له من الحسنات قدر رمل عالج ادناها
حسنة اثقل من جبل احد عشر مرات ومن صلى ليلة تامة تاليا كتاب الله عز وجل راكعا وساجدا

وذاكرا اعطى من الثواب ما ادناه ان يخرج من الذنوب كما ولدته امه ويكتب له عدد ما خلق الله من
الحسنات ومثلها درجات ويثبت النور في قبره وينزع الاثم والحسد من قلبه ويجار من عذاب
القبر ويعطى براءة من النار ويبعث من الامنين ويقول الرب تبارك وتعالى لملائكته انظروا
الى عبدي احيى ليلة ابتغاء لمرضاتي اسكنوه الفردوس وله فيها مائة الف مدينة في كل مدينة
جميع ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين ومما لا يخطر على بال سوى ما اعددت له من الكرامة والمزيد
والقربة وروي عن ابي جعفر الباقر عليه السلام عن ابيه عليه السلام عن جده عليه السلام قال قال رسول الله صلعم من قرا عشر
آيات في ليلة لم يكتب من الغافلين ومن قرا خمسين اية كتب الله من الذاكرين ومن قرا مائة اية
كتب من القانتين ومن قرا مائتي اية كتب من الخاشعين ومن قرا ثلثمائة اية كتب الله من الفائزين
ومن قرا خمسمائة اية كتب الله من المجتهدين ومن قرا الف اية كتب الله له قنطارا والقنطار خمسون
الف مثقال من ذهب والمثقال اربعة وعشرون قيراطا اصغرها مثل جبل احد واكبرها ما بين السماء
والارض وروي عن الباقر عليه السلام قال من اوتر بالمعوذتين وقل هو الله احد قيل له يا عبد الله ابشر فقد
قبل وترك

الفصل الثاني في فضيلة صلوة الجماعة وفي عقوبة من ترك الجماعة قال الله تعالى في سورة
البقرة واركعوا مع الراكعين وقال رسول الله صلعم ان صفوف امتي كصفوف الملائكة في السماء والركعة
في الجماعة اربع وعشرون ركعة وكل ركعة احب الى الله تعالى من عبادة اربعين سنة وعن ابي
سلمة عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم قال اتاني جبرئيل عليه السلام مع سبعين الف ملك بعد صلوة الظهر قال
يا محمد ان الله تعالى جل جلاله يقرئك السلام واهدى اليك هديتين لم يهدهما الى نبي قبلك قال
يا جبرئيل وما الهديتان قال الصلوات الخمس في الجماعات قلت يا جبرئيل وما لامتي في الجماعة قال
يا محمد اذا كانا اثنين كتب الله تعالى لكل واحد بكل ركعة خمسين صلوة واذا كانوا ثلثة كتب الله تعالى
لكل واحد بكل ركعة الفا وثلثمائة صلوة واذا كانوا ستة كتب الله لكل واحد بكل ركعة الفين واربعمائة
صلوة واذا كانوا سبعة كتب الله تعالى لكل واحد بكل ركعة اربعة الاف وثمانمائة صلوة واذا كانوا
ثمانية كتب الله تعالى بكل ركعة تسعة الاف وستمائة صلوة واذا كانوا تسعة كتب الله تعالى لكل واحد
بكل ركعة تسعة عشر الف صلوة واذا زادوا على عشرة فلو صارت بحار السموات والارض كلها مدادا

غ ادل ج

المعضري ز

لكل واحد ج

ولاستغفار

والاشجار اقلاما والثقلان من الملائكة كتابا لم يقدروا ان يكتبوا ثواب ركعة واحدة يا محمد تكبيرة
يدركها المؤمن مع الامام خير له من سبعين حجة والف الف عمرة سوى الفريضة يا محمد ركعة يصليها المؤمن
مع الامام خير له من ان يتصدق بمائة الف دينار على المساكين وسجدة يسجدها مع الامام خير من
عبادة سنة وركعة يركعها المؤمن مع الامام خير له من مائة رقبة يعتقها في سبيل الله تعالى وليس
على من مات على السنة والجماعة عذاب القبر ولا شدة يوم القيمة يا محمد من احب الجماعة احبه الله تعالى
والملائكة اجمعون روي عن ابن عباس رضي الله عنه هذه الصلوات في الجماعات قال فان فاته الفجر في جماعة
فصم بعد يوم وان فاته الظهر في جماعة فصل بين الظهر والعصر وان فاته العصر في جماعة فاذكر الله تعالى
حتى تغرب الشمس وان فاته المغرب في جماعة فصل بين العشائين وان فاته العشاء في جماعة فاحي ليلتك لعلك تدرك ما ادرك
اهل الجماعة عن النبي المختار صلعم التكبيرة الاولى مع الامام خير من الدنيا وما فيها وعن عبد الله بن مسعود
رحمه الله انه فاتته تكبيرة الافتتاح يوما فاعتق رقبة وجاء الى النبي صلعم فقال يا رسول الله فاتتني
تكبيرة الاحرام يوما فاعتقت رقبة هل كنت مدركا فضلها فقال لا فقال ابن مسعود ثم اعتقت
اخرى هل كنت مدركا فضلها فقال لا يا ابن مسعود ولو اعتقت ما في الارض جميعا لم تكن مدركا
فضلها وعن انس بن مالك عن رسول الله صلعم صلوة الرجل في الجماعة خير من صلوته في بيته اربعين سنة
قيل يا رسول الله صلعم صلوة يوم فقال صلوة واحدة ثم قال رسول الله صلعم اذا كان العبد خلف الامام
كتب الله تعالى له مائة الف الف وعشرين درجة قال النبي صلعم من صلى ركعتين بعمامة فله من الفضل على
من لم يتعمم كفضلي على امتي ومن صلى متعمما فله الفضل على من صلى بغير عمامة كمن جاهد في البحر على من جاهد
في البر في سبيل الله تعالى ولو ان رجلا متعمما صلى بجميع امتي بغير عمامة تقبل الله تعالى صلوتهم جميعا
من كرامته عليه ومن صلى متعمما وكل به سبعمائة الف ملك يكتبون له الحسنات ويمحون عنه السيئات
ويرفعون له الدرجات وقال النبي صلعم لعثمان بن مظعون من صلى صلوة الصبح في جماعة ثم جلس
يذكر الله عز وجل حتى تطلع الشمس كان له في الفردوس سبعون درجة بعد ما بين كل درجتين كحضر الفرس
الجواد المضمر سبعين سنة ومن صلى الظهر في جماعة كان له كاجر من ثمانية من ولد اسمعيل عليه السلام كل منهم رب
بيت يعتقهم ومن صلى المغرب في جماعة كان له كقيام ليلة القدر وقال الباقر عليه السلام ثلث كفارات اسباغ

اتفقت ز

الوضوء في السبرات والمشي في الليل والنهار الى الصلوة والمحافظة الى الجماعات وقال رسول الله صلعم رجل
يصلي في الجماعة وليس له صلوة ورجل يصلي فله صلوة واحدة ولا حظ له في الجماعة ورجل يصلي في الجماعة
فله اربع وعشرون صلوة ورجل يصلي في جماعة فله خمسون صلوة ورجل يصلي في جماعة فله سبعون صلوة
ورجل يصلي في جماعة فله مائة صلوة ورجل يصلي في جماعة فله خمسمائة صلوة فقام جابر بن عبد الله الانصاري
فقال يا رسول الله فسر لنا هذه قال رسول الله صلعم رجل يرفع راسه قبل الامام فلا صلوة له ورجل يضع
راسه مع الامام ويرفع مع الامام فله صلوة واحدة ولا حظ له في الجماعة ورجل يضع راسه بعد الامام
ويرفع بعده فله اربع وعشرون صلوة ورجل دخل المسجد ورأى الصفوف مضيقة فقام وحده و
خرج رجل من الصف يمشي القهقرى وقام معه فله من معه خمسون صلوة ورجل يصلي بالسواد
فله سبعون صلوة ورجل كان مؤذنا يؤذن في اوقات الصلوة فله مائة صلوة ورجل كان اماما يقوم
بنيوة حق الامامة فله خمسمائة صلوة وسئل ما الحكمة في انه جعل للصلوة ولم يجعل لسائر العبادات
اذانا ولا دعاء قال لان الصلوة شبيه بحال اليوم القيمة لان الاذان شبيه بنفخة الاولى للموت الخلايق
والاقامة شبيه بنفخة الثانية كما قال الله تعالى واستمع يوم ينادى المناد من مكان قريب والقيام الى الصلوة
شبيه بقيام الخلايق كما قال الله تعالى يوم يقوم الناس لرب العالمين ورفع اليدين التكبيرة الاولى شبيه برفع
اليد لاخذ الكتاب يوم القيمة والقراءة في الصلوة شبيه بقراءة الكتب بين يدي رب العالمين كما قال الله تعالى
اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا والركوع شبيه لخضوع الخلايق لرب العالمين انما قال عز ذكره
وعنت الوجوه للحي القيوم والسجود شبيه السجود لرب العالمين كما قال عز ذكره يوم يكشف عن ساق و
يدعون الى السجود والتشهد شبيه بالجثي بين يدي رب العالمين كما قال عز ذكره فريق في الجنة وفريق في السعير
قال رسول الله صلعم من كان جار بيت الله ولم يحضر الجماعة ثلثة ايام متواليات فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين فان تزوج فلا تزوجوه وان مرض فلا تعودوه وان وقع فلا تعينوه الا فلا صلوة له
الا فلا زكوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له وان مات مات ميتة جاهلية روى عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلعم اتاني جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل عم مع كل واحد ثمانون الف ملك فقالوا
يا محمد الجبار يقرئك السلام ويقول بلغ امتك انه من مات مفارق الجماعة لا يجد رائحة الجنة وان

وان كان اكثر علما من اهل الارض لا اقبل منه صرفا ولا عدلا يا محمد تارك الجماعة عندي ملعون وعند الملائكة
ملعون وقد لعنهم الله في التورية والانجيل والزبور والفرقان وتارك الجماعة يصبح ويمسي في لعنة الله تعالى
يا محمد تارك الجماعة لا استجيب له دعوة ولا انزل عليه الرحمة وهم يهود امتك ان مرضوا فلا تعودوهم
وان ماتوا فلا تشيعوا جنائزهم فلا يمشي على ظهر الارض ابغض علي من تارك الجماعة يا محمد تارك الجماعة
تعاهدت كل ذي نفس ويصيح ان يلعنوا على تارك الجماعة وتاركها اشر من شارب الخمر والمحتكر وشر
من سفاك الدماء واكل الربوا وتارك الجماعة ليس له في الجنة نصيب وشر من النباش والمخنث ومن شر
النفاث ويحشرون شاهد الزور يا محمد من مات مفارق الجماعة ادخله نار

الفصل الرابع فيما يستحب

قوله عند دخول المسجد وعند الخروج وفي عقوبة النوم في المسجد وفي ثواب اسراج فيه بالليل قال الله تعالى
في سورة التوبة انما يعمر مساجد الله من امن بالله واليوم الاخر واقام الصلوة واتى الزكوة ولم يخش
الا الله فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين وقال في سورة البقرة واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت
واسمعيل ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم وكان النبي صلعم اذا دخل المسجد يضع رجله اليمنى ويقول
بسم الله وبالله وعلى الله توكلت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فاذا خرج يضع رجله اليسرى
ويقول بسم الله اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ثم قال يا علي من دخل المسجد ويقول كما قلت تقبل الله تعالى
صلوته وكتب له بكل ركعة صلاها افضل مائة ركعة فاذا خرج يقول مثل ما قلت غفر الله له الذنوب ويرفع
له بكل قدم درجة وكتب الله له بكل قدم مائة حسنة وقال اذا دخل العبد المسجد وقال اعوذ بالله من الشيطان
الرجيم قال الشيطان اوه كسر ظهري وكتب الله له عبادة سنة ويرفع له مائة درجة وقال عم اذا دخل المؤمن
في المسجد فيضع رجله اليمنى قالت الملائكة غفر الله لك واذا خرج ووضع رجله اليسرى قالت الملائكة حفظك الله تعالى
وقضى الحوائج وجعل مكافاتك الجنة وقال النبي صلعم الحديث في المسجد يأكل الحسنات كما تأكل
البهيمة الحشيش وقال النبي صلعم لا تدخل المساجد الا بالطهارة ومن دخل مسجدا بغير الطهارة فالمسجد
خصمه وقال عم من نام في المسجد بغير عذر ابتلاه الله تعالى بداء لا زوال له وقال النبي صلعم يأتي في اخر الزمان
ناس من امتي يأتون المساجد يقعدون فيها حلقا ذكرهم الدنيا وحب الدنيا لا تجالسوهم فليس لله بهم
حاجة وقال عم من قم مسجدا كتب الله له عتق رقبة ومن اخرج منه ما يقذي عينا كتب الله له كفلين من رحمته

وقال عم ثلثة تشكون الى الله عز وجل منها مسجد خراب لا يصلى فيه اهله وقال الرضا عم ان البيوت التى يصلى فيها بالليل يظهر نورها لاهل السماء كما يظهر نور الكواكب لاهل الارض وعن انس من اسرج سراجا لم تزل الملائكة وحملة العرش يستغفرون له ما دام فى ذلك المسجد ضوءه وقال على عم من اسرج ليلة واحدة سراجا فى المسجد غفر الله له ذنوب سبعين سنة وكتب الله له عبادة سنة وله عند الله تعالى مدينة فان زاد على ليلة واحدة فله بكل ليلة زين له ثواب نبى فاذا تم عشر ليال لا يصف الواصفون ماله عند الله من الثواب فاذا تم الشهر حرم الله جسده على النار وفتح له ابواب الجنة فيدخل من ايها شاء بغير حساب وله بكل ركعة يصلى بها بضوء سراجه شهر من النار ولا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه فى الجنة ويكون فى الجنة رفيق ابراهيم عم

الباب الخامس ففيه ثلثة فصول

الفصل الاول فى فضيلة التهليل والتسبيح والتحميد والتكبير والتمجيد عن انس بن مالك انه قال قال رسول الله صلعم من قال لا اله الا الله وحده لا شريك له اللهم صل على محمد وال محمد خرج من فيه طير اخضر له جناحان مكللان بالدر والياقوت فاذا نشرهما بلغا المغرب والمشرق حتى ينتهى الى العرش وله دوى كدوى النحل يذكر صاحبه فيقول الله تعالى بعزتى وجلالى اسكن فيقول كيف اسكن ولم تغفر لقائل لا اله الا الله فيقول اسكن فقد غفرت له وعن ابى عبد الله قال ان الله يمجد نفسه فى كل يوم ثلث مرات فمن مجد الله بما مجد به نفسه ثم كان فى حال شقوة حول الى سعادة فقلت كيف هو قال يقول انت الله لا اله الا انت رب العالمين انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحيم انت الله لا اله الا انت العلى الكبير انت الله لا اله الا انت مالك يوم الدين انت الله لا اله الا انت الغفور الرحيم انت الله لا اله الا انت العزيز الحكيم انت الله لا اله الا انت خالق الخير والشر انت الله لا اله الا انت خالق الجنة والنار انت الله لا اله الا انت الاحد الواحد الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد انت الله لا اله الا انت الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون انت الله لا اله الا انت الخالق البارئ المصور لك الاسماء الحسنى يسبح لك ما فى السموات وما فى الارض وانت العزيز الحكيم انت الله لا اله الا انت الكبير والكبرياء رداؤه قال الله تعالى فى سورة بنى اسرائيل وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم انه كان حليما غفورا وقال فى سورة الحديد سبح لله ما فى السموات وما فى الارض وهو العزيز الحكيم وقال عم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر سيد التسابيح فمن قال فى يوم مرة كان خيرا له من عتق رقبة وكان خيرا له من عشرة الاف فرس ليسرجها فى سبيل الله وما يقوم من مقامه الا مغفورا له الذنوب واعطاه الله بكل حرف مدينة وقال عم من قال مائة مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر كتب اسمه فى ديوان الصديقين وله ثواب صديقين وله بكل حرف نور على الصراط ويكون فى الجنة رفيق الخضر وقال صلعم سبحان الله خير من جبل فضة فى سبيل الله والحمد لله خير من جبل ذهب فى سبيل الله ولا اله الا الله خير من الدنيا وما فيها يلقى بها الرجل ربه والله اكبر خير من عتق الف رقبة فمن يقول كل يوم مائة مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر حرم الله جسده على النار روى ابن عباس مررت على النبى صلعم وهو يقول لا حول ولا قوة الا بالله قلت يا نبى الله ما ثوابه قال التسبيح حملة العرش فمن قال مرة لا حول ولا قوة الا بالله غفر الله له ذنوب مائة سنة وكتب له بكل حرف مائة حسنة ويرفع له مائة درجة فان زاد على مرة واحدة فله بكل حرف كنز وبيت على الصراط عن ابى عبد الله عم قال من قال الف مرة لا حول ولا قوة الا بالله رزقه الحج فان كان قد قرب اجله اخر الله فى اجله حتى يرزقه الحج وقال عم من قال لا حول ولا قوة الا بالله مائة مرة فى كل يوم مكانه مرة دفع الله عنه سبعين نوعا من البلاء ايسرها الهم

الفصل الثانى فى فضل الاستغفار قال النبى صلعم ان لكل شيء دواء ودواء الذنوب الاستغفار وقال عم لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار وقال جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليهم السلام عن النبى صلعم قال من استغفر بعد العصر سبعين مرة غفر الله ذنوب سبعين سنة وقال النبى صلعم من اكثر الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجا ومخرجا ومن كل ضيق مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب وقال النبى صلعم افضل العلم لا اله الا الله وافضل الدعاء استغفر الله ثم تلا رسول الله صلعم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك وقال النبى صلعم ما اصر من استغفر وان عاد فى اليوم سبعين مرة وقال ليغان على قلبى حتى استغفر فى اليوم مائة مرة قال رسول الله صلعم من ظلم احدا ففاته فليستغفر الله له فانه كفارة وقال صلعم كفارة الاغتياب ان تستغفر لمن اغتبته وقال الرضا عم من استغفر من ذنب وهو يعمله فكانما يستهزئ بربه وقال عم خير القول

لا اله الا الله وخير العبادة الاستغفار وذلك قول الله تعالى فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك
وقال عليه السلام الا اخبركم بدائكم ودوائكم قلنا بلى يا رسول الله قال الداء كم الذنوب ودوائكم
الاستغفار وقال عم توبوا الى الله فاني اتوب في اليوم مائة مرة

الفصل الثالث في فضل الصلوة على النبي صلعم

قال الله تعالى في سورة الاحزاب ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا
صلوا عليه وسلموا تسليما وقال رسول الله صلعم من صلى علي مرة صلى الله عليه عشرا ومن صلى علي عشرة
صلى الله عليه مائة مرة ومن صلى علي مائة مرة صلى الله عليه الف مرة ومن صلى الله عليه الف مرة لا يمسه
في النار ابدا وقال النبي صلعم من صلى علي مرة فتح الله عليه بابا من العافية وقال صلعم من صلى علي مرة لم يبق
له من ذنوبه ذرة وروى عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلعم قال اولى الناس بي يوم
القيمة اكثرهم علي صلوة وقال النبي صلعم في الوصية يا علي من صلى علي كل يوم او كل ليلة وجبت له شفاعتي
ولو كان من اهل الكبائر عن انس قال قال رسول الله صلعم ان اقربكم مني يوم القيمة في كل موطن
اكثركم علي صلوة في دار الدنيا من صلى علي يوم الجمعة او في ليلة الجمعة مائة مرة قضى الله له مائة حاجة
سبعين من حوائج الاخرة وثلثين من حوائج الدنيا ثم يوكل الله له بكل صلوة ملكا يدخلها على
في قبري كما يدخل احدكم الهدايا يخبرني من صلى علي باسمه ونسبه على عشيرته فاثبته عندي في صحيفة
بيضاء عن انس قال قال رسول الله صلعم من صلى علي مرة صلت عليه الملائكة ومن صلت عليه
الملائكة صلى الله عليه ومن صلى الله عليه لم يبق في السموات والارض شيء الا ويصلي عليه وعن
الرضا عم من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر من الصلوة على محمد واله فانها تهدم الذنوب
هدما عن جابر بن عبد الله عن النبي صلعم قال من ذكرت عنده ولم يصل علي فقد شقي ومن ادرك رمضان
فلم يصبه الرحمة ومن ادرك ابويه او احدهما فلم يبرهما فقد شقي وقال النبي صم من صلى علي مرة
لا يبقى عليه من المعصية ذرة عن ابي بصير قال قال الصادق عم من صلى على النبي صلى الله عليه مائة
مرة في كل يوم اسندها سبعون الف ملك يبلغونها الى رسول الله صلعم وقيل صاحبه حق الصلعم من قال
اللهم صل على محمد وال محمد اعطاه الله اجر اثنين وسبعين شهيدا وخرج من ذنوبه كيوم ولدته
امه روى عن انس بن مالك عن النبي ما من احد من امتي يذكرني ثم صلى علي الا غفر الله له ذنوبه

وان كان

وان كان اكثر من رمل عالج وقال النبي صلعم انه قال ما من احد صلى علي مرة واسمع حافظيه الا ان لا يكتبا
ذنب ثلثة ايام وقال عم من صلى علي يوم الجمعة مائة مرة غفر الله له خطيئة ثمانين سنة وقال صم من نسي الصلوة
علي فقد اخطا طريق الجنة وقال صم الصلوة علي نور على الصراط ومن كان على الصراط من النور لم يكن من اهل
النار وفي رواية عبد الرحمن بن عوف انه قال جاءني جبرئيل وقال انه لا يصلي عليك احد الا ويصلي عليه سبعون
الف ملك ومن صلى عليه سبعون الف ملك كان من اهل الجنة عن انس عن النبي صلعم انه قال من صلى علي الف مرة
لم يمت حتى يبشر له الجنة وقال رسول الله صم صلاتكم علي جوائز دعائكم ومرضات ربكم وزكوة لاعمالكم روى
عن النبي صم ما من دعاء الا بينه وبين السماء حجاب حتى يصلي على محمد وال محمد فاذا فعل ذلك انخرق الحجاب
فدخل الدعاء فاذا لم يصل رجع الدعاء قال رسول الله صم من ذكرت عنده فلم يصل علي اخطا طريق
الجنة وقال عم من صلى علي صلوة صلى الله تعالى بها عشر صلوات ومحى عنه عشر سيئات واثبتها عشر درجات
واستبق ملكاه الموكلان به ايهما يبلغ روحي عنه عم وقال عم اكثروا من الصلوة علي يوم الجمعة فانه
تضاعف فيه الاعمال واسئلوا الله لي الدرجة الوسيلة من الجنة قيل يا رسول الله وما الدرجة الوسيلة
من الجنة قال هي اعلى الدرجة من الجنة لا ينالها الا نبي ارجو ان يكون انا روى زياد بن ابي شبيب في حديثه
عن النبي صلعم قال لقيني جبرئيل عم فبشرني قال ان الله عز وجل يقول من صلى عليك صليت عليه ومن سلم
عليك سلمت عليه فسجدت لذلك روى عن انس قال قال رسول الله صلعم من صلى علي وعلى الي تعظيما لحقي
خلق الله تعالى من ذلك القول ملكا يرى جناحا له بالمشرق والاخر بالمغرب ورجلاه مغموستان من الارض
السفلى وعنقه ملتوي تحت العرش فيقول الله عز وجل صل على عبدي كما صلى على النبي وهو يصلي عليه
الى يوم القيمة عن المصرية عن النبي صم قال من صلى علي في كتاب لم تزل الملائكة تصلي عليه ما دام ذلك
الكتاب مكتوبا الى يوم القيمة

الباب الرابع

وهي اربعة فصول

الفصل الاول في فضل اداء الزكوة

قال الله تعالى في سورة البقرة من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة
وقال الله تعالى في سورة التوبة خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وقال في سورة آل عمران ولا يحسبن
الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة قال النبي صم
حصنوا اموالكم بالزكوة وداووا امراضكم بالصدقة وقال امير المؤمنين عليه السلام ان الله فرض في اموال

الاغنياء اقوات الفقراء وقال الله نعم المالى مالى والاغنياء وكلائى والفقراء عيالى فمن بخل بمالى على
عيالى ادخله النار ولا ابالى وقال الصادق عم من منع قيراطا من الزكوة فليمت ان شاء يهوديا او نصرانيا
وقال عم ماضاع مالى فى بر وكا بحر الا من منع الزكوة **الفصل الثانى** فى فضل صوم رمضان وغيره قال
الله تعالى فى سورة البقرة كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون وقال النبى صم مَنْ
صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ فِى انْصَاتٍ وَسُكُونٍ وَكَفَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ ولسانه ويديه وجوارحه من الحرام
والكذب والغيبة والاذى قرب من الله جل ثناؤه يوم القيمة حتى يمسّه ركبة ابراهيم ولم يكن بينه
وبين العرش الا سخاء او ميل لم يحفظ سيرته اليهما قال وعن النبى صم اِنَّهُ قَالَ اِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ
سَمْعُكَ وَبَصَرُكَ وَلَا يَكُونَنَّ يَوْمَ صَوْمِكَ كَيَوْمِ فطرك وروى جابر بن يزيد الجعفى عن ابى جعفر
قال قال رسول الله لجابر بن عبد الله يا جابر هذا شهر رمضان من صام نهاره وقام وردا من ليلة
وعف بطنه وفرجه وكف لسانه خرج من ذنوبه كخروجه من الشهر قال جابر يا رسول الله ما احسن
هذا الحديث فقال رسول الله يا جابر وما اشد هذه الشروط وروى عن النبى صم انه قال قال الله عز
وجل فى كل يوم من شهر رمضان عند الافطار الف الف عتيق من النار فاذا كان يوم الجمعة وليلة
الجمعة اعتق الله تعالى فى كل ساعة منهما الف الف عتيق كلهم قد استوجبوا النار ويستحب فى هذا الشهر اعنى
شوال وفى ساير الشهور صوم ثلثة ايام اول خميس فى العشر الاول واول اربعا فى عشر الثانى وآخر
خميس فى العشر الاخر وكذلك فى كل شهر فانه روى عنهم ص ان ذلك يعدل صيام الدهر ويوم الخامس   عنه صح
والعشرين من شهر ذى القعدة دحيت فيه الارض من تحت الكعبة ويستحب صوم هذا اليوم وروى انه
من صامه عدل ذلك صوم ستين شهرا وذو الحجة يستحب صوم هذا العشر الى التاسع فان لم يقدر صام
اول يوم منه وهو يوم مولد ابراهيم الخليل عم وروى عن ابى الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام انه
قال من صام اول يوم من عشر ذى الحجة كتب الله له صوم ثمانين شهرا الثامن عشر من ذى الحجة
وهو يوم الغدير قال الصادق عم صيام يوم غدير خم يعدل صيام عمر الدنيا لو عاش انسان وصيامه
يعدل عند الله تعالى مائة حجة ومائة عمرة مبرورات متقبلات وهو العيد الاكبر محرم قال النبى صم
مَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ مائة عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً بِصِيَامِهَا وَقِيَامِهَا وَمَنْ صَامَ عَاشُورَا

كتب له

كتب له اجر سبع سموات ومن افطر عنده مؤمن ليوم عاشورا فكانما افطر عنده جميع امة محمد صم
ومن مسح يده على راس يتيم رفعت له بكل شعرة على راسه درجة اما ربيع الاول يوم السابع عشر
منه كان فيه مولد النبى صم عند طلوع الفجر يوم الجمعة فى عام الفيل وهو يوم شريف عظيم البركة
وفى صومه فضل كثير وثواب جزيل وهو احد ايام الاربعة وروى عنهم ع انهم قالوا من صام يوم
السابع عشر من شهر ربيع الاول كتب الله له صيام سنة ويستحب فيه الصدقة وزيارة المشاهد اما
شهر جمادى الاخرة ولعلنا النصف سنة ست وثلثين كان مولد ابى محمد على بن الحسين عليهما السلام يستحب
صام هذا اليوم شهر رجب يستحب صومه كله روى عن امير المؤمنين على ع انه كان يصومه ويقول رجب
شهرى وشعبان شهر رسول الله صم ورمضان شهر الله وروى سماعة بن مهران عن ابى عبد الله ع
قال قال رسول الله صم من صام ثلثة ايام من رجب كتب الله له بكل صيام سنة ومن صام سبعة ايام
من رجب غلقت عنه سبعة ابواب النار ومن صام ثمانية ايام منه فتحت له ابواب الجنة ومن صام
خمسة عشر يوما حاسبه الله تعالى حسابا يسيرا ومن صام رجب كله كتب الله له رضوانه لم يعذبه قال الشيخ
ابى جعفر بابويه رضى الله عنه حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق عن احمد بن محمد الكوفى عن على بن الحسين عن على بن
فضال عن ابيه عن ابى الحسن على بن موسى الرضا عليهما السلام قال من صام اول رجب رغبة فى ثواب الله
وجبت له الجنة ومن صام يوما فى وسطه شفع فى مثل ربيعة ومضر ومن صام يوما فى آخره جعله الله عز
وجل من ملوك الجنة وشفع فى ابيه وامه وابنه وابنته واخيه واخته وعمه وعمته وخاله وخالته
ومعارفه وجيرانه وان كان فيهم مستوجب للنار يوم السابع والعشرين فيه بعث رسول الله صم ويستحب
صومه وهو احد من ايام الاربعة فى السنة شعبان روى عن ابى عبد الله ع انه قال من صام اول يوم
من شعبان وجبت له الجنة البتة ومن صام يومين منه نظر الله اليه فى كل يوم وليلة فى دار الدنيا
ودام نظره اليه فى الجنة ومن صام ثلثة ايام منه فكانما زار الله فى عرشه فى جنته كل يوم وولد فيه الحسين ع
الفصل الثالث فى فضل الجهاد قال الله تعالى فى سورة التوبة الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا
فى سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه
ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها ابدا ان الله عنده اجر عظيم وقال الله تعالى ان

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون
وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم
الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم وفي الصحيفة باسناده قال حدثني ابي الحسين الحسن بن علي عليهما
السلام قال بينما امير المؤمنين علي عم يخطب الناس ويحضهم على الجهاد اذ قام اليه شاب وقال يا امير
المؤمنين اخبرني عن فضل الغزاة في سبيل الله تعالى فقال علي عم كنت رديف رسول الله صلعم وقال
صم والذي نفسي بيده لغزوة في سبيل الله او روحة خير من الدنيا وما فيها وعنده عم فوق كل بر
بر حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه بر وكل عقوق فوقه عقوق حتى يقتل احد والديه
فليس فوقه عقوق وعن النبي صلعم الجنة تحت ظلال السيوف وقال صم الجنة تحت اطراف العوالي وعن
النبي صم رباط ليلة في سبيل الله خير من صيام شهر وقيامه فان مات جرى عليه عمله الذي كان يعمله و
اجرى عليه رزقه

الفصل الرابع

في ذكر نائلة بعض ما فرض الله تعالى من الايمان والصلوة والزكوة
وغيره قال رسول الله صم الايمان تطهير عن الشرك والصلوة تنزيها من الكبر والزكوة سببا للرزق
والصيام ابتلاء لاخلاص الخلق والحج تقوية للدين والجهاد عز الاسلام والامر بالمعروف مصلحة
للعوام والنهي عن المنكر ردعا للسفهاء وصلة الرحم منماة للعدد والقصاص حقنا للدماء واقامة
الحدود اعظاما للمحارم وترك شرب الخمر تحصينا للعقل ومجانبة السرقة ايجابا للعفة وترك الزنا
تصحيحا للنسب وترك اللواط تكثيرا للنسل والشهادات استظهارا على المجاحدات وترك الكذب
تشريفا للصدق والسلام امان من المخاوف والامامة نظاما من الامة والطاعة تعظيما للامامة
وقال الحسن بن علي عم ان من اخلاق المؤمنين قوة دين وكرما في لين وحضا في علم وعلما في حلم وتوسعة
في نفقة وقصدا في عبادة وتحرجا في طمع وبرا في استقامة لا يحيف على من يبغض ولا يأثم فيمن يحب
ولا يدعي ما ليس له ولا يجحد حقا هو عليه ولا يهمز ولا يلمز ولا يبغي متخشع في الصلوة متوسع في
الزكوة الذكر شكور في الرضاء صابر عند البلاء قانع بالذي له لا يطمع به الغيظ ولا يجمع به الشح يخالط
الناس ليعلم ويسكت ليسلم ويصبر ان بغى عليه ليكون الله هو الذي يجزيه وينتقم له

الباب السابع

وفيه سبعة فصول

الفصل الاول

في فضيلة العدل قال الله تعالى في سورة النحل ان الله يأمر بالعدل والاحسان

حقا فزد

للامة

الدين فزد

وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون وقال في سورة النساء واذا
حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل وقال رسول الله صلعم عدل ساعة خير من عبادة سبعين سنة وقال قال
رسول الله صم كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته وقال احسنوا الى رعيتكم فانها اسارىكم وقيل الملك
يبقى بالعدل مع الكفر ولا يبقى بالجور مع الايمان

الفصل الثاني

في عون المؤمن وقال الله تعالى ويؤثرون
على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون وقال الصادق عم عن ابائه عليهم السلام
عن النبي صلعم يقول من قضى لاخيه المؤمن حاجة قضى الله له حوائج كثيرة احدها الجنة ومن كسى اخاه المؤمن
من عرى كساه الله تعالى من سندس واستبرق وحرير من ثياب الجنة ومن كسى اخاه المؤمن من غير عرى
يخوض في رضوان الله تعالى ما دام على المكتسى سلكة منه ومن اطعم مؤمنا من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و
من سقى اخاه المؤمن سقاه الله تعالى من الرحيق المختوم ريا ومن اخدم اخاه المؤمن ما هنا بمهنه ولتيد
بعضه اخدمه الله من الولدان المخلدين واسكنه مع اوليائه الطاهرين ومن حمل اخاه المؤمن لرجله
حمله الله تعالى على ناقة من نوق الجنة ويباهي به الملائكة والخلائق يوم القيمة ومن زوج اخاه المؤمن
زوجة يانس بها ويستريح اليها زوجه الله تعالى من الحور العين وآنسه في القبر باحب اهله يقين اليه من
اهل بيته واخوانه والسيم به ومن اعان اخاه المؤمن على سلطان جائر اعانه الله على اجازة الصراط
عند دحضاة الاقدام وعن النبي صلعم من اطعم اخاه المؤمن حتى يشبعه وسقاه حتى يرويه بعده الله تعالى من
النار سبعة خنادق خندق بين مسيرة خمسمائة عام

الفصل الثالث

في السرور على اخيه المؤمن قال
امير المؤمنين علي عم من ادخل السرور على اخيه المؤمن فقد ادخل السرور علينا اهل البيت فقد ادخل
السرور على رسول الله ومن ادخل السرور على رسول الله فقد سر الله تعالى ومن سر الله كان
حقا على الله ان يسره وان يسكنه جنته ومن زار اخاه المؤمن الى منزله لا حاجة له الا في الله كتب الله
في زوار الله وكان حقا على الله تعالى ان يكرمه وقال عم التبسم في وجه المؤمن الغريب من كفارة الذنوب
وقال عم من اكرم غريبا في غربته او نفس غمة او اطعمه او سقاه شربة او حمله فقد جهز له الجنة

الفصل الرابع

في ايذاء المؤمن قال الله تعالى في سورة الاحزاب والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا
فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا وقال رسول الله صم من اذى مؤمنا فقد اذاني ومن اذاني فقد

واستن بكم فزد

اليدم

اذى الله ومن اذى الله فهو ملعون فى التوريه والانجيل والزبور والفرقان وفى خبر اخر فعليه لعنة الله
والملائكة والناس اجمعين وقال صم من نظر الى مؤمن نظرة يخيفه بها اخافه الله تعالى يوم لا ظل الا
ظله وحشره فى صورة الذر بلحمه وجسمه وجميع اعضائه وروحه حتى يورده مورده وعن امير المؤمنين ع
عن النبى صم انه قال من قال فى مؤمن ما رات عيناه وسمعت اذناه مما يشينه ويهدم مروته فهو من
الذين قال الله تعالى فيهم ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين امنوا لهم عذاب اليم الا لهم الويل
الطويل قال وقال صم من روى على اخيه المؤمن رواية يريد بها شينه وهدم مروته وقفه الله تعالى
فى طينة خبال فى الدنيا لا سفل من النار وقال النبى صلعم من احزن مؤمنا ثم اعطاه الدنيا لم يكن ذلك كفارة
ولم يوجر عليه **الفصل الخامس** فى الظلم قال الله تعالى فى سورة ابراهيم ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون
انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهطعين مقنعى رؤسهم لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء وفى
سورة الشعراء وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون وقال رسول الله صم عدل ساعة خير
من عبادة سبعين سنة قيام ليلها وصيام نهارها وجور ساعة فى حكم اشد واعظم عند الله من معاصى
ستين سنة وقال صم من اصبح ولا يهتم بظلم احد غفر له ما اجترم وقال عم ان اهون الخلق على الله من
ولى المسلمين فلم يعدل لهم وعنه عم انه قال الظلم ثلثة ظلم يغفره الله تعالى وظلم لا يغفره الله وظلم لا يدعه الله
فاما الظلم الذى لا يغفره الله تعالى فالشرك بالله تعالى واما الظلم الذى يغفره الله فظلم الرجل نفسه فيما بينه
وبين الله تعالى واما الظلم الذى لا يدعه الله تعالى عز وجل فالظلم بينه وبين العباد وقال عم ما ياخذ عز وجل ع
المظلوم من دين الظالم اكثر مما ياخذ الظالم من دنيا المظلوم وقال النبى صلعم اياكم والظلم فالظلم
ظلمات يوم القيمة قال امير المؤمنين عليه السلم الم تعلم بان الظلم عار   جزاء الظلم عند الله نار
وللمظلوم دار فى جنان   وللظلام فى النيران نار   وروى باسناد صحيح عن النبى صم انه قال اربعة
لا ترد لهم دعوة وتفتح لهم ابواب السماء وتصير الى العرش دعاء الوالد لولده والمظلوم على من ظلمه لهاوز
والمعتمر حتى يرجع والصائم حتى يفطر وقال النبى صم من مشى مع ظالم ليعينه وهو يعلم انه ظالم فقد خرج
من الاسلام وقال الباقر عم العامل بالظلم والمعين له والراضى به شركاء ثلثة وقال النبى صم الظلم ثلاثة
وقال النبى صم شرار الناس المثلث قيل يا رسول الله وما المثلث قال الذى يسعى باخيه الى السلطان فيهلك

نفسه

نفسه ويهلك اخاه ويهلك السلطان وقال النبى صم من مشى مع ظالم فقد اجرم عن ابى عبد الله عم عن ابيه
عن ابائه عليهم السلم قال قال رسول الله صم اذا كان يوم القيمة نادى مناد اين الظلمة واعوان الظلمة ومن
لاق لهم دواة او ربط كيسا او مد لهم مدة قلم فاحشروهم معهم قال رسول الله صم من ظلم احدا ففاته فليستغفر الله
له فانه كفارة عن ابى عبد الله عم قال ما انتقم الله من ظالم الا بظالم وذلك قوله تعم وكذلك نولى بعض الظالمين
بعضا بما كانوا يكسبون عن ابن عباس قال اوحى الله عز وجل الى داود عم قل الظالمين لا تذكرونى فان حقا
على ان اذكر من ذكرنى وان ذكرى اياهم ان العنهم **الفصل السادس** فى الرشوة قال الله تعالى فى سورة المائدة
وترى كثيرا منهم يسارعون فى الاثم والعدوان واكلهم السحت لبئس ما كانوا يعملون وقال رسول الله صم فى وصيته
لعلى عليه السلم يا على من السحت ثمن الميتة وثمن الكلب وثمن الخمر ومهر الزانية والرشوة فى الحكم واجر الكاهن
وروى عن الرضا عم انه قال حدثنى ابى على بن ابى طالب عم فى قوله الله تعالى اكالون للسحت قال هو الرجل يقضى
لاخيه المؤمن الحاجة ثم قال يقبل هديته وقال عم الراشى والمرتشى والماشى بينهما ملعونون وقال عم لعنة الله
الراشى والمرتشى والماشى بينهما وقال عم اياكم والرشوة فانها محض الكفر ولا يشم صاحب الرشوة ريح الجنة
واياكم والتواضع لغنى فانه تضعضع اصله لغنى الا ذهب بنصيبه من الجنة **الفصل السابع** فى ثواب رد المظلمة
الى صاحبها قال الله تعم فى سورة النساء ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها واذا حكمتم بين الناس
ان تحكموا بالعدل امنا ان الله نعما يعظكم به ان الله كان سميعا بصيرا وقال الله عز وجل فان امن بعضكم بعضا امن عم
فليؤد الذى اؤتمن امانته وقال فى سورة الانفال يا ايها الذين امنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا
اماناتكم وانتم تعلمون وقال رسول الله درهم يرده العبد الى الخصماء خير له من عبادة الف سنة وخير له
من عتق رقبة وخير له من الف حجة وعمرة وقال عم من رد درهما الى الخصماء اعتق الله رقبته من النار و
اعطاه الله بكل دانق ثواب نبى وبكل درهم مدينة من درة حمراء وقال عم من رد ادنى شئ الى الخصماء جعل الله
بينه وبين النار سترا كما بين السماء والارض ويكون فى اعداد الشهداء وقال عم من ارضى الخصماء من نفسه
وجبت له الجنة بغير حساب ويكون فى الجنة رفيق اسمعيل بن ابراهيم وقال عم ان فى الجنة مدائن من نور
وعلى المدائن ابواب من ذهب مكلل بالدر والياقوت وفى جوف المدائن قباب من مسك وزعفران من نظر
الى تلك المدائن يتمنى ان يكون له مدينة منها قال يا نبى الله لمن هذه المدائن قال للتائبين النادمين المرضيين

الخضاء من انفسهم فان العبد اذا ردّ درهما الى الخضاء اكرمه الله كرامة سبعين شهيدا فان درهما يردّ العبد الى الخضاء خير له من صيام النهار وقيام الليل ومن رده ناداه ملك من تحت العرش يا عبد الله استانف العمل فقد غفر لك ما تقدم من ذنبك وقال عم من مات غير تائب زفر جهنم في وجهه ثلث زفرات فاولها لا يبقى دمعة الاجرت على عينيه والزفرة الثانية لا يبقى دم الاخرج من منخريه والزفرة الثالثة لا يبقى قيح الاخرج من فمه رحم الله من تاب ثم ارضى الخضاء فمن فعل فانا كفيله بالجنة وقال النبي صلى الله عليه و الدرهم دانق من حرام يعدل عند الله سبعين الف حجة مبرورة

الباب الثامن

وفيه ثمانية فصول

الفصل الاول في فضل التزويج قال الله تعالى في سورة النور وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم د امائكم وان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم وقال في سورة النساء فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلث ورباع فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة او ما ملكت ايمانكم وقال رسول الله صلعم من تزوج فقد احرز نصف دينه فليتق الله في النصف الباقي وقال عم النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني وقال عليه السلام تناكحوا تناسلوا فاني اباهي بكم الامم يوم القيمة ولو بالسقط وقال عم تزوجوا الولود الودود وقال عم سوداء ولود خير من حسناء عقيم وقال عم المتزوج النائم افضل عند الله من الصائم القائم العزب وقال عم تفتح ابواب السماء بالرحمة في اربع مواضع عند نزول المطر وعند نظر الولد في وجه الوالدين وعند فتح باب الكعبة وعند النكاح وقال عم لرجل اسمه عكاف الك زوجة قال لا يا رسول الله قال الك جارية قال لا يا رسول الله قال افانت موسر قال نعم قال تزوج والا فانت من المذنبين وفي رواية تزوج والا فانت من رهبان النصارى وفي رواية اخرى تزوج والا فانت من اخوان الشياطين وقال عم لا تنكح المرأة لاربع لمالها وجمالها ولنسبها ولدينها فعليك بذات الدين تربت يداك وروي ان الحسن بن علي تزوج على مائتين وربما كان يعقد على اربع في عقد واحد وقال النبي صلعم لاحد اصحابه وهو زيد بن ثابت تزوج فان التزويج بركة والتعفف مع عفتك ولا تتزوج اثنتي عشرة لنساء قال يا رسول الله وما اثنتي عشرة قال عم لا تتزوج شهبرة ولا لهبرة ولا نهبرة ولا هيدرة ولا لفوت ولا عنفصة ولا سلفعة ولا صنابية ولا حنانة ولا منانة ولا رقتاء ولا هبدة ولا ذقناء ولا لعوبا وفي رواية اخرى ولا لهرة ولا نهبرة قال رسول الله صلعم من عمل في تزويج حلال حتى يجمع الله بينهما زوجه الله من الحور العين وكان له بكل خطوة خطاها او كلمة تكلم بها عبادة سنة

الفضل ٢

ود من مو متر م

الفصل الثاني فيما ينبغي عند دخول العروس في البيت وفي بيان الاوقات المستحبة والاوقات المكروهة للجماع قال النبي صلعم اذا دخلت العروس بيتك فاخلع خفيها حين تجلس واغسل رجليها وصب الماء من باب دارك الى اقصى دارك فانك اذا فعلت ذلك اخرج الله تعالى من دارك سبعين الف لون من الفقر وادخل فيه سبعين الف لون من البركة وانزل عليك سبعين رحمة ترفرف على راس العروس ويجعل البركة في كل زاوية من البيت ويامن العروس من الجذام والجنون والبرص ولا يصيبها ما دامت في تلك الدار وامنع العروس من اسبوعها الاول اللبان والخل والكزبرة والتفاح الحامض قال علي عم لاي شيء يمنعها هذه الاشياء قال لان الرحم تبرد من الولد والخل لانها اذا حاضت على الخل لم تطهر ابدا والكزبرة تثير الحيض في بطنها وتشدد عليها الولادة والتفاح الحامض يقطع حيضها فيصير عليها الداء ثم قال يا علي لا تجامع امرأتك اول الشهر ووسطه واخره فان الجذام والجنون والخبل ليسرع اليها والى ولدها يا علي لا تجامع امرأتك بعد الظهر فانه ان قضي بينكما ولد يكون محيرا يا علي اذا كنتما جنبا فلا تقرءا القران فاني اخاف ان تنزل عليكما نار من السماء فتحرقكما يا علي لا تجامع الا و معك خرقة ومع امرأتك خرقة ولا تمسحا بخرقة واحدة فتقع الشهوة على الشهوة فتقع بينكم العداوة حتى الطلاق يا علي لا تجامع امرأتك من قيام فانه ان قضي بينكما ولد يخاف ان يكون بوالا في الفراش يا علي لا تجامع امرأتك في ليلة الفطر فانه ان قضي بينكما ولد لم يكن ذلك الولد ولا يصيب الولد الا على كبر السن يا علي لا تجامع اهلك في ليلة الاضحى فانه ان قضي بينكما ولد يكون له ستة اصابع او اربع اصابع يا علي لا تجامع امرأتك تحت شجرة مثمرة فانه ان قضي بينكما ولد يكون جلادا او قتالا يا علي لا تجامع امرأتك في وجه الشمس فانه ان قضي بينكما ولد لا يزال في بؤس وفقر يا علي لا تجامع امرأتك بين الاذان والاقامة فانه ان قضي بينكما ولد يكون حريصا على اهراق الدماء يا علي اذا حملت امرأتك فلا تجامع الا بوضوء فانه ان لم تفعل وقضي الولد يكون اعمى القلب بخيل اليد يا علي لا تجامع امرأتك في نصف من شعبان فانه اذا قضي بينكما ولد يكون ذو شامة وشعرة في وجهه يا علي لا تجامع اهلك على شهوة اختها فانه ان قضي بينكما ولد يكون عشارا او عونا يا علي عليك بالجماع في ليلة الاثنين فانه ان قضي الولد يكون حافظا لكتاب الله راضيا بما قسم له يا علي لا تجامع في اخر رجب يعني يوما او يومين فانه ان قضي بينكما ولد يكون معتوها يا علي اذا جامعت في ليلة

تمام خود

اعمى

الثلثا فانه ان قضى ولد يكون شهيدا ويرزقه الله الشهادة ويكون طيب النكهة رحيم القلب سخى اليد طاهر اللسان يا على ان جامعتها ليلة الخميس فان قضى ولد يكون حاكما او عالما وان جامعتها يوم الخميس عند الزوال فان قضى ولد لا يقربه الشيطان ويرزقه الله سلامة الدنيا والاخرة وان جامعتها ليلة الجمعة بعد العصر فانه ان ولد يكون معروفا مشهورا عالما وان جامعتها فى ليلة الجمعة بعد العشاء فان قضى ولد يكون يرجوا ان يكون من الابدال ان شاء الله يا على لا تجامع فى اول ساعة من الليل فانه ان قضى ولد يكون ساحرا مختار الدنيا على الاخرة يا على احفظ وصيتى كما حفظتها عن جبرئيل ع

الفصل الثالث فى ثواب خدمة العيال

عن على ع قال دخل علينا رسول الله ص وفاطمة جالسة عند القدر وانا انقى العدس قال يا ابا الحسن قلت لبيك يا رسول الله قال اسمع منى وما اقول الا من امر ربى ما من رجل يعين امرأته فى بيتها الا كان له بكل شعرة على بدنه عبادة سنة صيام نهارها وقيام ليلها واعطاه الله تعالى من الثواب مثل ما اعطاه الله الصابرين وثواب داود النبى ص ويعقوب ع وعيسى ع يا على من كان فى خدمة العيال فى البيت ولم يانف كتب الله اسمه فى ديوان الشهداء وكتب الله له بكل يوم وليلة ثواب الف شهيد وكتب له بكل قدم ثواب حجة وعمرة واعطاه الله تعالى بكل عرق فى جسده مدينة فى الجنة يا على ساعة فى خدمة العيال فى البيت خير من عبادة الف سنة والف حجة والف عمرة وخير من عتق الف رقبة والف غزوة والف مريض عاده والف جمعة والف جنازة والف جائع يشبعهم والف عار يكسوهم والف فرس يوجهه فى سبيل الله وخير له من الف دينار يتصدق على المساكين وخير له من ان يقرأ التورية والانجيل والزبور والفرقان ومن الف اسير اشتراها واعتقها وخير له من الف بدنة يعطى للمساكين ولا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه من الجنة يا على من لم يانف من خدمة العيال دخل الجنة بغير حساب يا على خدمة العيال كفارة للكبائر ويطفئ غضب الرب ومهور الحور العين وتزيد فى الحسنات والدرجات يا على لا يخدم العيال الا صديق او شهيد او رجل يريد الله به خير الدنيا والاخرة

الفصل الرابع فيما ينبغى ان يفعل لمن يريد الولد

روى عن الصادق ع انه قال من اراد ان يولد له ولد ذكرا فليضع يده اليمنى على السرة من جانبه الايمن عند الجماع وليقرأ سورة انا انزلناه سبع مرات ثم يجامع فانه يرى ما اراد ويقول كل يوم عند الصباح والمساء سبعين مرة سبحان الله العظيم وعشر مرات استغفر الله وليتم

مرات سبحان الله العظيم ويقول فى العاشر استغفر الله ان الله كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا ويمددكم باموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهارا

الفصل الخامس فى الثواب من جهة الولد

قال الله تعالى فى سورة التغابن يا ايها الذين امنوا ان من ازواجكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا فان الله غفور رحيم انما اموالكم واولادكم فتنة والله عنده اجر عظيم وقال رسول الله ص اولادنا اكبادنا صغراؤهم امراؤنا كبراؤهم اعداؤنا فان عاشوا فتنونا وان ماتوا حزنونا وقال ع فى كتاب بدى صاحب الجواب فى كتابه باسناده عن النبى ص انه قال خمسة فى قبورهم وثوابهم يجرى الى ديوانهم من غرس نخلة ومن حفر بئرا ومن بنى لله مسجدا ومن كتب مصحفا ومن خلف ابنا صالحا وقال ع اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا من ثلث ولد صالح يدعو له وعلم ينتفع به بعده وصدقة جارية وقال ع الولد محنة محزنة وقال ع رحم الله والدا اعان ولده على بره وقال ع البنات حسنة والبنون نعمة والله تعالى يعطى الجنة بالحسنة لا بالنعمة من نعمة الله لا شك فيه ابقاء البنين وموت البنات لقول النبى ص دفن البنات من المكرمات عن ابى جعفر ع عن ابيه ع عن ابائه عليهم السلام من قدم اولادا احتسبهم عند الله حجبوه من النار باذن الله قال رسول الله صلعم ايما رجل مؤمن قدم ثلثة اولادا لم يبلغوا الحنث او امرأة قدمت ثلثة اولاد فهم حجاب يسترونه من النار عن ابى ذر رحمة الله عليه قال ما من مسلمين يقدمان اولادا لم يبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته عن ابى عبد الله ع قال ولد واحد يقدمه الرجل افضل من سبعين ولدا يبقون بعده يكون القائم روى عن حذيفة انه قال قال رسول الله ما من بيت فيه البنات الا نزلت كل يوم اثنتى عشرة بركة ورحمة من السماء ولا ينقطع زيارة الملائكة من ذلك البيت يكتبون لابيهم لكل يوم وليلة عبادة سنة عن النبى قال قال رسول الله ايما رجل عال جاريتين حتى يدركا دخلت انا وهو فى الجنة كهاتين واشار بالسبابة والوسطى روى عن النبى ص انه نظر الى بعض الاطفال فقال ويل لاولاد اخر الزمان من ابائهم فقيل يا رسول الله من ابائهم المشركين فقال لا بل من ابائهم المؤمنين لا يعلمونهم شيئا من الفرائض واذا تعلموا اولادهم منعوهم ورضوا عنهم بعرض يسير من الدنيا فانا منهم برئ وهم منى براء وقال ص اربع من سعادة المرء زوجة صالحة وولد ابرار وخلطاء صالحون ومعيشة فى بلاده قال رسول الله ص الولد ريحانة وريحانتاى الحسن والحسين وقال ص اذا سميتم الولد محمدا فاكرموه واوسعوا له فى المجلس ولا تقبحوا له وجها

الفصل السادس

في عقوبة من يرضى ان تتزين زوجته وتخرج من داره قال الله تعالى في سورة النساء واللاتي يأتين

الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا وقال النبي صلى الله عليه وسلم اني اتعجب من يضرب امرأته وهو بالضرب اولى

منها لا تضربوا نسائكم بالخشب فان فيه القصاص ولكن اضربوهن بالجوع والعري حتى تربحوا في الدنيا والاخرة

وايما رجل رضي تتزين امرأته وتخرج من باب دارها فهو ديوث ملعون يأثم من يسميه ديوثا والمرأة اذا

خرجت من باب دارها متزينة متعطرة والزوج بذلك راض يبني لزوجها بكل قدم بيت في النار فقصروا

اجنحة نسائكم ولا تطولوها فان في تطويل اجنحتها لامة وجزاؤها النار وفي قصر اجنحتها رضى وسرورا

ودخول الجنة بغير حساب احفظوا وصيتي في امر نسائكم حتى تنجوا من شدة العذاب الحساب ومن لم يحفظ وصيتي فما

اسوء حاله بين يدي الله تعالى **الفصل السابع** في عقوبة قذف النساء قال الله تعالى في سورة النور ان

الذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئك هم

الفاسقون الا الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم وفي سورة النور ان الذين يرمون المحصنات

الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قذف امرأته بالزنا يخرج

من حسناته كما يخرج الحية من جلدها ويكتب له بكل شعرة على بدنه الف خطيئة قال عليه السلام لا تقذفوا نسائكم بالزنا

فانه شبيه بالطلاق واياكم والغيبة فانها شبيه بالكفر واعلموا ان القذف والغيبة تهدمان عمل مائة

سنة وقال عليه السلام من قذف امرأته بالزنا نزلت عليه اللعنة ولا يقبل منه صرف ولا عدل وقال عليه السلام ولا يقذف

امرأته الا ملعون او منافق فان القذف من الكفر والكفر من النار ولا تقذفوا نسائكم فان في

قذفهن ندامة طويلة وعقوبة شديدة **الفصل الثامن** في عقوبة النظر الى من ليس بمحرم قال الله تعالى

قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون وقل للمؤمنات

يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن الاية قال رسول الله من ملأ عينيه حراما يحشوها الله تعالى

يوم القيمة مسامير من نار ثم حشاها نارا الى ان يقضي بين الناس ثم يؤمر به الى النار وقال عليه السلام من اطلع في بيت

جاره فنظر الى عورة رجل او شعر امرأة او شيئا من جسدها كان حقا على الله تعالى ان يدخله النار مع

المنافقين الذين كانوا يتجسسون عورات المسلمين في الدنيا ولم يخرج من الدنيا حتى يفضحه الله ويبدي

عوراته للناظرين في الاخرة قال امير المؤمنين عليه السلام من اطلق ناظره اتعب خاطره من تتابع لحظاته

دامت حسراته قال النبي صلى الله عليه وسلم النظر سهم مسموم من ابليس **الباب التاسع** وفيه ثمانية فصول **الفصل الاول**

في فضيلة الزهد في الدنيا والرغبة في الاخرة قال الله تعالى في سورة يونس انما مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه

من السماء فاختلط به نبات الارض مما يأكل الناس والانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها وازينت وظن اهلها

انهم قادرون عليها اتاها امرنا ليلا او نهارا فجعلناها حصيدا كان لم تغن بالامس كذلك نفصل الايات

لقوم يتفكرون وقال علي بن موسى الرضا عليه السلام باسناده عن امير المؤمنين عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اتاني جبرئيل عليه السلام

وقال يا محمد ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول ان شئت جعلت لك بطحاء مكة ذهبا فرفع رأسه الى

السماء فقال يا رب اشبع يوما واجوع يومين فاذا شبعت فاحمدك واذا جعت فاسئلك وعن جابر

بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يا علي من عرضت له دنياه واخرته فاختار الاخرة وترك الدنيا فله

الجنة ومن اخذ الدنيا استخفافا باخرته فله النار وقال امير المؤمنين عليه السلام من جمع ست خصال لم يدع

للجنة مطلبا ولا عن النار مهربا اوله عرف الله فاطاعه وعرف الشيطان فعصى وعرف الدنيا فرفضها

وعرف الاخرة فطلبها وعرف الباطل فاتقاه وعرف الحق فاتبعه وقال النبي صلى الله عليه وسلم وجاء جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد

عش ما شئت فانك ميت واحبب ما شئت فانك مفارقه واجمع ما شئت فانك تاركه واعمل ما شئت

فانك مجازى به واعلم ان شرف الناس قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس وقيل لمحمد بن علي عليه السلام من اعظم

الناس قدرا قال من لم يبال في الدنيا بيد من كان ومن كرمت عليه نفسه صغرت الدنيا في عينه ومن هانت

نفسه كبرت الدنيا في عينه وقال علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وسلم من اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات ومن اشفق

من النار لهى عن الشهوات ومن ترقب الموت ترك اللذات ومن زهد في الدنيا اهانت عليه المصائب قال

علي بن الحسين عليهما السلام العجب كل العجب لمن عمل لدار الدنيا الفناء وترك دار البقاء وقال امير المؤمنين عليه السلام الزهد

في الدنيا ثلثة احرف زاء وهاء ودال فاما الزاء فترك الزينة واما الهاء فترك الهوى واما الدال فترك

الدنيا **الفصل الثاني** في الحث على الخوف من الله تعالى والرجاء به قال الله تعالى في سورة ال عمران فلا تخافوهم

وخافون ان كنتم مؤمنين وقال في سورة المائدة فلا تخشوهم واخشون وقال في سورة النحل يخافون ربهم

ويخافون سوء الحساب وقال في سورة الانبياء ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين قال رسول الله

يا ابن مسعود اخش الله تعالى بالغيب كانك تراه فان لم تره فانه يراك يقول الله تعالى من خشي الرحمن بالغيب وجاء

بقلب منيب ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود وقال رسول الله ص قال الله تعالى وعزتي وجلالي لا اجمع على عبدي خوفين
ولا اجمع له امنين فاذا امنني في الدنيا اخفته يوم القيمة واذا خافني في الدنيا امنته في القيمة وقال امير المؤمنين ع
يا بني خف الله خوفا ترى انك لو اتيته بحسنات اهل الارض لم يقبلها منك وارج الله رجاء ترى
انك لو اتيته بسيئات اهل الارض غفرها لك وقال لقمن لابنه خف الله خيفة لو جئته ببر الثقلين لعذبك
وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلين لرحمك وقال الصادق ع ارج الله رجاء لا يجريك على معصيته
وخف الله خوفا يويسك من رحمته وقال النبي ص كل عين باكية يوم القيمة الا ثلث اعين عين بكت من
خشية الله وعين غضت عن محارم الله تعالى وعين باتت ساهرة في سبيل الله وقال من بكى على ذنبه
حتى تسيل دموعه على لحيته حرم الله ديباجة وجهه على النار وقال ع من خرج من عينيه مثل الذباب
من الدمع من خشية الله امنه الله تعالى به يوم الفزع الاكبر وقال النبي ص اذا اقشعر قلب المؤمن من خشية الله تحاتت
عنه خطاياه كما يتحات من الشجر ورقها ومر الحسن عليه السلم بشاب يضحك قال له هل مررت بالصراط قال لا
قال اتدري الى الجنة تصير ام الى النار قال لا قال فما هذا الضحك قال فما رئي هذا الصبي بعدها ضاحكا فالم
البكاء من خشية الله نجاة من النار **الفصل الثالث** في فضل الاخلاص في العمل قال الله تعالى في سورة البينة
وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة وذلك دين القيمة وقال
رسول الله ص ان الله لا ينظر الى صوركم واعمالكم انما ينظر الى قلوبكم ونياتكم وقال ع الصدق يهدي الى البر
والبر يهدي الى الجنة وقال ع ليس بكاذب من اصلح بين اثنين وقال خيرا او نمى او اثر خيرا قال الصادق ع
لا تنظروا الى كثرة صلوتكم وصومهم وكثرة الحج والمعروف وطنطنتهم بالليل انظروا الى صدق الحديث تمم ح
الفصل الرابع في فضل ايثار طاعة الله تعالى على طاعة النفس قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم
سبلنا وقال رسول الله ص رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر وقال ع من غلب علمه هواه فهو علم نافع ومن
جعل شهوته تحت قدميه فر الشيطان من ظله وقال ع يقول الله تعالى انما يقبل الطاعة لم اكله الى غيره وايما
عبد عصاني وكلته الى نفسه ثم لم ابال في اي واد هلك قال ابو جعفر ع يقول الله عز وجلالي وعلائي لا يؤثر عز وجل ح
عبد هواي على هواه الا جعلت غناه في نفسه وهمه في آخرته وكففت عنه ضيعته وضمنت السموات
والارض رزقه وكنت له من وراء تجارة كل تاجر **الفصل الخامس** في التوكل قال الله تعالى في سورة الطلاق

ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا وقال الله تعالى في سورة المائدة وعلى
الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين وقال الله في سورة آل عمران ان الله يحب المتوكلين وقال النبي ص لو انكم تتوكلون
على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا وقال رسول الله من احب ان يكون اقوى
الناس فليتوكل على الله تعالى وقال امير المؤمنين ع من وثق بالله اراه السرور ومن توكل على الله كفاه الامور
قال النبي ص من احب ان يكون اتقى الناس فليتوكل على الله وقال الباقر ع من توكل على الله لا يغلب ومن اعتصم
بالله لا يهزم **الفصل السادس** في البلاء قال الله تعالى في سورة الملك الذي خلق الموت والحيوة ليبلوكم ايكم
احسن عملا وقال رسول الله ص ان عظم الجزاء مع عظم البلاء وان الله اذا احب قوما ابتلاهم فمن رضي له
فله الرضى ومن سخط فله السخط وقال امير المؤمنين ع الجزع عند البلاء تمام المحنة وقال النبي ص ان البلاء
للظالم ادب وللمؤمن امتحان وللانبياء درجة وللاولياء كرامة وقال رسول الله من ابتلي فصبر واعطي فشكر
وظلم فغفر وظلم فاستغفر قالوا ما باله قال اولئك لهم الامن وهم مهتدون وقال ع ان الله ليتعاهد
وليه بالبلاء كما يتعاهد المريض اهله بالطعام وان الله ليحمي عبده الدنيا كما يحمي المريض اهله الطعام عن انس بن
مالك عن النبي ص انه قال اذا اراد الله بقوم خيرا ابتلاهم عن ابي هريرة قال قال رسول الله ص لا يزال البلاء بالمؤمن
والمؤمنة في جسده وماله وولده حتى يلقى الله تعالى وما عليه خطيئة وقال ع ليودن اهل العافية يوم القيمة
ان جلودهم قرضت بالمقاريض لما يرون من ثواب اهل البلاء قال الله تعالى يا داود قل لعبادي يا عبادي
من لم يرض بقضائي ولم يشكر على نعمائي ولم يصبر على بلائي فليطلب ربا سوائي وقال ع ان اشد الناس بلاء
النبيون ثم الوصيون ثم الامثل فالامثل وانما يبتلى المؤمن على قدر اعماله الحسنة فمن صح دينه وحسن عمله
اشتد بلاؤه وذلك ان الله عز وجل لم يجعل الدنيا ثواب المؤمن ولا عقوبة الكافر ومن سخف دينه و
ضعف عمله قل بلاؤه والبلاء اسرع الى المؤمن التقي من المطر الى قرار الارض قال الباقر ع يا بني من كتم بلاء
ابتلي به من الناس وشكى ذلك الى الله عز وجل كان حقا على الله ان يعافيه من ذلك البلاء وقال ع يبتلى المرء
على قدر حبه قال رسول الله ص قال الله تعالى ما من عبد اريد ان ادخله الجنة الا ابتليته في جسده فان
ذلك كفارة لذنوبه والا ضيقت عليه في رزقه فان كان ذلك كفارة لذنوبه والا شددت عليه الموت حتى ياتيني
ولا ذنب عليه ثم ادخله الجنة وما من عبد اريد ان ادخله النار الا صححت جسمه فان كان ذلك تماما لطلبته الا

انت له من سلطان فان كان ذلك تماما لطلبته والا هونت عليه الموت حتى ياتيني ولا حسنة له ثم ادخله النار

الفصل السابع في فضل الصبر قال الله تعالى في سورة ال عمران والله يحب الصابرين وفي سورة التنزيل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب عن علي بن موسى الرضا ع باسناده عن علي بن الحسين عليهما السلام قال ع خمسة لو خلتم فيهن لاصبتموهن لا يخاف عبد الا ذنبه ولا يرجو الا ربه ولا يستحي الجاهل اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم والصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد ولا ايمان لمن لا صبر له عن علي ع قال قال النبي ص الصبر ثلثة صبر على المصيبة وصبر على الطاعة وصبر على المعصية فمن صبر على المصيبة اعطاه الله تعالى ثلثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة ما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة كان له ستمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة ما بين الثرى الى العرش ومن صبر على المعصية اعطاه الله تعالى سبعمائة درجة ما بين الدرجة ما بين منتهى العرش الى الثرى مرتين وقال امير المؤمنين ع ايها الناس عليكم بالصبر فانه لا دين لمن لا صبر له وقال انك ان صبرت جرت عليك المقادير وانت ماجور وعن ابي عبد الله ع قال الصبر راس الايمان عن قال ع الصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد فاذا ذهب الراس ذهب الجسد كذلك اذا ذهب الصبر ذهب الايمان قال رسول الله ص عن الله تعالى اذا وجهت الى عبد من عبيدي مصيبة في بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلك بصبر جميل استحييت منه ان انصب له ميزانا او انشر له ديوانا وسئل محمد بن علي ع عن الصبر فقال شيء لا شكوى فيه ثم قال وما في الشكوى من الفرج وانما هو يحزن صديقه ويفرح عدوه وقال امير المؤمنين ع ان الصبر حسن الخلق والبر والحلم من اخلاق الانبياء وقال امير المؤمنين ع سيكون زمان لا يستقيم لهم الملك الا بالقتل والجور ولا يستقيم لهم الغنى الا بالبخل ولا يستقيم لهم الصحبة في الناس الا باتباع هويهم والاستخراج من الدين فمن ادرك ذلك الزمان فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى وصبر على الذل وهو يقدر على العز وصبر على بغض الناس وهو يقدر على المحبة اعطاه الله ثواب خمسين صديقا وقال ع من ابتلي من المؤمنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل اجر الف شهيد

الفصل الثامن في فضيلة الشكر قال الله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد وقال رسول الله ص عن جبرئيل ع عن الله عز وجل اهل ذكري في نعمتي واهل شكري في زيادتي واهل طاعتي في كرامتي واهل معصيتي لم اقنطهم من رحمتي فان رضوا فانا طبيبهم وان تابوا فانا حبيبهم وان لم يتوبوا

فبالمصايب

فبالمصايب والبلايا اطهرهم وقال علي بن الحسين ع من قال الحمد لله فقد شكر كل نعمة الله قال الصادق ع ان الله تعالى انعم على قوم بالمواهب فلم يشكروا فصارت عليهم وبالا وابتلى قوما بالمصائب فصبروا فصارت عليهم نعمة قال موسى ع الهي كيف استطاع ادم ان يؤدي شكر ما اجريت عليه من نعمك خلقته بيدك واسجدت له ملائكتك واسكنته جنتك فاوحى الله تعالى اليه ان ادم علم ان ذلك كله مني فذلك شكره وقال الله تعالى واشكروا لي ولا تكفرون وقيل الشكر قيد الموجود وصيد المفقود وقيل الشكر قيد للنعمة الحاضرة وصيد للنعمة الغائبة

الباب العاشر وفيه ثلثة فصول **الفصل الاول** في فضل الدعاء وادعية محدودة قال الله تعالى في سورة حم المؤمن ادعوني استجب لكم وقال رسول الله ص الدعاء سلاح المؤمن وقال ع ان الله يحب الملحين في الدعاء وقال ع ليس شيء اكرم الى الله من الدعاء وقال امير المؤمنين ع احب الاعمال الى الله في الارض الدعاء وافضل العبادة العفاف ثم تلا هذه الاية قل ما يعبؤا بكم ربي لولا دعاءكم دعاء اللهم اجعل خير عمرنا اخره وخير اعمالنا خواتمها وخير ايامنا يوم نلقاك فيه ويقول بعد فريضة الظهر سبع مرات وياخذ بيده اليمنى محاسنه ويرفع يده اليسرى ويقول يا رب محمد وال محمد صل على محمد وال محمد وعجل فرج محمد وال محمد ويقول سبع مرات كذلك يا رب محمد وال محمد صل على محمد وال محمد واعتق رقبتي من النار دعاء مروي عن النبي ص اللهم اعوذ بك من سوء القضاء وسوء القدر وسوء المنظر في الاهل والمال والولد ومن دعائه ع اللهم اني اعوذ بك من غنى يطغيني وفقر ينسيني وهوى يرديني وعمل يخزيني وجار يؤذيني ومن دعائه ع اللهم اجعلنا مشغولين بامرك امنين بوعدك ايسين من خلقك انسين بك مستوحشين من غيرك راضين بقضائك صابرين على بلائك شاكرين على نعمائك متلذذين بذكرك فرحين بكتابك مناجين اياك اناء الليل واطراف النهار مستعدين للموت مشتاقين الى لقائك مبغضين للدنيا محبين للاخرة ربنا واتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد دعاء ابي ذر رحمه الله اللهم اني اسئلك الايمان بك والتصديق بنبيك والعافية من جميع البلاء والشكر على العافية والغنى عن شرار الناس وقال امير المؤمنين ع تقدموا في الدعاء قبل نزول البلاء

الفصل الثاني في اوقات الدعاء قال امير المؤمنين ع تفتح ابواب السماء في خمس مواقيت عند الغيث وعند الزحف وعند الاذان وعند قراءة القران وعند الزوال

وعند طلوع الشمس وقال ع من كانت له الى الله حاجة فليطلبها فى ثلث ساعات فى يوم الجمعة وساعة
عند الزوال حين تهب الرياح تفتح ابواب السماء وتنزل الرحمة وساعة فى اخر الليل عند طلوع الفجر
وقال النبى ص اللهم بارك لامتى فى بكورها ويقرء اذا خرج من بيته ان فى خلق السموات والارض الى اخره
واية الكرسى وانا انزلناه وفاتحة الكتاب فان فيها قضى حوائج الدنيا والاخرة وهذا الخبر فى صحيفة الرضا ع
باسناده عن على ع اذا اراد احدكم الحاجة فليباكر فى طلبها يوم الخميس وليقرء اذا خرج عن منزله ما ذكرت
الى اخر الخبر **الفصل الثالث** فى ذكر تاخير حاجة الدعاء قال رسول الله ص ما من مسلم يدعو بدعاء الا يستجيب
له فاما ان يعجل له فى الدنيا واما ان يدخر فى الاخرة واما ان يكفر فى ذنوبه عن ابى عبد الله ع قال ان المؤمن
ليدعو فى حاجته فيقول الله عز وجل اخروا حاجته شوقا الى دعائه فاذا كان يوم القيمة يقول الله عبدى
دعوتنى فى كذا واخرت اجابتك وثوابك كذا ودعوتنى فى كذا فاخرت اجابتك فى ثوابك فيقال فيتمنى المؤمن
انه لم يستجب له دعوة فى الدنيا لما يرى من حسن ثوابه **الباب الحادى عشر** وفيه خمسة فصول **الفصل الاول**
فى صفة الفقر والفقراء قال الله تعالى فى سورة البقرة للفقراء الذين احصروا فى سبيل الله لا يستطيعون
ضربا فى الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم فيوجد لا يسئلون الناس الحافا وفى
سورة الانعام ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشى يريدون وجهه وسئل النبى ص ما
الفقر قال خزانة من خزائن الله تعالى قيل ما الفقر يا رسول الله فقال كرامة من الله وقيل ثانيا ما الفقر يا
رسول فقال شئ لا يعطيه الله الا نبيا مرسلا او مؤمنا كريما على الله قال النبى الفقر اشد من القتل وقال ع
اوحى الله الى ابراهيم خلقتك وابتليتك بنار نمرود فلو ابتليتك بالفقر ورفعت عنك الصبر فما تصنع
وقال ابراهيم ص يا رب الفقر الى اشد من نار نمرود وقال الله تعالى وعزتى وجلالى ما خلقت فى السماء و
الارض اشد من الفقر قال يا رب من اطعم جائعا فما جزاؤه قال جزاؤه الغفران وان كانت ذنوبه على
ما بين السماء والارض ولولا رحمة تجب على فقراء امتى كاد الفقر ان يكون كفرا فقام رجل من الصحابة واسمه ابو هريرة
فقال يا رسول الله فما جزاء مؤمن فقير يصبر على فقره قال رسول الله ص ان فى الجنة غرفة من ياقوت حمراء
ينظر اليها اهل الجنة كما ينظر اهل الارض الى نجوم السماء لا يدخل فيها الا نبى فقير او شهيد فقير او مؤمن فقير
عن انس بن مالك عن النبى ص قال يقوم فقراء امتى يوم القيمة وثيابهم خضر وشعورهم منسوجة بالدر

واليواقيت

واليواقيت وبايديهم قضبان من نور يخطبون على المنابر فيمر عليهم الانبياء فيقولون هؤلاء من الملائكة
وتقول الملائكة هؤلاء من الانبياء فيقولون نحن لا ملائكة ولا انبياء بل فقراء من فقراء امة محمد ص فيقولون بم
نلتم هذه الكرامة فيقولون لم تكن اعمالنا شديدا ولم نصم الدهر ولم نقم الليل ولكن اقمنا على الصلوات الخمس واذا
سمعنا ذكر محمد ص فاضت دموعنا على خدودنا عن ابى هريرة قال قال رسول الله ص كلمنى ربى فقال يا محمد اذا احببت دموعنا ر
عبدا اجعل معه ثلثة اشياء قلبه حزينا وبدنه سقيما ويده خالية من حطام الدنيا واذا ابغضت عبدا
اجعل معه ثلثة اشياء قلبه مسرورا وبدنه صحيحا ويده مملوة من حطام الدنيا قال النبى ص من جاع او احتاج
فكتمه الناس وافشاه الله تعالى كان حقا على الله ان يرزقه رزق سنة من الحلال وقال اللهم احينى
مسكينا وامتنى مسكينا واحشرنى فى زمرة المساكين وقال ع الفقراء ملوك اهل الجنة والناس كلهم
مشتاقون الى الجنة والجنة مشتاقة الى الفقراء وقال ص الفقر فخرى وبه افتخر وقال ص الفقر شين
عند الناس وزين عند الله **الفصل الثانى** فى خصال توجب الفقر قال النبى ص عشرون خصلة تورث
الفقر ولم القيام من الفراش للبول عريانا والاكل جنبا وترك غسل اليدين عند الاكل واهانة الكسرة من
الخبز واحراق القوم والبصل والقعود على اسكفة البيت وكنس البيت بالليل وغسل فى موضع الاستنجا
ومسح الاعضاء المغسولة بالمنديل والكم ووضع القصاع والاوانى غير مغسولة ووضع اوانى الماء
غير مغطاة الرؤس وترك بيوت العنكبوت فى المنزل واستخفاف الصلوة وتعجيل الخروج من المسجد
والبكور الى السوق وتاخير الرجوع عنه الى العشاء وشق الخبز من الفقراء وشرا الخبز من الفقراء واللعن
على الاولاد والكذب وخياطة الثوب على البدن واطفاء السراج بالنفس وسفى حذاء والبول فى
الحمام والاكل على الحشى والتخلل بالطرفا والنوم بين العشائين والنوم قبل طلوع الشمس ورد السائل
المذكور بالليل وكثرة الاستماع الى الغناء واعتياد الكذب وترك التقدير فى المعيشة والتنشط من
قيام واليمين الفاجرة وقطيعة الرحم **الفصل الثالث** فى فضيلة السخاء والايثار قال الله تعالى ويؤثرون
على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون وقال رسول الله ص الجنة دار
م الاسخياء وقال الصادق ع السخى الكريم الذى ينفق ماله فى حق روى عن ابى عبد الله ع لجاهل سخى افضل
من شيخ بخيل وفى حديث اخر عن ابى عبد الله ع قال قال رسول الله ص لشاب رهق فى الذنوب سخى احب الى الله

تعالى

من شيخ عابد بخيل الحسن بن علي الوشا قال سمعت ابا الحسن الرضا عم يقول السخي قريب من الله قريب من الجنة قريب من الناس بعيد من النار والبخيل بعيد من الله بعيد من الجنة بعيد من الناس قريب من النار وقال النبي صم الرجال اربعة سخي وكريم وبخيل ولئيم والسخي الذي ياكل ويعطي والكريم الذي لا ياكل ويعطي والبخيل الذي ياكل ولا يعطي واللئيم الذي لا ياكل ولا يعطي قال الصادق عم عن ابائه عليهم السلام عن النبي صم انه قال السخي شجرة في الجنة واغصانها متدليات في الارض فمن اخذ بغصن من اغصانها قادته ذلك الغصن الى الجنة صدق يا رسول الله

الفصل الرابع فيما يستحق السائل بسؤاله قال الله تعم وفي اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم وقال النبي صم للسائل حق وان كان على الفرس ذا سانيه اخطب خوارزم اورده في كتاب له في مقتل آل رسول الله ان اعرابيا جاء الى الحسين بن علي عليهما السلام وقال يا ابن رسول الله قد ضمنت دية كاملة وعجزت عن ادائه فقلت في نفسي اسئل اكرم الناس وما رايت اكرم من اهل بيت رسول الله فقال الحسين يا اخا العرب اسئلك عن ثلث مسائل فان اجبت عن واحد اعطيتك ثلث المال وان اجبت عن اثنين اعطيتك ثلثي المال وان اجبت عن الكل اعطيتك الكل فقال الاعرابي يا ابن رسول الله اسئلك ليسئل عن مثلي وانت من اهل بيت العلم والشرف فقال الحسين عم بلى سمعت جدي رسول الله صم يقول المعروف بقدر المعرفة فقال الاعرابي اسئل عما بدا لك فان اجبت والا تعلمت منك ولا قوة الا بالله فقال الحسين اي الاعمال افضل فقال الاعرابي الايمان بالله فقال الحسين عم فما النجاة من المهلكة فقال الاعرابي الثقة بالله فقال الحسين عم فما يزين الرجل فقال الاعرابي علم معه حلم فقال ان اخطاه ذلك فقال مال معه مروة فقال فان اخطاه ذلك فقال فقر معه صبر فقال الحسين عم فان اخطاه ذلك فقال الاعرابي صاعقة تنزل من السماء وتحرقه فانه اهل لذلك فضحك الحسين عم ورمى بصرة اليه فيها الف دينار واعطاه خاتمه وفيه فص قيمته مائتا درهم وقال يا اعرابي اعط الذهب الى غرمائك واصرف الخاتم في نفقتك فاخذه الاعرابي وقال الله اعلم حيث يجعل رسالته الى اخر الاية ولما مات عثمان بن عفان لا رضي الله عنه جلس امير المؤمنين علي بن ابي طالب عم مقامه فجاء اعرابي وقال يا امير المؤمنين ماخوذ بثلث علل علة النفس وعلة الفقر وعلة الجهل فاجاب امير المؤمنين عم وقال يا اخا العرب علة النفس تعرض على الطبيب وعلة الجهل تعرض على العالم وعلة الفقر تعرض على الكريم فقال الاعرابي يا امير المؤمنين انت الكريم وانت العالم وانت الطبيب

فامر امير المؤمنين

فامر امير المؤمنين عم بان يعطى له من بيت المال ثلثة الاف درهم وقال عم تنفق الفا بعلة النفس والفا بعلة الجهل والفا بعلة النفس

الفصل الخامس فيما ورد في رد السائل قال الله تعم واما السائل فلا تنهر وقال رسول الله صم لا تردوا السائل ولو بظلف محرق وقال عم لا تردوا السائل ولو بشق تمرة وقال عم لولا ان السؤال يكذبون ما افلح من ردهم

الباب الثاني عشر وفيه عشرة فصول **الفصل الاول** في قتل المؤمن قال الله تعالى في سورة النساء ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه ولعنه واعد له عذابا عظيما وقال تعم من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكانما قتل الناس جميعا عن عبد الله بن عمر عن النبي صم انه قال قتل المؤمن اعظم عند الله من زوال الدنيا وقال الصادق لا يزال المؤمن في سعة من دينه ما لم يصب دما حراما وقال عم لا يوفق قاتل المؤمن للتوبة ابدا وقال الله تعم ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق الاية وقال النبي صم ما عجت الارض الى ربها كعجتها من دم حرام يسفك عليها وقال عم لو ان اهل السموات السبع واهل الارضين السبع اشتركوا في دم المؤمن لكبهم الله عز وجل جميعا في النار

الفصل الثاني في الربا قال الله تعم في سورة البقرة الذين ياكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس وقال الله تعم يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربوا ان كنتم مؤمنين فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم فلكم رؤس اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون وقال النبي صم لعن العشرة اكل الربوا وموكله وكاتبه وشاهديه والمحلل والمحلل له والواشم والمستوشم ومانع الزكوة وقال النبي صم الربوا سبعون جزءا ايسرها مثل ان ينكح الرجل امه في بيت الله الحرام وقال عم من اكل الربوا املاء الله بطنه نار جهنم بقدر ما اكل فان كسب منه مالا لم يقبل الله شيئا من عمله ولم يزل في لعنة الله والملائكة ما دام معه قيراط وقال النبي صم شر المكاسب كسب الربوا

الفصل الثالث في الزنا قال الله تعم في سورة سبحان ولا تقربوا الزنى انه كان فاحشة وساء سبيلا روى عن علي عن النبي صم انه قال اياكم والزنا فان فيه ست خصال ثلث في الدنيا وثلث في الاخرة فاما اللواتي في الدنيا فانه يذهب بالبهاء ويقطع الرزق من السماء ويعجل الفناء واما اللواتي في الاخرة سوء الحساب وسخط الرب وخلود النار وقال النبي صم لكل عضو من ابن ادم حظ من الزنا والعين زناها النظر واللسان زناه الكلام والاذنان زناهما السمع واليدان زناهما البطش والرجلان زناهما

المثمر المفرح يصدق ذلك كله ويكذبه **الفصل الرابع** في اللواطة قال الله تعالى في سورة النمل ولوطا
اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة وانتم تبصرون ائنكم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم
تجهلون وقال الله تعالى في سورة المص ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين
ائنكم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون وقال رسول الله صلعم من نكح امراة في دبرها
او غلاما في دبره او رجلا حشره الله تعالى يوم القيمة انتن من الجيفة يتاذى به الناس حتى يدخلهم جهنم وقال
من وجد في ظهر الرجال لم يمت حتى يدعو الرجال الى نفسه وقال ابو عبد الله عم قال امير المؤمنين عم اللواطة
ما دون الدبر فهو لواطة والدبر فهو الكفر **الفصل الخامس** في الغيبة قال الله تعالى في سورة الحجرات يا ايها
الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل
لحم اخيه ميتا فكرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحيم وقال الله تعالى لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا
من ظلم وقال الله تعالى ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين امنوا لهم عذاب اليم في الدنيا والاخرة وقال
الله تعالى ولا تطع كل حلاف مهين هماز مشاء بنميم مناع للخير معتد اثيم وقال النبي صلعم من اغتيب عنده اخوه المؤمن
فاستطاع ان ينصره نصره الله تعالى في الدنيا والاخرة ومن خذله خذله الله في الدنيا والاخرة وقال عم من اغتاب
مسلما او مسلمة لم يقبل الله تعالى صلوته ولا صيامه اربعين يوما وليلة الا ان يغفر له صاحبه وقال عم من اغتاب
مسلما في شهر رمضان لم يوجر على صيامه عن سعيد بن جبير انه قال ياتي احد يوم القيمة يوقف بين يدي الله ويدفع
اليه كتابه فلا يرى حسناته فيقول الهي ليس هذا كتابي فاني لا ارى فيها طاعتي فيقال له ان ربك لا يضل ولا ينسى
ذهب عملك باغتياب الناس ثم يوتى باخر ويدفع اليه كتابه فيرى فيه طاعات كثيرة فيقول يا الهي ما هذا
كتابي فاني ما عملت هذه الطاعات فيقال ان فلانا اغتابك فدفعت حسناته اليك وقال عم كذب من زعم انه
ولد من حلال وهو ياكل لحوم الناس بالغيبة اجتنب الغيبة فانها ادام كلاب النار وقال عم ما عمر مجلس بالغيبة
الا خرب من الدين فنزهوا اسماعكم عن استماع الغيبة فان القائل والمستمع لها شريكان في الاثم وقال عم اياكم
والغيبة فان الغيبة اشد من الزنا قال لان الرجل يزني ثم يتوب فيتاب الله عليه وان صاحب الغيبة لا يغفر
له حتى يغفر له صاحبه وقال عم عذاب القبر من النميمة والغيبة والكذب **الفصل السادس** في البهتان قال الله تعالى
في سورة النساء ومن يكسب خطيئة او اثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا واثما مبينا وقال رسول الله

من بهت مؤمنا او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله عز وجل على تل من النار حتى يخرج مما قال فيه **الفصل السابع** في الكذب
قال الله تعالى في سورة الفرقان في صفة المؤمن والذين لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما وفي سورة براءة
يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وقال رسول الله صلعم اياكم والكذب فان الكذب يهدي
الى الفجور والفجور يهدي الى النار عن عبد الرزاق عن نعمان عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى
اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون الف ملك وخرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش فيلعنه حملة العرش وكتب
الله عليه بتلك الكذبة سبعين زنية اهونها كمن يزني مع امه وقال الصادق عم الكذب مذموم الا في امرين دفع شر
واصلاح ذات البين وقال موسى عم يا رب اي عبادك خير عملا قال من لا يكذب لسانه ولا يفجر قلبه ولا يزني فرجه
الفصل الثامن في الخمر قال الله تعالى في سورة المائدة يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون وقال الله تعالى انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء
في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون وقال رسول الله والذي بعثني بالحق من شرب
شربة من مسكر لم تقبل له صلوته اربعين يوما وليلة ومن شرب شربتين من مسكر لم يقبل الله تعالى صلوته ثمانين
يوما وليلة ومن شرب منها ثلاث شربات لم يقبل الله تعالى صلوته مائة وعشرين يوما وليلة وكان حقا على الله
ان يسقيه ردغة الخبال قيل وما هي يا رسول الله قال صديد اهل النار وقيحهم وقال رسول الله صلعم والذي
بعثني بالحق نبيا ان شارب الخمر يجيء يوم القيمة مسودا وجهه ازرق عيناه قالصا شفتاه يسيل لعابه
على قدميه يقذره من راه وقال والذي بعثني بالحق ان شارب الخمر يموت عطشان وفي القبر عطشان ويبعث
يوم القيمة وهو عطشان فينادي واعطشاه الف سنة ويؤتى بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس الشراب
فينضج وجهه ويتناثر اسنانه وعيناه في ذلك الاناء فليس له بد ان يشرب فيظهر ما في بطنه وقال عم لاهل
الشام والله الذي بعثني بالحق من كان في قلبه اية من القران ثم صبت عليه الخمر ياتي كل حرف يوم القيمة
فيخاصمه بين يدي الله عز وجل ومن كان له القران خصما كان الله له خصما ومن كان الله له خصما كان
هو في النار عن علي بن عبد الملك بن موسى عن اسمعيل بن سليمان عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلعم
ان في جهنم لواديا يستغيث منه اهل النار كل يوم سبعين الف مرة وفي ذلك الوادي بيت من نار
وفي ذلك البيت جب من نار وفي ذلك الجب تابوت من نار وفي ذلك التابوت حية لها الف راس

وفي كل راس الف فم وفي كل فم عشرة الاف ناب وفي كل ناب الف ضراع قال النبي قلت يا رسول الله لمن يكون
هذا العذاب قال لشربة الخمر من حملة القران وقال عم شارب الخمر كعابد الوثن وقال عم من بات سكران
بات عروسا للشياطين وقال عم من كان في قلبه اية من القران او حرف فصب عليه الخمر يوم القيمة يحاجه
القران وقال عم الخمر ام الخبائث وقال عم جمع كله في بيت ومفتاحه شرب الخمر وقال عم من مات سكران
عاين ملك الموت ودخل القبر سكران ويوقف بين يدي الله سكران فيقول الله تعالى له ما لك فيقول انا
سكران فيقول الله تعالى ابهذا امرتك اذهبوا الى السكران فيذهب الى جبل في وسط جهنم فيه عين يجري
منه ودما لا يكون طعامه وشرابه الا منه وقال الله تعالى لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى وقال عم
جعلت لي الارض كلها مسجدا وترابها طهورا وقال صم حلف ربي بعزته لا يشرب عبد من عبادي جرعة
من خمر الا سقيته مثلها من الصديد مغفورا كان او معذبا ولا يتركها عبد من مخافتي الا سقيته مثلها
من حياض القدس وقال صم لا تجالسوا مع شارب الخمر ولا تعودوا مرضاهم ولا تشيعوا جنائزهم ولا تصلوا
على اموالهم فانهم كلاب اهل النار كما قال الله تعالى اخسئوا فيها ولا تكلمون وعنه صم الا من اطعم شارب
الخمر لقمة من الطعام او شربة من الماء لسلط الله تعالى في قبره حيات وعقارب طول اسنانها
مائة وعشرة اذرع واطعمه الله تعالى من صديد جهنم يوم القيمة ومن قضى حاجته فكانما قتل الف مؤمن
او هدم الكعبة الف مرة ومن سلم عليه الاول فلعنه سبعون الف ملك ولعن الله شارب الخمر وعاصرها
وساقيها وحاملها والمحمول عليها وعنه صم انه قال العبد اذا شرب شربة من الخمر ابتلاه الله تعالى
بخمسة اشياء الاول قساوة قلبه والثاني تبراء منه جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل وجميع الملائكة
والثالث تبراء منه جميع الانبياء والائمة والرابع يتبرا منه الجبار جل جلاله لقوله تعم فاما الذين شقوا
ففي النار كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به
تكذبون وعنه عم اذا كان يوم القيمة يخرج من جهنم جنس من عقرب طوله في السماء السابعة وذنبه الى تحت
الثرى ويغدو من المشرق الى المغرب فقال اين من حارب الله ورسوله ثم هبط جبرئيل عم فقال يا عقرب
من تريد فقال اريد خمسة نفر تارك الصلوة ومانع الزكوة واكل الربوا وشارب الخمر وقوما يحدثون في المسجد
حديث الدنيا وعنه عم الخمر جماع الاثم وام الخبائث ومفتاح الشر وعنه عم يا علي من ترك الخمر لغير الله

سقاه الله من الرحيق المختوم فقال علي عم لغير الله قال نعم والله صيانة لنفسه لشكره الله على ذلك فقال
يا علي شارب الخمر لا يقبل الله صلوته اربعين يوما وان مات في الاربعين مات كافرا قال مصنف هذا
الكتاب رحمه الله يعني اذا كان مستحلا لها وقال عم يا علي ياتي على شارب الخمر ساعة لا يعرف فيها ربه عز وجل
يا علي خلق الله عز وجل الجنة من لبنتين لبنة من ذهب ولبنة من فضة وجعل حيطانها الياقوت وسقفها
الزبرجد وحصاها اللؤلؤ وترابها الزعفران والمسك الاذفر ثم قال لها تكلمي فقالت لا اله الا هو الحي
القيوم قد سعد من يدخلني قال الله تعم وعزتي وجلالي لا يدخلها مدمن خمر ولا نمام ولا ديوث ولا شرطي
ولا مخنث ولا نباش ولا عشار ولا قاطع رحم ولا قدري روي عن الصادق عم انه قال شارب الخمر اذا
مرض فلا تعودوه فاذا مات فلا تشهدوه فاذا شهد فلا تزكوه واذا خطب اليكم لا تزوجوه فانه من زوج
ابنته شارب الخمر فكانما قادها الى الزنا وقال النبي صم من شرب الخمر في الدنيا سقاه الله يوم القيمة من سم الاساود سقى خ ل
ومن سم العقارب شربة يتساقط وجهه في الاناء قبل ان يشربها فاذا شربها تفسخ لحمه وجلده كالجيفة
يتاذى به اهل الجمع ثم يامر به الى النار الا وشاربها وساقيها وعاصرها ومعتصرها وبايعها ومبتاعها و معتصرها خ ل
حاملها والمحمولة اليه واكل ثمنها سواء في عارها واثمها ولا يقبل الله تعم منهم صلوة ولا صوما ولا حجا عليها خ ل عليه خ ل
ولا عمرة حتى يتوب ولو مات قبل ان يتوب كان حقا على الله ان يسقيه بكل جرعة شربها في الدنيا شربة من
صديد جهنم الا ومن سقاها غيره يهوديا او نصرانيا او امرأة او صبيا او من كان من الناس فعليه كوزر
من شربها الا ومن باعها او اشتريها لغيره او اعتصرها او اعصرها لم يقبل الله منه صلوة ولا حجا ولا اعتمارا
ولا صوما حتى يتوب منها فان مات قبل ان يتوب منها كان حقا على الله ان يسقيه بكل جرعة شربها في الدنيا
شربة من صديد جهنم ثم قال رسول الله صم الا ان الله عز وجل حرم الخمر بعينها والمسكر من كل شراب الا وان كل
مسكر حرام وقال رسول الله مثل شارب الخمر كمثل الكبريت فاحذروه لا ينتنكم كما ينتن الكبريت فان
شاربها يصبح ويمسي في سخط الله وما من احد يبيت سكران الا كان للشياطين عروسا الى الصباح للشيطان صح
فاذا اصبح وجب عليه الغسل ان يغتسل كما يغتسل من الجنابة فان لم يغتسل لم يقبل منه صرف ولا عدل ولا يمشي
على ظهر الارض ابغض الى الله من شارب الخمر وروي عن النبي صم انه قال من شرب الخمر مساء اصبح مشركا ومن شرب
صباحا امسى مشركا وما اسكر كثيره فقليله حرام وقال عم من سلم على شارب الخمر او عانقه او صافحه احبط الله

عمل اربعين سنة عن عايشة عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال من اطعم شارب الخمر لقمة سلط الله تعالى على جسده حية وعقربا
ومن قضى حاجته فقد اعان على هدم الاسلام ومن اقرضه فقد اعان على قتل المؤمن ومن جالسه حشره الله
يوم القيمة اعمى لا حجة له ومن شرب الخمر فلا تزوجوه وان مرض فلا تعودوه فوالذي بعثني بالحق
نبيا انه ما شرب الخمر الا ملعون في التورية والانجيل والزبور والفرقان ومن شرب الخمر فقد كفر
بجميع ما انزل الله على انبيائه لا يستحل الخمر الا كافر ومن استحل الخمر فانه بري منه في الدنيا والاخرة
وقال النبي صلى الله عليه وآله يا ابن مسعود والذي بعثني بالحق ليأتين على الناس زمان يستحلون الخمر ويسمونه النبيذ
عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين انا منهم بري وهم مني براء يا ابن مسعود الزاني بامه اهون
عند الله من ان يأكل الربا مثقال حبة من خردل ومن شرب المسكر قليلا او كثيرا هو اشد عند الله من اكل
الربا لانه مفتاح كل شر اولئك يظلمون الابرار ويصدقون الفجار والفسقة الحق عندهم باطل والباطل
عندهم حق هذا كله للدنيا وهم يعلمون انهم على غير الحق ولكن زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل
فهم لا يهتدون ورضوا بالحيوة الدنيا واطمانوا بها والذين هم عن اياتنا غافلون اولئك مأويهم
النار بما كانوا يكسبون وقال النبي صلى الله عليه وآله لا يجتمع الخمر والايمان **الفصل التاسع** في الشطرنج والنرد
قال الله في سورة الحج فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غير مشركين روي
عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وآله مر بقوم يلعبون بالشطرنج قال ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون
وقال النبي صلى الله عليه وآله من لعب بالنرد فقد عصى وقال صلى الله عليه وآله ملعون من لعب بالاستريق يعني الشطرنج والناظر
اليه كآكل لحم الخنزير وفي خبر آخر الناظر اليه كالناظر الى فرج امه وقال عليه السلام اياكم وهاتين الكعبتين
الموسومتين فانهما من ميسر العجم وقال الصادق عليه السلام النرد والشطرنج كلاهما ميسر وروي لنا عبد الواحد بن محمد
بن عبدوس النيشابوري قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان قال سمعنا الرضا عليه السلام يقول
لما حمل راس الحسين بن علي عليهما السلام الى الشام امر يزيد لعنه الله فوضع ونصب عليه مائدة فاقبل هو و
اصحابه عليهم اللعنة يأكلون ويشربون الفقاع فلما فرغوا امر بالراس فوضع في طشت تحت سريره وبسط
عليه رقعة الشطرنج وجلس يزيد لعنه الله عليه ويلعب بالشطرنج ويذكر الحسين عليه السلام واباه وجده صلوات الله عليهم
ويستهزئ بذكرهم فمتى قمر صاحبه تناول الفقاع وشربه ثلث مرات ثم يصب فضلته على ما يلي الطشت من الارض

فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع واللعب بالشطرنج ومن نظر الى الفقاع او الى الشطرنج فليذكر
الحسين عليه السلام وليلعن يزيد وآل يزيد يمحو الله عز وجل بذلك ذنوبه ولو كانت بعدد النجوم قال النبي صلى الله عليه وآله من لعب
بالنردشير فكانما صبغ يده في لحم الخنزير **الفصل العاشر** في الغناء وفي سماعها في الطنبور قال الله تعالى في سورة
لقمان ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين
وقال النبي صلى الله عليه وآله يحشر صاحب الطنبور يوم القيمة وهو اسود الوجه وبيده طنبور من النار وفوق راسه سبعون
الف ملك بيد كل ملك مقمعة يضربون راسه ووجهه ويحشر صاحب الغناء من قبره اعمى واخرس وابكم ويحشر
الزاني مثل ذلك وصاحب المزمار مثل ذلك وصاحب الدف مثل ذلك وقال النبي صلى الله عليه وآله الغناء رقية الزناء و
روى ابو امامة عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال ما رفع احد صوته بغناء الا بعث الله شيطانين على منكبيه ويضربان
باعقابهما على صدره حتى يمسك **الباب الثالث عشر** فيه سبعة فصول **الفصل الاول** في عيادة المريض
وغسل الميت قال رسول الله صلى الله عليه وآله من عاد مريضا فله بكل خطوة خطاها حتى يرجع الى منزله الف الف حسنة
ومحي عنه سبعون الف الف سيئة ويرفع له سبعون الف الف درجة ويوكل به سبعون الف الف ملك يعودونه
في قبره ويستغفرون له الى يوم القيمة ومن غسل ميتا فادى فيه الامانة كان له بعدد كل شعرة منه عتق
رقبة ورفعت له بها مائة درجة فقال عمر يا رسول الله كيف يودي الامانة قال صلى الله عليه وآله يستر عورته ويكتم
شينه فان لم يفعل ذلك حبط اجره وكشف عورته في الدنيا والاخرة **الفصل الثاني** في ثواب المؤمن بسبب
موته في كل يوم من الاسبوع قال الله تعالى في سورة آل عمران وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله كتابا مؤجلا
وقال الله تعالى كل نفس ذائقة الموت وفي سورة الانعام ثم قضى اجلا واجل مسمى عنده ثم انتم تمترون و
في سورة النحل ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون وقال
رسول الله صلى الله عليه وآله الموت كفارة لذنوب المؤمنين روي عن جابر بن محمد الباقر عليه السلام من مات يوم الجمعة عارفا بحق
اهل هذا البيت كتب له براءة من النار وبراءة من العذاب ومن مات ليلة الجمعة اعتق من النار وقال
رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث طويل في فضل يوم الجمعة وما دعا فيه احد من الناس وعرف حقه وحرمته الا كان
حقا على الله ان يجعله من عتقائه وطلقائه من النار فان مات في يومه او ليلته مات شهيدا وبعث آمنا وقال
رسول الله صلى الله عليه وآله امير المؤمنين عليه السلام من مات يوم الخميس بعد الزوال وكان مؤمنا اعاذه الله تعالى من ضغطة القبر
عز وجل

وقبل شفاعته فى مثل ربيعة ومضر ومن مات يوم السبت من المؤمنين لم يجمع الله عز وجل بينه وبين اليهود
فى النار ابدا ومن مات من الجنابة فله بكل يوم الاحد من المؤمنين لم يجمع بينه وبين النصارى فى النار ابدا و الم
من مات يوم الاثنين من المؤمنين لم يجمع الله بينه وبين اعدائنا من بنى امية فى النار ابدا ومن مات يوم الثلثاء من
المؤمنين حشره الله تعالى معنا فى الرفيق الاعلى ومن مات يوم الاربعاء من المؤمنين وقاه الله من عذاب الحشر
يوم القيمة واسعده بمجاورته واحله دار المقامة من فضله لا يمسه فيها نصب ولا يمسه فيها لغوب وقال امير
المؤمنين ع المؤمن على اى حال مات وفى اى ساعة قبض فهو صديق شهيد ولقد سمعت حبيبى رسول
الله صلعم يقول لو ان المؤمن خرج من الدنيا وعليه مثل ذنوب اهل الارض لكان الموت كفارة لتلك الذنوب
ثم قال صلعم من قال لا اله الا الله باخلاص فهو برئ من الشرك ومن خرج من الدنيا لا يشرك بالله شيئا
دخل الجنة ثم تلا هذه الاية ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وهم شيعتك
ومحبوك يا على فقلت يا رسول الله هذا لشيعتى قال اى وربى لشيعتك ومحبيك خاصة وانهم ليخرجون
من قبورهم وهم يقولون لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله فيؤتون بحلل خضر من الجنة واكاليل
من الجنة وتيجان من الجنة فيلبس كل واحد منهم حلة خضراء وتاج الملك واكليل الكرامة ثم يركبون النجائب
فتطير بهم الى الجنة لا يحزنهم الفزع الاكبر وتتلقاهم الملائكة هذا يومكم الذى كنتم توعدون وقال النبى
من مات على حب ال محمد مات شهيدا الا ومن مات على حب ال محمد مات مغفورا له الا ومن مات على
حب محمد وال محمد مات تائبا الا ومن مات على حب ال محمد مات مستكمل الايمان الا ومن مات على حب ال الا م
محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير الا ومن مات على حب ال محمد فتح له فى قبره بابان الى الجنة الا
ومن مات على حب ال محمد جعل الله قبره دار ملائكة الرحمة الا ومن مات على حب ال محمد مات على السنة و
الجماعة الا ومن مات على بغض ال محمد جاء يوم القيمة مكتوب بين عينيه ايس من رحمة الله الا ومن مات
على بغض ال محمد مات كافرا الا ومن مات على بغض ال محمد لم يشم رائحة الجنة **الفصل الثالث** فى ثواب تشييع
الجنازة والصلوة على الميت قال رسول الله صلعم من شيع جنازة فله بكل قدم يرفعه مائة الف حسنة ويرفع له مائة
الف درجة ويمحى عنه مائة الف سيئة وان صلى عليها صلى عليه فى جنازته مائة الف ملك كلهم يستغفرون له حتى
يبعث من قبره ومن صلى على جنازة صلى عليه جبرئيل مع سبعين الف ملك وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر

حتى يدفن فان شهد دفنها وكل به
او وكل الله به الف ملك كلهم
يستغفرون له صح

فان قام

فان قام عليها حتى تدفن وحثى عليها التراب انقلب من الجنازة فله بكل قدم من حيث تبعها حتى يرجع الى
منزله قيراط من الاجر **الفصل الرابع** فى عقوبة الوصى لعدم وفائه بالوصية للميت قال رسول الله صلعم
من ضيع وصية الميت فى امر الحج ثم فرط فى ذلك من غير عذر لا يقبل الله صلوته وصيامه ولا يستجاب دعاؤه
وكتب عليه كل يوم وليلة مائة خطيئة اصغرها اكبر من زنى بامه او باخته فان قام بها من عامه كتب له بكل درهم
ثواب حجة وعمرة فان مات ما بينه وبين القابل مات شهيدا وكتب له ما بينه وبين القابل بكل يوم وليلة
ثواب شهيد وقضى له حوائج الدنيا والاخرة وقال ع من ضيع وصية الميت ثم عجز عنها بغير عذر لا يقبل
منه صرف ولا عدل ولعنه كل ملك بين السماء والارض ويصبح ويمسى فى سخط الله وكلما قال يا رب نزلت
كلها لذلك عليه اللعنة وكتب الله ثواب حسناته كلها لذلك الميت فان مات على حاله دخل النار وان قام بها كتب له بكل
يوم وليلة عتق رقبة وله عند الله تعالى بكل درهم مدينة وستون حوراء ويصبح ويمسى له بابان مفتوحان
الى الجنة فان مات ما بينه وبين القابل مات مغفورا له واعطاه الله يوم القيمة مثل ثواب الحج والعمرة من
حج واعتمر ويكون فى الجنة رفيق يحيى بن زكريا ع وقال ع من ضيع وصية الميت من امر الحج فلا يجزى فان عقوبتها
شديدة وندامتها طويلة لا يعجز عن وصية الميت الا شقى ولا يقوم بها الا سعيد فمن قام بها سريعا
حرم الله تعالى جسده على النار وادخله الجنة مع الصديقين والشهداء واكرمه كرامة سبعين شهيدا و
كتب له ما دام حيا كل يوم الف حسنة ورفع له الف درجة الويل لمن عجز عنها وكتب عليه بكل يوم الف
خطيئة ويبنى له بكل قدم بيت فى النار ولا ينظر الله تعالى اليه حيا ولا ميتا فان مات على حاله قام من
قبره مكتوب بين عينيه ايس من رحمة الله تعالى **الفصل الخامس** فى ثواب حفر القبر وفى سؤال القبر وصفة
الموت قال الله تعالى الهيكم التكاثر حتى زرتم المقابر قال رسول الله صلعم من احتفر لمسلم قبرا محتسبا حرم الله
جسمه على النار وبوأه بيتا فى الجنة وروى باسناد صحيح عن الصادق ع انه قال اذا مات المؤمن شيعه
سبعون الف ملك الى قبره فاذا ادخل قبره اتاه منكر ونكير فيقعدانه ويقولان له من ربك وما دينك
ومن نبيك فيقول الله ربى ومحمد نبيى والاسلام دينى فيفسحان له فى قبره مد بصره ويأتيانه بالطعام
يعنى فى قبره صح من الجنة ويدخلان عليه الروح والريحان وذلك قوله عز وجل فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة
نعيم يعنى فى الاخرة ثم قال ع اذا مات الكافر شيعه سبعون الف من الزبانية الى قبره وانه ليناشد حامليه

بصوت يسمعه كل شيء الا الثقلان ويقول لو ان لي كرة فاكون من المؤمنين ويقول ارجعون لعلي اعمل صالحا
فيما تركت فتجيبه الزبانية كلا انها كلمة انت قائلها وينادي بهم ملك لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه فاذا ادخل قبره
وفارقه الناس اتاه منكر ونكير في اهول صورة فيقيمانه ثم يقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيتلجلج لسانه ثم
فلا يقدر على الجواب فيضربانه ضربة من عذاب الله يذعر لها كل شيء ثم يقولان له من ربك وما دينك ومن
نبيك فيقول لا ادري فيقولان له لا دريت ولا هديت ولا افلحت ثم يفتحان له بابا الى النار وينزلان
اليه الحميم من جهنم وذلك قوله تعالى واما ان كان من المكذبين الضالين فنزل من حميم يعني في القبر وتصلية
جحيم يعني في الآخرة وقال رجل لابي ذر رحمه الله ما لنا نكره الموت قال لانكم عمرتم الدنيا وخربتم الاخرة
فتكرهون ان تنقلوا من عمران الى خراب فقيل له فكيف ترى قدومنا على الله قال اما المحسن فكالغائب يقدم على
اهله واما المسيء فكالآبق يقدم على مولاه قال وكيف ترى حالنا عند الله قال اعرضوا اعمالكم على الكتاب
ان الله تبارك وتعالى يقول ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم قال الرجل فاين رحمة الله قال ان رحمة الله
قريب من المحسنين وقيل للصادق عليه السلام صف لنا الموت فقال للمؤمنين كاطيب ريح يشمه فينعس لطيبه وينقطع
التعب والالم كله عنه وللكافر كلسع الافاعي ولدغ العقارب او اشد قيل فان قوما يقولون انه اشد من نشر
بالمناشير وقرض بالمقاريض ورضخ بالاحجار وتدوير قطب الارحية في الاحداق قال كذلك هو على بعض
الكافرين والفاجرين الا ترون منهم من يعاين تلك الشدائد فذلكم الذي هو اشد من هذا وهو اشد من عذاب الدنيا قيل
فما لنا نرى كافرا يسهل عليه النزع فينطفي وهو يتحدث ويضحك ويتكلم وفي المؤمنين ايضا من يكون كذلك وفي المؤمنين والكافرين من يقاسي عند سكرات الموت هذه الشدائد فقال ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو
عاجل ثوابه وما كان من شدة فتمحيصه من ذنوبه ليرد الآخرة نقيا نظيفا مستحقا للثواب الابد لا مانع له دونه
وما كان من سهولة هناك على الكافر فليوفى اجر حسناته في الدنيا ليرد الآخرة وليس له الا ما يوجب عليه العذاب
وما كان من شدة هناك على الكافر فهو ابتداء عقاب الله له بعد نفاد حسناته ذلكم بان الله عدل لا يجور ودخل
موسى بن جعفر عليهما السلام على رجل قد غرق في سكرات الموت وهو لا يجيب داعيا فقالوا له يا بن رسول الله
وددنا لو عرفنا كيف الموت وكيف حال صاحبنا فقال الموت هو المصفاة يصفي المؤمنين من ذنوبهم فيكون آخر
الم يصيبهم وكفارة آخر وزر بقي عليهم ويصفي الكافرين من حسناتهم فيكون آخر لذة او نعمة او راحة تلحقهم وهو
آخر ثواب حسنة يكون لهم واما صاحبكم هذا فقد نخل من الذنوب نخلا وصفي من الآثام تصفية وخلص حتى نقي

ثم

بالثاني

كاليق

كاليق الثوب من الوسخ وصلح لمعاشرتنا اهل البيت في دارنا دار الابد **الفصل السادس** في حال الميت
عند خروج الروح عنه وحال الروح في حال النوم واليقظة وفي حالة بعد مفارقته عن الابدان ونكته في الدنيا
قال الله تعالى في سورة البقرة ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء عند ربهم ولكن لا تشعرون وفي
سورة آل عمران ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله
من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون وقال رسول الله صلى الله عليه وآله والذي
نفس محمد بيده لو يرون مكانه ويسمعون كلامه لذهلوا عن ميتهم ولبكوا على نفوسهم حتى حمل الميت على النعش
وترفرف روحه فوق النعش وهو ينادي يا اهلي ويا ولدي لا تلعبن بكم الدنيا كما لعبت بي جمعت المال من
حله وغير حله ثم خلفته لغيري فالمهنأ له والتبعة علي فاحذروا مثل ما حل بي وقيل ما من ميت حتى يتراءى
له ملكاه الكاتبان عمله فان كان مطيعا قالا له جزاك الله عنا خيرا فرب مجلس صدق قد اجلستنا وعمل صالح
قد احضرتنا فان كان فاجرا قالا جزاك الله عنا شرا فرب مجلس سوء قد اجلستنا وعمل غير صالح قد احضرتنا وكلام قبيح
قد اسمعتنا وقال النبي صلى الله عليه وآله اذا رضي الله عن عبد قال يا ملك الموت اذهب الى فلان فأتني بروحه حسبي من عمله
قد بلوته فوجدته حيث احب فينزل ملك الموت ومعه خمسمائة من الملائكة معهم قضبان الريحان واصول الزعفران
كل واحد منهم يبشر ببشارة سوى بشارة صاحبه وتقوم الملائكة صفين لخروج روحه معهم الريحان فاذا
نظر اليهم ابليس وضع يده على رأسه ثم صرخ فيقول له جنوده ما لك يا سيدنا فيقول اما ترون ما اعطي هذا
العبد من الكرامة اين كنتم عن هذا قالوا قد جهدنا به فلم يطعنا وقال صلى الله عليه وآله الارواح جنود مجندة فما تعارف منها
ائتلف وما تناكر منها اختلف وسئل ابو بصير ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل النائم والمرأة النائمة يريان الرؤيا
انها بمكة او بمصر من الامصار او روحهما خارج من الابدان قال لا يا ابا بصير فان الروح اذا فارقت البدن
لم تعد اليه غير انها بمنزلة عين الشمس مركوزة في السماء في كبدها وشعاعها في الدنيا وعن ابي جعفر عليه السلام قال ان
العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الى السماء الدنيا فما رأت الروح في سماء الدنيا فهو الحق وما رأت في
الهواء فهو اضغاث قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول ان المرء اذا خرجت روحه فان روح الحياة باقية في البدن
فالذي يخرج منه روح العقل ولكن لا يعرف منام ايضا قال العبد الغفار الاسلمي يقول الله عز وجل يتوفى
الانفس حين موتها الى قوله الى اجل مسمى فليس يرى الارواح كلها تصير اليه عند منامها فيمسك ما يشاء

ابن نهاء

ويرسل ما يشاء فقال له ابو الحسن عم انما تصير اليه ارواح العقول فاما ارواح الحيوة فانها باقية في الابدان
لا تخرج الا بالموت ولكنه اذا قضى على نفس الموت قبض الروح الذي فيه العقل ولو كانت روح
الحيوة خارجة لكان بدنا ملقى لا يتحرك ولقد ضرب الله لهذا مثلا في كتابه في قصة اصحاب الكهف حيث قال
ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال افلا ترى ان ارواحهم معهم بالحركات وروي عن يونس بن ظبيان انه قال
كنت عند ابي عبد الله جالسا فقال لي ما يقول الناس في ارواح المؤمنين قلت يقولون في حواصل طير خضر
في قناديل تحت العرش فقال ابو عبد الله عم سبحان الله المؤمن اكرم على الله من ان يجعل روحه في حوصلة
طاير خضر يا يونس المؤمن اذا قبضه الله روحه تصير روحه في قالب كقالبه في الدنيا فيأكلون ويشربون
فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا وفي رواية اخرى عن ابي بصير انه قال
سألت ابا عبد الله عم عن ارواح المؤمنين فقال في الجنة على صور ابدانهم لو رأيته لقلت فلانا وفي كتاب
التعبير عن الائمة ان رؤيا المؤمن صحيحة لان نفسه طيبة ويقينه صحيح ويخرج روحه فتتلقى مع الملائكة فهي
وحي من الله العزيز الجبار وقال لم انقطع الوحي وبقي المبشرات الا وهي نوم الصالحين والصالحات
ولقد صح عن جعفر عن ابيه عم ان رسول الله صلعم قال من رآني في المنام فقد رآني لان الشيطان لا يتمثل
في صورتي ولا في صورة احد من اوصيائي ولا في صورة احد من شيعتهم وان الرؤيا الصادقة جزء
من سبعين جزءا من النبوة عن محمد بن قاسم النوفلي قال قلت لابي عبد الله عم الرجل يرى الرؤيا فيكون
كما يراه وربما رأى الرؤيا فلا يكون شيئا فقال ان المؤمن اذا نام خرجت من روحه حركة ممدودة
صاعدة الى السماء فكلما رآه روح المؤمن في موضع التقدير فهو الحق وكلما رآه
في الارض فهو اضغاث احلام فقلت له جعلت فداك تصعد روحه الى السماء فقال نعم قلت جعلت
فداك حتى لا يبقى منها شيء في بدن المؤمن قال لا لو خرجت كلها حتى لا يبقى منها شيء في بدن المؤمن
لمات قلت وكيف تخرج قال اما ترى الشمس في السماء في موضعها وشعاعها في الارض فكذلك الروح
اصلها في البدن وحركتها ممدودة **الفصل السابع** في صفة الجنة ونعمتها قال الله تعالى في سورة البقرة
وبشر الذين آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار كلما رزقوا منها من ثمرة
رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل واتوا به متشابها ولهم فيها ازواج مطهرة وهم فيها خالدون

الفصل

وفي سورة

113

في سورة العمران وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها كعرض السموات والارض اعدت للمتقين وسئل
النبي صلعم ما بناؤها فقال لبنة من ذهب ولبنة من فضة وملاطها المسك الاذفر وترابها الزعفران وحصاها
اللؤلؤ والياقوت ومن دخلها يتنعم ولا ييأس ابدا ويخلد ولا يموت ابدا ولا يبلى ثيابه ولا شبابه قال رسول الله
اذا كان يوم القيمة تجلى الله لعبده المؤمن فيوقفه على ذنوبه ذنبا ذنبا ثم يغفره الله لا يطلع الله على ذلك ملكا مقربا
ولا نبيا مرسلا ويستر عليه ما يكره ان يقف عليه احد ثم يقول لسيئاته كوني حسنات عن زيد بن علي عم قال
قال النبي صلعم ان في الجنة شجرة تخرج من اعلاها الحلل ومن اسفلها خيول البلق ذوات اجنحة ملجمة بالدر والياقوت
لا تروث ولا تبول يركبها اولياء الله فتطير بهم حيث شاؤا فيقول اهل النار لهم هلا انصفونا فاجاب
لهم الذين اعلى منهم اسألوا من الله قالوا يا رب بما بلغت عبادك هؤلاء الدرجة فيقول الله انهم كانوا يصومون
وانتم تفطرون وكانوا ينفقون وانتم تبخلون وكانوا يجاهدون وانتم تجبنون وكانوا يصلون وانتم نائمون
وقال رسول الله صلعم شبر من الجنة خير من الدنيا وما فيها **الفصل الرابع عشر** وفيه اخبار متفرقة يشتمل على اربع
وثلثين فصلا **الفصل الاول** في مدح التوبة وحقيقتها قال الله تعالى في سورة ال عمران والذين اذا فعلوا
فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب الا الله ولم يصروا على ما فعلوا
وهم يعلمون قال رسول الله صلعم المؤمن اذا تاب وندم فتح الله عليه في الدنيا والاخرة الف باب من الرحمة ويصبح
يمشي على رضى الله تعالى وكتب الله بكل ركعة يصليها من التطوع عبادة سنة واعطاه الله تعالى بكل آية يقرأها نورا
على الصراط وكتب له بكل ركعة يوم وليلة ثواب نبي وله بكل حرف من استغفاره وتسبيحه ثواب حجة وعمرة وبكل
آية في القرآن مدينة ونوّر الله قبره وبيض وجهه وله بكل شعرة على جسده نور وكانما تصدق بوزنه ذهبا
وكانما اعتق بعدد كل نجم رقبة ولا تصيبه شدة القيمة ولا يلبس في قبره ويجعل قبره روضة من رياض الجنة
ويزوره كل يوم الف ملك يونسونه في قبره ويحشر من قبره وعليه سبعون حلة على راسه تاج من الرحمة ويكون
تحت ظل العرش مع النبيين والشهداء يأكل ويشرب حتى يفرغ الله من حساب الخلائق ثم يوجههم الى الجنة وفي آخر
خطبة الوداع ثم اقبل رسول الله فقال من تاب الى الله قبل موته بسنة تاب الله عليه الا وسنة كثيرة من تاب
الى الله قبل موته بشهر تاب الله عليه وقال شهر كثير من تاب الى الله قبل موته بجمعة تاب الله عليه وقال جمعة
كثيرة من تاب الى الله قبل موته بساعة تاب الله عليه ثم قال وساعة كثيرة من تاب الى الله قبل ان يغرغر بالموت

الفصل ١٤
الفصل ١
يصليها

تاب الله عليه وقال النبي صلى الله عليه وآله التائب اذا لم يستبن عليه اثر التوبة فليس بتائب يرضي الخصماء ويعيد الصلوة

ويتواضع بين الخلايق ويتقي نفسه عن الشهوات ويهزل عن رقبته بصيام النهار ويصفر لونه بقيام الليل

ويخمص بطنه بقلة الاكل ويقوس ظهره من مخافة النار ويذيب عظامه شوقا الى الجنة ويرق قلبه من هول

ملك الموت ويخفف جلده بتفكر الاخرة فهذا اثر التوبة واذا رايتم العبد على هذه الصفات فهو تائب ناصح

لنفسه عن جابر بن عبد الله الانصاري قال جاءت امراة الى النبي صلى الله عليه وآله فقالت يا نبي الله امراة قتلت ولدها

هل لها توبة فقال والذي نفس محمد بيده لو انها قتلت سبعين نبيا ثم تابت وندمت ويعرف الله من قلبها انها

لا ترجع الى المعصية ابدا تقبل الله توبتها وعفا عنها فان باب التوبة مفتوح ما بين المشرق والمغرب وان

التائب من الذنب كمن لا ذنب له وقال اتدرون من التائب قالوا لا قال اذا تاب العبد ولم يرض الخصماء

فليس بتائب ومن تاب ولم يزد في العبادة فليس بتائب ومن تاب ولم يغير لباسه فليس بتائب ومن تاب

ثم لم يغير رفقاءه فليس بتائب ومن تاب ولم يغير مجلسه وطعامه فليس بتائب ومن تاب ولم يغير فراشه

ووسادته فليس بتائب ومن تاب ولم يغير خلقه ونيته فليس بتائب ومن تاب ولم يفتح قلبه ولم يوسع كفه

فليس بتائب ومن تاب ولم يقصر امله ولم يحفظ لسانه فليس بتائب ومن تاب ولم يقدم فضل قوته

من بين يديه فليس بتائب واذا استقام على هذه الخصال فذاك التائب **الفصل الثالث** في فضل

السلام قال الله تعالى في سورة النساء واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها الاية وفي سورة الانعام

واذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة وفي سورة النور فاذا دخلتم

بيوتا فسلموا على انفسكم تحية من عند الله مباركة طيبة وفي سورة المجادلة واذا جاؤك حيوك بما لم يحيك

به الله قال ابو عبد الله عليه السلام البادي بالسلام اولى بالله ورسوله عن علي عليه السلام قال السلام سبعون حسنة تسعة

وستون للمبتدي وواحدة للراد وقال ابو عبد الله عليه السلام من التواضع ان تسلم على من لقيت قال ابو عبد الله عليه السلام

من قال سلام عليكم ورحمة الله فهي عشرون حسنة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا قام احدكم من مجلسه فليودع

بالسلام وقال عليه السلام ابلوا ارحامكم ولو بالسلام وقال عليه السلام افشوا السلام تسلموا وقال عليه السلام ان من موجبات المغفرة

بذل السلام وحسن الكلام وعن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا دخلت منزلك فقل بسم الله وبالله وسلم على اهلك

فان لم يكن فيه احد فقل بسم الله وسلام على رسول الله وعلى اهل بيته والسلام علينا وعلى عباد الله

الصالحين

الصالحين واذا قلت ذلك فر الشيطان من منزلك وعنه عليه السلام ليسلم الرجل اذا دخل على اهله واذا دخل يضرب بنعليه

ويتنحنح يصنع ذلك حتى يؤذنهم انه قد جاء حتى لا يرى شيئا يكرهه وقال النبي صلى الله عليه وآله السلام تحية لملتنا وامان لذمتنا

وقال عليه السلام يسلم الراكب على الراجل والقائم على القاعد **الفصل الرابع** في فضيلة يوم الجمعة قال الله تعالى يا ايها

الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون وقال

رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الجمعة سيد الايام تضاعف فيه الحسنات وترفع فيه الدرجات وتستجاب فيه الدعوات و

تكشف فيه الكربات وتقضى فيه الحوائج العظام ويوم المزيد فيه عتقاء وطلقاء من النار وما دعا فيه احد من

الناس وعرف حقه وحرمته الا كان حقا على الله ان يجعله من عتقائه وطلقائه من النار فان مات في يومه وليلته

مات شهيدا وبعث امنا وما استخف احد بحرمته وضيع حقه الا كان حقا على الله تعالى ان يصليه نار جهنم الا ان يتوب

قال امير المؤمنين عليه السلام ما من يوم يمر على ابن ادم الا قال له انا يوم جديد وانا عليكم شهيد وقل فيّ خيرا واعمل فيّ خيرا

اشهد لك به يوم القيمة فانك لن تراني بعده ابدا وقيل ان كل ساعة تحمل ستمائة الف امراة وتضع ستمائة الف حامل

ويموت ستمائة الف مولود ويذل ستمائة الف عزيز ويعز ستمائة الف ذليل وستمائة الف عتيق لله تعالى من النار

وروى سليمان التيمي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال ان الله تعالى في كل يوم جمعة ستمائة الف عتيق من النار كلهم قد استوجب النار

الفصل الخامس في تفسير قوله صلى الله عليه وآله لا تعادوا الايام فتعاديكم روى صقر بن ابي دلف في خبر طويل قال قلت لابي الحسن

الثالث العسكري عليه السلام ما معنى قول النبي صلى الله عليه وآله لا تعادوا الايام فتعاديكم فقال السبت اسم رسول الله والاحد كناية عن

امير المؤمنين عليه السلام والاثنين الحسن والحسين والثلثاء علي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد والاربعاء موسى بن

جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد صلوات الله عليهم وانا والخميس ابني الحسن والجمعة ابن ابني واليه يجتمع عصابة الحق وهو الذي يملاها

قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما فلا تعادوهم في الدنيا فيعادوكم في الاخرة وقال ابو عبد الله عليه السلام ان السبت

لنا والاحد لشيعتنا والاثنين لاعدائنا والثلثاء لبني امية والاربعاء يوم شرب الدواء والخميس تقضى

فيه الحوائج للتنظيف والتطيب وهو عيد للمسلمين وقيل يوم الاربعاء لشيعة بني العباس ويوم الجمعة

يوم العبادة وذلك هو اليوم **الفصل السادس** في حال يوم القيمة الرجل اذا دخل في الصباح وما يلزمه

من ذلك قيل لعلي بن الحسين عليهما السلام كيف اصبحت يا ابن رسول الله فقال اصبحت مطلوبا بثمان الله تعالى

يطلبني بالفرائض والنبي بالسنة والعيال بالقوت والنفس بالشهوة والشيطان بالمعصية والحافظان

يصدق العمل وملك الموت بالروح والقبر بالجسد فانا بين هذه الخصال مظلوم وقيل للحسين بن علي عليهما السلام كيف اصبحت
يا ابن رسول الله قال اصبحت ولي رب فوقي والنار امامي والموت يطلبني والحساب محدق بي وانا مرتهن بعملي
شامم لا اجد ما احب ولا ادفع ما اكره والامور بيد غيري فان شاء عذبني وان عفا عني فاي فقير افقر مني فاز قلت
لامير المؤمنين عم كيف اصبحت قال كيف يصبح من كان الله عليه حافظان ويعلم ان خطاياه مكتوبات في الديوان لم
يجد بدا من حضور الى الميزان وقيل لفاطمة عليها السلام كيف اصبحت يا ابنة المصطفى قال اصبحت عايفة
لدنياكم قالية لرجالكم لفظتهم بعدما عجمتهم فانا بين جهد وكرب بينهما فقد النبي وظلم الوصي عن المنهال
قال دخلت على علي بن الحسين عم فقلت السلام عليك اصبحتم رحمكم الله فقال انت تزعم انك لنا شيعة وانت
لا تعرف صباحنا ومساءنا اصبحت في قومنا بمنزلة بني اسرائيل في ال فرعون يذبحون الابناء ويستحيون النساء
نسخه خ واصبح خير البرية بعد نبيها على المنابر ويعطى الفضل والاموال على شتمه واصبح محبنا منقوصا حقه على حبه
ايانا واصبحت قريش يفضل على جميع العرب بان محمدا صلعم منهم يطلبون بحقنا ولا يعرفون لنا حقا ادخل فهذا
صباحنا ومساءنا وقال جابر بن عبد الله دخلت على امير المؤمنين عم يوما فقلت له كيف اصبحت يا امير المؤمنين
قال اكل رزقي قال جابر ما تقول في دار الدنيا قال ما اقول في دار اولها غم واخرها الموت قال فمن اغبط
الناس قال جسد تحت التراب امن من العقاب ويرجو الثواب وقال لسلمان الفارسي رضي الله عنه
كيف اصبحت قال كيف يصبح من كان الموت غايته والقبر منزله والديدان جيرانه وان لم يغفر له ربه
فالنار مسكنه وقال لحذيفة اليماني كيف اصبحت قال كيف اصبح من كان اسمه عبدا ويبغض عن انى لعبد
وحبل ومحشره بين يدي الله عز وجل وعن ابن المسيب قال خرج امير المؤمنين عم يوما من البيت فاستقبله
سلمان فقال له كيف اصبحت يا عبد الله قال اصبحت في هموم اربعة فقال له وما هن قال غم العيال يطلبني
الخبز والشهوات والخالق تعالى يطلب الطاعة والشيطان يامر بالمعصية وملك الموت يطلب الروح
فقال له البشر يا ابا عبد الله فان لك بكل خصلة درجات واني كنت دخلت على رسول الله صلعم ذات يوم فقال لي
كيف اصبحت يا علي فقلت اصبحت وليس في يدي شيء غير الماء وانا مغتم لحال فرخي الحسن والحسين عليهما السلام
وطاعة ح فقال لي يا علي غم العيال ستر من النار وطاعة من الخالق وامان من العذاب والصبر على الفاقة جهاد
وافضل من عبادة ستين سنة وغم الموت كفارة الذنوب واعلم يا علي ان ارزاق العباد على الله سبحانه

وغم الهم

وغم الهم لا يغني ولا ينفع غير انك تؤجر عليه وان اغم الغم غم العيال **الفصل السادس** في فضيلة الشيب والهرم
وقال الله تعالى في سورة الروم الله الذي خلقكم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا و
شيبة وقال رسول الله صلعم ان الله تعالى لينظر في وجه الشيخ المؤمن صباحا ومساء فيقول يا عبدي كبر سنك
ودق عظمك ورق جلدك وقرب اجلك وحان قدومك علي فاستح مني فانا استحيي من شيبك ان اعذبك
بالنار وقال رسول الله صلعم عن الله جل جلاله الشيبة نوري فلا احرق نوري بناري وقال النبي صلعم الشيخ
في اهله كالنبي في امته عن جابر قال رسول الله صلعم من اكرام جلال الله عز وجل اكرام ذي الشيبة المسلم عن انس
قال اوصاني رسول الله صلعم بتجليل الشيخ فقال فيها وقر الكبير تكن من رفقائي يوم القيمة وقال عم ليس منا
من لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبيرنا **الفصل السابع** في حفظ اللسان عما لا يعني قال الله تعالى في سورة
ق والقران اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد وقال
رسول الله صلعم راحة الانسان في حبس اللسان وقال عم سكوت اللسان سلامة الانسان وقال صلعم بلاء الانسان
من اللسان وقال صلعم ذلاقة اللسان راس المال وقال صلعم البلاء موكل بالنطق وقال عم فتنة اللسان اشد
من فتنة السيف وقال امير المؤمنين علي عم ضرب اللسان اشد من ضرب السنان وقال الصادق عم نجاة المرء
في حفظ لسانه روي ان نوحا عم ما اقبح هذا الكلب فجثى الكلب فقال بلسان طلق ذلق ان كنت لا ترضى بخلق الله
فحولني يا نبي الله فتحير نوح وابتل اليوم نفسه بذلك وناح على ذلك اربعين سنة حتى ناداه الله تعالى الى متى تنوح
يا نوح فقد تبت عليك فالنبي يبكي على الزلة المعفوة على نفسه المعصومة وانت يا غافل ما تبكي على الكبيرة على
نفسك العاصية قال النبي صلعم من وقي من مؤمن لقلقه وقبقبه وذبذبه دخل الجنة وقال الخطوطي طوبى لمن انفق
فضلات ماله وامسك فضلات لسانه وقال عم ان من خيار الناس من اتقى لسانه وقال عم ان الله تعالى عند
لسان كل قائل وقال عم من كان ذا لسانين في الدنيا جعل له يوم القيمة لسانان من نار وقال عم من اخلص لله تعالى
اربعين صباحا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه وقال عم لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم
قلبه حتى يستقيم لسانه **الفصل الثامن** في مذمة السب على الحي او الميت قال الله تعالى في سورة الانعام
ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم وقال رسول الله صلعم لا تسبوا الدهر فان الله
هو الدهر ولا تسبوا السلطان فانه فيء الله في ارضه ولا تسبوا الاموات فتؤذوا الاحياء ولا تسبوا الا

فانهم لم يمضوا الى ما قدموا وقال النبي ص من سبني فاقتلوه ومن سب اصحابي فاجلدوه وقال ع حرمت الجنة على من ظلم اهل بيتي وقاتلهم والمعين عليهم ومن سبهم اولئك لا خلاق لهم في الاخرة ولا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم وقال النبي ص سباب المؤمن فسوق وقتاله كفر واكل لحمه من معصية الله وحرمته مالهم كحرمة دمه وقال النبي صلعم من سب عليا فقد سبني ومن سبني فقد سب الله عز وجل

الفصل التاسع فيما ورد في الترغيب على التقية قال الله تع في سورة آل عمران لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية ويحذركم الله نفسه

والى الله المصير وقال الله تع من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا وقال رسول الله ص مثل مؤمن لا تقية له كمثل جسد لا راس له ومثل مؤمن لا يرعى حقوق اخوانه المؤمنين كمثل من حواسه كلها صحيحة فهو لا يتامل بعقله ولا يبصر بعينيه ولا يسمع باذنه ولا يعبر بلسانه عن حاجته ولا يدفع المكاره عن نفسه بالادلاء بحججه ولا يبطش لشيء بيديه ولا ينهض الى شيء برجليه فذلك قطعة لحم قد فاتته المنافع وصار غرضا لكل المكاره وكذلك المؤمن اذا جهل حقوق اخوانه فانه يفوت حقوقهم فكان العطشان بحضرة الماء البارد فلم يشرب حتى طفى بمنزلة ذي الحواس لم يستعمل شيئا منها لدفاع مكروه والانتفاع محبوب فاذا هو كل نعمة مبتلى بكل آفة وقال امير المؤمنين ع التقية من افضل اعمال المؤمنين يصون نفسه واخوانه عن الفاجرين وقضاء حقوق الاخوان اشرف اعمال المتقين يستجلب مودة الملائكة المقربين وشوق الحور العين وقال الحسن بن علي ع ان التقية يصلح الله بها امة لصاحبها مثل ثواب اعمالهم وتركها اهلك امة وتاركها شريك من اهلكهم وان معرفة حقوق الاخوان تحبب الى الرحمن وتعظم الزلفى عند الملك الديان وان ترك قضائها يمقت الى الرحمن ويصغر الرتبة عند الكريم المنان وقال الحسين بن علي ع لولا التقية ما عرفنا وليّنا من عدونا ولولا معرفة حقوق الاخوان ما عوقب من السيئات لشيء الا عوقب على جميعها لكن الله عز وجل يقول ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفوا عن كثير وقال علي بن الحسين ع يغفر الله للمؤمنين من كل ذنب ويطهر منه في الاخرة ما خلا من ذنبين ترك التقية وتضييع حقوق الاخوان وقال محمد بن علي الباقر ع اشرف اخلاق الائمة والفاضلين من شيعتنا استعمال التقية واخذ النفس بحقوق الاخوان قال جعفر بن محمد الصادق ع استعمال التقية لصيانة الاخوان فان كان هو يحمي له الخائف فهو من اشرف خصال الكريم

عليهم ص

سلوب ص

الايمان خ د

والمعرفة بحقوق الاخوان من افضل الصدقات والحج والزكوة والجاهدات وقال الصادق التقية ديني ودين ابائي ومن تركها قبل خروج قائمنا فليس منا ولا دين لمن لا تقية له ثم قال تاركها كتارك الصلوة وقال رسول الله ص من صلى خلف المنافقين للتقية كمن صلى خلف الائمة عليهم السلام

الفصل العاشر في كظم الغيظ

قال الله عز وجل في سورة آل عمران والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين وقال الله عز وجل فمن عفى واصلح فاجره على الله وقال رسول الله صلعم من كظم غيظا وهو يقدر على ان ينفذه دعاه الله يوم القيمة على رؤس الخلايق حتى تخيره من اي الحور شاء وقال امير المؤمنين ع ان اول عوض الحليم من حلمه ان الناس اعوانه على الجاهل وفي الحديث اذا كان يوم القيمة نادى مناد من كان اجره على الله فليدخل الجنة بلا حساب فيقال من ذا الذي اجره على الله فيقال العافون عن الناس فيدخلون الجنة بغير حساب وعن رسول الله ص انه قال من كظم غيظا وهو يقدر على انفاذه ملاه الله عز وجل امنا وايمانا قلبه ومن ترك لبس ثوب جمال وهو يقدر عليه تواضعا كساه الله تع حلة الكرامة

الفصل الحادي عشر في ثواب المؤمن لسبب نبات الشيب في لحيته وفي فضيلة الشيب

بلوغه الى اربعين سنة ثم الى ثمانين سنة ثم الى تسعين ثم الى ستين ثم الى سبعين قال الله عز وجل في سورة الحج يا ايها الناس ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم ونقر في الارحام ما نشاء الى اجل مسمى ثم نخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم ومنكم من يتوفى ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئا وروى عن ابي بصير عن الصادق ع انه قال ان العبد لفي فسحة من امره ما بينه وبين اربعين سنة واوحى الله عز وجل الى ملكيه اني قد عمرت عبدي عمرا فغلظا وشددا وتحفظا واكتبا عليه قليل عمله وكثيره وصغيره وكبيره قال رسول الله ص لعلي في وصيته يا علي ان العبد المسلم اذا اتى عليه اربعين سنة اذهب الله عنه البلاء والجنون والجذام والبرص فاذا اتى عليه خمسون سنة احبه اهل السموات السبع واذا اتى عليه ستون سنة كتب له حسناته ومحى عنه سيئاته واذا اتى عليه سبعون سنة غفر له ما مضى من ذنوبه واذا اتى عليه ثمانين سنة شفعه الله تع يوم القيمة في جميع اهل بيته واذا اتى عليه تسعون ٢ سنة كتب الله اسمه عند اهل السماء اسير الله في الارض يا علي انت مع الحق والحق معك

الفصل الثاني عشر في يوم يستحسن فيه تقليم الاظافير وفي يوم يذم فيه التقليم

قال الله عز وجل في سورة المص يا بني ادم خذوا زينتكم عند كل مسجد وقال رسول الله ص من قلم اظافره يوم السبت وخميس

عند الاكل فى اصابعه ومن قلم الاظافر يوم الاحد ذهبت البركة عنه ومن قلم الاظافر يوم الاثنين يصير حافظا وقاريا
وكاتبا ومن قلم الاظافر يوم الثلثاء اخاف الهلاك عليه ومن قلم الاظافر يوم الاربعاء يصير سيئ الخلق ومن قلم
الاظافر يوم الخميس يخرج منه الداء ويدخل فيه الشفاء ومن قلم الاظافر يوم الجمعة يزيد فى عمره وماله وقال الصادق
تقليم الاظفار يوم الجمعة يؤمن من الجذام والجنون والبرص والعمى فان لم يحتج حكها حكا وفى خبر اخر فان لم يحتج
فامر عليها السكين او المقراض وعن الصادق ع انه قال تقليم الاظافر واخذ الشارب من الجمعة الى الجمعة   الاظفار ز
امان من الجذام عن انس بن مالك عن رسول الله ص من قلم الاظافر يوم الجمعة واخذ من شاربه واستاك
وافرغ من راسه من الماء حين يروح الجمعة شيعه سبعون الف ملك كلهم يستغفرون له ويشفعون له **الفصل**
الثالث عشر فى ذكر زينة البلاء وزينة الجمع وزينة البلا وزينة الايمان وغير ذلك قال رسول الله ص العفاف
زينة البلاء والتواضع زينة الحسب والفصاحة زينة الكلام والعمل زينة الايمان والسكينة زينة العبادة والحفظ
زينة الرواية وخفض الجناح زينة العلم وحسن الادب زينة العقل وبسط الوجه زينة الكرم والايثار زينة
الزهد وبذل الموجود زينة اليقين والتقلل زينة القناعة وترك المن زينة المعروف والخشوع زينة
الصلوة وترك ما لا يعني زينة الورع **الفصل الرابع عشر** فى ذكر ما يوجب المنزلة والرفعة والكرامة وما
يوجب الغناء وغير ذلك طلبت القدر والمنزلة فما وجدت الا بالعلم تعلموا يعظم قدركم فى الدارين وطلبت
الكرامة فما وجدت الا بالتقوى اتقوا لتكرموا وطلبت الغناء فما وجدت الا بالقناعة عليكم بالقناعة
تستغنوا وطلبت الراحة فما وجدت الا بترك مخالطة الناس لقوام عيش الدنيا اتركوا الدنيا ومخالطة الناس
تستريحوا فى الدارين وتامنوا من العذاب وطلبت السلامة فما وجدت الا بطاعة الله اطيعوا الله تسلموا وطلبت
الخضوع فما وجدت الا بقبول الحق اقبلوا الحق فان قبول الحق يبعد من الكبر وطلبت العيش فما وجدت الا
بترك الهوى فاتركوا الهوى ليطيب عيشكم وطلبت المدح فما وجدت الا بالسخاوة وكونوا الاسخياء
تمدحوا وطلبت نعيم الدنيا والاخرة فما وجدت الا بهذه الخصال التى ذكرناها **الفصل الخامس عشر**
فى الاخبار عن بدو خلق الدنيا قال رسول الله ص ان موسى سأل الله عز وجل ان يعرفه بدو الدنيا منذ كم خلقت
فاوحى الله عز وجل الى موسى تسئلنى عن غوامض علمى فقال يا رب احب ان اعلم ذلك فقال يا موسى خلقت
الدنيا منذ مائة الف الف عام عشر مرات وكانت خرابا خمسين الف عام ثم بدات فى عمارتها فعمرتها خمسين

الف عام

الف عام ثم خلقت فيها خلقا على مثال البقر يأكلون رزقى ويعبدون غيرى خمسين الف عام ثم امتهم كلهم
فى ساعة واحدة ثم خربت الدنيا خمسين الف عام ثم بدات فى عمارتها فمكثت عامرة خمسين الف عام ثم خلقت
فيها بحرا فمكثت البحر خمسين الف عام لا شئ مجاجا من الدنيا تشرب منه ثم خلقت دابة وسلطتها على ذلك البحر
فشربه بنفس واحدة ثم خلقت خلقا اصغر من الزنبور واكبر من البق فسلطت ذلك الخلق على هذه الدابة فلدغها
وقتلها فمكثت الدنيا خرابا بخمسين الف عام ثم بدات فى عمارتها فمكثت خمسين الف عام ثم خلقت الدنيا كلها اجام
القصب فخلقت السلاحف وسلطتها عليها فاكلها حتى لم يبق منها شئ ثم اهلكتها فى ساعة واحدة فمكثت
الدنيا خرابا خمسين الف عام ثم بدات فى عمارتها فمكثت الدنيا عامرة خمسين الف عام ثم خلقت ثلثين ادم ثلثين
الف سنة ومن ادم الى ادم الف سنة فافنيتهم كلهم بقضائى وقدرى ثم خلقت فيها خمسين الف الف مدينة
من فضة البيضاء وخلقت فى كل مدينة مائة الف الف قصر من الذهب الاحمر فملأت المدن خردلا عند الهوا
يومئذ الذ من الشهد واحلى من العسل وابيض من الثلج ثم خلقت طيرا واحدا وجعلت طعامه فى كل سنة
حبة من خردل اكلها حتى فنيت ثم خربتها فمكثت خرابا خمسين الف عام ثم بدات فى عمارتها فمكثت عامرة الف   الخردل ز
عام ثم خلقت اباك ادم بيدى يوم الجمعة وقت الظهر ولم اخلق من الطين غيره واخرجت من صلبه محمد ص
الفصل الرابع عشر فيما خلف القاف سئل رسول الله ص عن القاف وما خلفه قال خلفه سبعون ارضا
من ذهب وسبعون ارضا من فضة وسبعون ارضا من مسك وخلفه سبعون ارضا سكانها الملائكة لا يكون
فيها حر ولا برد وطول كل ارض مسيرة عشرة الف سنة قيل فما خلف الملائكة قال حجاب من ظلمة قيل وما خلفه
قال حجاب من ريح قيل وما خلفه قال حجاب من نار قيل وما خلفه قال حية محيطة بالدنيا كلها يسبح الله
الى يوم القيمة وهى ملكة الحيات كلها قيل وما خلفها قال حجاب من نور قيل وما خلف ذلك قال الحجاب من نار
قيل فما خلف ذلك قال علم الله وقضائه وسئل عن عرض قاف وطوله واستدارته فقال عرضه مسيرة الف سنة
من ياقوت احمر قضيبه من فضة بيضاء وزجه من زمرد خضراء له ثلث ذوائب من نور ذوابة بالمشرق وذوابة
بالمغرب والاخرى فى وسط السماء وعليها مكتوب ثلثة اسطر الاول بسم الله الرحمن الرحيم الثانى الحمد لله رب
العالمين الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله وسئل عن انهار الجنة كم عرض كل نهر منها فقال
عرض كل نهر مسيرة خمسمائة الف عام يدور تحت القصور والحجب وتغنى امواجه وتسبح وتطرب فى الجنة كما

يطرب الناس في الدنيا وقال رسول الله صلعم اكثر انهار الجنة الكوثر تنبت الكواعب الاتراب عليه ينوره
اولياء الله يوم القيمة وقال عم خطيب اهل الجنة انا محمد رسول الله ويقال في شرح الكواعب الاتراب
بلغنا الله من شطر الكوثر حوراء ويأخذ من ينوره الكوثر من اولياء الله عز وجل وعن رسول الله
قال للرجل الواحد من اهل الجنة سبعمائة ضعف مثل الدنيا له سبعون الف قبة وسبعون الف قصر و
سبعون الف حجلة وسبعون الف اكليل وسبعون الف حلة وسبعون الف حوراء عيناء وسبعين الف
وصيفة وغلام وعلى كل وصيفة سبعون الف ذوابة واربعون الف الكليل وسبعون الف حلة في
كفها ابريق لسانه من رحمة وانفه من لؤلؤ واسفله من ذهب على رقبته منديل طوله خمسمائة سنة
وعرضه مسيرة مائتي سنة اعلامه من نور مشبكة بالذهب رسمه من الله عز وجل

الفصل السابع عشر

في ذكر زمان سوء خوف رسول الله صلعم امته من ذلك الزمان قال رسول الله صلعم ياتي على الناس زمان
وجوههم وجوه الادميين وقلوبهم قلوب الشياطين كامثال الذئاب الضوارب سفاكون للدماء لا يتناهون
عن منكر فعلوه ان تابعتهم ارتابوك وان حدثتهم كذبوك وان تواريت عنهم اغتابوك السنة فيهم بدعة
والبدعة فيهم سنة والحليم بينهم غادر والغادر فيهم حليم والمؤمن فيما بينهم مستضعف
والفاسق فيما بينهم مشرف صبيانهم عارم ونساؤهم شاطر وشيخهم لا يامر بالمعروف ولا ينهى
عن المنكر الالتجاء اليهم خزي والاعتزاز بهم ذل وطلب ما في ايديهم فقر فعند ذلك يحرمهم الله قطر
السماء في اوانه وينزله في غير اوانه ويسلط عليهم شرارهم فيسومونهم سوء العذاب يذبحون ابناءهم
ويستحيون نساءهم فيدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم وقال رسول الله صلعم ياتي على الناس زمان بطونهم
الهتهم ونساؤهم قبلتهم ودنانيرهم دينهم وشرفهم متاعهم لا يبقى من الايمان الا اسمه ولا من الاسلام
الا رسمه ولا من القرآن الا درسه مساجدهم معمورة وقلوبهم خراب عن الهدى علماؤهم شر خلق الله
على وجه الارض حينئذ ابتلاهم الله باربع خصال جور من السلطان وقحط من الزمان وظلم
من الولاة والحكام فتعجب الصحابة وقالوا يا رسول الله اتعبدون الاصنام قال صلعم نعم كل درهم عندهم صنم و
قال رسول الله صلعم ياتي في آخر الزمان ناس من امتي ياتون المساجد يقعدون فيها حلقا ذكرهم الدنيا
وحب الدنيا لا تجالسوهم فليس لله بهم حاجة وقال صلعم سياتي زمان على امتي على الناس يفرون من

العلماء كما يفر الغنم من الذئب ابتلاهم بثلثة اشياء الاول يرفع البركة من اموالهم والثاني سلط الله
عليهم سلطانا جائرا والثالث يخرجون من الدنيا بلا ايمان عن انس بن مالك عن رسول الله صلعم انه
قال ياتي على الناس زمان الصابر منهم على دينه كالقابض على الجمرة وقال رسول الله ياتي زمان على امتي
امراؤهم يكونون على الجور وعلماؤهم على الطمع وعبادهم على الرياء وتجارهم على اكل الربا ونساؤهم على زينة
الدنيا وغلمانهم في التزويج فعند ذلك كساد امتي ككساد الاسواق وليس فيها مستقيم امواتهم آيسون
في قبورهم من خيرهم لا يعيشون الاخيار فيهم فان في ذلك الزمان الهرب منهم خير من المقام معهم قال
النبي صلعم سياتي زمان على امتي لا يعرفون العلماء الا بثوب حسن ولا يعرفون القرآن الا بصوت حسن
ولا يعبدون الله الا في شهر رمضان فاذا كان كذلك سلط الله عليهم سلطانا لا علم له ولا حلم له ولا
رحم له

الفصل الثامن عشر

في الموعظة قال الله تعالى فذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين وقال رسول الله
يكفيكم من الموعظة ذكر الموت ويكفيكم من الاستغفار ترك الذنوب ويكفيكم من التفكر ذكر الآخرة ويكفيكم
من العبادة المرض ويكفيكم من الدعاء النصيحة فمن كان من هذه الخصال واحدة دخل الجنة مع اول زمرة من
الانبياء وروي عن الحسين بن علي عليهما السلام انه جاء رجل وقال انا رجل عاص ولا اصبر على المعصية
فعظني موعظة فقال عم افعل خمسة اشياء واذنب ما شئت فاول ذلك لا تاكل رزق الله واذنب
ما شئت والثاني اطلب موضعا لا يراك الله واذنب ما شئت والثالث اخرج من ولاية الله واذنب
ما شئت والرابع اذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك واذنب ما شئت والخامس اذا
ادخلك مالك في النار فلا تدخل في النار واذنب ما شئت وقال رسول الله صلعم الغفلة في ثلثة الغفلة
في ذكر الله والغفلة ما بين صلوة الغداة الى طلوع الشمس والغفلة عن نفسه في دينه حتى قال امير
المؤمنين عم عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذي منه هرب ويفوته الغنى الذي اياه طلب فيعيش في الدنيا عيش
الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنياء وعجبت للمتكبر الذي كان بالامس نطفة ويكون غدا جيفة
وعجبت لمن شك في الله وهو يرى خلق الله وعجبت لمن نسي الموت وهو يرى من يموت وعجبت لمن
انكر النشأة الاخرى وهو يرى النشأة الاولى وعجبت لعامر دار الفناء وتارك دار البقاء وعجبت
لمن يتقي من الطعام مخافة الداء ولا يتقي من الذنوب مخافة النار وعن الرضا عم باسناده عن الصادق

الفناء صح

قال وجد لوح تحت حائط بمدينة من المدائن فيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله
عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجبت لمن ايقن بالنار كيف يضحك وعجبت لمن ايقن بالقدر
كيف يحزن وعجبت لمن يرى الدنيا وتقلبها باهلها كيف يطمئن اليها وعجبت لمن ايقن بالحساب
كيف يذنب وقال امير المؤمنين عم ما من صباح الا ويعرض اعمال هذه الامة على الله عز وجل الفصل ١٩
وكذا رسوله صلى الله عليه وآله والائمة **الفصل التاسع عشر** في فضيلة خاتم العقيق وغيره قال ابن عباس هبط
جبرئيل الى رسول الله فقال يا محمد ربك يقرئك السلام ويقول لك البس خاتمك بيمينك واجعل
فصه عقيقا وقل لابن عمك يلبس خاتمه بيمينه ويجعل فصه عقيقا فقال علي عم يا رسول الله
وما العقيق قال رسول الله صلى الله عليه وآله العقيق جبل باليمن اقر لله بالوحدانية ولي بالنبوة ولك
بالوصية ولاولادك الائمة بالامامة ولشيعتك بالجنة ولاعدائك بالنار وقال رسول الله
تختموا بالعقيق فانه لا يصيب احدكم غم ما دام ذلك عليه وعن الصادق عم انه قال من اراد
ان يكثر ماله وولده ويوسع عليه رزقه فليتخذ فصا من عقيق وينقش عليه ما شاء الله لا حول
ولا قوة الا بالله ان نوح انا اقل منك مالا وولدا فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا وعن علي
بن موسى الرضا عم باسناده عن الحسن بن علي عليهما السلام قال رايت في المنام عيسى بن مريم عم قلت
يا روح الله اني اريد ان انقش على خاتمي فما انقش قال انقش عليه لا اله الا الله الملك
الحق المبين فانه يذهب الهم والغم **الفصل العشرون** في فضيلة كسب الحلال قال الله سبحانه الفصل ٢٠
كلوا من الطيبات واعملوا صالحا قال رسول الله صلى الله عليه وآله طلب الحلال فريضة على كل مسلم ومسلمة قال عم
لكل كبد حرى اجر قال النبي صلى الله عليه وآله من بات كالا من طلب الحلال بات مغفورا له وروي عن رسول الله صلى الله عليه وآله
العبادة سبعون جزءا افضلها جزء طلب الحلال وقال الصادق عم عشرة اجزاء في طلب الحلال
وروي عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا نظر الى الرجل فاعجبه قال هل له حرفة فان
قالوا لا قال سقط من عينه قيل وكيف ذلك يا رسول الله قال لان المؤمن اذا لم يكن له حرفة
لا يعيش بدينه وقال صلى الله عليه وآله من اكل من كد يده مر على الصراط كالبرق الخاطف وقال من اكل من كد يده
نظر الله اليه بالرحمة ثم لا يعذبه ابدا وقال صلى الله عليه وآله من اكل من كد يده كان يوم القيامة في عداد الانبيا

رياض

رياض ثواب الانبياء قال عم من طلب الدنيا استعفافا عن المسألة وتعطفا على جاره لقي الله تعالى
ووجهه كالقمر ليلة البدر وقال صلى الله عليه وآله من اكل من كد يده حلالا الا فتح الله له ابواب الجنة يدخل من ايها
شاء **الفصل الحادي والعشرون** في ذم الرساتيق اوصى رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عم يا علي لا تسكن في الرساتيق الفصل ٢١
فان شيوخهم جهلة وشبابهم عرمة ونساؤهم كشفة والعالم بينهم كالجيفة بين الكلاب وقال صلى الله عليه وآله
من لم يتورع في دين الله ابتلاه الله بثلث خصال اما ان يميته شابا او يوقعه في خدمة السلطان او يسكنه
في الرساتيق وروي عن سلطان العلماء محمود الحمصي انه قال في البلدة شيئان والرساتيق كذلك واما اللذان
في البلدة العلم والنظر واما اللذان في الرساتيق الجهل والدخل اما النظر قد يسير الى الرساتيق والدخل
قد يذهب به الى البلد فيبقى في البلد العلم والدخل ويبقى في الرساتيق الجهل والظلم وقال عم ستة
يدخلون النار قبل الحساب بستة قيل من هم يا رسول الله قال الامراء بالجور والعرب بالعصبية
والدهاقين بالكبر والتجار بالخيانة واهل الرساتيق بالجهالة والعلماء بالحسد وقال من ترك ستين
شهرا تحتي دهرا **الفصل الثاني والعشرون** في ذم الحسد قال الله عز وجل ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم الفصل ٢٢
على بعض للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن واسألوا الله من فضله ان الله كان بكل
شيء عليما وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اياكم والحسد فانه ياكل الحسنات كما تاكل النار الحطب وقال ان لنعم الله
اعداء قيل وما اعداء نعم الله يا رسول الله قال الذين يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله وقال
عليكم بانجاح الحوائج بكتمانها فان كل ذي نعمة محسود وقال امير المؤمنين عم لا بنيه في وصيته ان ما اشد
ما اضج المرء الحسد وقال صلى الله عليه وآله من حسد عليا عم فقد حسدني ومن حسدني دخل النار والحاسد الذي يتمنى
زوال النعمة عن صاحبها وان لم يردها لنفسه فالحسد مذموم والغبطة محمودة وهو ان يريد من النعمة
لنفسه مثل لصاحبها ولم يرد زوالها منه **الفصل الثالث والعشرون** في ذم الغضب قال الله عز وجل الفصل ٢٣
في سورة آل عمران والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين وقال رسول الله صلى الله عليه وآله الغضب
جمرة من الشيطان وقال الغضب يفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل وكما يفسد الخل العسل وقال
الشيطان الغضب وهو مصائده وبه استاثر حيات الخلق عن الجنة وطريقها عن جعفر بن محمد عم
من لم يغضب فله الجنة ومن لم يغضب فله الجنة ومن لم يحسد فله الجنة وقال الصادق عم الغضب مفتاح

فصل الحق عندنا ان الله تعالى انما فعل الاشياء المتقنة المحكمة لغرض وغاية ولا ريب ان نوع الانسان اشرف ما في العالم السفلي من الاجسام فيلزم تعلق الغرض بخلقه ولا يمكن ان يكون ذلك الغرض حصول ضرر له اذ هذا انما يقع من الجاهل او المحتاج تعالى عن ذلك علوا كبيرا فتعين ان يكون هو النفع ولا يجوز ان يعود اليه سبحانه لاستغنائه وكماله فلابد وان يكون عائدا الى العبد وحيث كانت المنافع الدنيوية في الحقيقة ليست بمنافع وانما هي دفع الآلام ولا يكاد يطلق اسم النفع الا على ما ندر منها لم يعقل ان يكون هو الغرض من ايجاد هذا المخلوق الشريف سيما مع كونه منقطعا مشوبا بالآلام المتضاعفة فلابد وان يكون الغرض شيئا آخر يتعلق بالمنافع الاخروية ولما كان ذلك النفع من اعظم المطالب وانفس المواهب لم يكن مبذولا

طالب الكمال بل انما يحصل بالاستحقاق وهو لا يكون الا بالعمل في هذه الدار المسبوق بمعرفة كيفية العمل المشتمل عليها هذا العلم فكانت الحاجة ماسة اليه جدا لتحصيل هذا النفع العظيم وقد روينا بالاسناد المتصل الى ابي جعفر محمد بن يعقوب عن محمد بن اسمعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن ابي عمير عن جميل بن دراج عن ابان بن تغلب عن ابي عبدالله عليه السلام قال لوددت ان اصحابي ضربت رؤسهم بالسياط حتى يتفقهوا وعن علي بن ابي حمزة قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول تفقهوا في الدين فانه من لم يتفقه منكم فهو اعرابي ان الله يقول في كتابه ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون وعن مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول عليكم بالتفقه في دين الله ولا تكونوا اعرابا فانه من لم يتفقه في دين الله لم ينظر الله اليه يوم القيمة ولم يزك له عملا وعن محمد بن مسلم قال قال ابو عبدالله عليه السلام لو اتيت بشاب من شباب الشيعة لا يتفقه لادبته قال وكان ابو جعفر عليه السلام يقول تفقهوا والا فانتم اعراب وعن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام ليت السياط على رؤس اصحابي حتى يتفقهوا في الحلال والحرام

نقل ملخصا من كتاب معالم الدين لشيخنا الاجل الشيخ حسن تغمده الله بغفرانه

كل شر فكف نفسك عن الباقر عم فقال ان الرجل ليغضب حتى يرضى ابدا ويدخل بذلك النار فايما رجل غضب وهو قائم فليجلس فانه يذهب عنه رجز الشيطان وان كان جالسا فليقم وايما رجل غضب على ذي رحم فليقم اليه وليدن منه وليمسه فان الرحم اذا مست سكنت وقال عم ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب وقال ص اذا غضبت فاسكت

الفصل الرابع والعشرون فيما ورد في العين ودواء العين قال رسول الله ص ان العين لتدخل الرجل القبر وتدخل الجمل القدر وجاء في الخبر ان اسماء بنت عميس قالت يا رسول الله ان بني جعفر يصيبهم العين فاسترقي لهم قال نعم فلو كان شيء ليسبق القدر لسبقه العين وقيل لرجل منهم كان اذا اراد ان يصيب صاحبه بالعين يجوع ثلثة ايام ثم كان يصفه بغير وذلك بان يقول للذي يريد ان يصيبه بالعين لا ارى كاليوم ابلا او شاة وما ارى كابل راه هذا اليوم فقالوا للرسول ص كما كانوا يقولون لما يريدون ان يصيبوه بالعين عن الفراء والنجاج وقال الحسن دواء اصابة العين ان يقرا الانسان هذه الآية وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك الآية

الفصل الخامس والعشرون في مدح صلة الرحم قال رسول الله ص ان الرحم معلقة بالعرش وليس الواصل بالمكافي ولكن الواصل من الذي انقطعت رحمه فوصلها قال جعفر بن محمد الصادق ص من رزق ان يحب ان يدخل الجنة بر الوالدين وصلة الرحم وحسن الجوار وحسن الخلق قال رسول الله ص الا ادلكم على خير اخلاق اهل الدنيا والآخرة من عفى عمن ظلمه ووصل من قطعه واعطى من حرمه وعن امير المؤمنين ع قال صلوا ارحامكم ولو بالسلام يقول الله عز وجل اتقوا الله الذي تساءلون به والارحام وقال ع من يتوصل ان المرء ليصل رحمه وقد بقي من عمره ثلث سنين فيمدها الله الى ثلاث وثلاثين سنة وانه ليقطع رحمه وقد بقي من عمره ثلاثين سنة فيصيره الله الى ثلاث سنين ثم تلا هذه الآية يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب وقال امير المؤمنين ع من يضمن لي خصلة واحدة اضمن له اربعة من يصل رحمه اضمن له محبة اهله ويكثر ماله ويطول عمره ويدخل جنة ربه وقال ع اعجل الخير ثوابا صلة الرحم واسرع الشر عقابا البغي

الفصل السادس والعشرون في مدح حسن الخلق قال الله عز وجل في سورة ن وانك لعلى خلق عظيم وسئل رسول الله ص اي الاعمال افضل قال حسن الخلق وقال الكاظم ع باسناده عن رسول الله ص انه قال عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق في الجنة لا محالة واياكم وسوء الخلق فان

١٣٠

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله وعترته الطيبين الطاهرين وبعد چون تنوير دوازدهم از تنويرات كتاب شريف ومؤلف منيف كه مشتمل بر تكميلات نفسانيات واز تاليفات سيد جليل نبيل مير محمد باقر الحسيني سبزواري است وتنوير دوازدهم آن مشتمل بر ذكر فضيلت ومحبت فرزندان وشيعيان ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين ميباشد وثبت هريك از ايشان طريق موصلي است بمحبت امامان وموجب قربت بدرگاه خداوند عالميان ودر آن پنج طريق است طريق اول در محبت علما ومحدثين از محبان ائمه معصومين بعد انكه محبت علما وتعلم علوم ايشان از جمله واجبات بر كافه خلق خدا بدليل قول رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرموده كه صبح كن در حالى كه عالم باشى يا متعلم ويا دوستدار علما باشى وچهارم مباش كه بسبب دشمنى ايشان هلاك گردى وفرموده كه در علم چهار طايفه اجر داده ميشوند سؤال كننده وتعلم كننده وگوش دهنده ودوست دارنده ايشان وبسبب آنكه علما ورثه پيغمبرانند بدليل آيه فمن يعنى حاجتى كه در تنوير يازدهم مذكور شد وحديث نبوى كه يا على انا وانت ابوا هذه الامة جماعت علما وفضلا كه پيروى اخبار وآثار ائمه هدى عليهم السلام نمايند فرزندان روحانى رسول خدا صلى الله عليه وآله وعلى مرتضى باكه نظر بتربيتهاى روحانى وتكميلهاى نفسانى كه از براى امت محمد صلى الله عليه وآله مينمايند ايشان حكم پدر روحانى از براى اين امت دارند واز اين دو جهت واجب الرعايه ووارث پيغمبرند زيرا كه هم فرزندى روحانى ووراثت علم آنجناب را دارند وهم پدرى روحانى وتغذيه نفسانى امت آن بزرگوار را بميراث برده اند پس هركسى با ايشان

سوء الخلق فانه لا بد بما لا محالة وعن الرضا ع عن ابائه عن علي بن ابي طالب عن رسول الله ص قال اكمل الناس ايمانا احسنهم خلقا وانما المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه وباسناده عن امير المؤمنين عن رسول الله انه قال لو علم الرجل ما له في حسن الخلق لعلم انه محتاج في حسن الخلق فان حسن الخلق يذيب الذنوب كما يذيب الماء الملح سئل رسول الله ص ما اكثر ما يدخل الجنة قال تقوى الله عز وجل وحسن الخلق وقال رسول الله حسن الخلق زمام من رحمة الله في انف صاحبه والزمام بيد الملك والملك يجره الى الخير والخير يجره الى الجنة وسوء الخلق زمام من عذاب الله في انف صاحبه والزمام بيد الشيطان والشيطان يجره الى الشر والشر يجره الى النار وقال رسول الله ص الخلق السيء يفسد العمل كما يفسد الخل العسل وسئل امير المؤمنين عن ادوم الناس عملا قال اسوءهم خلقا وعن موسى بن جعفر قال صلة الارحام وحسن الخلق زيادة في الايمان وقال ع عنوان صحيفة المؤمن حسن خلقه وقال رسول الله ص ان العبد ليبلغ بحسن خلقه درجة الصائم القائم وقال ع ما من شيء في الميزان اثقل من حسن الخلق وقال ع حسن الخلق خير قرين

الفصل السابع والعشرون في ان الرزق مقدر قال الله عز وجل في سورة الانعام وما من دابة في الارض الا على الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين وقال ع الرزق للعبد اشد طلبا من اجله ثم قال ان الرزق يطلب العبد كما يطلب اجله وقال ع لو ان احدكم فر من رزقه لتبعه كما يتبعه الموت وقال ع لا لن ذرى باذن لو ان ابن آدم فر من رزقه كما يفر من الموت لادركه رزقه كما يدركه الموت وقال دع الحرص على الدنيا وفي العيش فلا تطمع ولا تجمع من المال فلا تدري لمن تجمع ولا تدري في رحلك ام غيرها تنتزع فان الرزق مقسوم وكذا المرء لا ينفع فقير كل من يطمع غني كل من يقنع

الفصل الثامن والعشرون في فضل العلم والعالم عن جابر قال قال رسول الله ص ساعة من عالم يتكئ على فراشه ينظر في علمه خير من عبادة العابد سبعين عاما وقال امير المؤمنين ع انا جالس في مجلس رسول الله ص اذ دخل رجل فقال يا رسول الله جنازة العابد احب اليك ام مجلس العالم فقال رسول الله يا ابا ذر الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم احب الى الله من قيام الف ليلة يصلي في كل ليلة الف ركعة والجلوس ساعة عند مذاكرة العلم احب الى الله من الف غزوة وقراءة القرآن كله

واعانت ومساعدت بايشان نمايد ... على بن ابيطالب ... از امانت ... بلكه امانت ايشان ... بهر ايشان ... ونيز هردو بالاتفاق گناه ... صلى الله عليه وآله فرموده است ... نمايد هم قطع رحم

زیارت کعبه پروردگار منّان و هر که درهمی بطالب علمی مساعدت نماید خدای عزوجل آن درهم را بهفتصد هزار درهم عوض کرامت فرماید
و هر کس که ساعتی در نزد عالمی نشیند خدای عزوجل باو ندا فرماید که در نزد حبیب من نشستی قسم بعزت و جلالم که ترا با او در بهشت ساکن
گردانم و از احدی پروا ننمایی و هر کس که هفت روز عالم را خدمت نماید پس گویا که هفت هزار سال خدمت خدا نموده باشد

قال یا رسول الله مذاکرة العلم خیر من قراءة القرآن قال نعم فقال رسول الله یا اباذر الجلوس ساعة عند
مذاکرة العلم احب الی الله من قراءة القرآن اثنی عشر الف مرة علیکم بمذاکرة العلم فان بالعلم تعرفون
الحلال من الحرام ومن خرج من بیته لیلتمس بابا من العلم کتب الله عزوجل له بکل قدم ثواب نبی
من الانبیاء واعطاه الله بکل حرف یسمع او یکتب مدینة فی الجنة وطالب العلم احبه الله واحبه
الملائکة واحبه النبیون ولا یحب العلم الا السعید وطوبی لطالب العلم یوم القیمة یا اباذر الجلوس
ساعة عند مذاکرة العلم خیر لک من عبادة سنة صام نهارها وقام لیلها والنظر الی وجه العالم
خیر لک من عتق الف رقبة ومن خرج من بیته لیلتمس بابا من العلم کتب الله له بکل قدم ثواب شهید
من شهداء بدر وطالب العلم حبیب الله ومن احب العلم وجبت له الجنة ویصبح ویمسی فی رضی الله ثم
ولا یخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر ویاکل من ثمرة الجنة ولا یاکل الدود جسده ویکون
فی الجنة رفیق الخضر ع وهذا کله تحت هذه الایة یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم
درجات

الفصل التاسع والعشرون فی فضیلة القرآن وقراءته

قال رسول الله یا سلمان علیک بقراءة
القرآن فان قراءته کفارة للذنوب وستر من النار وامان من العذاب ویکتب لمن یقرأه بکل آیة
ثواب مائة شهید ویعطی بکل سورة ثواب نبی وتنزل علی صاحبه الرحمة وتستغفر له الملائکة
واشتاقت الیه الجنة ورضی عنه المولی وان المؤمن اذا قرأ القرآن نظر الله الیه بالرحمة واعطاه
الله بکل آیة الف حوراء واعطاه بکل حرف نورا علی الصراط فاذا ختمه اعطاه ثواب ثلثمائة وثلثة
عشر نبیا بلغوا رسالات ربهم وکانما قرأ کل کتاب انزله الله عزوجل علی انبیائه وحرم الله جسده
علی النار ولا یقوم من مقامه حتی یغفر الله له ولابویه واعطاه الله بکل سورة فی القرآن مدینة فی
جنة الفردوس کل مدینة من درة خضراء فی جوف کل مدینة الف دار فی کل دار مائة الف حجرة فی
حجرة مائة الف بیت من نور وعلی کل بیت مائة الف باب من الرحمة وعلی کل باب مائة الف
ثواب بید کل ثواب هدیة من لون آخر وعلی راس کل ثواب مندیل استبرق خیر من الدنیا وما
فیها وفی کل بیت مائة الف دکان من العنبر سعة کل دکان ما بین المشرق والمغرب وفوق
کل دکان مائة الف سریر وفی کل سریر مائة الف فراش دون فراش الی فراش الف ذراع وفوق

و بهر روزی ثواب هزار شهید دریابد
و نشستن یک ساعتی در نزد عالم محبوب
تر است در نزد خدا از عبادت یکساله
که چشم بر هم زدن معصیت خدا ننماید
و نظر کردن بصورت علمای امت
خیر المرسلین محبوب تر است نزد خدا
از اعتکاف یکسال در بیت الحرام
و بروایت دیگر بهتر است از آزاد
کردن هزار بنده و زیارت کردن علمای
امت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله محبوب تر است در نزد
خدا از هفتاد حج و هفتاد عمره و افضل
است از هفتاد طواف خانه کعبه
و بلند شود برابر او هفتاد درجه و در
شهرهای دهر که عالمی یا متعلمی
[illegible] اهل کردد خدای عزوجل چهل روز
و بروایتی چهل سال عذاب از اهل
قبرستان ایشان بر دارد و مردی
از انصار بسید ابرار عرض کرد
که یا رسول الله هر گاه جنازه حاضر گردد
و مجلس عالمی حاضر گردد کدام یک
از آنها را دوست داری فرمود که اگر
جنازه را شخصی باشد که متابعت
نماید و دفن کنند پس بدرستیکه
حضور مجلس علما افضل است از
حضور هزار جنازه و از عیادت
هزار بیمار و از عبادت هزار شب

فصل

و از روزه هزار روز و از تصدق نمودن هزار درهم و از هزار حج سنت و از هزار جهاد سنت و کجا است این مشاهد از مشهد علمای
آیا ندانسته که خدا بعلم اطاعت کرده می شود و بعلم عبادت کرده میشود و خیر دنیا و آخرت با علم است کلّ فراش

و شر دنیا و آخرت با جهل است و حضرت رسالت مآب در خطبهٔ فرمود که ایها الناس بدرستیکه از برای روز قیامت ترسها و حسرتها
و شدتها است تا حدی که مردی در عرق خود غرق میگردد بمرتبه که بالای گوشش میرسد و اگر هفتاد شتر از او بیاشامد سیراب میگردند
و عرق او کم نمیگردد اصحاب عرض کردند یا رسول الله آیا چیزی از این بلا نجات توان یافت فرمود که بدو زانو بنشینید در برابر علما
تا نجات یابید از این شدتها و از این هولها پس بدرستیکه من مفاخرت مینمایم در روز قیامت بعلمای امتم و میگویم که علمای امت

کل فراش حوراء عیناء استبرق تجر بها الف ذراع وعلیها مائة الف حلة یری مخ ساقها من وراء تلک
الحلل وعلی راسها تاج من العنبر مکلل بالدر والیاقوت وعلی راسها سبعون الف ذوابة من المسک
والغالیة وفی اذنیها قرطان وشنفان وفی عنقها الف قلادة من الجوهر بین کل قلادة الف ذراع وبین
یدی کل حوراء الف خادم کاس من الذهب فی کل کاس مائة الف لون من الشراب لا یشبه بعضه بعضا
فی کل بیت الف مائدة وفی کل مائدة مائة الف صحفة وفی کل صحفة مائة الف لون من الطعام لا یشبه بعضه
بعضا یجد ولی الله لکل لون مائة الف لذة یا سلمان المؤمن اذا قرأ القرآن فتح الله علیه ابواب الرحمة وخلق الله
بکل حرف یخرج من فمه ملکا یسبح له الی یوم القیمة فانه لیس شیء بعد تعلم العلم احب الی الله عزوجل من قراءة
القرآن وان اکرم العباد الی الله بعد الانبیاء العلماء ثم حملة القرآن یخرجون من الدنیا کما یخرج الانبیاء
طوبی لطالب العلم وحامل القرآن ما لهم عند الله من الکرامة والشرف ویمرون علی الصراط مع الانبیاء
وقال رسول الله ص فضل القرآن علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه وقال رسول الله ص القرآن غنی
لا غنی دونه ولا فقر بعده وقال ص القرآن مأدبة الله فتعلموا مأدبته ما استطعتم ان هذا القرآن
هو حبل الله وهو النور المبین والشفاء النافع فاقرؤه فان الله عزوجل یاجرکم علی تلاوته بکل حرف
عشر حسنات اما انی لا اقول الم حرف واحد ولکن الف ولام ومیم ثلثون حسنة وقال ص القرآن افضل
کل شیء دون الله عزوجل فمن وقّر القرآن فقد وقّر الله ومن لم یوقّر القرآن فقد استخف بحرمة الله و
حرمة القرآن علی الله کحرمة الوالد علی ولده وقال ص حملة القرآن هم المحفوفون برحمة الله الملبوسون
نور الله عزوجل یا حملة القرآن تحببوا الی الله عزوجل بتعظیم کتابه یزدکم حبا ویحببکم الی خلقه ویدفع
عن مستمع القرآن شر الدنیا والاخرة ویدفع عن تالی القرآن بلوی الاخرة ولمستمع آیة من کتاب الله خیر
من ثبیر ذهبا ولتالی آیة من کتاب الله خیر من تحت العرش الی تخوم الارض السفلی وقال ص ان
اردتم عیش السعداء وموت الشهداء والنجاة یوم الحسرة والظل یوم الحرور والهدی یوم الضلالة
فادرسوا القرآن فانه کلام الرحمن وحرز من الشیطان ورجحان فی المیزان وقال رسول الله ص اقرؤا
القرآن واستظهروه فان الله عزوجل لا یعذب قلبا کان وعاء القرآن وقال من استظهر القرآن
وحفظه واحل حلاله وحرم حرامه ادخله الله عزوجل به الجنة وشفعه فی عشرة من اهل بیته

من مثل پیغمبرانند آگاه باشید که عالم را
تکذیب منمائید و قول عالم را رد منمائید
و با عالم دشمنی منورزید و علما را دوست
دارید بدرستیکه محبت با ایشان
علامت اخلاص و عداوت ایشان نشانه
نفاق است آگاه باشید که هر کس که با عالم
اهانت رساند مرا آزار نموده است و
هر کسی که خاری بمن رساند پس بخدا اهانت
رسانیده و هر که بخدا اهانت رساند
بازگشت او بسوی آتش است و هر کسی
عالم را اکرام نماید بازگشت او بسوی
بهشت است آگاه باشید بدرستیکه
خدا غضب میفرماید بر صاحب تسلط
بر عاصیان خود آگاه باشید و غنیمت
شمارید دعای علما را بدرستیکه خدا تعالی
مستجاب میگرداند دعای ایشان را
در باره هر کسی که دعا کنند و هر کسی که
نماز در عقب عالمی بجماعت گذارد گویا که بمن
و ابرهیم خلیل الله اقتدا نموده است پس
اقتدا نمایید بجهت جماعت علما و یاد
گیرید از آنها خوبیها را و وا گذارید بدیها را
بدرستیکه خدای عزوجل در روز قیامت
هفتصد گناه عالم را می آمرزد پیش از انکه
یک گناه جاهل را بیامرزد و بدانید که
[illegible]

و حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود که علمای شیعیان ما که باعث هدایت ضعفای مومنین و اهل ولایت میکردند در روز
قیامت می آیند و در سر هر یک تاج کرامتی خواهد بود و نوری از آنها ساطع باشد و در عرصهٔ قیامت در سیصد هزار سال بسیار روشن

دیم یک از نامحبیان ما که معصومین علیهم السلام در حضرت حضرت او ... بیم سنه و در ... الی آخره

و حمایت ... صلوات الله علیه ...

فرمود که ... از حضرت فاطمه ... جواب ... مسئله ... بسیار آمدن ... معصومه معذرت خواست حضرت فرمود که شخصی را از برای بردن بار سنگینی هزار اشرفی اجرت برای او مقرر نمایند با وجود این همه آن بار را بگیرد و از سنگینی آن شکایت نماید ... جواب گفتم ... اجرت دارم

کلهم تد وجبت لهم النار وقال صلعم لیکن حلی کلامکم ذکر الله وقراءة القرآن فان رسول الله صلعم
سئل ای الاعمال افضل عند الله قال تلاوة القرآن وانت تموت ولسانک رطب من ذکر الله عز وجل و
قال صلعم القراءة فی المصحف افضل من القراءة ظاهر القلب وقال رسول الله صلعم من قرأ کل یوم مائة آیة
فی المصحف بترتیل وخشوع وسکون کتب الله له من الثواب بمقدار ما یعمله اهل الارض ومن قرأ مائتی
آیة کتب الله له من الثواب بمقدار ما یعمله اهل السماء والارض قال الحسین بن علی ع فی کتاب الله
عز وجل علی اربعة اشیاء العبارة والاشارة واللطایف والحقایق للانبیاء **الفصل الثلثون**
فی فضایل بسم الله الرحمن الرحیم روی عن الرضا ع انه قال ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم
الاعظم من سواد العین الی بیاضها وقال رسول الله صلعم اذا قال المعلم للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم
فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله عز وجل براءة للصبی وبراءة لابویه وبراءة للمعلم من النار
وعن ابن مسعود قال قال صلعم من اراد ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقل بسم الله الرحمن الرحیم
فانها تسعة عشر حرفا لیجعل الله لکل حرف منها جنة من واحد منهم وروی عبد الله بن مسعود عن
النبی صلی الله علیه وآله انه قال من قال بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله له بکل حرف اربعة آلاف حسنة
ومحی عنه اربعة آلاف سیئة ورفع له اربعة آلاف درجة وقال صلعم من قال بسم الله الرحمن الرحیم بنی الله
له فی الجنة الف قصر من یاقوت حمراء فی کل قصر سبعون الف بیت من لؤلؤ بیضاء فی کل بیت سبعون
الف سریر من زبرجد خضراء فوق کل سریر سبعون الف فراش من سندس واستبرق وعلیه زوجة
من حور العین ولها سبعون الف ذوابة مکللة بالدر والیاقوت مکتوب علی خدها الایمن
محمد رسول الله وعلی خدها الایسر علی ولی الله وعلی جبینها الحسن وعلی ذقنها الحسین ع وعلی
شفتیها بسم الله الرحمن الرحیم قال رسول الله صلعم اذا قال العبد عند منامه بسم الله الرحمن الرحیم
یقول الله عز وجل یا ملائکتی احفظوا نفسه الی الصباح وقال صلعم انا مر للمؤمن علی الصراط فیقول
بسم الله الرحمن الرحیم طفئت لهب النیران تجز یا مؤمن فان نورک قد اطفی لهبی وقال صلعم ان
الشیطان یاکل مع الانسان فی کل ما یأکله اذا لم یذکر بسم الله الرحمن الرحیم علیها یاکل الشیطان معهم
ویرفع الله البرکة عنها ونهی عن اکل ما لم یذکر بسم الله کما قال الله عز وجل فی سورة الانعام

ایا از مسئله پرسیدن تو ملال بهم میرسانم بدرستیکه شنیده ام از پدرم علیه الصلوة والسلم که فرمود چون علمای شیعیان ما محشور کردند
بهر قدری که علم داشته اند و سعی در ارشاد و هدایت بندگان خدا نموده اند خلعتهای کرامت الهی را در پوشند حتی آنکه بهر یکی
از آنها را هزار حله نور بخشند پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای جماعتی که متکفل یتیمان آل محمد گردیدید و باعث حیات
جاودانی و رفعت شان ایشان گردیدید در هنگامی که از پدران روحانی منقطع بودند و شرف خدمت امامان خود را

ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه **الفصل الحادی والثلثون** فی مدح القاری لله وذم القاری لغیر الله
وفی ثواب تعلیم الولد القرآن عن ابی جعفر ع قال قراءة القرآن ثلثة رجال رجل قرأ القرآن فاتخذه
بضاعة واستجر به الملوک واستطال علی الناس ورجل قرأ القرآن وحفظ حروفه وضیع حدوده
ورجل قرأ القرآن فوضع دواء علی داء قلبه فاسهر به لیله واظمأ به نهاره وقام به فی مساجده و
تجافی به عن فراشه فباولئک یدفع الله البلاء وباولئک ینزل الله الغیث من السماء وباولئک یدیل
من الاعداء والله لهؤلاء فی قراءة القرآن اعز من الکبریت الاحمر وقال ع رب تال للقرآن والقرآن
وقال من علم القرآن ولده فکانما حج البیت عشرة آلاف حجة واعتمر عشرة آلاف عمرة واعتق عشرة
آلاف رقبة من ولد اسمعیل ع وغزا عشرة آلاف غزوة واطعم عشرة آلاف مسکین مسلم جایع
وکانما کسی عشرة آلاف عار مسلم ویکتب له بکل حرف عشرة آلاف حسنات ویمحی عنه عشرة آلاف
سیئات ویکون معه فی القبر حتی یبعث ویثقل میزانه ویجاز علی الصراط کالبرق الخاطف ولم یفارقه
القرآن حتی ینزله من الکرامات افضل ما یتمنی عن ابی بصیر ان النبی صلعم سمع قراءة ابی موسی
فقال کان هذا من اصوات آل داود ع عن ابی عبد الله ع قال من فسر القرآن برایه فاصاب
لم یوجر وان اخطأ کان اثمه علیه وکذب علی الله **الفصل الثانی والثلثون** فی فضیلة بر الوالدین قال الله عز
وجل فی سورة البقرة واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا وفی سورة
النساء واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا وفی سورة بنی اسرائیل وقضی ربک
ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف
ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا
وفی سورة لقمن ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی
ولوالدیک الی المصیر وقال رسول الله صلعم ونوم الولد علی السریر الی جنب والدیه فی برهما افضل من الجهاد
بالسیف وقال رسول الله صلعم یا علی رضی الله کله فی رضی الوالدین وسخط الله کله فی سخطهما وقال رسول الله
یقال للعاق اعمل ما شئت فانی ساغفر لک وقال رسول الله صلعم یلزم من الوالدین العقوق لولدهما اذا
کان الولد صالحا ما یلزم الولد لهما وقال صلعم خمس من الکبائر الاشراک بالله وعقوق الوالدین والفرار
من الزحف وقتل النفس بغیر الحق والیمین الفاجرة تدع الدیار بلاقع وقال من ضرب ابویه فهو ولد

بیاورند و شرف خدمت امامان خود را ادراک نمی نمودند اینک شاگردان و یتیمان خود را که تربیت نموده اید مخلع گردانید و چنانکه در دار دنیا خلعتهای فضایل علوم بایشان پوشانیدید در آخرت نیز کرامات الله بپوشانید حتی قیوم را بایشان بپوشانید پس هر یتیم و شاگردی بقدر هر چه از آن عالم استفاده نموده است خلعت بخشند حتی آنکه بهر یکی صد هزار خلعت بخشند بپوشانند و همچنین یتیمان بر متعلمین خود خلعت بخشند و هر خلعتی که علما بشاگردان و شاگردان بمتعلمان خود بخشند باز خدای تعالی دو برابر آن بایشان کرامت فرماید تا آنکه همگی بقدر علم و ارشاد خود خلعت پوشند و داخل بهشت گردند پس حضرت فاطمه با آن دختر صاحب مسئله فرمود که بدرستیکه یک تار آن خلعتها افضل است از آن چیزی که آفتاب بر او تابیده است هزار هزار بار و ایضا فرمود که عالم مانند بار شد و ظلمت شخصی است که با او شمعی باشد پس هر کسی ببسبب علم آن عالم از ظلمت جهالت نجات یابد برابر است با آنکه از جهالت نجات یافته ... از جمله آزاد شده گان از آتش باشد و خداوند عالم در عوض هر موئی ... ایشان ...

حضرت ... کرده باشد ... نماز ... از صد هزار رکعت ... افضل ... عطا فرماید که بهتر ... عالم

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلم فرمود که یک فقیهی که یتیمی از یتیمان شیعیان ما را که از مشاهده ما منقطع و محروم گشته اند دستگیری نماید و مسائلی را که باو محتاج است تعلیم فرماید شدید تر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که همت عابد ~~در رهانیدن~~ مصروفست باینکه بندگان و کنیزان خدا را بسر منزل مقصود برساند پس این فقیه افضل است نزد خدا از هزار هزار عابد و عابده و حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که در روز قیامت بعابد گویند که نو

لکنانا من اذن جاره فهو ملعون ومن ابغض عترتی فهو ملعون منافق خاسر یا علی اکرم الجار ولو کان کافرا واکرم الضیف ولو کان کافرا واطع الوالدین ولو کانا کافرین ولاترد السائل وان کان کافرا وقال صم یا علی رایت علی باب الجنة مکتوبا انت محرمة علی کل بخیل ومراء وعاق وغناء

الفصل الثالث والثلثون فی اخبار متفرقة عن علی بن موسی الرضا عم باسناده عن رسول الله صم انه قال لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی واقعدنی علی درنوک من درانیک الجنة ثم ناولنی سفرجلة فانا اقلبها اذ انفلقت فخرجت منها جاریة حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام علیک یا رسول الله فقلت من انت فقالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الله جل جلاله من ثلثة اشیاء اسفلی من مسک ووسطی من کافور واعلای من عنبر وعجننی من ماء الحیوان فقال لی کونی نکنت خلقنی الله لاخیک وابن عمک علی عم قال واسئل وما بناها قال لبنة من ذهب ولبنة من فضة وملاطها المسک الاذفر قال رسول الله صم اذا کان یوم القیمة تجلی الله لعبده المؤمن لیوقفه علی ذنوبه ذنبا ذنبا ثم یغفر الله له لا یطلع الله علی ذلک ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا ولیستر علیه ما یکره ان یقف علیه احد ثم یقول لسیئاته کونی حسنات وروی عن رسول الله صم انه قال اذا رایت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته واذا رایت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین وقال صم اذا ظهرت فی امتی عشر خصال عاقبهم الله عز وجل بعشر خصال قیل وما هی یا رسول الله قال اذا قللوا الدعاء نزل البلاء واذا ترکوا الصدقات کثرت الامراض واذا منعوا الزکوة هلکت المواشی واذا کثر فیهم الزنا کثر فیهم موت الفجأة واذا جار السلطان منع القطر من السماء واذا کثر الربا کثرت الزلازل واذا حکموا بخلاف ما انزل الله سلط الله علیهم عدوهم واذا نقضوا العهد ابتلاهم الله بالقتل واذا طففوا الکیل اخذهم الله بالسنین ثم قرء رسول الله ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون وقال رسول الله صم ان الشیطان یجری من ابن ادم مجری الدم وعن الصادق عم لا تطلب من الدنیا اربعة فانک لا تجدها وانت لا بد لک منها عالما یستعمل علمه فتبقی بلا عالم وعملا من غیر ریاء فتبقی بلا عمل وطعاما بلا شبهة فتبقی بلا طعام وصدیقا بلا عیب فتبقی بلا صدیق جاء رسول الله اعرابیان فقال احدهما یا رسول الله ای الناس خیر فقال من طال عمره وحسن عمله وقال الاخر یا رسول الله ای الاعمال افضل قال ان تموت ولسانک رطب بذکر الله روی

خوب مردی بودی و همت خود را صرف نفس خود نمودی پس باید که داخل بهشت گردی و فقیهی که فیض خود را بمردم رسانیده و ایشانرا از شر دشمنان ایمن گردانیده و برحمت و بهشت رب العالمین نزدیک گردانیده در روز قیامت ندا او برسد که ای کفیل یتیمان آل محمد و هادی ضعیفان محبان ایشان توقف نما تا شفاعت کنی از برای هر کسی که از تو علم آموخته یا در پیش تو درس خوانده است پس می ایستد تا اینکه ده فئام را شفاعت کند و در تفسیر روز غدیر حضرت امیر علیه السلم هر فئامی را بصد هزار تفسیر کرده اند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که علمای شیعیان ما چهار نگاهبانند که در سرحد باشند که شیطان و جماعت ناصبیان که شیعیان شیطانند و منع میکنند ایشانرا که بر شیعیان ما مسلط گردند و هزار هزار مرتبه از مجاهدین با روم و ترک و خزر افضلند زیرا که جهاد کنندگان مجاهدین دفع دشمنان بدنی مینمایند و عالمان دفع دشمنان دینی مینمایند و حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که بهترین علما عملی که عالمی از علمای محبین ما پیش میفرستند و ذخیره روز بینوائی خود مینمایند اینست که مسکینی از محبان ما را

بحجت و برهان از دست ناصبیان خلاص کرده اند و بدرستیکه چون از قبر برخیزند صفهای ملائکه در کنار قبر خود ببینند که او را بر پر و بال خود سوار کرده اند و با اعزاز و احترام به بهشتش رسانند و گویند که خوشا حال تو خوشا حال تو ای دفع نماینده سگان از نیکو کاران و ای تعصب کشنده ائمه مؤمنان و در کتاب احتجاج مروی است که بحضرت امام حسن عسکری علیه السلم خبر دادند که مردی از فقهای شیعیان در مقام مناظره با بعضی از ناصبیان برآمده و او را بحجت خود ملزم ساخته و برسوائی انداخته

باسناد صحیح عن جعفر بن محمد عن ابائه عم ان رسول الله صم اوصی لامیر المؤمنین فکان فیما اوصی به ان قال له یا علی من حفظ اربعین حدیثا طلب فی ذلک وجه الله عز وجل والدار الاخرة حشره الله عز وجل مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا وقال رسول الله صم اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله من خلفاؤک قال الذین یاتون من بعدی ویروون حدیثی وسنتی استوصی رجل امیر المؤمنین عم عند خروجه الی السفر قال صم اذا اردت الصاحب فالله یکفیک وان اردت الرفیق فالکرام الکاتبین یکفیک وان اردت المونس فالقران یکفیک وان اردت العمل فالعبادة یکفیک وان اردت العبرة فالدنیا یکفیک وان اردت الوعظ فالموت یکفیک وان لم یکفک ما ذکرته فالنار یوم القیمة یکفیک کتب رجل عالم من اهل التصوف اربعین حدیثا وحکایة ثم اختار منها اربع کلمات قالها امیر المؤمنین عم وطرح الاخری فی البحر وهی اطع الله بقدر حاجتک الیه واعص الله بقدر طاقتک علی عقوبته واعمل للدنیا بقدر مقامک فیها واعمل للاخرة بقدر بقائک فیها قال صم ستکثر من بعدی الاحادیث فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالفه فاترکوا قال صم اذا خلوت فاکثر ذکر الله واذا زدت فی ذکر الله فانه من ذکر الله شیعه سبعون الف ملک وقال امیر المؤمنین عم کان رسول الله اذا رای ما یکره قال الحمد لله علی کل حال واذا رای ما یسره قال الحمد لله بنعمته الله تتم الصالحات روی عبد الله بن عبد الرحمن قال سمعت رسول الله صم یقول ان الله عز وجل خلق من نور وجه علی علیه السلم ملائکة یسبحون ویقدسون ویکتبون ثواب ذلک لمحبیه ومحب اولاده علیهم السلم قال کل حدیث بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار وقال صم اذا رایتم علی منبری احدا منکم یخطب فی مقامی فاقتلوه وقال عبد الله الانصاری قال رسول الله فی حدیث طویل یا علی ان محبیک یکونون علی منابر من نور مبیضة وجوههم اشفع لهم ویکونون فی الجنة جیرانی فان کان اصحاب المنابر یفاخرون فی منابر دار الزهد فکیف افتخار محبیک علی منابر النور فی دار الخلود وقال من احب علیا کان ظاهر القلب ومن ابغضه ندم یوم الفصل ومن احب علیا فقد اهتدی ومن ابغضه لم ینل منا خیرا یعنی شیئا وقال یا علی من احبک فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومن ابغضک فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال احب اهل بیتی نافع

و فضیحتش نموده پس چون آن مرد در آمد آنحضرت او را در صدر مجلس جای داد و مقیم ... در وی ... مبارک ... و بعد از آن ... علویین و بنی هاشم را ... آن فقیه را ... نمود و بنی ... شیخ هاشمیین متوجه آنجناب گردیده و بزبان برکه ... بعرض مقدس رسانید که یا ابن رسول الله آیا امر ... بر جمیع سادات مقدم نشاندی بر گزیدی فرمود که از جمله آنها مباش که کتاب خدا را خواند و بحکم آن راضی نگشته اعراض نمایند آیا بکتاب خدا راضی هستید گفتند بلی فرمود که خدای عز وجل میفرماید که یرفع الله الذین امنوا والذین اوتوا العلم درجات یعنی بلند میگرداند خدا آنهائی را که ایمان آورده اند و آنهائی را که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمانی در جهای بلند و مرتبهای ارجمند که درجات اهل علم را بلند تر گردانیده از درجات مؤمنانی که بی علم باشند پس خدا و ...

... الذین یعلمون والذین لا یعلمون ... ببین ... الذین ... فرموده است هل یستوی ... پس ... فرمود که آیا ... درجات ... یرفع الله الذین ... و ... قرآن ... چنانکه راضی نیست که غیر عالم ... برای مؤمن ... برمؤمن غیر عالم مقدم ...

هاشمی گفت بلی خبر مرد که پس چرا انکار مینمائید فعل مرا در بلند کردن کسی که خدا بلندش کرده و بر دیگران تفوقش بخشیده بدرستیکه آن
شکستی که این مرد عالم از من ناصبی داد بسبب حجتهائی که بر او اقامه نموده هر آینه افضل است از هر شرفی که در نسبها بهم رسد پس یکی از
بنی عباس گفت که با این رسول الله به درستیکه شخصی را که در نسب از ما پست تر است بر ما مقدم داشتی و ما را با وجود سیادت پست تر
از او انگاشتی و حال آنکه از بدو اسلام تا حال اشرف افضل و اشرف مقدم بوده و کسی پائین دست را بر افضل و اشرف
مقدم نشناخته است فرمودند سبحان

فی سبعة مواطن اهو لهن عظيمة عند الوفاة وعند القبر وعند النشور وعند الكتاب وعند الحساب
وعند الميزان وعند الصراط وقال الاصحاب عند سبعين الفا من السبعة وقال مثل اهل بيتي كمثل
سفينة نوح من ركب فيها نجى ومن تخلف عنها غرق مثل امتي كمثل المطر لا يدرى اوله خير ام اخره
ومثل المؤمن القوى كالنخلة ومثل المؤمن الضعيف كخامة الزرع ومثل المؤمن كالسنبلة يحركها
الريح فيقوم مرة ويقع اخرى ومثل الكافر مثل الارزة لا تزال الا بالتقوى قال امير المؤمنين ع
قرات التورية والانجيل والزبور والفرقان فتخيرت من كل كتاب كلمة من التورية من صمت
نجا ومن الانجيل من قنع شبع ومن الزبور من ترك الشهوات سلم من الآفات ومن الفرقان
ومن يتوكل على الله فهو حسبه قال رسول الله الصدقة عشرة اصناف والقرض ثمانية عشر
اصناف وسئل رسول الله اى الاعمال افضل قال ان تدخل اخيك المؤمن سرورا وتقضى عنه
دنياه وتطعمه خبزا وقال ص من جاع او احتاج فكتمه الناس كان حقا على الله ان يرزقه رزق
سنة من الحلال وقال ص من قال حين يأوي الى فراشه استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
واتوب اليه ثلث مرة غفر الله ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر وعدد ورق الشجر وعدد ايام الدنيا
وقال رسول الله ص قال الله عز وجل انى وضعت خمسة اشياء فى خمسة والناس يطلبون فى خمسة
اخرى فمتى يجدون انى وضعت العز فى طاعتى والناس يطلبون من ابواب السلاطين فمتى يجدون
ووضعت العلم والحكمة فى الجوع والناس يطلبون فى الشبع فمتى يجدون ووضعت الغناء فى
القناعة والناس يطلبون فى المال فمتى يجدون ووضعت رضائى فى مخالفة الهوى والناس
يطلبون فى غيره فمتى يجدون وقال اللهم من احبنى فارزقه الكفاف ومن ابغضنى فاكثر ماله
وولده وقال امير المؤمنين ع تبغض النفس الفقر والخوف والحزن وثلثة تحبها كلام العلماء
ولقاء الاصدقاء ومرّ الايام بعلة البلاء وقال رسول الله يا بن مسعود احب الصالحين
وان المرء مع من احب فان لم تقدر على اعمال البر فاحب العلماء واهله فان الله عز وجل يقول
من يطع الله ورسوله فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن اولئك رفيقا وعن الصادق ع من ملك نفسه اذا رغب واذا رهب واذا

آیا عباس با ابوبکر بیعت نمود با وجود
اینکه ابوبکر تیمی و عباس هاشمی بود
و آیا عبدالله بن عباس خدمت عمر بن
الخطاب نمی نمود با اینکه عمر عدوی
و ابن عباس هاشمی و پسر خلفا بود
و چرا عمر دوستان قریش را
داخل شوری می نمود و عباس عم
پیغمبر را پس اگر فعل مرا در مقدم
نشناختن عالمی را بر هاشمی انکار
می نمائید پس بیعت عباس را با
ابوبکر و خدمت ابن عباس را از
برای عمر نیز انکار نمائید و اگر
آن جایز بود پس فعل مرا نیز تجویز
باید نمود پس چون کلام حضرت
باینجا رسید گویا سنگی بود که
بر دهان هاشمی خورده او را ساکت
کرد آینه مؤلف گوید
که چون بعضی از فضائل علما
و وجوب رعایت ایشان
در دنیا و قرب و منزلت ایشان را
در درگاه خدا دانستی پس بدانکه
سید انبیا صلی الله علیه و آله
در مدح ایشان فرموده که ایشان
از جمله انبیا نیستند و در زمره
شهدا نیز نیستند ولیکن در روز قیامت پیغمبران و شهیدان خواهش درجه ایشان را می نمایند و میخواهند که بمنزله ایشان
باشند زیرا که علما بر منبرهای نور نشسته اند باعتبار اینکه در دنیا میانه خلق و خدا دستی انداخته اند و امر و نهی خدا را
عضب

که موجب دوستی و شمنی او است بخلق او رسانیده اند و ایشانی که اطاعت نموده اند محبوب خدا گردیده اند و فواید دینویه نیز در ضمن محبت
علما مکرر بتجربه رسیده است از آنجمله اینست که مورخین حکایت نموده اند که امیر اسمعیل سامانی که پادشاه خراسان بود روزی عالمی
را که در نزد او بمهمی آمده تعظیم بسیار نمود در وقت مراجعت هفت قدم مشایعتش فرمود در همانشب خاتم پیغمبران را در خواب
دید که این مژده را بگوش هوش سلطان رسانید که ای امیر اسمعیل چنانکه یکی از علمای امت مرا عزیز داشتی من از خداوند خود

غضب واذا اشتهى حرم الله جسده على النار وقال ص انه قال يا بن ادم علق قلبك بالله ولا
تعلقه بخلقك فانك ان علقته بربك جنى لو ان علقته بخلقه خذلوك دخل بهلول على المتوكل
فقال المتوكل له كيف يرى قصرى هذا قال بهلول حسن لولاه فيه عيبان قال وما هما قال ان
انفقت فيه من المال الحلال انت مسرف والله لا يحب المسرفين وان انفقت من الحرام فانت
خائن والله لا يحب الخائنين وقال ص المصلح بين الاثنين يسقيه الله فى الارض وان الله لا يعينه
من هو صديقه وقال ص اكرم الخلق على الله بعد الانبياء العلماء الناصحون والخاشعون بين الناس
فى الله وقال ص من اصلح بين الناس اصلح الله بينه وبين عباده فى الآخرة والاصلاح بين الناس من
الاحسان عند رسول الله عن الله عز وجل اوحى الى موسى يا موسى من كان ظاهره ازين من باطنه
فهو عدوى حقا ومن كان باطنه ازين من ظاهره فهو وليى حقا ومن كان باطنه وظاهره سواء فهو
مؤمن وسئل لقمان عن العافية فقال بدن بلا بلاء ودين بلا هوى وعمل بلا رياء وقال الاعمال
صحبة الاحباب وشر الاعمال صحبة الفجار وقال المؤمن ولى الله والله لا يضيع وليه وقال ص رحم الله
عبدا تكلم فغنم او سكت فسلم ان الانسان املك شىء للسان الا وان كلام العبد كله عليه الا ذكر الله
او امرا بمعروف او نهيا عن المنكر او اصلاحا بين المؤمنين وقال الله عز وجل لا خير فى كثير من
نجويهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس قال وهب بن منبه رايت اثنين
وعشرين كلمة فى التورية قراءة بنى اسرائيل ان الكلمات لا كنز انفع من العلم ولا مال اربح من الحلم
ولا حسب اوضع من الغضب ولا قرين ازين من العقل ولا رفيق اسوء من الجهل ولا شرف
اعز من التقوى ولا كرم اهون من ترك الهوى ولا عمل افضل من التفكر ولا حسنة اعلى من
الصبر ولا سيئة اخزى من الكبر ولا شىء الين من الرفق ولا داء اوجع من الخوف ولا رسول
اعدل من الحق ولا غنى اشقى من جمع المال ولا فقر اذل من الطمع ولا حيوة اطيب من الصحة ولا
معيشة اهنا من العفة ولا عبادة احسن من الخشوع ولا زهد خير من القنوع ولا حارس
احفظ من الصمت ولا غائب اقرب من الموت ولا دليل انصح من الصدق وقال رسول الله
العقل ثلثة اجزاء فمن يكن فيه فهو العاقل ومن لم تكن فيه فلا عقل له حسن المعرفة بالله

خواستم تو را در جهان عزیز گردانند
و چونکه هفت قدم مشایعتش نمودی
دعا کردم که بهفت نفر از اولاد تو
پادشاهی بخشد و ابخشا
حکایت نموده اند که سلطان محمود
در دو چیز متشکی بود یکی در فرزندی
سبکتکین و دیگری در حدیث
العلماء ورثة الانبیاء شبی از
شکارگاه برگردید بر در دکان بقالی
رسید از دور دید که شخصی پیش
و پس می آید چون نیک متوجه
گردید معلوم شد که عالمی جزوی
در دست دارد و بنور چراغ بقال
مطالعه مینماید گاهی تقریب مانع او
میشود از پس میرود گاهی که بقال را
غافل میکند پیش می آید چون
سلطان از این مقدمه واقف
گردید طالب علم را بنزد خود طلبید
و الکن طلادی با قدری شمع بوی
بخشید و در آن شب سید انبیا را
در خواب دید که فرمود ای پسر
سبکتکین عزیز کردی ذریه فی الدارین
کما عزت ورثتی و به هر دو دنیا
عزیز خدا باشی چنانکه ورثه مرا
عزیز داشتی پس بیشکی بطالب علم
و بعزت رفع گردید تشکلی هر دو
و سعادت دارین
و مجسمه لا
السید
از برای شرافت علم همین
بس که با وجود آنکه ذکر را
نجس العین دارند با حیوانات
انبیمی است چون شکاری کنه
دارنعام ادا است شکاری باد
لوزت کی دینا مجید
فقد ده زدن او نجب
تنخ و مبنی بر کشنده
او دیت لازم می
گردد

وبهر جهت بر سکان دیگر مزیت می یابد خواهی که بری راه بسر چشمه صاف باید که شوی خاک ره اهل کمال
هر کلب که تعلیم زصیادی گرفت صیدی که کند ز روی شرعست حلال تم بعون الله الملک المتعال
بساعة قبل الزوال من یوم الخمیس الخامس من شهر جمادی الاخری وحرره اقل الخلائق الراجی عفو ربه الخالق محمد بن
محمد صادق عفی عنهما فی سنة ۱۲

وحسن الطاعة لله وحسن الظن بالله وقال حاكيا عن الله انا عند ظن عبدى وقال م بشر المستضعفين المتهجدين من بعد نهى الى الجنة وقال رسول الله م بشر المشائين فى الظلم الى المساجد بنور تام يوم القيمة وقال م من مر على المقابر وقرأ هو الله احد احدى عشرة مرة ثم اهدى ثوابه للاموات اعطى من الاجر بعدد الاموات وقال رسول الله م على ناقته العضبا ونحن مقبولون من غزوة ذات السلاسل سلوا عما سألتمونى فقال ان الغزاة اذا هموا بالغزو كتب الله له براءة من النار فاذا تجهزوا للغزو باهى الله عز وجل بهم الملائكة فاذا ودعهم اهلوهم بكت عليهم الحيطان والبيوت ويخرجون من ذنوبهم كما تخرج الحية من سلخها ووكل الله عز وجل بكل رجل منهم اربعين ملكا يحفظونه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ولا يعمل حسنة الا ضعفت له ويكتب له بكل يوم عبادة الف رجل يعبدون الله الف سنة كل سنة ثلثمائة وستون يوما واليوم مثل عمر الدنيا واذا صاروا بحضرة عدوهم انقطع علم اهل الدنيا عن ثواب الله اياهم فاذا برزوا لعدوهم واشرعت الاسنة وفوقت السهام وتقدم الرجل الى الرجل حفتهم الملائكة باجنحتها ويدعون الله بالنصر والتثبيت فنادى مناد الجنة تحت ظلال السيوف فيكون الطعنة والضربة الشهيد اهون من شرب الماء البارد فى اليوم الصيف فاذا زال الشهيد عن فرسه بطعنة او ضربة لم يصل الى الارض حتى يبعث الله عز وجل اليه زوجة من الحور العين فتبشره الله بما اعد الله من الكرامة فاذا وصل الى الارض تقول له الارض مرحبا بالروح الطيبة التى خرجت من البدن الطيب وابشر فان لك ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ويقول الله انا خليفته فى اهله ومن ارضاهم فقد ارضانى ومن اسخطهم فقد اسخطنى ويجعل الله عز وجل روحه فى حوصلة طير خضر تسرح فى الجنة حيث تشاء وتأكل من ثمارها وتأوى الى قناديل من ذهب معلقة بالعرش ويعطى الرجل منهم سبعين غرفة من غرف الفردوس سلوك كل غرفة ما بين الصفا والشام على دور ها ما بين الخافقين فى كل غرفة سبعين بابا على كل باب سبعون مصراعا من ذهب على كل باب مشبكة وفى كل

غرفة

وفى كل غرفة سبعون خيمة وفى كل خيمة سبعون سريرا من ذهب قوائمها الدر والزبرجد مرمولة بقضبان الزمرد على كل سرير اربعون فراشا غلظ كل فراش اربعون ذراعا على كل فراش زوجة من حور العين عربا اترابا فقال اخبرنى يا امير المؤمنين عن العربة فقال هى الغنجة الرضية الشهية لها سبعون الف وصيفة صفر الحلى بيض الوجوه عليهن تيجان اللؤلؤ على رقابهن المناديل بايديهم الاكوبة والاباريق فاذا كان يوم القيمة فوالذى نفسى بيده لو كان الانبياء على طريقهم لترجلوا لهم لما يرون من بهائهم حتى يأتوا على موائد من الجوهر فيقعدون عليها ويشفع الرجل منهم فى سبعين الف من اهل بيته وجيرانه حتى الجارين يتخاصمان ايهما اقرب جوارا فيقعدون معى ومع ابراهيم على مائدة الخلد فينظرون الى الله عز وجل فى كل بكرة وعشية

الفصل الرابع والثلثون فى الملاحم

روى جابر بن عبد الله الانصارى قال حججت مع رسول الله م فى حجة الوداع فلما قضى النبى م ما افترض عليه من الحج الى مودع الكعبة فلزم حلقة الباب ونادى برفع صوته يا ايها الناس فاجتمع اهل المسجد واهل السوق فقال رسول الله م اسمعوا انى قائل ما هو بعدى كائن فليبلغ شاهدكم غائبكم ثم بكى رسول الله حتى بكى لبكائه الناس اجمعون فلما سكت عن بكائه ثم قال اعلموا رحمكم الله ان مثلكم فى هذا اليوم كمثل ورق لا شوك فيه الى اربعين ومائة سنة ثم يأتى من بعد ذلك شوك وورق الى مائتى سنة ثم يأتى من بعد ذلك شوك لا ورق فيه حتى لا يرى فيه الا سلطان جائر او غنى بخيل او عالم راغب فى المال او فقير كذاب او شيخ فاجر او صبى وقح او امراة رعناء ثم بكى رسول الله فقام اليه سلمان الفارسى وقال يا رسول الله اخبرنا متى يكون ذلك فقال يا سلمان اذا قلت علمائكم وذهبت قراؤكم وقطعتم زكوتكم واظهرتم منكراتكم وعلت اصواتكم فى مساجدكم وجعلتم الدنيا فوق رؤسكم والعلم تحت اقدامكم والكذب حديثكم والغيبة فاكهتكم والحرام غنيمتكم ولا يرحم كبيركم صغيركم ولا يوقر صغيركم كبيركم فعند ذلك تنزل اللعنة عليكم ويجعل باسكم بينكم وبقى الدين لفظا بالسنتكم فاذا رأيتم هذه الخصال توقعوا الريح الحمراء او مسخا او قذفا بالحجارة وتصديق ذلك فى كتاب الله عز وجل قل هو القادر ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت

ارجلكم او يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم باس بعض انظر كيف نصرف الايات لعلهم يفقهون فقام اليه
جماعة من الصحابة فقالوا يا رسول الله اخبرنا متى يكون ذلك فقال صلعم عند تاخير الصلوة واتباع
الشهوات وشتم الاباء والامهات حتى يرون الحرام مغنما والزكوة مغرما واطاع الرجل زوجته
وجفا جاره وقطع رحمه وذهبت رحمة الاكابر وقل حياء الاصاغر وشيدوا البنيان وظلموا
العبيد والاماء وشهدوا بالهوى وحكموا بالجور ويسب الرجل اباه ويحسد الرجل اخاه والعامل
الشركاء بالخيانة وقل الوفاء وشاع الزنا وتزين الرجال بثياب النساء وذهبت عنهن قناع
الحياء ودب الكبر في القلوب كدبيب السم في الابدان وقل المعروف وظهرت الجرايم وهونت
العظايم وطلبوا المدح بالمال وانفقوا المال بالغناء وشغلوا الدنيا عن الاخرة وقل الورع وكثر
الطمع والهرج والمرج واصبح المؤمن ذليلا والمنافق عزيزا مساجدهم معمورة بالاذان وقلوبهم
خالية من الايمان بما استخفوا بالقران وبلغ المؤمن عنهم بكل هوان فعند ذلك ترى وجوههم
وجوه الادميين وقلوبهم قلوب الشياطين كلامهم احلى من العسل وقلوبهم امر من الحنظل
فهم ذئاب وعليهم ثياب ما من يوم الا يقول الله عز وجل افبي تغترون ام علي تجترئون افحسبتم
انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون فوعزتي وجلالي لولا يعبدوني مخلصا ما امهلت
من يعصيني طرفة عين ولولا ورع الورعين من عبادي لما انزلت من السماء قطرة ولا انبت
ورقة خضراء فوا عجبا لقوم آلهتهم وطالت آمالهم وقصرت اجالهم وهم يطمعون في مجاورة
مولاهم ولا يصلون الى ذلك الا بالعمل وروي عن رسول الله صلعم في العشر بعد ستمائة يقع الجوع
والقتل ويملى الارض ظلما وجورا وفي العشرين بعدها يقع موت العلماء ولا يبقى الرجل بعد
الرجل وفي الثلثين ينقص النيل والفرات حتى لا يزرع الناس على شطها وفي الاربعين بعدها
يمطر السماء الحجر كامثال البيض فيهلك البهايم فيها وفي الخمسين بعدها يسلط عليهم السباع و
في الستين تنكسف الشمس ويموت نصف الجن والانس وفي السبعين لا يولد المؤمن من المؤمن
وفي الثمانين بعدها يصير النساء كالبهايم وفي التسعين بعدها تخرج دابة من الارض ومعها
عصى ادم وخاتم سليمان وفي التسعمائة تطلع الشمس سوداء مظلمة لا تشرق وعاودتها وفي خمس

آخر

آخر في سنة ثمانين وستة تظهر امرأة يقال لها سعيدة في لحية وسبال مثل الرجال تاتي من الصعيد
في مائتي الف عنان وتسير الى العراق وهذه قصة طويلة عظيمة ما ذكرتها وفي سنة سبع وثمانين
وتسعمائة يظهر من الروم رجل يقال له المنزيل في سبعمائة قنطارية وهي علم على كل علم قنطارية
صليب تحت كل صليب الف فارس افرنجي ونصراني وهذه قصة طويلة عظيمة وفي زمانه اليهم
يخرج رجل من مكة يقال له سفيان بن حرب وفي جزء آخر من وقت خروجه الى الظهور قائم آل محمد
ثمان اشهر لا يكون زيادة يوم ولا نقيصه وهذه قصة واحة عظيم من شدايد العظام تم كتاب
المسمى بالاخبار لابن بابويه القمي الفقيه نور الله مرقده وجعل الفردوس منزله
يوم الاثنين قبل الزوال في سنة ست
وتسعين بعد الالف من
الهجرة

وكتبه العبد الراجي الاقل الخليقة بل لا شيء في الحقيقة ابن محمد رضا محمد علي الرضوي
الخوانساري في عصر يوم الاربعاء السادس من العشر
الاول من الشهر الثالث من السنة السابعة والعشر
من المائة الثالثة من الالف الثانية
في شهر ربيع الاول بعد
الهجرة النبوية على
هاجرها الف
تحية و
ثناء
١٢١٧
سنة

انا لله وانا الیه راجعون

عمل عبد الرضا ...